فصلنامه پژوهشی

اطلاعات

سیاسی ـ اقتصادی

۲۹۴

دورهٔ جدید ، سال بیست و هشتم ، زمستان ۱۳۹۲ ، بها ۲۰۰۰ تومان

در این شماره

بازتاب ایران و ایرانیان در قرآن کریم

حمید یزدان پرست

بخش دوم

سورهٔ طه

بحث مرتبط با موضوع این مقاله، عبارت «یوم الزّینه: روز زینت و آرایش» است که در بسیاری از تفاسیر برابر با نوروز آمده است. در اینجا بی‌آنکه بر درستی این برداشت تأکید شود، تنها به عنوان نمونه‌ای از موارد رواج گسترش فرهنگ ایرانی در میان جوامع اسلامی یاد می‌گردد.

۱۵ ـ فرعون گفت: «ای موسی، آیا نزد ما آمده‌ای تا با سحرت ما را از سرزمین‌مان بیرون کنی؟ ما هم قطعاً برایت سحری مثل آن خواهیم آورد. پس میان ما و خودت وعده‌گاهی در جایی هموار بگذار که نه ما از آن تخلف کنیم، نه تو.» **قال مَوعِدُکم یومُ الزینهِ و اَن یُحشَرَ الناسُ ضُحیً**: موسی گفت: وعده‌گاه شما روز آرایش (عید) باشد، به شرط اینکه مردم هنگام ظهر جمع شوند. (طه، ۵۷ ـ ۵۹)

مقاتل بن سلیمان در تفسیرش (ج۳، ص۳۰) می‌نویسد: «روز آرایش، یعنی روز جشن آنها در هر سال که یک روز بود و آن نوروز است.» این مطلب در متون دیگر هم آمده است: بحرالعلوم (ج۲، ص۴۰۳)، الجامع لاحکام‌القرآن (ج۱۱، ص۲۱۳)، انوارالتنزیل (ج۴، ص۳۱)، معالم التنزیل(ج۳، ص۲۶۵)، البحر المحیط (ج۷، ص۳۴۸)، غرائب القرآن (ج۴، ص۵۵۵)، کشف‌الاسرار (ج۳، ص۶۹۹؛ ج۶، ص۱۴۱؛ ج۷، ص۱۰۴)، روض‌الجنان (ج۱۳، ص۱۵۹)، زادالمسیر (ج۵، ص۲۰۶)، روح‌البیان (ج۶، ص۲۷۲)، تفسیر مظهری (ج۶، ص۱۴۷)، تفسیر المراغی (ج۱۶، ص۱۲۲)، المنیر (ج۱۶، ص۲۳۳)، تفسیرالوسیط (ج۲، ص۱۵۲۸)، کنزالدقائق (ج۸، ص۳۲۴)، مراح لبید (ج۲، ص۲۹)، مفاتیح‌الغیب (ج۲۲، ص۶۵)، مواهب علّیه (ج۱، ص۶۸۷)، منهج‌الصادقین (ج۶، ص۴۱۴)، فتح‌القدیر (ج۳، ص۳۷۱)، حجهٔ‌التفاسیر (ج۵، ص۵۸)، اثنی‌عشری (ج۸، ص۲۸۷)، تفسیر رهنما (ج۳، ص۱۵۵).

***

سورهٔ حج

نکته مهم در اینجا قرار دادن مسلمانان، یهودیان، صابئان، مسیحیان و زرتشتیان در یک سو و مشرکان در سوی دیگر و بیان نمونه‌ای از پاداش و پادافرهٔ دو گروه مؤمن و مشرک است. این آیه شریفه را می‌توان مستند «اهل کتاب» دانستن زرتشتیان قرار داد و چه بسا آنها را نیز مخاطب برخی آیات دانست که با عبارت «یا اهل الکتاب» شروع می‌شوند.

۱۶ـ انّ الذین آمنوا و الذین هادوا و الصّابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یُفَصِّل بینهم یوم القیامه ان الله علی کل شی شهید... هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا قُطِّعت لهم ثیاب من نار... ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار: همانا کسانی که ایمان آوردند [و مسلمان شدند] و کسانی که یهودی شدند و صابئان و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز رستاخیز میانشان داوری خواهد کرد؛ زیرا خدا بر هر چیزی گواه است (آیه۱۷)... اینان دو گروهند که درباره پروردگارشان با هم ستیزه می‌کنند. پس کسانی که کفر ورزیدند، جامه‌هایی آتشین برایشان بریده شده است و از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود... (آیه۱۹) هر بار که از [شدت] اندوه بخواهند از آن بیرون روند، به آن بازگردانیده می‌شوند [که: هان] بچشید عذاب

آتش سوزان را... (آیه۲۲) [و اما] خداوند کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر [درختان] آن رودها روان است، درمی‌آورد؛ در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می‌شوند و لباسشان در آنجا از پرنیان است (آیه۲۳) و به گفتار پاک هدایت می‌شوند و به راه [خدای] ستوده رهنمون می‌گردند. (حج، ۲۴)

«مجوس: گبران»، ترجمه طبری (ج۴، ص۱۰۵۴)، منهج‌الصادقین (ج۲۶، ص۱۳۳) و شریف لاهیجی (ج۳، ص۱۶۸). «واژه مجوس فقط یک بار در قرآن آمده و مراد از آن ایرانیان قدیم می‌باشند.» احسن‌الحدیث (ج۷، ص۲۶). در ترجمه المیزان می‌خوانیم: «منظور از مجوس، قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده‌اند و کتاب مقدسشان اوستا نام دارد.» (ج۱۴، ص۵۰۵) «مجوس خود را منسوب به ابراهیم می‌دانند و آتش‌پرست و خورشید و ماه پرست هستند.» اطیب‌البیان (ج۹، ص۲۷۹)

فردی از امام صادق(ع) پرسید: «آیا مجوس پیامبری داشتند؟» فرمود: آری، آیا خبر نامه پیامبر(ص) به تو نرسیده که به مردم مکه نوشت: «ان اسلموا و الا فأذنوا بحرب من الله»؛ پس آنها به حضرت نامه نوشتند که: «از ما جزیه بگیر و بر بت‌پرستی رهایمان کن.» حضرت نوشتند: «انی لستُ آخذ الجزیة الا من اهل الکتاب: من جز از پیروان کتابهای آسمانی، جزیه نمی‌گیرم.» آنها نیز به ایشان نوشتند: «گمان کرده‌ای که جز از اهل کتاب جزیه نمی‌گیری، در حالی که از مجوس هگَر (هجر) جزیه گرفتی!» پیامبر(ص) در پاسخ نوشتند:

ـ **انّ المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه. آتاهم نبیهم بکتابهم فی اثنی عشر الف جلد ثور:** مجوس پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابش را سوزاندند. پیامبرشان کتابشان را بر [روی] دوازده هزار پوست گاو آورد. (نورالثقلین، ج۲، ص۲۰۲)

این حدیث عیناً یا با کمی تلخیص در صافی (ج۲، ص۳۳۴)، مواهب الرحمن (ج۳، ص۲۵)، کنزالدقائق (ج۵، ص۴۳۲)، البرهان (ج۲، ص۷۵۸)، تفسیر نمونه (ج۱۴، ص۴۵) به نقل از وسایل‌الشیعه (ج۱۱، ص۹۶) مقتنیات‌الدرر (ج۵، ص۱۲۸)، تقریب القرآن (ج۳، ص۵۸۹)، المیزان (ج۹، ص۳۵۲) و من هدی القرآن (ج۸، ص۳۵) تکرار شده است. واحدی نیز در اسباب النزول (ص۱۱) به نامه حضرت اشاره کرده است.

میبدی در تفسیر کشف‌الاسرار می‌نویسد: علی را پرسیدند که: «جزیه از مجوس پذیریم؟» گفت: «آری، ایشان را کتابی بود و برداشتند و بردند از میان ایشان.» این دلیل روشن است که پذیرفتن جزیه را اهل کتاب بودن شرط است (ج۱، ص۵۱۶). شریف لاهیجی نیز در تفسیرش به نقل از کتاب «توحید» می‌نویسد: اشعث بن قیس از حضرت امیرالمؤمنین(ع) پرسید که: «به کدام وجه از مجوس اخذ جزیه می‌کنند، با آنکه ایشان را نه پیغمبر است و نه کتاب؟» حضرت فرمودند که: «این چنین نیست که تو می‌گویی؛ زیرا که ایشان را هم کتاب بوده و هم پیغمبر...» (ج۳، ص۱۶۸) این حدیث در کنزالدقائق (ج۹، ص۵۷) هم آمده و روایتی را نیز از اصبغ بن نباته از همان حضرت ذکر می‌کند که در کتاب التوحید (ص۳۰۶) آمده: «قد انزل‌الله علیهم کتاباً و بعث الیهم رسولا...» پرسش اشعث و پاسخ حضرت در نورالثقلین (ج۳، ص۴۷۵)، ترجمه المیزان (ج۴، ص۵۰۵) و تفسیر نمونه (ج۱۴، ص۴۵) نیز تکرار شده است.

در احسن‌الحدیث به نقل از وسائل‌الشیعه (کتاب جهاد، باب۴۹) می‌خوانیم: جزیه فقط از اهل کتاب گرفته می‌شود و آنها یهود و نصاری و مجوس هستند و در این زمینه در وسائل الشیعه ۹ روایت نقل شده است؛ از جمله آنکه به روایت حضرت امام سجاد(ع) پیامبر گرامی(ص) فرمود: «**سنّوا بهم سنة اهل الکتاب یعنی المجوس**: با مجوس به طریق اهل کتاب رفتار کنید.» (ج۷۶، ص۲۶) این روایت در تفسیر نمونه (ج۴، ص۴۶) نیز آمده است. در ترجمه تفسیر المیزان ضمن اشاره به نامه حضرت به مردم مکه (ج۹، ص۲۵۳)، آمده که عمر با مردم درباره جزیه گرفتن از مجوس رایزنی کرد؛ عبدالرحمن عوف گفت: «من از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: با مجوسیان معاملهٔ اهل کتاب کنید.» و این خبر را از مالک و شافعی و ابوعبید در کتاب اموال روایت می‌کند. (المیزان، ج۹، ص۳۳۷) این خبر که عبدالرحمن عوف گفت (سنّوا بهم سنهٔ اهل الکتاب) در درالمنثور (ج۳، ص۲۲۹) نیز آمده است.

نکته قابل اینکه زرتشت به دست تورانیان (یا همان آرياییهای بیابانگرد و صحرانشین که بعدها تا حدودی جایشان را به اقوام زردپوست و آلتاییِ و از جمله طوایف ترک‌زبان دادند) کشته شد و احتمالاً در مزارشریف به خاک سپرده شد؛ یعنی استان بلخ در افغانستان امروز که به دلایلی مشابه در دیگر نواحی ایران بزرگ، پس از اسلام آنجا را مرقد مقدس امام علی(ع) تصور کردند و این امر نشان‌دهندهٔ اهمیت و قداست فوق‌العادهٔ آن مزار در نظر قاطبهٔ مردم است که به بزرگی چون حضرت

امیرالمؤمنین نسبت داده شده است. نکته دیگر اینکه کتاب مقدس زردشتیان یعنی اوستا در حمله اسکندر از بین رفت یا در آتش سوخت و در عصر ساسانی بر روی دوازده‌هزار پوست گاو مکتوب گردید. ممکن است اجمالی از این مطالب در عبارات حدیث منعکس شده باشد.

***

سورهٔ مؤمنون

۱۷ــ و انزلنا من السماء ماءً بقدر فاَسکنّاهُ فی الارض و انّا علی ذَهاب به لقادرون: از آسمان آبی به‌اندازه فرو فرستادیم؛ پس آن را در زمین جای دادیم و ما بر بردن آن تواناییم. (مؤمنون، ۱۸)

میبدی در کشف‌الاسرار (ج۶، ص۴۳۱) به روایت ابن عباس از قول پیامبر اکرم(ص) می‌نویسد: «**ان الله تعالی انزل من الجنة خمسة انهار: جیحون و سیحون و دجلهٔ و الفرات و النیل. انزلها الله من عین واحدهٔ من عیون الجنة من اسفل درجة من درجاتها علی جناحی جبرئیل، استودعها الجبال و اجراها فی الارض و جعل فیها منافع للناس فی اصناف معائشهم، فذلک قوله عزوجل: و انزلنا من السماء ماءً بقدر فأسکناه فی الارض....**» و ملا فتح‌الله کاشانی در منهج‌الصادقین (ج۶، ص۲۰۶) آن را چنین ترجمه می‌کند: پیغمبر(ص) فرمود: «حق تعالی پنج جوی آب را از یک چشمه از چشمه‌های بهشت بر بال جبرئیل نهاده، از آسمان فرو فرستاد: سیحون، جیحون که نهر بلخ است، سوم فرات، چهارم دجله و پنجم نیل. و آنها را بر سبیل ودیعت به جبال داده و به قدر مصلحت به جهت منافع خلق جاری می‌گرداند.»

این عبارت در متون دیگر گاه منسوب به آن حضرت و گاه تنها از قول ابن عباس روایت می‌شود: معالم‌التنزیل (ج۳، ص۳۶۲)، مفاتیح‌الغیب (ج۲۳، ص۲۶۹)، البحر المحیط (ج۷، ص۵۵۴)، لباب التأویل (ج۳، ص۲۷۰)، روح‌البیان (ج۶، ص۷۵)، تفسیر المظهری (ج۶، ص۳۷۴)، نورالثقلین (ج۳، ص۵۴۳)، کشاف (ج۳، ص۱۷۹)، درالمنثور (ج۵، ص۸)، صافی (ج۳، ص۳۹۷)، قرطبی (ج۱۲، ص۳۱۱)، کنزالدقائق (ج۹، ص۱۷۹)، زبدهٔالتفاسیر (ج۴، ص۴۳۱)، الجوهر الثمین (ج۴، ص۲۶۹)، مواهب علّیه (ج۳، ص۱۸۹) و مقتنیات‌الدرر (ج۷، ص۲۷۶). در تبیان (ج۷، ص۳۵۷) حدیث دیگری آمده است که حضرت پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اربعة انهار من الجنه: النیل، و الفرات، و سیحان، و جیحان.»

در ذیل این آیه شریفه می‌توان به آیه دیگری اشاره کرد که پاره‌ای از مطالبی که در تفسیرش آمده، به نوعی یادآور همین مطالب است. در سوره مبارکه اعراف می‌خوانیم: «**قل من حرّم زینة الله التی اُخرج لعباده و الطیبات من الرزق. قل هی للذین آمنوا فی الحیاهٔ الدنیا خالصةً یوم القیامه کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون:** بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند [هرچند دیگران هم از آن بهره‌مندند، ولی] روز رستاخیز ویژهٔ ایشان است. بدین گونه نشانه‌ها[ی خود] را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کنیم.» (اعراف، ۳۲)

کلینی در اصول کافی (ج۱، ص۴۰۹) گفتار یکی از یاران حضرت امام صادق(ع) را نقل می‌کند که عیناً در بحارالانوار (ج۵۷، ص۴۶ و ج۶۲، ص۱۲۴) و وسائل‌الشیعه (ج۹، ص۵۵۰) آمده است. معلّی بن خنیس می‌گوید از آن حضرت پرسیدم: «ما لکم من هذه الارض: از این زمین چه چیزی از آن شماست؟» حضرت لبخندی زد و سپس فرمود: «**ان الله تبارک و تعالی بعث جبرئیل و اَمَره ان یخرق بابهمامه ثمانیهٔ انهار فی الارض منها: سیحان و جیحان و هو نهر بلخ، و الخشوع و هو نهر الشاش، و مهران و هو نهر الهند، و نیل مصر، و دجله و الفرات. فما سقت اَو استقت فهو لنا؛ و ما کان لنا فهو لشیعتنا، و لیس لعدونا منه شی؛ الا ما غَصَب علیه**: سیحان و جیحان ـ که رود بلخ است ـ و خشوع که رود چاچ (تاشکند) است، و مهران که رود هند است، و نیل مصر و دجله و فرات. پس هرچه را که آبیاری کنند و هرچه سیراب شود، از آنِ ماست. و هر چه از آنِ ما باشد، از آنِ شیعیان ما نیز هست و دشمنان ما از آن بهره‌ای ندارند، مگر آنکه غصب شده باشد.» آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «قل هی للذین آمنوا فی الحیاه الدنیا».

این حدیث در متون دیگر تکرار شده است؛ از جمله در تفسیر مقاتل بن سلیمان (ج۵، ص۲۹)، تفسیر صافی (ج۲، ص۱۸۳)، البرهان (ج۲، ص۵۳۳)، برهان الشرایع (ج۱ و ۳، ص۱۸۶)، نورالثقلین (ج۲، ص۲۴)، ترجمه بیان السعاده (ج۵، ص۲۷۳)، البرهان (ج۲، ص۵۳۵) تأویل الآیات الظاهره (ص۱۷۶) تفسیر شریف لاهیجی (ج۲، ص۲۵).

***

سورهٔ فرقان

۱۸ـ و هو الذی مَرَجَ البحرین هذا عَذبٌ فرات و هذا

ملحٌ أُجاج و جعل بینهما برزخاً و حجراً محجورا: اوست آن که دو دریا را به هم پیوست: این یکی شیرین و گوارا و آن یکی شور و تلخ، و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد. (فرقان، ۵۳)

نکته مورد نظر در این آیه «البحرین: دو دریا»ست که مفسران آنها را به دریای آسمان و زمین، شور و شیرین، و «فارس و روم» تعبیر کرده‌اند؛ اما همچنان که خواهیم دید، تأکید بیشترشان بر همین مورد آخر است: تفسیر القرآن العظیم (ج۸ ، ص ۲۷۰۸)، سورآبادی می‌نویسد: «اگر این بحرین بر دریای پارس و دریای روم رانی، برزخ میان آن جزیره عرب است.» (ج۳، ص۱۷۱۲)، تفسیر قرطبی (ج۱۳، ص۵۸)، البحرالمحیط (ج۸ ، ص۱۱۷ و ۱۱۸)، تفسیر ابن‌کثیر (ج۳، ص ۳۳۴)، مواهب علّیه (ج۱، ص۸۰۳۳۰۸)، منهج الصادقین (ج۶، ص۳۴۶)، روح‌البیان (ج۶، ص۲۲۸و ۲۲۹)، روح‌المعانی (ج۱۰، ص۳۵)، تفسیر اثناعشری (ج۹، ص۳۵۴)، تفسیر عاملی (ج۶، ص۳۹۰)، التحریر و التنویر(ج۱۹، ص۷۶) و (ج ۲۲، ص ۱۳۶)

***

سورهٔ شعراء

۱۹ـ **و لو نزّلناه علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین:** اگر قرآن را بر برخی از عجم‌ها می‌فرستادیم و وی آن را بر ایشان [= اعراب] می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند. (شعراء، ۱۹۸ و ۱۹۹)

علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش (ج۲، ص ۱۲۴) در ذیل این آیه از امام صادق(ع) روایت می‌کند که: «**لو أُنزل القرآن علی العجم ما آمنت به العرب، و قد نزّل علی العرب فآمنت به العجم، فهذه فضیلة للعجم:** اگر قرآن بر عجم نازل می‌شد، عرب به آن ایمان نمی‌آورد؛ ولی بر عرب نازل گشت و عجم ایمان آورد، و این است فضیلت عجم.»

این حدیث در بسیاری از متون دیگر تکرار شده است، از جمله: البرهان (ج۴، ص۱۸۴)، صافی (ج۴، ص۵۱)، مقتنیات الدرر (ج۸، ص۷۰)، کنزالدقائق (ج۹، ص۵۰۸)، تفسیر لاهیجی (ج۳، ص۳۹۷)، من هدی القرآن (ج۹، ص۱۲۲)، الفرقان (ج۲۲، ص۱۱۱)، الجدید (ج۵، ص۱۰۹)، الجوهر الثمین (ج۴، ص۶۰۴)، بحارالانوار (ج۹، ص۲۲۸؛ ج۷۱، ص۲۰۶؛ ج۴۸، ص۳۴ و ج۶۴، ص۱۷۳)، بیان‌السعاده (ج۳، ص۱۶۲)، منهج‌الصادقین (ج۶، ص۴۵۰)، تفسیر هدایت (ج۹، ص۱۱۲)، المیزان (ج۱۵، ص۳۳۲)، نمونه (ج۱۵، ص۳۵۷)، تفسیر الاصفی (ج۲، ص۸۹۶)، شبّر (ص۳۶۱)، اثناعشری (ج۶، ص ۳۹۷؛ ج۹، ص۵۰۳؛ ج۱۲، ص۱۳۶)، انوار درخشان (ج۱۲، ص۹۷) و قاموس قرآن (ج۴، ص ۱۹۸).

این همه نشان‌دهندهٔ غلبه تعصب قومی و زبانی عربها در آن عصر (و بلکه این عصر) و فقدان چنین تعصبی در ایرانیان است؛ چنان که میبدی در تفسیر کشف‌الاسرار (ج ۷، ص۱۵۹) می‌نویسد: «اگر این قرآن به لغت عرب ـ چنان که هست ـ ما بر مردی اعجمی فرو فرستادیمی تا عرب خواندی، هم بنگرویدندی و گفتندی: ما را ننگ بود که اتباع کسی کنیم که نه عرب بود و نه از جنس ما!»

مرحوم استاد شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل ضمن آوردن همین حدیث از قول امام صادق(ع) می‌نویسند: همچنین آن حضرت فرمود: «آن کس که اسلام را از روی رغبت و میل پذیرفته، بهتر از آن کسی است که از روی ترس اسلام آورده. منافقان عرب از ترس مسلمان شدند و ایمانشان حقیقی نیست؛ اما ایرانیان با میل و رغبت خود اسلام را پذیرفته‌اند.»

دکتر وهبه زحیلی ـ مفسر معاصر سنی سوری ـ در تفسیرالمنیر می‌نویسد: «به فرض قرآن را بر عجمی می‌فرستادیم و او این گفتار فصیح اعجازآمیز و هماوردطلب را بر ایشان می‌خواند، باز کفر می‌ورزیدند؛ چنان‌که در سوره فصلت آمده: **و لو جعلناه قرآناً اعجمیاً لقالوا: لولا فُصّلت آیاته؟ ءاعجمیٌ و عربی:** اگر این کتاب را به زبان عجمی گردانیده بودیم، قطعاً می‌گفتند: چرا آیاتش روشن بیان نشده است؟ آیا سخن عجمی و [مخاطب] عربی؟! (فصلت، ۴۴) البته اینجا حجّتی دارند که آن را نمی‌فهمیم؛ اما عربهایی که قرآن به زبان خودشان فرستاده شده و آن را می‌شنوند و می‌فهمند و متوجه فصاحت و اعجازش می‌شوند، دیگر عذری در ایمان نیاوردن ندارند. بنابراین فرقی نمی‌کند: چه قرآن را به زبان عربی روشن بر مردمی عرب بفرستیم و آن را بشنوند و بفهمند و فصاحت و اعجازش را دریابند، چه بر عجمی بفرستیم که عربی‌اش نیکو نیست، اینان بدان کافر می‌شوند، و این دلیل آشکاری بر عیبجویی کفار قریش و شدت کفرشان است که با وجود شناخت حق و آگاهی از فصاحت و بلاغت قرآن، از سر عصبیت و گردنکشی خود را به نادانی زدند!» تازه لحن آیات بعدی همین سوره کوبنده‌تر هم می‌شود که جای درنگ دارد.

***

سورهٔ نمل

۲۰ـ اَمَّن جعل الارض قراراً و جعل خِلالَها انهاراً و جعل لها رواسیَ و جعل بین البحرین حاجزاً ءَاِلهٌ معاللهِ بل اکثرهم لایعلمون: [آیا شریکانی که می‌پندارند، بهتر است] یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن کوهها را [مانند لنگر] قرار داد و میان دو دریا مانعی گذاشت؟ آیا در کنار خدا معبود دیگری هست؟ بلکه بیشترشان نمی‌دانند. (نمل،۶۱)

نکته مورد نظر در این آیه، واژه «البحرین: دو دریا»ست که مفسران آنها را به دریای آسمان و زمین، شور و شیرین، قلب و نفس، و « خلیج فارس و روم» تعبیر کرده‌اند؛ اما همچنان که خواهیم دید، تأکید بیشترشان بر مورد آخری است: ابن ابی‌حاتم (ج۹، ص۲۹۰۹)، سورآبادی (ج۳، ص۱۷۸۴)، کشف‌الاسرار(ج۷، ص۲۴۰)، تفسیر بیضاوی (ج۴، ص۱۶۴)، البحر المحیط (ج۸ ، ص۲۵۸)، مواهب علیه (ج۱، ص۸۴۴)، منهج‌الصادقین(ج۷، ص۲۸)، زبدهٔ‌التفاسیر (ج۵، ص۱۱۵)،کنزالدقائق (ج۹، ص۵۸۰)، روح‌البیان (ج۶، ص۳۶۲)، البحرالمدید (ج۴، ص۱۶۴)، روح‌المعانی (ج۱۰، ص۲۱۷)، تفسیر صفی (ص۵۴۳)، تفسیر اثناعشری (ج۱۰، ص۶۸)، مخزن‌العرفان (ج۹، ص۳۵۶)

***

سورهٔ روم

آنچه از این سوره مبارکه با بحث حاضر ارتباط دارد، ماجرای شکست روم (روم شرقی یا بیزانس) از ایران و آگهی از پیروزی آتی آنها آغاز می‌شود،

۲۱ـ غُلِبَت الرّوم. فی اَدنَی الارض و هم مِن بَعد غَلَبهم سَیَغلِبون. فی بضع سنین. لله الاَمرُ مِن قبلُ و من بعدُ و یومئذٍ یَفرَحُ المؤمنون. بنصرالله یَنصُرُ من یشاءُ و هو العزیز الرّحیم. وعدَ الله لایُخَلفُ اللهُ وعدَهُ ولکنّ اکثر الناس لایعلمون. یعلمونَ ظاهراً مِن الحیاهِٔ الدنیا و هم عن اَلآخرهِ هم غافلون... و انّ کثیراً من الناسِ بلقاء ربهم لکافرون: روم شکست خورد؛ در نزدیکترین سرزمین و آنها پس از شکست‌شان، به زودی پیروز خواهند شد. در ظرف چند سال [؛ چه، فرجام] کار پیش از این [شکست] و پس از آن [پیروزی]، به‌ دست خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می‌گردند. هرکه را بخواهد، یاری می‌کند و او شکست‌ناپذیر مهربان است. این وعدهٔ خداست و خدا خلاف وعده نمی‌کند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌شناسند و از زندگانی واپسین بی‌خبرند... و بسیاری از مردم [رستاخیز و] لقای پروردگارشان را سخت منکرند. (روم، ۲ـ ۸)

این آیات به جنگ ایران و روم شرقی یا بیزانس در زمان خسروپرویز و هراکلیوس اشاره می‌کند که بین سالهای ۶۰۳ تا ۶۲۷م در حوالی شام روی داد و به شکست رومیان در ۶۱۱م انجامید (تفسیر عاملی، ج۷، ص۹۸) و مشرکان مکه از آن شاد شدند. خداوند در این آیات خبر می‌دهد که رومیان طی چند سال آینده پیروز خواهند شد و با وقوع این مطلب و ظهور پیشگویی قاطع قرآن و اطمینانی که برای مؤمنان در انجام وعده‌های الهی و یاری‌رسانی حق پیش می‌آید، آنان شاد می‌شوند؛ هرچند بیشتر مردم ظاهربین هستند و سرای دیگر را باور نمی‌کنند.

در مورد محل درگیری ایران و روم، زمان پیروزی آتی روم و علت شادمانی مؤمنان در آن هنگام، مطالب مشابهی در تفاسیر آمده که ما را با آنها کاری نیست و تنها به سراغ علت شادی مکیان (که البته در قرآن کریم اشاره‌ای بدان نشده) و شادی مؤمنان می‌رویم. در بسیاری از تفاسیر آمده که مشرکان بدین سبب شاد شدند که گفتند: مجوسیانی که همچون ما اهل کتاب نیستند، بر رومیان مسیحی که همچون مسلمانان اهل کتاب‌اند، پیروز شدند و این را به فال نیک گرفتند؛ اما توجهی نکرده‌اند که مطابق آیهٔ شریفهٔ «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا...» (توبه، ۲۹)، مجوس یا زرتشتیان در شمار مشرکان نیستند و به همین سبب در زمان خود پیامبر(ص) از ایشان در مناطقی که به قلمرو حکومت اسلامی پیوسته بود (همچون هَجَر یا هگر)، جزیه می‌گرفتند که در همین مجموعه بدان اشاره شده است، هرچند ممکن است که واقعاً برخی از ایشان با انحراف از حقیقت دین زرتشتی و یا تحت‌تأثیر مانویت به شرک گراییده باشند؛ اما نکته مهمتر اینکه اگر شرک مجوس با تردید بیان می‌شود، به استناد قرآن کریم در شرک و حتی کفر بسیاری از مسیحیان جای تردیدی نیست؛ چنان‌که می‌فرماید: «لقد کَفَرَ الذین قالوا انّ الله هو المسیحُ ابنُ مریم...: کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است»، قطعاً کافر شده‌اند و حال آنکه مسیح می‌گفت: «ای بنی‌اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید که هرکس برای خدا شریک قائل شود، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و ستمکاران یاوری ندارند.» کسانی که [به تثلیث قائل شدند و] گفتند: «خدا سومین [شخص از

آن] سه [اقنوم پدر، پسر و روح‌القدس] است، قطعاً کافر شده‌اند و حالَ آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست. و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید.» (مائده، ۷۲ و ۷۳)

آیات بعد هم به این موضوع اختصاص دارد و از جمله اینکه: «چرا به درگاه خدا توبه نمی‌کنند و از او آمرزش نمی‌خواهند؟... مسیح ـ پسر مریم ـ جز پیامبری نبود که بیش از او نیز پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود... بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه‌گویی مکنید و از پی هوسهای گروهی مروید که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری را هم گمراه کردند... **لُعن الذین کَفَروا مِن بنی‌اسرائیل علی لسانِ داودَ و عیسی ابن مریم:** از میان بنی‌اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی ـ پسر مریم ـ مورد لعنت قرار گرفتند. این بدان خاطر بود که سرکشی کردند و [از فرمان خدا] تجاوز می‌نمودند.» (مائده، ۷۴ تا ۷۸) و از این موارد در قرآن بسیار زیاد است؛ از جمله آنجا که می‌فرماید: «**ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شرّ البریه**: کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و نیز مشرکان در آتش دوزخ‌اند و جاودانه در آن می‌مانند؛ اینان بدترین آفریدگان هستند.» (بیّنه،۶)

به این ترتیب جایی برای اندوه مسلمانان از شکست رومیان نیست که به روایت سیوطی از مسند احمد، پیامبر(ص) درباره نسبت‌شان با مسلمانان فرمود: «اشدّ الناس علیکم الروم: سرسخت‌ترین مردم علیه شما رومیان هستند.» الجامع‌الصغیر (ج۱، ص۱۶۱) و ناگفته نماند که در قرآن کریم نشانه‌ای از شادی مشرکان و اندوه مسلمانان از شکست رومیان نیست، مگر اینکه شادی مؤمنان به هنگامه «یاری‌رسانی خدا» را قرینهٔ این غم و شادی بگیریم!

نکته‌ای که مرحوم علامه طباطبایی بدان اشاره می‌کنند، درخور توجه است: «روزی که روم غلبه می‌کند، مؤمنان به یاری خدا ـ که وعدهٔ دیگر اوست ـ شاد می‌شوند و با خود می‌گویند خدا دو وعده داده بود: یکی پیشگویی پیروزی روم و دیگری یاری مؤمنان؛ اولی که تحقق پذیرفت، پس معلوم می‌شود که آن دیگری هم خواهد شد.» (ترجمه المیزان، ج۱۶، ص۲۳۴). آنگاه ایشان به جریان شرط‌بندی یکی از مسلمانان با مشرکان مکه اشاره می‌کنند که در بیشتر تفاسیر آمده و در نهایت پس از هفت یا نه سال به پیروزی روم و برنده شدن آن مسلمان انجامید و... ایشان با مستندات قرآنی این موضوع را رد می‌کنند و شرط‌بندی و قمار را از محرّمات آغازین اسلام به‌شمار می‌آورند. (ج۱۶، ص۲۴۴ به بعد)

باری، اگر هم روایت شادمانی مکیان از پیروزی ایران بر روم درست باشد، چه بسا بتوان آن را به دلیل ارتباطی دانست که آنها و کلاً حجازیان و ساکنان جزیرةالعرب به واسطه حکومت دست‌نشاندهٔ لخمیان با دولت ساسانی داشتند و نیک می‌دانیم که اینان سالها با همتایان شمالی خود درگیر بودند؛ یعنی امیرنشین غسّانی که به یاری رومیان در جنگ با ایران می‌آمدند و سدی در مقابل پیشروی یا تازش بدویان صحرانشین عرب به قلمرو امپراتوری روم محسوب می‌شدند؛ بنابر این پیروزی ایران به نوعی پیروزی خود آنها تلقی می‌شد.

موضوع بسیار مهمی که در این سوره مبارکه نهفته است و کمتر توجه کسی را برانگیخته، نحوه روایت و بازتاب یک رویداد تاریخی در کتابی جاودانی و آسمانی است. قرآن مجید به جای آنکه از زاویهٔ شکست کنونی روم و پیروزی موقت ایران به طرح موضوع بپردازد، می‌توانست پیروزی آتی رومیان را پیشگویی کند و شکست را متوجه ایران سازد و مثلاً بگوید: «ایران به زودی شکست خواهد خورد، هرچند که امروز پیروز شده است...» به لحاظ تاریخی هیچ فرقی نمی‌کرد و تازه کفهٔ آینده‌نگری و قدرت پیش‌بینی قرآن سنگین‌تر هم می‌شد؛ اما در آن صورت متعصبان عرب و دیگر اقوام ایران‌ستیز چه می‌کردند و ایرانیان نیز در طول تاریخ با خواندن این سوره، خواسته یا ناخواسته چه احساس سرشکستگی و سرکوفتگی فراوانی که نمی‌کردند! اما قرآن کریم با ظرافت هرچه تمامتر به موضوع پرداخت و در دو آیه پیاپی، از شکست رومیان گفت (یک بار با اسم و یک بار با ضمیر) و آنگاه بی‌آنکه نامی از شکست ایران بیاورد، باز با ذکر ضمیر از پیروزی رومیان خبر داد و به این ترتیب لطفی دیگر متوجه ایرانیان کرد؛ همانانی که به فرمودهٔ پیامبر اکرم(ص) بیشترین نصیب را از اسلام دارند: «**اعظم الناسِ نصیباً فی الاسلام اهلُ فارس:** مردم ایران بزرگترین بهره را در اسلام دارند.» (ذکر اخبار اصبهان، ج۱، ص۴) و کنزالعّمال (ج۱۲، ص۹۰) و «**اکرموا الفُرس، فانّ دولتکم منهم**: ایرانیان را گرامی بدارید، زیرا دولت شما از ایشان است.» (کنزالعمال، ج۱۲، ص۹۰) و معجم احادیث الامام المهدی (ج۱، ص۳۹۳) مواردی از این دست فراوان است.

***

سورهٔ احزاب

ماجرای عمده این سوره، همدستی لشکریان کفر و شرک علیه مسلمانان و هجومشان به مدینه منوره است که به پیشنهاد سلمان فارسی خندقی کندند تا مانع از ورودشان به حریم شهر شوند. و اما در یکی از آیات از موالی یادشده که به نحوی با موضوع این کتاب ارتباط می‌یابد.

۲۲ـ اُدعوهم لآبائهم هو اقسط عندالله فان لم تعلموا آبائهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم: آنان (= پسرخواندگان) را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا راست‌تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و دوستان و یاران شما هستند. (احزاب، ۵)

در درّالمنثور (ج ۲، ص ۱۵۰) و نیز جامع‌البیان (ج۵، ص۳۳) در تفسیر بخش دوم این آیه چنین آمده است: «فلما دخلت العجم علی العرب، لم یجدوا لهم اسماً فقال الله تبارک و تعالی: فان لم تعلموا آبائهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم؛ فسموا الموالی»، یعنی چون ایرانیان با تازیان درآمیختند، عربها نمی‌دانستند آنها را چه بنامند؛ خداوند فرمود: «اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و دوستان و یاران شما هستند.» پس آنها را «موالی» نامیدند. به این ترتیب مبحث بسیار مهمی در تاریخ و فرهنگ اسلامی گشوده می‌شود که موضوع موالیان است.

نکته مهم و شایان ذکر در این مقوله آن است که هرچند ایران (ایران بزرگ از میان‌رودان تا چین)، سوریه و شامات، مصر و سپس آفریقا تقریباً به طور همزمان به تصرف اعراب و مسلمانان درآمدند، عمدتاً ایرانیان بودند که عنوان موالی یافتند؛ زیرا اقوام دیگر به‌سرعت در امواج و افواج عظیم عربی هضم شدند و عرب و عرب‌زبان شدند؛ به طوری که امروزه از مراکش و موریتانی (در غرب آفریقا و کناره اقیانوس اطلس) تا مصر و سوریه نه تنها خود را عرب می‌دانند، بلکه برخی مصریان به نوعی پایه‌گذار پان‌عربیسم هم می‌شوند! و قرنها بخشهایی از اروپا مثلاً اسپانیا و پرتغال نیز عرب و عرب زبان می‌شود؛ اما ایرانیان با وجود پذیرش اسلام، میان آن و قومیت و زبان عربی تفاوت قائل شدند و به هویت ایرانی خود پایبند ماندند و از این رو به جهت تفکیک از عربها، موالی نامیده شدند.

***

سورهٔ صافات

۲۳ـ همانا یونس از پیامبران بود. آنگاه که به سوی کشتی پُر گریخت. با آنها قرعه افکند و از بازندگان شد. **فالتقمه الحوت و هو مُلیم**: [به دریایش افکندند] و ماهی او را بلعید، در حالی که درخور سرزنش بود [یا: نکوهشگرِ خویش بود]. و اگر از زمرهٔ تسبیح‌کنندگان نبود، قطعاً تا روزی که [خلایق] برانگیخته می‌شوند، در شکم ماهی می‌ماند. پس او را در حالی که ناخوش بود، به زمین خشکی افکندیم... (صافات، ۱۳۹تا ۱۴۵)

این ماجرا مفسران و بیش از آنان قصه‌پردازان را به تکاپو افکنده و نازک‌خیالی‌هایی کرده‌اند که با همه شیرینی و دلنشینی، جای اما و اگر فراوان دارد و این نوشتار را بدان کار نیست؛ از جمله مطالبی که برخی مفسران بدان پرداخته‌اند، مسیر گشت‌وگذار آن چند روزی است که حضرت یونس(ع) در شکم ماهی بود که هر چند نشان از ناآشنایی ایشان با جغرافیاست، اما به لحاظ اطلاعات جانبی، درخور توجه است و برخی مفسران به ذکر نام خلیج فارس پرداخته‌اند؛ نکته‌ای که درخور یادکرد در این نوشتار است.

فخر رازی در مفاتیح‌الغیب می‌نویسد: «ان السّمکه اخرجته الی نیل مصر، ثم الی بحر فارس، ثم الی بحر البطائح، ثم دجله، فصعدت به و رمته بارض نصیبین بالعراء...» (ج۲۶، ص۳۵۷) یعنی ماهی او را به نیل مصر برد، بعد به دریای فارس، آنگاه به دریای بطائح، سپس دجله، آنگاه او را بالا آورد و در زمین نصیبین به بیابانش افکند.

همو در جای دیگر یعنی در ذیل آیه شریفه «و الفُلک التی فی البحر بما ینفع الناس: کشتی‌هایی که در دریا روان‌اند، با آنچه به مردم سود می‌رساند...» (بقره، ۱۶۴) بحثی را راجع به دریاها و سپس خلیج‌ها مطرح می‌کند، و می‌نویسد: «الثالث: خلیج بحر ارض فارس و یسمی الخلیج الفارسی و هو بحر البصرهٔ و فارس؛ الذی علی شرقیه تیز و مکران، و علی غربیه عمان، و بین هذین الخلیجین (اعنی خلیج ایله و خلیج فارس) ارض الحجاز و الیمن و سائر بلاد العرب.» (ج۴، ص۱۶۷ و ۱۶۸) یعنی: سوم خلیج دریای سرزمین فارس که خلیج فارس نام دارد و در دریای بصره و فارس واقع است؛ همان‌جا که مشرقش تیز و مُکران (بلوچستان) است و در غربش عمان و بین این دو خلیج (یعنی خلیج ایله و خلیج فارس)، سرزمین حجاز و یمن و دیگر شهرهای عرب قرار دارد.

میبدی در کشف‌الاسرار نه در ذیل آیات سوره صافات، بلکه در ذیل دو آیه دیگر مطالبی مشابه می‌آورد؛ یعنی دو آیه سوره انبیا که درباره حضرت یونس(ع) می‌فرماید: «و ذاالنون (صاحب ماهی) را یاد کن آنگاه که خشمگین رفت؛ چنان‌که گویی ما هرگز بر او قدرتی نداریم و تا در تاریکی‌ها ندا درداد: معبودی جز تو نیست؛ منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم. **فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین**: پس دعایش را برآوردیم و از غصه نجاتش دادیم و مؤمنان را این‌گونه می‌رهانیم.» (انبیا، ۸۷ و ۸۸)

میبدی می‌نویسد: «یقال: ان الحوت لما التقمه، سار به الی بحر النیل، ثم الی **بحر فارس**، ثم الی دجله، ثم القاه بنصیبین ...» (ج۶، ص۳۰۲) یعنی گفته می‌شود: چون ماهی او را بلعید، به سوی دریای نیل رفت، سپس...

نظام اعرج در غرائب القرآن می‌نویسد: «و حکی فی بعض التفاسیر...: ان الحوت اخرجه الی نیل مصر، ثم الی بحر فارس، ثم الی البطائح، ثم دجله.» (ج۵، ص۵۷۶) یعنی: در برخی تفاسیر آمده ـ و هر چند با نظر راه‌شناسان کاملاً هماهنگ نیست ـ که آن ماهی یونس را به نیل مصر برد، سپس به طرف دریای فارس رفت...

مقتنیات الدرر: «ان السّمکهٔ اخرجته الی نیل، ثم الی بحر فارس، ثم...» (ج۱۹، ص۱۳۷)

***

سورهٔ محمد(ص)

در این سوره از بی‌ارزشی دنیا و بخل گروهی از مخاطبان و وعدهٔ جایگزینی کسانی دیگر بحث شده است و جمع کثیری از مفسران ایرانیان را مصداق آن دانسته‌اند که در ذیل بدان می‌پردازیم؛ اما پیش از آن رواست که چند آیهٔ مرتبط با آن را نیز در نظر بیاوریم: «زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، [خدا] پاداش شما را می‌دهد و اموالتان را [در عوض] نمی‌خواهد. اگر آن را از شما بخواهد و به اصرار از شما طلب کند، بخل می‌ورزید و کینه‌های شما را برملا می‌سازد. شما همان [مردمی] هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده شده‌اید. پس برخی از شما بخل می‌ورزند و هرکس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل ورزیده، و[گرنه] خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید. و اگر روی برتابید، خدا گروه دیگری را به جای شما می‌آورد که مانند شما نخواهند بود.» (محمد، ۳۶ ـ ۳۸) و اینک آیه آخر در تفاسیر:

۲۴ـ و ان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم: اگر روی برتابید، خدا گروه دیگری را به‌جای شما می‌آورد که مانند شما نخواهند بود (محمد، ۳۸) ابوهریره می‌گوید: هنگامی که پیامبر(ص) این آیه را خواند: مردم پرسیدند: «ای پیمبرخدا، اینها چه کسانی هستند؟» حضرت دست بر پای سلمان فارسی زد و فرمود: «او و قومش!» آنگاه افزود: «**لو کان الدین معلقاً بالثریا، لناله رجال من الفرس**: اگر دین به ستاره پروین آویخته باشد، حتماً مردانی از ایران به آن خواهند رسید.» (کنزالعمال، ج۱۲) و عیناً در کشف‌الاسرار (ج۹، ص۱۹۸) و سورآبادی (ج۴، ص۲۳۳۸).

شیخ ابوالفتوح در روض‌الجنان (ج۱۷، ص۳۱۵) می‌نویسد که حضرت دست به سلمان زد و فرمود: «والله اگر ایمان در ثریا آویخته باشد، جماعتی از پارس دست به او یازند و او را دریابند.» مجلسی در جلد ۲۲ بحارالانوار پس از ذکر پرسش و پاسخ مردم، می‌آورد: حضرت بر پای سلمان زد و فرمود: «او و قومش. والذی نفسی بیده، لو کان الایمان معلقاً بالثریا...: سوگند به آن که جانم به دست اوست، اگر ایمان آویخته به ثریا باشد،... » در مجمع‌البیان (ج۱۹، ص۱۶۵)، الکشف والبیان (ج۹، ص۳۹) و در سنن ترمذی (ج۵، ص۶۰) حدیث به همین شکل است.

در جامع‌البیان (ج۲۶، ص۴۲) حدیث مذکور، بدین صورت روایت شده: «**والذی نفسی بیده، لو انّ الدین تعلّق بالثریا، لناله رجال من اهل فارس**». روایت ثعلبی (ج۹، ص۳۹) از ابوهریره چنین است: «...لو کان الایمان معلقاً بالثریا، لتناوله رجال من فارس». در تفسیر اثناعشری (ج۱۲، ص۱۳۶) آمده: «**لو کان الدین عندالثریا، لتناوله رجال من الفرس**». در تفسیر بیان‌السعاده (ج۱۳، ص۲۷۷) آمده: حضرت دست بر سلمان زد و فرمود: «**هذا و قومه. والذی نفسی بیده، لو کان الایمان منوطاً بالثریا، لتناوله رجال من فارس**:...اگر ایمان به ثریا بسته شده باشد...» این حدیث عیناً در کشاف (ج۴، ص۳۳۱)، احسن‌الحدیث(ج۱، ص۲۰۹)، الجدید (ج۶، ص۴۷۳)، جوامع‌الجامع (ج۶، ص۵۴)، زبدةالتفاسیر (ج۶، ص۳۶۷)، صافی (ج ۵، ص۳۲)، الفرقان(ج۲۷، ص۱۳۹)، کنزالدقائق (ج۱۲، ص۲۵۳)، من هدی القرآن (ج۱۳، ص۲۷۸) من وحی القرآن (ج ۲۱، ص ۸۴)، نورالثقلین (ج۵، ص۶۴)، منهج‌الصادقین (ج۸، ص۷۵۳)، نمونه (ج۲۱، ص۴۹۸) و هدایت (ج۱۳، ص۲۷۸) آمده است.

فخر رازی در مفاتیح الغیب (ج۱۰، ص ۶۴) حدیث را این‌گونه نقل می‌کند: «**لو کان الایمان منوطاً بالثریا،**

لناله رجال من فارس». در تفسیر المنیر (ج۲۶، ص۱۳۹) حدیث مذکور، این چنین روایت می‌شود: «**لو کان الدین عند الثریا، لتناوله رجال من الفرس**» و در تفسیر الوسیط (ج۳، ص۲۴۴۹) این‌گونه: «**لو کان الدین فی الثریا، لناله رجال من اهل فارس**».

در لباب التأویل (ج۴، ص ۱۵۱) و الکشف والبیان (ج۹، ص۳۹) از قول حسن [بصری] آمده است: «هم العجم». تفسیر المعین (ج۳، ص۱۳۷۲): رجالاً من فارس. در الکشف والبیان، از قول عکرمه، این آیه به «فارس و الروم» نیز تفسیر شده است. در اطیب البیان (ج۱۲، ص۱۹۵) نیز یکی از وجوه، «قوم عجم و اهل فارس» آمده است. در ذیل همین آیه در البرهان (ج۵، ص۷۴)، الجدید (ج۶، ص۴۷۳) و مجمع البیان (ج۹، ص۱۶۴) از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود: «**قد والله ابدل بهم خیراً منهم، الموالی**: به خدا بهتر از آنها را آورد که موالی (ایرانیان) باشند.» و الجدید (ج۶، ص۴۷۲) و نیز به نقل از ابوبصیر، از ایشان روایت کرده: «**ان تتولّوا یا معشر العرب، یستبدل قوماً غیرکم، یعنی الموالی**: [منظور قرآن این است که:] ای گروه عرب اگر روی بگردانید، قومی جز شما را خواهد آورد، یعنی موالی (ایرانیان) را.» در تفسیر قمی (ج۲، ص۳۰۹) آمده که امام صادق(ع) به یعقوب بن قیس فرمود: «**ان تتولوا یستبدل قوماً غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم، عنی ابناء الموالی المعتقین**: اگر روی بگردانید... یعنی فرزندان آزادشدهٔ موالی (ایرانیان).» این حدیث در منابع دیگر تکرار شده است: نورالثقلین (ج۵، ص۴۶)، صافی (ج۵، ص۳۲)، اصفی (ج۲، ص۱۱۷۹)، کنزالدقائق (ج۱۲، ص۲۵۴)، الجوهرالثمین (ج۶، ص۳۶)، الجدید (ج۶، ص۴۷۲) و البرهان (ج۵، ص۷۳). مرحوم شهید مطهری از قول آن حضرت می‌نویسد: «این امر، یعنی پشت کردن مردم عرب به قرآن، تحقق پیدا کرد و خداوند به جایشان موالی (یعنی ایرانیان) را فرستاد و آنها از جان و دل اسلام را پذیرفتند.»

***

سورهٔ فتح

آنچه با موضوع بحث حاضر ارتباط دارد، آیه‌ای است که از «قومی سخت زورمند» سخن به میان آمده است.

۲۵ــ قل للمخلّفین من الاعراب ستُدعَون الی قوم اولی بأس شدید تقاتلونهم او یسلمون. فان تطیعوا یؤتکمً اجراً حسنًا و ان تتولّوا کما تولیّتم من قبل یعذبکّم عذاباً الیما: به جهادگریزانِ بادیه‌نشین بگو: به‌زودی به سوی قومی سخت زورمند و جنگاور فراخوانده می‌شوید که با ایشان کارزار کنید یا آنکه آنان مسلمان شوند. پس اگر فرمان ببرید، خداوند پاداشی نیکو به شما می‌دهد و اگر روی برتابید ـ چنان‌که پیش از این رویگردان بودید ـ شما را به عذابی دردناک مجازات خواهد کرد. (فتح، ۱۶)

بسیاری از مفسران به نقل قول ابن عباس پرداخته‌اند که منظور از «قومی سخت زورمند و جنگاور» را ایرانیان دانسته است؛ از جمله: درّالمنثور (ج۶، ص۳۷)، التبیان (ج۹، ص۴۳۲)، کنزالدقائق (ج۱۲، ص۶۸۲)، مجمع‌البیان (ج۹،ص۵۷۱)، منهج‌الصادقین(ج۸، ص۲۷۳)، مفاتیح‌الغیب (ج۱۰، ص۷۶)، کشف‌الاسرار (ج۹، ص۲۱۴)، الافصاح (ص۱۰۷)، متشابه القرآن (ج۲، ص۶۸)، بحارالانوار (ج۱۷، ص۱۰۲؛ ج۱۹، ص۱۵۸؛ ج۲۲، ص۵۸۹)، مرحوم شریف مرتضی در رسائل (ج۳، ص۱۱۰) شیخ مفید در الافصاح (ص۱۰۷)، شیخ ابوالفتوح رازی در روض‌الجنان (ج۱۷، ص۳۳۵) و ثعلبی در الکشف والبیان (ج۹، ص۴۶).

عبدالله بن عباس و عطا ابن رباح و عطا خراسانی و عبدالرحمن بن ابی لیلی و مجاهد گفتند: «پارسیان‌اند.» حسن گفت: «پارس و روم‌اند.» از ابوهریره روایت شده که اینان کردها هستند و طبرانی در معجم‌الکبیر نوشته: عربها و کردهای ایران منظور است (درالمنثور، ج۶، ص۷۳). مرحوم علامه طباطبایی نیز در المیزان (ج۱۸، ص۴۲۰ترجمه) به این قول اشاره کرده است. در کشاف (ج۴، ص۳۳۸)، لباب التأویل (ج۴، ص ۱۵۹)، تفسیر بیضاوی (ج۵، ص۱۲۹)، تفسیر جلالین (ص۶۸۱) و الفرقان (ج۲۷، ص۱۸۲) به فارس و روم اشاره شده است؛ تفسیر صفی(ج۱، ص۷۰۷) به چند قول اشاره کرده است:

بـوده‌انـد ایـشان هـوازن در سیر
یا که «اهل فارس»، یا روم از خبر

***

سورهٔ الرحمن

در سورهٔ مبارکهٔ الرحمن از جمله نعمت‌های خداوند، دو دریایی هستند که در عین پیوستگی، با هم نمی‌آمیزند:

۲۶ــ مَرَجَ البحرین یَلتقیان. بینهما برزخٌ لایبغیان. فبأی آلاء ربّکما تُکذّبانَ. یخرج مِنهما اللؤلؤ و المرجان: دو دریا را روان ساخت تا به هم برسند. میانشان حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند. پس [ای گروه

جن و انس،] کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ از هر دوی آنها مروارید و مرجان بیرون می‌آید. پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ (الرحمن، ۱۹ تا ۲۳)

از دیرباز این دو دریا را «دریای فارس و روم»، «شور و شیرین»، «دریای آسمان و زمین»و ... گرفته‌اند؛ اما آنچه بیش از هر چیز تکرار شده، همان دریای فارس و روم یا مدیترانه است. و اینک نمونه‌هایی از تفاسیر که به این وجه اشاره کرده‌اند: صنعانی در تفسیرالقرآن (ج۲، ص ۲۶۵)، جامع‌البیان (ج۲۷، ص۱۶۸)، تفسیر ابن ابی‌حاتم (ج۸ ، ص۲۷۰۸)، اعراب‌القرآن (ج۴، ص۲۰۶)، بحرالعلوم (ج۳، ص۳۸۱)،الکشف والبیان (ج۹، ص۱۸۱)، (ج۹، ص۴۶۹)، سورآبادی (ج۴، ص۲۴۹۶)، تفسیر بغوی (ج۴، ص۳۳۴)، کشف‌الاسرار (ج۹، ص۴۱۱) و (ج۹، ص۴۱۲)، المحررالوجیز (ج۵، ص۲۲۷)، مجمع‌البیان (ج۹، ص۳۳۶)، روض‌الجنان (ج۱۸، ص۲۵۳)، ایجازالبیان (ج۲، ص۷۸۶)، زادالمسیر (ج۷، ص۲۵۹)، تفسیر قرطبی (ج۱۸، ص۱۶۲)، انوارالتنزیل (ج۵، ص۱۷۱)، لباب‌التأویل (ج۴، ص۲۲۷)،کتاب التسهیل (ج۲، ص۳۲۸)،الجواهر الحسان (ج۵، ص۳۵۰)، مواهب علیّه (ص ۱۲۰۰)، درّالمنثور (ج۶، ص۱۴۲)، منهج‌الصادقین (ج۹، ص۱۱۷)، زبدة‌التفاسیر (ج۶، ص۵۴۵)، تفسیر شریف لاهیجی (ج۴، ص۳۳۲)، کنزالدقائق (ج۱۲، ص۵۶۹)، روح‌البیان (ج۹، ص۲۹۶)، محاسن التأویل (تفسیر القاسمی: ج۹، ص۱۰۴)، التفسیر المظهری (ج۹، ص۱۴۹)، فتح‌القدیر (ج۵، ص۱۳۴)، روح‌المعانی (ج۱۴، ص۱۰۵)، بیان المعانی (ج۶، ص۵۸)، مقتنیات‌الدرر (ج۱۱، ص۷)، التفسیر الوسیط (ج۱۴، ص۱۳۷)، تفسیر اثنی‌عشری (ج۱۲، ص۴۰۸)، تفسیر عاملی (ج۸، ص۱۴۲)، التحریر و التنویر (تفسیر بن عاشور: ج۲۷، ص۲۳۲)، الجدید فی تفسیر القرآن المجید (ج۷، ص۷۳)، فتح‌الباری (ج۸ ، ص۴۷۷).

***

سورهٔ جمعه

۲۷ـ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خدا را تسبیح می‌گویند؛ همان پادشاه پاکِ ارجمندِ فرزانه را. اوست آن که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از این در گمراهی آشکاری بودند. **و آخرین منهم لمّا یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم**: و [نیز بر جماعتهایی] دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند. و اوست ارجمندِ سنجیده‌کار. این فضل خداست، آن را به هرکه بخواهد، عطا می‌کند و خدا دارای فضل بسیار است.» (جمعه، ۱ ـ ۴)

در صحیح بخاری (ج۶، ص۶۳) و صحیح مسلم نیشابوری (ج۷، ص۱۹۲) از قول ابوهریره آمده است که: ما نزد پیامبر(ص) بودیم که سوره جمعه نازل شد و آن حضرت شروع به تلاوت کرد و پس از خواندن آیه: «و آخرین منهم لمّا یلحقوا بهم: گروه دیگری از ایشان [= مسلمانان هستند] که هنوز به آنها نپیوسته‌اند»، مردی پرسید: «ای رسول خدا، اینها چه کسانی هستند؟» حضرت پاسخ نداد. دوباره یا سه‌باره پرسید، حضرت دست بر شانه سلمان فارسی گذاشت و فرمود: «اگر ایمان در ستاره پروین باشد، قطعاً مردانی از اینان به آن می‌رسند.»

در کشف‌الاسرار (ج۱۰، ص۹۷) نیز ذیل این آیه، همین حدیث را می‌آورد که: حضرت دست بر سلمان نهاد و فرمود: «**لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال من هؤلاء**» این مضمون در تفسیر المنیر (ج۲۸، ص۱۸۶)، من هدی القرآن (ج۱۵، ص۳۸۱)، الجامع لاحکام القرآن (ج۱۸، ص۹۳)، الکشف والبیان (ج۹، ص۳۰۶)، الجوهر الثمین (ج۶، ص۲۱۴) در درّالمنثور می‌خوانیم: پیامبر(ص) دستش را بر سر سلمان فارسی نهاد و فرمود: «**والذی نفسی بیده، لو کان الایمان بالثریا، لناله رجال من هؤلاء**: سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر ایمان...» (ج۶، ص۲۱۱۵). این حدیث در جامع‌البیان (ج۸۲، ص۶۳) عیناً آمده و در صفحه قبلش، از قول تنی چند آورده که: «هُم الاعاجم.» در لباب التأویل (ج۴، ص۲۸۹) همین مضمون آمده؛ نیز در مقتنیات‌الدرر (ج۱۱، ص۱۴۰)، احسن الحدیث (ج۱۱، ص۱۵۹)، نورالثقلین (ج۵، ص۳۲۳)، کنزالدقائق (ج۱۳، ص۲۴۷)، مجمع‌البیان (ج۱۰، ص۴۲۹)، منهج‌الصادقین (ج۹، ص۲۷۱)، صافی (ج۵، ص۱۷۳)، الجدید (ج۷، ص۱۵۶)، مخزن العرفان (ج۲، ص۲۹۶)، تفسیر الاصفی (ج۲، ص۱۳۰۳)، تفسیر ملاصدرا (ج۷، ص۱۷۳)، اطیب البیان (ج۱۳، ص۶)، زبدة‌التفاسیر (ج۷، ص۵۶)، الکشف والبیان (ج۹، ص۳۰۶)، بحارالانوار (ج۱۹، ص۱۵۳).

آنچه آمد، نمونه‌ای بود از بازتاب سیمای ایران و ایرانیان در تفاسیر قرآن و بالطبع در خود قرآن کریم که عمدتاً حاوی تحسین و ستایش است، بی‌آنکه مؤلفان و مفسرانش همگی ایرانی باشند و البته ساحت کتب آسمانی و به ویژه قرآن مجید پیراسته‌تر و والاتر از آن است که از چشم‌انداز قومی و نژادی تفسیر و تبیین شود.

پی‌نوشتها:

۱ـ ترجمه قرآن کریم (قطع دایرةالمعارفی)، ص۶۸۸ تا ۶۹۳.

۲ـ تاریخ جهان لاروس، روزگار باستان و قرون وسطی، کتاب یکم، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، ص۱۸۸.

۳ـ آلفرد فن گوتشمیر، تاریخ ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، ص۲۵، ۳۲ و ۳۷.

۴ـ ایرانیان در کتاب فرزانگان، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، ص.۵۷

۵ـ تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ج۲، ص.۴۱۷

۶ـ متن‌های پهلوی، گردآوریدهٔ جاماسب جی، ص۱۸۶ و ۱۹۶ پژوهش سعید عریان، ص.۵۴

۷ـ بندهش، گزارش دکتر مهرداد بهار، ص۱۴۰ و پژوهشی در اساطیر ایران، ص.۳۰۰

۸ـ تاریخ کیش زرتشت، ج۳، ص.۱۶

۹ـ بریان، پیر. امپراتوری هخامنشی، ج۲، ص.۱۳۴۶

منابع

ـ ابن ابی‌عاصم (متوفای۲۸۷ق)، **الآحادوالمثانی**، تحقیق: باسم فیصل احمد الجوابره، ناشر: دارالدرایه، چاپ اول: ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.

ـ الطبرسی، احمد بن علی (م۵۶۰ق)، **احتجاج**، ترجمه بهزاد جعفری، ناشر: اسلامیه، چاپ اول: ۱۳۸۱ش.

ــــــــ ، **الاحتجاج**، ناشر: مرتضی ـ مشهد، چاپ اول: ۱۴۰۳ق.

ـشیخ المفید، محمد بن محمد بن نعمان (م۴۱۳ق)، **الاختصاص**، التحقیق: علی‌اکبر الغفاری، الناشر: جماعةالمدرسین فی الحوزه العلمیه، قم.

ـ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (م۴۶۳ق)، **الاستیعاب** فی معرفه‌الاصحاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالجیل، چاپ اول: ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

ـ فیض کاشانی، محسن (م۱۰۹۱ق)، **الاصفی** فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدحسین درایتی و محمدرضا نعمتی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول:۱۴۱۸ق.

ـ کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب (م۳۲۹ق)، **اصول کافی**، با ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، انتشارات علمیه اسلامیه، چاپ اول، بی‌تا.

ـ طیب، سیدعبدالحسین، **اطیب‌البیان** فی تفسیرالقرآن، انتشارات اسلام، چاپ دوم: ۱۳۷۸ش.

ـ باقلانی، ابی بکر محمد بن الطیب (م۴۰۳)، **اعجاز القرآن**، تحقیق: السید احمد صقر، دارالمعارف، مصر، چاپ سوم، بی‌تا.

ـ الدرویش نحوی، محیی‌الدین، **اعراب القرآن و بیانه**، دارالارشاد، سوریه، چاپ چهارم:۱۴۱۵ق.

ـ شیخ المفید، محمد بن محمد بن نعمان (م۴۱۳ق)، **الافصاح**، التحقیق: مؤسسه البعثه، الناشر: مرکز مؤسسه البعثه للطباعه و النشر، چاپ اول: ۱۴۱۲ق.

ـ الشیخ الصدوق، محمد بن علی (م۳۱۸ق)، **الامالی**، التحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه، چاپ اول: ۱۴۱۷ق.

ـ طوسی، محمدبن الحسن (م۴۶۰ق)، **الامالی الطوسی**، التحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه، دارالثقافه قم، چاپ اول: ۱۴۱۴ق.

ـ المحاملی، الحسین بن اسماعیل (م۳۳۰ق)، **امالی المحاملی** روایهٔ ابن یحیی البیع، التحقیق: ابراهیم القیسی، المکتبه الاسلامیه، اردن، چاپ اول: ۱۴۱۲ق.

ـ شیخ المفید، محمد بن محمد بن نعمان (م۴۱۳ق)، **الامالی المفید**، التحقیق: الحسین استاد ولی و علی‌اکبر غفاری، جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه قم، ۱۴۰۳ق.

ـ بریان، پیر، **امپراتوری هخامنشی**، ترجمه ناهید فروغان، نشر قطره و نشر فرزان، چاپ اول: ۱۳۸۱ش.

ـ بیضاوی، عبدالله بن عمر (م۶۸۵ق)، **انوارالتنزیل و اسرارالتأویل** (معروف به **تفسیر بیضاوی**)، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشی، ناشر: دار احیاء التراث‌العربی، چاپ اول:۱۴۱۸ق.

ـ حسینی‌همدانی، سیدمحمدحسین (م۱۴۱۷ق)، **انوار درخشان**، تحقیق: محمدباقر بهبودی، کتابفروشی لطفی، چاپ اول: ۱۴۰۴ق.

ـ نیشابوری، محمود بن ابوالحسن (م۵۵۳ق)، **ایجازالبیان** من معانی‌القرآن، تحقیق دکتر حنیف بن حسن القاسمی، دارالغرب‌الاسلامی، بیروت، چاپ اول:۱۴۱۵ق.

ـ ویسهوفر، یوزف، **ایران باستان**، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، چاپ اول: ۱۳۷۷ش.

ـ نیشابوری، فضل‌بن شاذان، (م۲۶۰ق)، **الایضاح**، تحقیق: السید جلال‌الدین الحسینی الارموی المحدث، بی‌تا، بی‌جا.

ـ مجلسی، علامه محمدباقر، (م ۱۱۱۰ ق)، **بحارالانوار**، مؤسسه الوفا، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

ـ سمرقندی، نصربن محمدبن احمد، (م۳۷۳یا۳۷۴ق) **بحرالعلوم** یا **تفسیرالسمرقندی**، با تحقیق و تعلیق محب‌الدین ابوسعید عمربن غرامهٔ العمروی، دارالفکر، بیروت، چاپ اول:۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م.

ـ اندلسی، ابوحیان محمدبن یوسف، (م۷۴۵ق) **البحرالمحیط** فی التفسیر، تحقیق: صدقی محمدجمیل، ناشر: دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۰ق.

ـ ابن عجیبه، احمدبن محمد، **البحرالمدید** فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق: احمد عبدالله قرشی رسلان، ناشر: دکترحسن عباس‌زکی، قاهره، ۱۴۱۹ق.

ـ ابن کثیر، ابی‌الفداء اسماعیل (م۷۷۴ق)، **البدایه والنهایه**، تحقیق علی شیری، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ

اول:۱۴۰۸ق.
ـ البحرانی، السیدهاشم (م ۱۱۰۵ق)، **البرهان** فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، چاپ اول: ۱۴۱۶ ق.
ـ آتنایس (م قرن ۲م) ایرانیان در کتاب **بزم فرزانگان**، برگردان و یادداشتها: جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول: ۱۳۸۶ ش.
ـ الصفار، محمدبن الحسن بن فروخ (م۲۹۰ق)، **بصائر الدرجات** الکبری، تحقیق: میرزا محسن کوچه‌باغی، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۶۲ ش.
ـ دادگی، فرنبغ (نگاشته احتمالاً ۷۳۲م)، **بندهش**، ترجمه دکتر مهرداد بهار، انتشارات توس، چاپ دوم: ۱۳۸۰ش.
ـ گنابادی، سلطان‌علیشاه (م۱۳۲۷ق)، **بیان‌السعاده** فی مقامات العباده، ترجمه محمدرضا خانی و حشمت‌الله ریاضی، انتشارات حقیقت، چاپ اول:۱۳۷۲ش.
ـ آل غازی، عبدالقادر، ملاحویش (م قرن۱۴ق)، **البیان المعانی**، ناشر: مطبعه الترقی، دمشق، چاپ اول: ۱۳۸۲ق.
ـ بهار، مهرداد (م ۱۳۷۳ش)، **پژوهشی در اساطیر ایران** (پاره نخست و پاره دویم)، انتشارات آگاه، چاپ اول: ۱۳۷۵ش.
ـ اسفراینی، شاهفور بن طاهر (م۴۷۱ق)، **تاج التراجم** فی تفسیر القرآن للاعاجم، تحقیق: نجیب مایل هروی و علی‌اکبر الهی خراسانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول: ۱۳۷۵ ش.
ـ فن گوتشیمر، آلفرد (م۱۸۸۷م)، **تاریخ ایران**، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم: ۱۳۸۲ش.
ـ دونان، مارسل، **تاریخ جهان لاروس**، ترجمه میرجلال‌الدین اعلم، انتشارات سروش، چاپ دوم: ۱۳۸۳ش.
ـ ابن‌عساکر، علی‌بن حسن (م۵۷۱ ق)، **تاریخ مدینه دمشق**، تحقیق: علی شیری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
ـ الاسترآبادی، السید شرف‌الدین (م۹۶۵ق)، **تأویل الآیات**الظاهره عن فضائل العترةالطاهره(ع)، تحقیق و نشر: مدرسه الامام‌المهدی(عج)، چاپ اول: ۱۴۰۷ق.
ـ طوسی، شیخ محمدبن حسن (م۴۶۰ق)، **التبیان** فی تفسیرالقرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
ـ الحسینی الشیرازی، السیدمحمد (م۱۴۲۲ق)، **تبیین‌القرآن**، دارالعلوم، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۲۳ ق.
ـ نجفی خمینی، محمدجواد (م۱۴۱۹ق)، **تفسیر آسان**، انتشارات اسلامیه، چاپ اول: ۱۳۹۸ق.
ـ حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین بن احمد، **تفسیر اثناعشری**، انتشارات میقات، تهران، چاپ اول:۱۳۶۳ش.
ـ امام حسن عسکری علیه‌السلام (م۲۶۰ق)، **تفسیر الامام العسکری**(ع) (تفسیر منسوب به حضرت)، مدرسه امام مهدی (عج)، قم، چاپ اول: ۱۴۰۹ق.
ـ بروجردی، سید محمد ابراهیم، **تفسیر جامع**، انتشارات صدر، چاپ ششم: ۱۳۶۶ش.
ـ محلی و سیوطی، جلال‌الدین، **تفسیر جلالین**، مؤسسه النور للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۶ق.
ـ نابلسی، محمدعزت دروزه، **التفسیرالحدیث**، ناشر: دارالحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۳۸۳ق.
ـ میرزا خسروانی، علیرضا (م۱۳۸۶ق)، **تفسیر خسروی**، تحقیق: محمدباقر بهبودی، انتشارات اسلامیه، چاپ اول: ۱۳۹۰ق.
ـ رهنما، زین‌العابدین (م ۱۳۶۸ ش)، **تفسیر رهنما**، انتشارات کیهان، ۱۳۴۶ش.
ـ سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمدنیشابوری (سده ۵ق)، **تفسیر سورآبادی**، تحقیق: علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران، چاپ اول:۱۳۸۰ش.
ـ لاهیجانی، محمد بن‌علی، **تفسیر شریف لاهیجی**، تحقیق: میرجلال‌الدین ارموی (محدث)، دفتر نشر داد، چاپ اول: ۱۳۷۳ش.
ـ اصفهانی، حسن (صفی‌علیشاه م۱۳۱۶ق)، **تفسیرصفی**، انتشارات منوچهری، تهران، چاپ اول:۱۳۷۸ش.
ـ طبری، محمدبن جریر(م۳۱۰ق)، **تفسیر طبری**، ترجمه گروهی علمای ماوراءالنهر، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات توس، چاپ دوم: ۱۳۵۶ش.
ـ موثق عاملی، ابراهیم، **تفسیر عاملی**، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، انتشارات صدوق، ۱۳۶۰ش.
ـ فرات کوفی، ابوالقاسم فرات‌بن ابراهیم (زنده در ۳۰۷ق)، **تفسیر فرات الکوفی**، تحقیق: محمدکاظم محمودی، سازمان انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۰ق.
ـ قمی، علی بن ابراهیم (زنده در ۳۰۷ق)، **تفسیر قمی**، تحقیق: طیب موسوی جزایری، دارالکتب، قم، چاپ چهارم: ۱۳۶۷ش.
ـ مغنیه، محمدجواد (م۱۴۰۰ق)، **تفسیر الکاشف**، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول: ۱۴۲۴ق.
ـ آملی، سید حیدر (حدود ۷۸۷ق)، **تفسیر المحیط الاعظم** و البحر الخضم، تحقیق: سید محسن موسوی تبریزی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ سوم: ۱۴۲۲ق.
ـ مراغی، احمد مصطفی، **تفسیر المراغی**، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
ـ مظهری، قاضی محمدثناءالله عثمانی حنفی (م۱۲۲۵ق)، **التفسیر المظهری**، تحقیق: غلام‌نبی تونسی، ناشر: مکتبة رشدیه، پاکستان، ۱۴۱۲ق.
ـ کاشانی (اخباری)، محمد (متوفای پس از ۱۱۱۵ق)، **تفسیرالمعین**، تحقیق: حسین درگاهی، ناشر: کتابخانه آیت‌الله مرعشی، چاپ اول: ۱۴۱۰ق.
ـ هویدی بغدادی، محمد، **التفسیر المعین** للواعظین و المعظین، انتشارات: ذوی‌القربی، قم، چاپ اول: ۱۴۲۴ ق/۱۳۸۲ش.

ـ زحیلی، وهبهٔ بن مصطفی، **التفسیر المنیر** فی‌العقیده و الشریعه و المنهج، دارالفکر المعاصر، بیروت ـ دمشق، چاپ دوم: ۱۴۱۸ق.
ـ الصنعانی، عبدالرزاق بن همام (م۲۱۱ق)، **تفسیرالقرآن**، تحقیق: دکتر مصطفی مسلم محمد، مکتبة الرشد، الریاض، چاپ اول: ۱۴۱۰ق.
ـ ابن‌کثیر، ابی‌الفداء اسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی (م۷۷۴ق)، **تفسیر القرآن‌العظیم**، یا **تفسیر ابن‌کثیر**، تحقیق: محمدحسین شمس‌الدین، دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۹ق.
ـ ابن ابی‌حاتم رازی عبدالرحمن بن محمدبن ادریس (م۳۲۷ق)، **تفسیرالقرآن‌العظیم**، تحقیق: اسعد محمدالطیب، مکتبهٔ نزار مصطفی الباز، عربستان سعودی، چاپ سوم: ۱۴۱۹ق.
ـ ابوحمزه ثمالی، ثابت بن دینار (م حدود۱۵۰ق)، **تفسیر القرآن‌الکریم**، تحقیق: عبدالرزاق محمدحسین حرزالدین و محمدهادی معرفت، دارالمفید، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۰ق.
ـ صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (م۱۰۵۰ق)، **تفسیر القرآن‌الکریم**، تحقیق: محمد خواجوی، انتشارات بیدار، چاپ دوم: ۱۳۶۶ش.
ـ شبر، سیدعبدالله، (م۱۲۴۲ق)، **تفسیرالقرآن الکریم**، معروف به **تفسیر شبر**، دارالبلاغه للطباعه والنشر، بیروت، چاپ اول:۱۴۱۲ق.
ـ شیخ مفید، محمد بن محمد (م۴۱۳ق)، **تفسیر القرآن‌المجید**، تحقیق: سید محمدعلی ایازی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول: ۱۴۲۴ق.
ـ زمخشری، محمودبن عمر (م۵۳۸ق)، **تفسیر الکشاف** عن حقائق غوامض التنزیل، دارالکتب العربی، بیروت، چاپ سوم: ۱۴۰۷ق.
ـ جعفری، یعقوب، **تفسیر کوثر**، انتشارات هجرت، قم، چاپ اول: ۱۳۷۶ش.
ـ مجاهدبن جبرالتابعی (م۱۰۴ق)، **تفسیر مجاهد**، تحقیق: عبدالرحمن الطاهر بن محمد السورتی، مجمع البحوث الاسلامیه، اسلام‌آباد ـ پاکستان، بی‌تا.
ـ بلخی، مقاتل بن سلیمان (م۱۵۰ق)، **تفسیر مقاتل بن سلیمان**، تحقیق: دکتر عبدالله محمود شحانه، دارالاحیاء التراث، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۳ق.
ـ نسفی، عمربن‌محمد (م۵۳۷ق)، **تفسیر نسفی**، تحقیق: دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات سروش، چاپ سوم: ۱۳۶۷ش.
ـ مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش.
ـ زحیلی، وهبه، **تفسیرالوسیط**، دارالفکر، دمشق، ۱۴۲۲ق.
ـ طنطاوی، سیدمحمد (م۱۳۵۸ق)، **تفسیر الوسیط** للقرآن‌الکریم، چاپ مصر، بی‌تا.
ـ مترجمان، **تفسیر هدایت**، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد مقدس، چاپ اول: ۱۳۷۷ش.
ـ حسینی شیرازی، سیدمحمد (م۱۴۲۲ق)، **تقریب القرآن الی الاذهان**، دارالعلوم، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۴ق.
ـ آل‌سعدی، عبدالرحمن بن ناصر (م۱۳۷۶ق)، **تیسیر الکریم الرحمن** فی تفسیر کلام المنان، (تفسیرالسعدی)، مکتبه النهضه العربیه، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۰۸ق.
ـ طبری، ابی‌جعفرمحمدبن جریر (م۳۱۰ق)، **جامع‌البیان** عن تأویل القرآن، ضبط و توثیق و تخریج: جمیل العطار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
ـ سیوطی، جلال‌الدین (م۹۱۱ق)، **الجامع الصغیر** فی احادیث البشیر النذیر، دارالفکر، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۱ق.
ـ قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری اندلسی (م۶۷۱ق)، **الجامع لاحکام القرآن** معروف به **تفسیر قرطبی**، ناشر: مؤسسهٔ التاریخ العربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
ـ سبزواری نجفی، محمدبن حبیب‌الله (م۱۴۰۹ق)، **الجدید** فی تفسیر القرآن المجید، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ اول: ۱۴۰۶ق.
ـ جرجانی، حسین، **جلاءالاذهان و جلاء الاحزان**، معروف به **تفسیر گازر**، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول: ۱۳۷۷ش.
ـ طبرسی، شیخ‌الاسلام فضل‌بن حسن (م۵۴۸ق)، **جوامع‌الجامع**، گروه مترجمان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم: ۱۳۷۷ش.
ـ ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد (م۸۷۵ق)، **الجواهرالحسان** فی تفسیرالقرآن، مشهور به **تفسیر ثعالبی**، تحقیق: دکتر عبدالفتاح ابوسنه، شیخ محمد معوض و شیخ‌عادل احمد عبدالموجود، ناشر: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول: ۱۴۱۸ق.
ـ شبر، سیدعبدالله (م۱۲۴۲ق)، **الجوهر الثمین** فی تفسیر الکتاب المبین، با مقدمه سیدمحمد بحرالعلوم، ناشر: مکتبهٔ الالفین، کویت، چاپ اول: ۱۴۰۷ق.
ـ مراغی، سیدعبدالحجت، **حجة التفاسیر** و بلاغ‌الاکسیر، انتشارات حکمت، ۱۳۸۶ق.
ـ مطهری، شهید آیت‌الله مرتضی، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، شرکت افست، چاپ هشتم: ۱۳۵۹ش.
ـ الشیخ الصدوق، ابی جعفر محمدبن علی (م۳۸۱ ق)، **الخصال**، التحقیق: علی‌اکبر الغفاری، جماعه المدرسین، قم، بی‌تا.
ـ سیوطی، جلال‌الدین (م۹۱۱ق)، **الدرّالمنثور** فی تفسیر المأثور، ناشر: دارالمعرفه، جده، چاپ اول: ۱۳۶۵ق.
ـ الطهرانی، الشیخ آقا بزرگ (م۱۳۸۹ق)، **الذریعه** الی تصانیف الشیعه، دارالاضواء، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۰۳ق.
ـ کشی، محمدبن عمر (حدود ۳۵۰ق)، **رجال الکشی** تحقیق: دکتر حسن مصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ش.
ـ الشریف المرتضی (م۴۳۶ق)، **رسائل**، المرتضی، تحقیق:

السید مهدی رجائی، دارالقرآن، ۱۴۰۵ق.
ـ ثقفی تهرانی، محمد (م۱۳۶۴ش)، **روان جاوید** در تفسیر قرآن مجید، انتشارات برهان، چاپ سوم: ۱۳۹۸ق.
ـ بروسوی استانبولی، اسماعیل حقی (م۱۱۳۷ق)، **روح‌البیان**، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
ـ آلوسی، سیدمحمود شهاب‌الدین، (م۱۲۷۰ق)، **روح‌المعانی** فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۵ق.
ـ رازی، شیخ ابوالفتوح حسین بن علی (م۵۲۵ق)، **روض‌الجنان و روح‌الجنان** فی تفسیرالقرآن، مشهور به **تفسیر ابوالفتوح**، تحقیق: دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمدمهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ق.
ـ الصالحی الشامی، محمدبن یوسف (م۹۴۲ق)، **سبل الهدی و الرشاد** فی سیرة خیرالعباد، تحقیق: الشیخ عادل احمد عبدالموجود، ناشر: دارالکتب العلمیه، چاپ اول: ۱۴۱۴ق.
ـ محدث قمی، عباس (م۱۳۵۹ق)، **سفینة‌البحار**، دارالمرتضی، بیروت، بی‌تا.
ـ القزوینی، محمدبن یزید (م۲۷۵ق)، **سنن ابن‌ماجه**، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بی‌تا، بی‌جا.
ـ السجستانی، سلیمان بن الاشعث (م۲۷۵ق)، **سنن ابی‌داود**، تحقیق: سعیدمحمد اللحام، دارالفکر، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱ق/ ۱۹۹۰م.
ـ ترمذی، محمد بن عیسی (م۲۷۹ق)، **السنن الترمذی**، حققه و صححه: عبدالوهاب عبداللطیف، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ق.
ـ بیهقی، احمدبن حسین (م ۴۵۸ ق)، **السنن الکبری**، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
ـ النسائی، احمدبن‌شعیب (م۳۰۳ق)، **سنن النسائی**، دارالفکر، بیروت، چاپ اول: ۱۳۴۸ق/۱۹۳۰م.
ـ فیضی دکنی، الفیض (م۱۰۰۴ق)، **سواطع الالهام** فی تفسیر کلام الملک العلام، تحقیق: سیدمرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، ناشر: دارالمنار، قم: چاپ اول: ۱۴۱۷ق.
ـ کوک، جان مانوئل، **شاهنشاهی هخامنشی**، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، چاپ اول: ۱۳۸۴ ش.
ـ الحائری، محمد مهدی، **شجرة طوبی**، المکتبه الحیدریه، نجف، چاپ پنجم: ۱۳۸۵ق.
ـ فیض کاشانی، محسن(م ۱۰۹۱ ق)، **الصافی** فی التفسیر، تحقیق حسین اعلمی، انتشارات الصدر، چاپ دوم: ۱۴۱۵ق.
ـ بخاری، محمدبن اسماعیل (م ۲۵۶ ق)، **صحیح البخاری**، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ق.
ـ نیشابوری، مسلم بن حجاج (م ۲۶۱ ق)، **صحیح مسلم**، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.
ـ امینی، عبدالحسین، **الصراع بین الاسلام و الوثنیه**، اعداد: الشیخ محمدالحسون، بی‌تا، بی‌جا.
ـ الشیخ الصدوق، ابی جعفر محمدبن علی(م۳۸۱ق)، **علل الشرائع**، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م.
ـــــــ، **علل الشرائع**، ترجمه سیدمحمدجواد ذهنی تهرانی، انتشارات مؤمنین، قم، چاپ اول: ۱۳۸۰ش.
ـــــــ، **عهد جدید**، براساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، نشر نی، چاپ دوم: ۱۳۸۷ش.
ـ الامینی، عبدالحسین(م۱۳۹۲ق)، **الغدیر** فی الکتاب و السنه و الادب، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم: ۱۳۷۹ق/ ۱۹۷۷م.
ـ الطریحی، فخرالدین (م۱۰۸۵ق)، تفسیر **غریب القرآن الکریم**، تحقیق: محمدکاظم الطریحی، انتشارات الزاهدی، قم، بی‌تا.
ـ العسقلانی، ابن‌حجر (م ۸۵۲ ق)، **فتح‌الباری** شرح صحیح بخاری، دارالمعرفة، بیروت، چاپ دوم. بی‌تا.
ـ دهلوی، شاه ولی‌الله (م۱۱۷۶ق)، **فتح‌الرحمن فی ترجمة القرآن**، تحقیق: عبدالغفور عبدالحق بلوچ و شیخ محمدعلی، ناشر: مجمع ملک فهد لطباعة المصحف الشریف، مدینه، چاپ اول: ۱۴۱۷ق.
ـ الرافعی، عبدالکریم بن محمد(م۶۲۳ق)، **فتح العزیز** فی شرح الوجیز، دارالفکر، بی‌تا.
ـ شوکانی، محمدبن علی‌بن‌محمد(م۱۲۵۰ق)، **فتح‌القدیر** الجامع بین فنی الروایة و الدرایة من علم‌التفسیر، دار ابن‌کثیر، دارالکلم الطیب، دمشق ـ بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۴ق.
ـ صادقی تهرانی (م۱۴۳۲ق)، محمد، **الفرقان** فی تفسیرالقرآن بالقرآن والسنه، انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم: ۱۳۶۵ش.
ـ العالمی، شیخ حر (م۱۱۰۴ق)، **الفصول المهمه** فی اصول الائمه، تحقیق: محمدبن محمدحسین القائینی، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع)، چاپ اول: ۱۴۱۸ق.
ـ حاکم حسکانی نیشابوری، ابوعبدالله (م۴۰۵ق)، **فضایل شهر رجب**، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول.
ـ المناوی، محمد عبدالرؤوف(م۱۳۳۱ق)، **فیض‌القدیر** شرح الجامع الصغیر، تحقیق: احمد عبدالسلام، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۵ق.
ـ سیدبن‌قطب(م۱۳۸۷ق)، **فی ظلال القرآن**، دارالشروق، بیروت ـ قاهره، چاپ هفدهم: ۱۴۱۲ق.
ـ قرشی، سیدعلی‌اکبر، **قاموس قرآن**، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم: ۱۳۷۱ش.
ـ خرّمشاهی، بهاءالدین، ترجمه **قرآن کریم**، انتشارات نیلوفر و جامی، چاپ اول: ۱۳۷۴ش.
ـ معزّی، محمدکاظم، ترجمه **قرآن کریم**، انتشارات اسوه، قم، چاپ اول: ۲۷۳۱ش.
ـ مشکینی، علی (م۱۳۸۶ش)، ترجمه **القرآن الکریم**، ویراستهٔ

حسین استادولی، انتشارات الهادی، قم، چاپ دوم: ۱۳۸۱ش.
ـ مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه **قرآن مجید**، دارالقرآن الکریم، چاپ دهم: ۱۳۷۳ش.
ـ فولادوند، محمدمهدی (م۱۳۸۷ق)، ترجمه **قرآن مجید**، دارالقرآن، چاپ سوم: ۱۳۷۶ش.
ـ الحمیری البغدادی، ابوالعباس عبدالله (م۳۰۰ق)، **قـرب‌الاسنـاد**، مؤسسـه آل‌البیت(ع) لاحیاءالتراث، قم، چاپ اول: ۱۴۱۳ق.
ـ جزائری، سید نعمت‌الله (م۱۱۱۲ق)، نورالمبین فی **قصص‌الانبیاء** والمرسلین، کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.
ـ کلینی رازی، محمدبن یعقوب (م۳۲۹ق)، **الکافی**، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه ـ آخوندی، چاپ سوم: ۱۳۸۸ق.
ـ قمی، جعفر بن محمد ابن قولویه (م۳۶۸ق)، **کامل الزیارات**، التحقیق: جواد القیومی، مؤسسه النشرالاسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۷ق.
ـــــــ ، **کامل الزیارات**، ترجمه سیدمحمد جواد ذهنی تهرانی، انتشارات پیام حق، چاپ اول: ۱۳۷۷ ش.
ـ ابن‌جزی غرناطی، محمد بن احمد (م۷۴۱ق)، **کتاب التسهیل لعلوم التنزیل**، تحقیق دکتر عبدالله خالدی، ناشر: شرکهٔ دارالارقم بن ابی الارقم، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۶ق.
ـ عیاشی، محمدبن مسعود (م۳۲۰ق)، **کتاب التفسیر**، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
ـــــــ ، **کتاب مقدس** (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه قدیم، انجمن پخش کتب مقدس، بی‌تا.
ـــــــ ، **کتاب مقدس** (ترجمه تفسیری، شامل عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه جدید، بی‌تا، بی‌جا.
ـــــــ ، **الکتاب‌المقـدس**، من ترجمه اورشلیم الفرنسیه للکتاب المقـدس، مجمع الکنائس الشرقیه، بی‌تا.
ـــــــ ، **کتابهایی از عهد عتیق**، کتابهای قانونی ثانی، بر اساس کتاب مقدس اورشلیم، ترجمه پیروز سیار، نشر نی، چاپ دوم: ۱۳۸۲ش.
ـ زمخشری، ابوالقاسم محمودبن‌عمر (جارالله، م۵۳۸ق)، **الکشاف** عن حقائق غوامض التنزیل، ناشر: دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ سوم: ۱۴۰۷ق.
ـ میبدی، ابوالفضل احمدبن ابی‌سعد (م قرن ششم ق)، **کشف‌الاسرار** و عُدةالابرار، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم: ۱۳۷۱ش.
ـ الفاضل الهندی، محمد بن الحسن الاصفهانی (م قرن۱۴ق)، **کشف‌اللثام** عن قواعد الاحکام، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول: ۱۴۱۶ق.
ـ ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمدبن ابراهیم (م۴۲۷ق)، **الکشف والبیان** عن تفسیرالقرآن، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۲ق.
ـ معهد تحقیقات باقرالعلوم(ع)، موسوعه **کلمات الامام الحسین** علیه‌السلام، دارالمعروف، قم، چاپ سوم: ۱۴۱۶ق.
ـ الشیخ الصدوق، ابی‌جعفر محمد بن علی (م۳۸۱ق)، **کمال‌الدین و تمام النعمه**، التحقیق: علی‌اکبر للغفاری، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
ـ القمی‌المشهدی، محمدبن محمدرضا (زنده تا ۱۱۲۵ق)، تفسیر **کنزالدقائق** و بحرالغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول: ۱۳۶۸ش.
ـ کهن، ابراهام، **گنجینه‌ای از تلمود**، ترجمه از انگلیسی: امیر فریدون گرگانی؛ ترجمه و تطبیق با متون عبری: یهوشوع نتن الی، به اهتمام امیرحسین صدری‌پور، زیر نظر یهودا حی، انتشارات اساطیر، چاپ اول: ۱۳۸۲ش.
ـ بغدادی، علاءالدین علی‌بن‌محمد (م۷۴۱ق)، **لباب‌التأویل** فی معانی التنزیل (**تفسیرالخازن**)، تصحیح محمدعلی شاهین، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول:۱۴۱۵ق.
ـ جاماسب جی دستور منوچهر جی، جاماسب آسانا، **متن‌های پهلوی**، پژوهش سعید عریان، سازمان میراث فرهنگی کشور، چاپ اول: ۱۳۸۲ش.
ـ الطریحی، فخرالدین(م۱۰۸۷ق)، **مجمع‌البحرین**، تحقیق: السید احمدالحسینی، ناشر: مکتب نشر **الثقافهٔ** الاسلامیه، چاپ دوم: ۱۴۰۸ق.
ـ طبرسی، فضل‌بن‌حسن (م۵۴۸ق)، **مجمع‌البیان** فی‌تفسیر القرآن، با مقدمه محمدجواد بلاغی، انتشارات ناصرخسرو، تهران، چاپ سوم: ۱۳۷۲ش.
ـ قاسمی دمشقی، محمدجمال‌الدین (م۱۳۲۲ق)، **محاسن‌التأویل**، مشهور به **تفسیر قاسمی**، تحقیق: محمد باسل عیون السود، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۸ق.
ـ اندلسی، ابن‌عطیه(م ۵۴۱ق)، **المحررالوجیز** فی تفسیر الکتاب‌العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۲ق.
ـ امین، نصرت (معروف به بانوی ایرانی، م۱۴۰۳ق)، **مخزن‌العرفان** در تفسیر القرآن، ناشر: نهضت زنان مسلمان تهران، ۱۳۶۱ش.
ـ نووی جاوی، محمدبن عمر(م۱۳۱۶ق)، **مراح لبید** لکشف معنی القرآن المجید، تحقیق: محمدامین الصناوی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۷ق.
ـ نوری طبرسی، حسین، **مستدرک‌الوسائل**، مؤسسه آل‌البیت(ع) لاحیاء التراث، چاپ اول: ۱۴۰۸ق.
ـ الطوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (م۴۶۰ق)، **مصباح المتهجد**، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، چاپ اول: ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
ـ ابن ابی‌شیبه کوفی(م۲۳۵ق)، **المصنف** ابن ابی‌الشیبه، تحقیق:

سید محمد اللحام، دارالفکر، چاپ اول: ۱۴۰۹ق.
ـ الصنعانی، ابی‌بکر عبدالرزاق(م۲۱۱ق)، **المصنف** عبدالرزاق، تحقیق: حبیب الرحمن الاعظمی، ناشر: المجلس العلمی، بی‌تا، بی‌جا.
ـ بغوی، حسین‌بن مسعود(م ۵۱۰ق)، **معالم التنزیل** فی تفسیرالقرآن، مشهور به **تفسیر بغوی**، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، دارالحیاءالتراث العربی، بیروت، چاپ اول: ۱۴۲۰ق.
ـ الشیخ الصدوق، ابی‌جعفر محمد بن علی(م۳۸۱ق)، **معانی الاخبار**، التحقیق: علی ا کبر الغفاری، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
ـ النحاس، ابوجعفر(م۳۳۸ق)، **معانی‌القرآن**، تحقیق: الشیخ محمدعلی الصابونی، الناشر: جامعهٔ ام‌القری، المملکهٔ العربیهٔ السعودیه، چاپ اول: ۱۴۰۹ق.
ـ محدث قمی، عباس(م۱۳۵۹ق)، **مفاتیح الجنان**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم: ۱۳۷۰ش.
ـ رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمدبن عمر(م۶۰۶ق)، **مفاتیح‌الغیب**، یا **تفسیر کبیر**، مشهور به تفسیر فخر رازی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم:۱۴۲۰ق.
ـ حائری تهرانی، میرسیدعلی (م۱۳۴۰ق)، **مقتنیات‌الدرر** و ملتقطات الثمر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ش.
ـ فضل‌الله، سیدمحمد حسین (م۱۳۸۹ش)، **من وحی القرآن**، دارالملاک للطباعهٔ والنشر، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۱۹ق.
ـ کاشانی، ملا فتح‌الله (م۹۸۸ق)، تفسیر **منهج‌الصادقین** فی الزام المخالفین، کتابفروشی محمدحسن علمی، تهران، ۱۳۳۶ش.
ـ مدرسی، سید محمدتقی، **من هدی القرآن**، دار محبی‌الحسین، تهران، چاپ اول: ۱۴۱۹ق.
ـ زحیلی، وهبهٔ بن مصطفی، **المنیر**، دارالفکر المعاصر، بیروت دمشق، چاپ اول: ۱۴۱۸ق.
ـ موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی(م۱۴۱۴ق)، **مواهب الرحمن**، فی تفسیرالقرآن، مؤسسه اهل بیت(ع)، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۰۹ق.
ـ واعظ کاشفی سبزواری، کمال‌الدین حسین‌بن‌علی(م۹۱۰ق)، **مواهب علّیه** یا تفسیر حسینی، مصحح: محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۲۹ش.
ـ ابن طاووس، سیدعلی بن موسی(م۶۶۴ق)، **مهج الدعوات** و منهج العبادات، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱ق.
ـ طباطبایی، سید محمدحسین(م۱۴۰۲ق)، **المیزان** فی تفسیر القرآن، متن عربی و متن ترجمهٔ سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم: ۱۳۷۴ش.
ـ محقق، محمدباقر، **نمونه بینات**، انتشارات اسلامی، چاپ چهارم: ۱۳۶۱ش.
ـ طبری، محمدبن جریر بن رستم، **نوادر المعجزات** فی مناقب الائمه الهداه، مؤسسه الامام المهدی(عج)، قم چاپ اول: ۱۴۱۰ق.
ـ العروسی الحویزی، عبدعلی (م۱۱۱۲ق)، تفسیر **نورالثقلین**، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم: ۱۴۱۵ق.
ـ النویری، شهاب‌الدین احمد (م۷۲۳ق)، **نهایه‌الارب** فی فنون الادب، دارالکتب والوثائق القومیه، قاهره، چاپ اول: ۱۴۲۳ق.
ـ الشیبانی، محمدبن‌الحسن، **نهج‌البیان** عن کشف معانی القرآن، تحقیق: حسین درگاهی، ناشر: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، چاپ اول: ۱۴۱۳ق.
ـ عاملی، علی‌بن حسین (م حدود ۱۱۳۵ق)، **الوجیز** فی تفسیرالقرآن العزیز، تحقیق: شیخ مالک محمودی، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول: ۱۴۱۳ق.
ـ دخیل، علی محمدعلی (م۱۹۳۶م)، **الوجیز** فی تفسیر الکتاب العزیز، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم: ۱۴۲۲ق.
ـ العاملی، محمدبن الحسن الحر (م۱۱۰۴ق)، **وسائل‌الشیعه** الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق و نشر: مؤسسه آل‌البیت(ع) لاحیاء التراث، قم، چاپ دوم: ۱۴۱۴ق.

تحلیلی جامعه‌شناختی از اسطوره جاودانی سیاوش

دکتر علی اکبر امینی ـ استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
شهاب دلیلی ـ دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

چکیده
شاهنامه ارزشمندترین سند «هویت ملی» ایران است که روح حماسی و دلاوری، خردمندی و آزادگی ایرانی در آن موج می‌زند.
خرد بهتر از هر چه ایزدت داد   ستایش خرد را به از راه داد
«سیاوش» نیز از محبوبترین و مظلومترین قهرمانان شاهنامه است، در نقش یک قربانی بی‌گناه و مقدس. نمایش «هویت» در سراسر شاهنامه به‌چشم می‌آید. این هویت در وجه فردی، جمعی و ملی خود انسجام‌بخش و معرف یک ملت در روزگار نو است و سیاوش وجهی از هویت ایرانی را آشکار می‌سازد که ویژگیهایش «پاکی»، «خردمندی» و «بزرگواری» است؛ ویژگیهایی که همواره به آنها دست‌اندازی شده، چندی رنگ باخته، ولی هرگز از میان نرفته و زمینهٔ شکوفایی و درخشش دوباره‌اش چندان دور از دسترس نیست.

درآمد

شعر، گویای برداشتهایی از زندگی نیست، بلکه خود یکسره زندگی است. از این‌رو شاهنامه را باید نمایندهٔ زندگی ایران و ایرانی، در مقطعی از تاریخ این سرزمین بدانیم. از سویی، تأثیر جامعه بر اندیشه پدید آورندگان آثاری از این دست، انکارناشدنی است.

تو این را دروغ و فسانه مدان   برنگ فسون و بهـانه مدان
ازو هر چه اندر خورد با خرد   دگر بر ره رمز و معنی برد

«ادبیات بیان کمبود زندگی است. بشر دامن ادبیات را به افق خاکی خویش وصله کرده است؛ تا احساس نفس تنگی نکند. در این کشمکش، بشر با قوهٔ تخیلش، دنیای مورد تمنایش را می‌سازد و لاجرم، ادبیات مولود این نیاز روحی است، هم از دنیای آرمانی سخن می‌گوید و هم از زشتی‌ها و واقعیت‌های تلخ و شیرین ملموس وجود جهان اطرافش» (اسلامی ندوشن، ۳۴:۱۳۷۴).

آنچه سبب می‌شود سخن سراینده یا نویسنده بر دل و روح جامعه اثر گذارد، بازتاب دردهای جامعه در سروده یا نوشتهٔ شاعر و نویسنده است. همین، سبب می‌شود تا شاهنامه را «شناسنامه‌ی ایران و سند مالکیت ایرانیان» بدانیم (یغمایی، ۴۴۴:۱۳۷۴).

«فردوسی شاعر بود ولی نمی‌خواست فقط در وصف روی و موی و لب و دندان نکورویان و وصف بهار و باغ و گل و جام و باده یا مدیح شاهان و وزیران شعر بگوید. می‌خواست شعری بگوید که راجع باشد به تاریخ اعصار گذشته‌ی قوم ایرانی و برای ایرانیانی که در نتیجه اختلاط با عرب و ترک و اقوام دیگر، چیزی که مایه اجتماع و واسطه اتحاد قومی ایشان باشد، نداشتند» (مینوی، ۵۷:۱۳۷۲). فردوسی از زندگی نابسامان مردمان رنج فکری می‌کشید (همان، ۶۱). او همواره نگران سست شدن پایه‌های اعتقادی و ایمان مردمان بود؛ ایمان بر پایه یکتاپرستی؛ و اگر توحید آسیب ببیند،

سامان سیاسی نیز به هم می‌ریزد.

منـی کـرد آن شـاه یـزدان‌شـناس ز یـزدان بـپیـچیـد و شـد ناسپاس
چو این گفته شد، فر یزدان از اوی بگشت و جهان شد پر از گفت‌وگوی
بـرو تیـره شـد فـرّه ایـزدی بـه کـژی گـرایـید و نـابخـردی

شاهنامه آیینه‌ای از پسندها و ناپسندها در برابر ما نهاده است. شاهنامه سراسر در ستایش نیکی و نکوهش بدی است و این اندیشه در داستانها، منش و رفتار اشخاص داستان، تصویرگریها و اشارات جلوه‌گر است (یوسفی، ۷۶:۱۳۷۲). داستان «سیاوش» در شاهنامه نیز از این قاعده مستثنی نیست. از این‌رو، «وقتی از شاهنامه صحبت به میان می‌آید، آنچه مورد بحث و داوری است، یک کتاب یا شاعر نیست، بلکه یک ملت و یک فرهنگ» است (زرین‌کوب، ۱۶۸:۱۳۸۰) و یک جهان‌بینی در برابر ما قرار دارد.

بر پایهٔ رویکرد «دیگر»ی در زمینهٔ شکل‌گیری «هویت»، زمانی که فردوسی نظریات سیاسی ـ اجتماعی خود را می‌پرداخت، از دید فکری در میان اندیشمندان آن دوران تنها کسی بود که هم با ترک و هم با سلطه عرب و هم با مفاسد اجتماعی می‌جنگید (بنگرید به رضاقلی، ۱۳۷۳: ۶۰ـ۵۹).

از آنجا که «فلسفه و جهان‌بینی، که اساس ساختمان یک فرهنگ را تشکیل می‌دهد، مأخوذ از شرایط زندگی و محیط داخلی (آنچه در ذهن و روح افراد است) و خارجی (شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی...) آن جامعه است» (رهبانی، ۸۲:۱۳۷۹)، سخن گفتن از شاهنامه، «سخن گفتن از حیات فکری و فرهنگی مردمی است که پس از پیمودن راه پُرنشیب و فراز تاریخ و از سر گذراندن طوفان‌ها، سربلند کرده و از زبان سخن‌گوی خود، فردوسی، از نامیرایی معنوی و تسلیم‌ناپذیری فرهنگی داستان‌ها می‌گویند» (ترابی، ۱۴۵:۱۳۷۹) و تفاوت شاهنامه با هر حماسه دیگری «در واقع در حیات و تحرک در آن و ارتباط آن با آرمان‌های طبقات جویای صلح و عدالت است. این یک نوع حماسه‌ی داد و قانون است. حماسه‌ی یک قوم برای دفاع از هستی خویش است» (زرین‌کوب، ۱۷۵:۱۳۸۰).

«سیاوش» شاهنامه نیز برای دفاع از هستی خویش و دفاع از هستی هویت ایرانی، پذیرای سه آزمایش می‌شود: «سودابه، نامَادری‌اش طهارت او را می‌آزماید، پدرش کاووس با خیره سریش خردمندی او را و افراسیاب با آزمایش، بزرگواری او را، و او از هر سه آزمایش سربلند بیرون می‌آید» (اسلامی ندوشن، ۷۸:۱۳۵۱) و این هر سه، وجهی از هویت ایرانی است.

درباره «شاهنامه» و بویژه داستان «سیاوش» آثار فراوانی در دسترس است. این نشان از زنده بودن شاهنامه و مفاهیم داستان سیاوش دارد، نشان از مطرح بودن «مسئله سیاوش» در روزگار نو دارد. زندگی سیاوش، داستانی است که امروز نیز پیش چشم ما است. از آنجا که سیاوش یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای شاهنامه است و حتا از جهاتی می‌توان او را برجسته‌ترین و استثنایی‌ترین چهرهٔ شاهنامه دانست، کتابها و مقاله‌های ارزشمندی دربارهٔ وی نوشته شده است که از میان آنها می‌توان به «**سوگ سیاوش**» اثر شاهرخ مسکوب، «**سیاوش بر آتش**» اثر مصطفی رحیمی، «**آیین آینه**» اثر حسینعلی قبادی، «**حماسه ایران، یادمانی از فراسوی هزاره‌ها**» اثر جلیل دستخواه، «**سیاوشان**» اثر علی حصوری، «**پژوهشی در اساطیر ایران، از اسطوره تا تاریخ و جستاری در فرهنگ ایران**» اثر مهرداد بهار، «**نظری دربارهٔ هویت مادر سیاوش**» نوشته جلال خالقی مطلق و آثاری همچون «**آفرین سیاوش**» از خجسته کیا، «**زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**» به قلم محمدعلی اسلامی ندوشن و «**بن مایه اساطیری رویبدن گیاه از انسان و بازتاب آن در شاهنامه و ادب پارسی**» اثر سجاد آیدنلو، «**شاهنامه از چه می‌گوید و ارزش آن در چیست؟**» از محمدعلی اسلامی ندوشن، «**تحلیل انتقادی هویت ایرانی در شاهنامه فردوسی، مطالعه موردی داستان سیاوش**» از علی یوسفی، «**بررسی عناصر داستانی دسیسه در داستان سیاوش**» از سکینه مرادی، «**ساختار داستان‌های افراسیاب و سیاوش**» از راحله خواجه، «**ساختار تراژیک داستان سیاوش**» از مهدی محقق، «**سیاوش در تاریخ داستان ایران**» از ذوالفقار علامی، «**تحلیل مضمونی چند نمونه از نگاره‌های گذر سیاوش بر آتش در شاهنامه فردوسی**» از سعید زاویه، «**رمزگشایی اسطوره شناختی از ناسوزندگی سیاوش**» از بهروز اتونی، «**شاهنامه**

• جامعترین «هویت جمعی»، «هویت ملی» خوانده می‌شود. هویت ملی مفهومی دو وجهی است که همزمان بر همسانی (درونمرزی) و ناهمسانی (برونمرزی) دلالت دارد و متمایز کنندهٔ «خود» از «دیگری» است. در ساخت هویت ملی، در کنار عناصر مادی، عناصر معنوی نیز دخالت دارد: آمیزه‌ای از ادب و فرهنگ، هنر و زبان؛ از این‌رو برخی کسان هویت ملی را «هویت محوری» می‌نامند، زیرا انسان تنها یک میهن و سرزمین دارد و به آن احساس وابستگی دارد و نه بیشتر.

• شاهنامه، از گرانسنگترین مواریث معنوی و فرهنگی ملتهای خاور زمین یا آیینهٔ فرهنگ، آیین و رسوم، سامانه‌های کشوری و لشکری و باورها و ارزشهای اقوام گوناگون در گسترهٔ دراز دامن ایران فرهنگی و شاهکار اندیشه و هنر ایرانی است.

و **جنبه‌های سینمایی آن، تراژدی سیاوش**» از حمید دهقان‌پور، «**سیاوش، شخصیتی آیینی و رازناک در شاهنامه**» از فیروز فاضلی، «**شکوه سیاوش در آیینه‌ی عرفان**» از ناهید جعفری و... یاد کرد. «شهنامه چنان دنیای گونه‌گون و فراخی است که در باب آن هر قدر جست‌وجو بیشتر کنند، باز جای بررسی هست و کیست که بتواند ادعا کند که فراخنای چنین دنیایی را می‌تواند به تنهایی جولانگه اندیشه خویش سازد» (زرین‌کوب، ۱۰۹:۱۳۸۱). این نکته دربارهٔ مفهوم «هویت» نیز راست می‌آید و از این رو «هویت ایرانی» نیز نیاز به بررسی دارد.

هویت

«هویت» به ویژگیهایی اشاره دارد که همزمان مایه همسانی ـ ناهمسانی می‌گردد و از همین‌جا است که چهره ژانوسی هویت در تعریفهای آن نمود می‌یابد. این چهره، در مسیر پا گرفتن «هویت» و در گامهای تطور آن نیز گویای هویتِ «هویت» است.

«هویت» از دید لغوی به معنای «هستی»، وجود و ماهیت است (معین، ۱۳۷۷: ج۶). این واژه در اصطلاح علمی به معنای «چیستی‌شناسی» یا «کیستی‌شناسی» است (میرمحمدی، ۱۶:۱۳۸۳) و identity در زبان لاتین از identitas که ریشه در idem (یکسان و همسان) دارد، گرفته شده است. در عربی نیز «هو» (از هویت) به معنای «اتحاد بالذات» یا «انطباق بالذات» است (رهیاب، ۵۴:۱۳۸۱). گاه در معنا و مفهوم هویت، تأکید بر «تمایز» است (فلاح، ۲۳:۱۳۸۶). برخی کسان بر پایدار بودن ارزشی ـ وجودی آن انگشت می‌گذارند و در برابر، کسانی هویت را پدیده‌ای تاریخی و محتمل می‌بینند که برایند «زمان و تصادف» است و اصول فراتاریخی آنرا تعیین نمی‌کند (بنگرید به گل محمدی، ۲۲۵:۱۳۸۳).

به هر روی، هویت پیش‌نیاز هرگونه زندگی اجتماعی است و نه تنها ارتباط اجتماعی را امکانپذیر می‌کند، به زندگی افراد هم معنا می‌بخشد. بدین‌سان، هیچ‌گاه از دید فردی نمی‌توان بی‌هویت بود (عبادیان، ۷۳:۱۳۸۶). نکتهٔ مهم این است که هویت مفهومی است در پیوند با حوزه معنا (جنکینز، ۵:۱۳۸۱). بنابراین هویت همواره مفهومی ارتباطی است و تنها در پیوند با دیگری و بیگانگی است که خودی و بیگانگی فهمیده می‌شود (شریعتی، ۱۱۱:۱۳۸۱). در این مسیر هر چیزی که یک شخص حقیقی یا مجازی با آن سروکار دارد، از اجزای سازندهٔ هویت اوست (قریشی، ۴۲:۱۳۸۰).

در واقع هویت بیش از آنکه دریافت ذهنی آگاهانه باشد، کاربست عملی و ناآگاهانه دارد (ترکی، ۱۷:۱۳۸۳) و پلی میان واقعیت وجودی افراد (دنیای امور شخصی) و دنیاهای فرهنگی خارج از خود (دنیای امور اجتماعی) است (مردانی گیوی، ۱۱۰:۱۳۸۱) و «من فاعلی» یا هویت فردی و «من مفعولی» یا هویت اجتماعی در جریان تجارب و فعالیتهای اجتماعی شکل می‌گیرد (توسلی، ۲۱۸:۱۳۸۴).

هویت دارای گونه‌ها، سطوح و سلسله مراتب است. دوگونه هویت را می‌توان از هم جدا کرد: یکی «هویت فردی» (individual identity) و دیگری «هویت جمعی» (collective identity). روشن است که این دو گونه هویت، با دو گونه رابطه اجتماعی همراه است: «هویت فردی» برخاسته از «روابط شخصی» و «هویت جمعی» برایند روابط میان گروهی است.

هویت فردی، نخستین مرحله از پاگیری هویت است (تمایز خود از محیط دیگران) و از راه فردی شدن (individuation) صورت می‌گیرد (احمدی، ۷۰:۱۳۸۸)؛ درحالی‌که «هویت اجتماعی» از رابطه فرد و محیط اجتماعی وی مایه می‌گیرد و با ورود فرد به عرصه اجتماعی، «غیریت سازی» صورت می‌گیرد (میرمحمدی، ۱۵:۱۳۸۳).

«هویت جمعی»، هویت از نوع دوم و غیر شخصی شده است که از راه اجتماع ساخته می‌شود (معینی علمداری، ۳۱:۱۳۸۳). این «هویت جمعی» که از دیدگاه تاریخی ـ فرهنگی در یک سرزمین (کشور) قرار داشته (شیخاوندی، ۷۶:۱۳۸۷) (همچنین بنگرید به رزازی‌فر، ۱۰۲:۱۳۷۹)، امروزه در زمینه‌ای گسترده‌تر به نام دوران جهانی‌شدن مطرح شده و از مرزهای دولت ملی فراتر رفته است.

«هویت جمعی» را به «هویت فرهنگی» (طاهری، ۳۰:۱۳۸۵)، (ستاری، ۱۰۹:۱۳۸۳) و «هویت قومی» (گل‌محمدی، ۱۶۰۱۳۸۳) و هویت دینی و... بخش‌بندی کرده‌اند. البته برخی کسان هویت جمعی ـ ملی و هویت فرهنگی را برابر می‌دانند (تاجیک، ۳۷۳:۱۳۸۳) و پاره‌ای دیگر، هویت فرهنگی را نیز درحال تجدید ساخت می‌بینند (رهیاب، ۶۵:۱۳۸۱ـ۶۳). «هویت جمعی» فرآیند پاسخگویی به پرسشها دربارهٔ خود، جایگاه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ارزشهای مهم در

چارچوب هویت تاریخی بشر است؛ به‌گونه‌ای که باید آنرا فرآیند معناسازی بر پایه یک ویژگی فرهنگی یا شماری از ویژگیهای فرهنگی به هم پیوسته دانست.

جامعترین «هویت جمعی»، «هویت ملی» خوانده می‌شود (رزازی‌فر، ۱۰۲:۱۳۷۹). هویت ملی مفهومی دو وجهی است که همزمان بر همسانی (درونمرزی) و ناهمسانی (برونمرزی) دلالت دارد و متمایز کنندهٔ «خود» از «دیگری» است. در ساخت هویت ملی، در کنار عناصر مادی (رواسانی، ۸۷:۱۳۸۰)، عناصر معنوی نیز دخالت دارد: آمیزه‌ای از ادب و فرهنگ، هنر و زبان (تاجیک، ۳۷۳:۱۳۸۲)؛ از این‌رو برخی کسان هویت ملی را «هویت محوری» می‌نامند، زیرا انسان تنها یک میهن و سرزمین دارد و به آن احساس وابستگی دارد و نه بیشتر (حقانی، ۱۳۸۹:۲۴۶_۲۴۵).

هویت ملی دارای وجوهی است (قیصری، ۵۰:۱۳۷۷) و این وجوه با ایده آزادی، برابری و برادری برای همه شهروندان همراه است (اشرف، ۱۴۲:۱۳۸۳). باید گفت که «هویت ملی» چیزی ساختگی است که در گذر زمان با روایت‌گری ساخته و پرداخته می‌شود و پس از گذار از «خاطره جمعی» تثبیت می‌شود (معینی علمداری، ۲۶:۱۳۸۳). پس، هویت ایرانی باید ساخته و پرداخته مولفه‌های اصیل ایرانی ـ اسلامی باشد تا پس از گذر از «خاطره جمعی» بتواند شناسانندهٔ «هویت ایرانی» این مرز و بوم و باشندگانش گردد. شاهنامه در جایگاه سازندهٔ وجهی برجسته از هویت ایرانی است و سیاوشِ شاهنامه نقشی بنیادی در این میانه بازی می‌کند.

سیاوش وَ هویت ملی

شاهنامه، از گرانسنگترین مواریث معنوی و فرهنگی ملتهای خاور زمین یا آیینهٔ فرهنگ، آیین و رسوم، سامانه‌های کشوری و لشکری و باورها و ارزشهای اقوام گوناگون در گسترهٔ دراز دامن ایران فرهنگی و شاهکار اندیشه و هنر ایرانی است.

حکیم ابوالقاسم فردوسی در سطح ملی، بزرگترین شاعر ایرانی و در سطح جهانی، یکی از حماسه‌سرایان نامدار در سراسر تاریخ بشر است. فردوسی نه تنها بزرگترین شاعر ایرانی است، که به حقیقت برترین چهرهٔ تاریخی ایران و به سخن دیگر سرآمد همه ایرانیان و یکی از سازندگان هویّت تاریخی ایرانیان است؛ زیرا حماسهٔ بزرگ منظوم او یعنی شاهنامه، شناسنامهٔ فرهنگی و سند هویّت ملی ماست (امین، ۱۵:۱۳۹۸). او با آگاهی و هنر یک داستان‌نویس امروزی، از عناصر داستانی برای هر چه زیباتر کردن اثر خود کمک گرفته است. او داستان‌پردازی را راهی برای رسیدَن به هدفهای والا، یعنی زنده نگهداشتن زبان، تمدن و فرهنگ ایرانی یافته و با توجه به همهٔ جوانب، حق مطلب را ادا کرده است. «در باب حماسه و داستان باید گفت وی نه تنها خلاقیت داشته، بلکه یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان هنر داستان‌نویسی و یا استاد اول آن نوع شعر است» (دهباشی، ۲۷۸:۱۳۷۰). براین پایه است که شاهنامه از حیث غنا و دامنه در ادبیات کهن جهان بی‌مانند است و پس از شاهنامه، در ادبیات کهن اثری با این قدرت و استواری در شخصیت‌پردازی پدید نیامده است (دقیقیان، ۱۶:۱۳۷۱).

هر داستانی از شاهنامه را، آن‌گاه که پوستهٔ تُنُک و نه چندان ستبرش را بشکافیم، بی‌هر شک و گمانی به اسطوره خواهیم رسید؛ زیرا شاهنامه، یکسره از اسطوره‌ها وام ستانده است. گزاردنِ درست و سنجیدهٔ ادبی حماسی، آن زمان همه‌سویه و همه رویه، فرادست خواهد آمد که بتوان زمینه و بستر آنرا به روَشنی و سنجیدگی دید و شناخت، و زمینه و بسترِ ادب حماسی چیزی جز اسطوره نیست. «حماسه در دل اسطوره می‌پرورد و سرانجام از آن برمی‌آید. به سخنی دیگر،َاسطوره مادری است که حماسه، زادهٔ اوست» (کزازی، ۱۸:۱۳۸۰). در حماسه از جنگها، دلاوریها، مردانگیها و ایستادگیها سخن می‌رود و به مایه‌های سربلندی و بزرگیهای قومی و فردی یک ملت پرداخته می‌شود. آنچه در حماسه اهمیت بسیار دارد، نبرد دو نیروی نیک و بد است و پهلوانان که گویی در این میان به همه ویژگیهای پسندیده آراسته‌اند، بازیگران و نقش‌آفرینان در این میدانند. این گروه، گاه نمونه ایزدان و فرشتگان آسمانی بوده‌اند و رفتار و کرداری ایزدگونه

● حکیم ابوالقاسم فردوسی در سطح ملی، بزرگترین شاعر ایرانی و در سطح جهانی، یکی از حماسه‌سرایان نامدار در سراسر تاریخ بشر است. فردوسی نه تنها بزرگترین شاعر ایرانی است، که به حقیقت برترین چهرهٔ تاریخی ایران و به سخن دیگر سرآمد همه ایرانیان و یکی از سازندگان هویّت تاریخی ایرانیان است؛ زیرا حماسهٔ بزرگ منظوم او یعنی شاهنامه، شناسنامهٔ فرهنگی و سند هویّت ملی ماست. او با آگاهی و هنر یک داستان‌نویس امروزی، از عناصر داستانی برای هر چه زیباتر کردن اثر خود کمک گرفته است. او داستان‌پردازی را راهَی برای رسیدن به هدفهای والا، یعنی زنده نگهداشتن زبان، تمدن و فرهنگ ایرانی یافته و با توجه به همهٔ جوانب، حق مطلب را ادا کرده است.

و اَبَر انسانی داشته‌اند (بهار، ۱۳۸۶: ۲۳۰ـ۲۲۷). گروه دیگر، برخلاف پهلوانان در دوران اساطیری، انسانهایی بوده‌اند با نیرو و رفتاری برتر و گاه جادویی (صفا، ۱۳۷۹: ۲۰۹ـ۲۰۸). باری، پهلوانان در حماسه، چه آسمانی باشند و چه زمینی، نمونهٔ مردانگی و نماد بزرگی روح و اندیشه‌اند. «آنها دل آورانی‌اند جنگ‌جو که در میدان رزم پیش‌گامند و یک تنه با سپاه دشمن روبه‌رو می‌شوند و کارزار می‌کنند. از دروغ و نیرنگ بیم دارند و با آن‌ها دشمنی می‌ورزند» (بهار، ۱۳۸۶: ۳۴). این پهلوانان در شاهنامه از گونه‌ای جهان‌بینی اصلی پیروی می‌کنند.

جهان‌شناسی شاهنامه بر چهار پایه استوار شده است: داد، نام، شادی و خرد. خرد برترین و بنیادی‌ترین است (کزازی، ۱۳۸۱: ۳).

در جهان‌بینی شاهنامه، نبرد دو نیرو و صف‌آرایی آنها در برابر هم، اساس کار است و همین نبرد است که در آغوش رویدادهای فرعی و جانبیِ رویداد اصلی و نقطهٔ اوج پیش می‌رود و به بالاترین مرحله، که پس از آن ایست یا سیر نزولی داستان آغاز می‌شودَ، می‌رسد. فردوسی «در سرتاسر این اثر، اندرزها، رهنمودها و برداشت‌های اخلاقی و سخنان حکمت‌آمیزی را می‌آورد که، به هیچ‌روی، افزوده بر متن نمی‌نماید و برعکس، نبودنِ آنها خواننده را از راهیابی به لایه‌هایِ زیرین روایت باز می‌دارد (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۰۴). «این جهان‌بینی فردوسی اَست که در سه وجه به شاهنامه اهمیتَ می‌دهد: یک، از آثار هنری ـ ادبی بسیار بزرگ است؛ دو، تاریخ داستانی و حکایت نیاکان ملت ایران را شامل می‌شود و سه آنکه، زبان آن فارسی است و فارسی یکی از محکم‌ترین [حلقه‌ها] در زنجیره علقه و ارتباط در هویت امروزین است» (مینوی، ۱۳۷۲: ۲۰ـ۱۴).

شاهنامه‌شناس نامی روس، برتلس (Andrei Eugenevich Bertels)، شاهنامه را به سه بخش اصلی تقسیم می‌کند: ۱. بخش افسانه: از آغاز کتاب تا سربرآوردن رستم؛ ۲. بخش پهلوانی: تا مرگ رستم؛ ۳. بخش تاریخی (وقایع‌نگاری): از اسکندر تا مرگ یزدگرد سوم (برتلس، ۱۳۲۲: ۱۵۸–۱۵۷ در قائمی، ۱۳۹۰: ۳۶). ذبیح‌الله صفا، نیز شاهنامه را به سه دورهٔ «اساطیری»، «عهد پهلوانی» و «تاریخی» تقسیم می‌کند، با این تفاوت که دوران پهلوانی را از خیزش کاوه آغاز می‌کند و آنرا تا مرگ رستم امتداد می‌دهد (صفا: ۱۳۷۹: ۲۱۴ـ۲۰۶).

فردوسی داستان سیاوش را در بخش پهلوانی شاهنامه، در دوران پادشاهی کاووس کیانی آورده است. سیاوش فرزند کاووس، انسانی خردمند، آزاده، جوانمرد، پاک است و نقطه مقابل او سودابه، همسر شاه است که عنصری است زشت سیرت و پلید. کاووس نیز نماد کم خردی و سبک مغزی است. بر این پایه است که سیاوش خطاب به کی‌کاووس می‌گوید:

مرا موبدان ساز با بخردان بزرگان و کارآزموده ردان...

فردوسی در شاهنامه، در کنار ارج نهادن به ارزشهای والای انسانی، همواره در پی آن است که راهها و شیوه‌های برخوردار شدن از ارزشهایی همچون نیکنامی، دادگری و خردمندی را نشان دهد. «خردمندی لازمه قهرمانی و پهلوانی است و از همین‌روست که در وجود قهرمانان بزرگ، دلاوری غالباً با دانایی آمیخته شده است» (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۱۶۷). فردوسی معنای خردمندی را در داستان سوگ سیاوش، استادانه روشن کرده است. رستم و سیاوش در جنگ با افراسیاب، سپاه دشمن را به آنسوی مرز می‌رانند و بدین‌سان انتقام ایرانیان را می‌گیرند، ولی کاووس فرمان می‌دهد که باز حمله کنند. سیاوش از فرمان شاه سر می‌پیچد و به سخن دیگر، نافرمانی را به بیداد ترجیح می‌دهد. در اینجا «می‌بینیم که چگونه دو مفهوم عدالت و خرد، یعنی دو فضیلتی که نیروی حیات‌بخش اخلاق هستند، در یکدیگر همبسته می‌شوند» (مسکوب، ۱۳۷۴: ۸۵).

سیاوش شاهنامه، وجهی از هویت ایرانی

اینک یَک گام به عقب بازگردیم، داستان سیاوش را پی گیریم و بنگریم که فردوسی چگونه هویت ایرانی را در سیاوشِ شاهنامه‌اش متجلّی ساخته است.

«سیَاوش» از برجسته‌ترین و محوری‌ترین شخصیتهای شاهنامه است. سرگذشت اندوهبار سیاوش بخش بزرگی از شاهنامه را به خود اختصاص داده است به‌گونه‌ای که تأثیر آن بر رویدادها و داستانهای پس از آن آشکارا به چشم می‌آید.

واژه «سیاوَرشن که نام سیاوش در اوستاست از دو جزء **سیا** یعنی سیاه و **اَرشن** به معنی نر و حیوان نر آمده است،

● شاهنامه از حیث غنا و دامنه در ادبیات کهن جهان بی‌مانند است و پس از شاهنامه، در ادبیات کهن اثری با این قدرت و استواری در شخصیت‌پردازی پدید نیامده است.

● جهان‌شناسی شاهنامه بر چهار پایه استوار شده است: داد، نام، شادی و خرد. خرد برترین و بنیادی‌ترین است.

در جهان‌بینی شاهنامه، نبرد دو نیرو و صف‌آرایی آنها در برابر هم، اساس کار است و همین نبرد است که در آغوش رویدادهای فرعی و جانبی رویداد اصلی و نقطهٔ اوج پیش می‌رود و به بالاترین مرحله، که پس از آن ایست یا سیر نزولی داستان آغاز می‌شود، می‌رسد. فردوسی «در سرتاسر این اثر، اندرزها، رهنمودها و برداشت‌های اخلاقی و سخنان حکمت‌آمیزی را می‌آورد که، به هیچ‌روی، افزوده بر متن نمی‌نماید و برعکس، نبودنِ آنها خواننده را از راهیابی به لایه‌های زیرین روایت باز می‌دارد». «این جهان‌بینی فردوسی است که در سه وجه به شاهنامه اهمیت می‌دهد: یکَ، از آثار هنری ـ ادبی بسیار بزرگ است؛ دو، تاریخ داستانی و حکایت نیاکان ملت ایران را شامل می‌شود و سه آنکه، زبان آن فارسی است و فارسی یکی از محکم‌ترین [حلقه‌ها] در زنجیره علقه و ارتباط در هویت امروزین است».

بنابراین می‌توان آنرا بنا بر سنت ایرانیان قدیم **دارندهٔ اسب گُشن سیاه** معنی کرد» (صفا، ۵۱۱:۱۳۷۹).

سیاوش از پدری ایرانی و مادری تورانی زاده می‌شود. «داستان‌هایی این چنانی که فرد نمایانی از دو سو نژاد داشته باشد، نوعی پیوستگی جهانی را می‌رساند. این را می‌رساند که انسان‌ها و ملت‌ها یکی هستند، منتها به شاخه‌های خوب و بد تقسیم می‌شوند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸:۱۳۸۱). داستان سیاوش یکی از زیباترین و غم‌انگیزترین داستانهای شاهنامه است. فردوسی در این تراژدی، روایت‌کنندهٔ زندگی انسانی آزاد و مختار است که در پاسداشت مصالح اجتماعی و اصول اخلاقی، همواره در برابر تقدیری نیرومندتر از خود سر فرود می‌آورد. او با اینکه می‌تواند از چنبر این تسلیم بگریزد، آگاهانه به مرگی ناخواسته گردن می‌نهد تا خوبیها و ارزشهای انسانی را آشکار سازد (علامی، ۱۰۸:۱۳۸۶).

این داستان به چهار بخش تقسیم می‌شود که هر بخش داستانی کوتاه به‌شمار می‌آید:

۱. آشنایی کاووس با کنیزک تورانی و زاده شدن سیاوش؛

۲. داستان سودابه و سیاوش؛

۳. زندگی سیاوش در سرزمین توران؛

۴. کین‌خواهی خون سیاوش.

می‌دانیم که کهن‌ترین یادگار اسطورهٔ سیاوش، مربوط به سه هزار سال پیش از میلاد مسیح است (حصوری ۲۶:۱۳۸۴). پدر سیاوش (کاووس)، شهریار ایران و مادرش از خویشان گرسیوز است. پس از زاده‌شدنش، برپایهٔ آیینی بس دیرین، پدر، ستاره‌شناس بزرگ را فرا می‌خواند تا بخت کودک را ببیند. ستاره‌شمر زندگی آن نوزاد را آشفته می‌بیند و سرانجامی پر از رنج و درد برای او پیشگویی می‌کند:

ستاره بر آن بچه آشفته دید — غمی گشت چون بخت او خفته دید

به هر روی، پس از مرگ مادر سیاوش، شخصیتی که مایهٔ دگرگون شدن زندگی سیاوش است، پا به داستان می‌گذارد و او نیست جز «سودابه». فردوسی دربارهٔ نخستین دیدار سودابه و سیاوش می‌گوید:

چو سودابه روی سیاوش بدید — پر اندیشه گشت و دلش بر رمید
چنان شد که گفتی طراز نخ است — و یا پیش آتش نهاده یخ است

سودابه از سیاوش درخواستهایی دارد:

وگر تو نیایی به فرمان من — بپیچی ز رأی و ز پیمان من
کنم بر تو بر پادشاهی تباه — شود تیره بر چشم تو هور و ماه

سیاوش که رستم او را به زابل برده و هنرهای پهلوانی، فرهیختگی و رزم و بزم به او آموخته است، در برابر هوس سودابه، تن به گناه نمی‌سپارد و از همین‌رو از سوی سودابه، متهم به خیانت می‌شود و برای اثبات پاکدامنی خود، به درون آتش می‌رود:

چو از دشت سودابه آوا شنید — برآمد به ایوان و آتش بدید
سیاوش سیه را به تندی بتاخت — نشد تنگدل جنگ آتش بساخت
ز هر سو زبانه همی برکشید — کسی خُود و اسپ سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر ز خون — که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند برخاست غو — که آمد ز آتش برون شاه نو

● فردوسی در شاهنامه، در کنار ارج نهادن به ارزشهای والای انسانی، همواره در پی آن است که راهها و شیوه‌های برخوردار شدن از ارزشهایی همچون نیکنامی، دادگری و خردمندی را نشان دهد. «خردمندی لازمه قهرمانی و پهلوانی است و از همین‌روست که در وجود قهرمانان بزرگ، دلاوری غالباً با دانایی آمیخته شده است».

همی داد مژده یکی را دگر / که بخشود بر بیگنه دادگر
همی کند سودابه از خشم موی / همی ریخت آب و همی خست روی

کاووس از گذشتن سیاوش از آتش شادمان می‌شود:

سه روز اندر آن سور می در کشید / نبد بر در گنج بند و کلید
چهارم به تخت کیی بر نشست / یکی گرزه‌ی گاو پیکر به دست
برآشفت و سودابه را پیش خواند / گذشت سخن‌ها برو بر براند
که بی‌شرمی و بد بسی کرده‌ای / فراوان دل من بیازرده‌ای

عشق سودابه به سیاوش به دلایلی رخ می‌دهد: «دل باختگی او بیشتر به خواهش نزدیک است تا به عشق. غدار است. سیاوش را می‌خواهد تنها برای آنکه از جوانی و رعنایی او برخوردار شود. به محض آنکه از دوستی او طمع می‌بُرد، کینه‌اش را در دل می‌گیرد و به نابودیش می‌اندیشد» (اسلامی ندوشن: ۱۹۸:۱۳۷۴). مکر او، هنگامی بارآور می‌شود که با سادگی سیاوش و بی‌ارادگی کیکاووس همراه می‌گردد (عابدیان: ۱۷۳:۱۳۶۹).

زنان شاهنامه دو چهرهٔ هویتی دارند. زنانی که با نقش‌ورزیهای سازنده و آفریننده حضور یافته‌اند، بیشتر وجودی آمیخته با خرد، دینداری و پرهیزگاری دارند و زنانی که با نقشهای پلید و ویرانگر نمود یافته‌اند، بیشتر آمیزه‌ای از دژخردی و بی‌دینی‌اند. فرانک، فرنگیس، رودابه و کتایون از زنان دیندار و خردمند و سودابه و زنان جادوگر از بی‌دینان و ناپرهیزگارانند.

گفته شده است که «در نسخه‌های کهنتر شاهنامه و در اصلِ اسطوره، سودابه مادر سیاوش بوده و از آنجا که در دوره‌های بعد، عشق مادر به پسر ناپسند جلوه می‌کرده، سودابه نامادری سیاوش قلمداد شده و مادر دیگری را از دودمان تورانیان، برای سیاوش پرداخته‌اند؛ مادری که به دلیل متأخر بودنش، خوب جا نیفتاده و از این رو در شاهنامه و منابع تاریخی، حضوری بسیار کم‌رنگ دارد» (خالقی مطلق، ۳۲۶:۱۳۸۱).

چنین گفت موبد به شاه جهان / که درد سپهبد نماند نهان
چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی / ببایـد زدن سنگ را بر سبوی
ز هر دو سخن چون برین گونه گشت / بر آتش یکی را بباید گذشت

کاووس شاه برای رهایی از سردرگمی، چاره‌جویی می‌کند و موبدان، چاره را «آزمون» می‌دانند. سودابه که از کار خویش آگاه است، به آزمون تن نمی‌دهد و از آن سو، سیاوش برای نشان دادن بی‌گناهی خود سپیدپوش و کافور زده، نشسته بر اسب سیاه خود «شبرنگ بهزاد»، به دل آتش سوزان می‌تازد؛ از این آزمایش سربلند بیرون می‌آید و شادمانی مردمان را برمی‌انگیزد.

سیاوش سیه را بـه سختی بتاخت / نشد تنگ دل جنگ آتش به ساخت

فردوسی می‌افزاید:

چو بخشایش پاک یزدان بود / دم آتش و آب یکسان بود...

دربارهٔ سودابه، نگاهی متفاوت با این سطور نیز وجود دارد (سرامی، ۱۳۸۷). قدم علی سرامی بر آن است که از سودابه اعاده حیثیت کند و به باز تفسیر هویت سیاوش در شاهنامه بپردازد:

سیاوش چو آمد به آتش فراز / همی گفت با داور بی‌نیاز
مرا ده از این کوه آتش گذر / رها کن تنم را ز بند پدر
چو از کوه آتش به هامون گذشت / خروشیدن آمد ز دشت و ز شهر
یکی شادمانی شد اندر جهان / میان کهان و میان مهان

رمزگشایی ناسوزندگی آتش سیاوش، از دو سوی باید گزارده آید: یکی از سوی آتش، و دو دیگر از سوی سیاوش. «گذر از آتش» در ایران باستان، دو تعبیر داشته است: نخست آنکه در جهان مادی و برای نشان دادن بی‌گناهی انجام می‌شود و دوم آنکه نمادی از «داوری آنجهانی» است. این آتش، جهانِ پسین را به یاد می‌آورد و رویینگی در آن، نمودی

از آسیب‌ناپذیری پارسایان از آتش دوزخ است. بوتهٔ، آزمونی است که زر ناب انسانیت در آن گداخته می‌شود و جلا می‌یابد و هرچه «ناسرگی» و «ناخالصی» باشد، در آن می‌سوزد (اوستا، ۱۱۴:۱۳۸۸)؛ عنصری که جلوهٔ جسمانی راستی، نظم کیهانی و داد است. سیاوش، «این راستی مجسم، به هنگام گذر از آتش، از خود می‌گذرد و دو هم‌گوهر را از یکدیگر، زیانی نیست» (مسکوب، ۵۱:۱۳۸۶).

براین پایه، سیاوش، با پوشش سپید تصویر می‌شود، چون «سفید، غایت یکپارچگی همه رنگ هاست؛ پاک و بی‌آلایش. در حالت نامظهر خویش، رنگ نور محض است. نور که از لحاظ نمادین سفید تلقی می‌شود، از خورشید نازل می‌شود و نماد توحید است (اردلان و بختیار، ۶۶:۱۳۸۰). از این‌رو «باید آراسته و پاکیزه بود و جامهٔ سپید بر تن، یعنی آمادهٔ تسلیم به ارادهٔ آسمانی» (اسلامی ندوشن، ۱۴۳:۱۳۸۱).

سیاوش پس از گذشتن از آتش به دلایل گوناگون از جمله بیمهری و بیخردی پدر، آهنگِ رفتن از کشور خود می‌کند و به سرزمینی بیگانه پا می‌نهد.

از آن سو، افراسیاب به پناه دادن وی خوشبین نیست ولی با پادرمیانی «پیران»، سیاوش را در کشور خود پناه می‌دهد و با دیدن شایستگیهایش، او را برمی‌کشد تا آنجا که دختر خود و فرمانروایی بر بخشی از سرزمین خود را به او وا می‌گذارد. افراسیاب بدان اندازه به سیاوش نزدیک می‌شود که گویی جز او کسی در دربارش نیست:

سپهبد چه شاد و چه بودی دژم بجز با سیاوش نبودی بهم
ز جهن و ز گرسیوز و هر که بود به کس راز نگشاد و شادان نبود
مگر با سیاوش بُدی روز و شب ازو بر گشادی به خنده دو لب

«سیاوش در اوج سعادت و اقبال، شهر افسانه ای گنگ دژ را در سرزمین توران بنا نهاد که پُر بود از باغ‌ها و کاخ‌ها و خانه‌ها و گرمابه‌ها و چشمه‌های جاری. از هر خانه صدای موسیقی به گوش می‌رسید و هوا گوارا و معتدل بود. اما تقدیر چنین بود که سیاوش هرگز خوشبخت نشود» (ماسه، ۱۳۴:۱۳۷۵). سپس افراسیاب بخش دیگری را به سیاوش واگذار می‌کند و وی در آنجا «سیاوشکرد» را بنیاد می‌نهد. همین عوامل رشک «گرسیوز» را برمی‌انگیزد و او چنان در سخن‌چینی و دروغ پیش می‌رود که سرانجام افراسیاب را وادار به دادن فرمان کشتن سیاوش می‌کند.

در واقع، سیاوش در توران نماد آبادگری و سازندگی شناخته می‌شود. مهره‌های سیاست، یا دست کم سیاست شرقی، به گواهی تاریخ همواره با جان خویش بازی کرده‌اند و زیر فرمان قتل خود دستینه نهاده‌اند: از صاحب بن عباد وزیر با تدبیر دیلمان و حسنک وزیر گرفته تا میرزا ابوالقاسم فراهانی و امیرکبیر، سپهسالار و امین‌الدوله و.... سیاوش نخستین نمونه و نخستین قربانی این راه است؛ راه پر خطر ساختن و آباد کردن و در کنار مردم ایستادن.

سیاوش «یکی از چند تن معدودی است که بیش از همه در ویران کردن پادشاهی دروغ، دستی دارد و این کار با خون بی‌گناه او که می‌ریزد، به انجام می‌رسد. بدینسان مرگ او بدل به شهادت می‌شود» (مسکوب، ۶۷:۱۳۸۶)

یکی تشت بنهاد زرین برش جدا کرد زان سرو سیمین سرش

در جای ریختن خون سرخ سیاوش، «گیاهی سبز» می‌روید به نام «خون سیاوشان» که «برگهایش به تمثال او مزین‌اند» (سرامی، ۱۲۵:۱۳۸۳).

زخاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد یکی سبز نرد...
نگاریده بر برگ‌ها چهر اوی همی بوی مشک آمد از مهر اوی

با کشته شدن سیاوش، جنگهای کین‌خواهی او آغاز می‌شود تا سرانجام کی‌خسرو کین‌پدر را از افراسیاب و گرسیوز می‌ستاند. سیاوش از ایران می‌رود و کشته می‌شود، ولی کی‌خسرو برمی‌گردد. کی‌خسرو برابر زندگی دوبارهٔ سیاوش است (بهار، ۲۴۶:۱۳۷۶).

چنان‌که «میرچا الیاده» گفته است، آیین‌های ایزدان باروری را در کلی‌ترین دسته‌بندی، می‌توان چنین برشمرد: سوگواری

• فردوسی معنای خردمندی را در داستان سوگ سیاوش، استادانه روشن کرده است. رستم و سیاوش در جنگ با افراسیاب، سپاه دشمن را به آنسوی مرز می‌رانند و بدین‌سان انتقام ایرانیان را می‌گیرند، ولی کاووس فرمان می‌دهد که باز حمله کنند. سیاوش از فرمان شاه سر می‌پیچد و به سخن دیگر، نافرمانی را به بیداد ترجیح می‌دهد. در اینجا «می‌بینیم که چگونه دو مفهوم عدالت و خرد، یعنی دو فضیلتی که نیروی حیات‌بخش اخلاق هستند، در یکدیگر همبسته می‌شوند».

و دسته‌روی گروهی، نذر کردن قربانی (انسان یا حیوان) و کامرانی و شادخواریهای جمعی (الیاده، ۳۲۵:۱۳۷۲). در ایران نیز آیین مرگ و رستاخیز سیاوش با نوروز پیوند خورده است؛ بدین‌گونه که چند روز پیش از نوروز، به سوگ سیاوش می‌نشستند و با فرا رسیدن نوروز، به جشن و شادی می‌پرداختند، چنان‌که گویی سیاوش زنده شده است. البته از آنجا که تقویمهای سغدی و خوارزمی با تابستان آغاز می‌شد، آیین سوگ سیاوش در آغاز تابستان و آغاز انقلاب تابستانی برگزار می‌شد و بعدها با نوروز درآمیخت (بهار، ۴۲۸:۱۳۷۶). برخی از اندیشمندان نیز سیاوش را مهمترین عامل برگزاری جشن نوروز می‌دانند (حصوری، ۷۸:۱۳۸۴). براین پایه، پاره‌ای از اسطوره‌پژوهان، حاجی فیروز را سیمای رستاخیز یافتهٔ سیاوش می‌دانند و برآنند داستان حاجی‌فیروز نوروزی، بازماندهٔ سنت خدای شهید شونده و بازگردنده است که چهرهٔ سیاهش، نماد بازگشت از جهان مردگان و جامه سرخش نماد خون و زندگی دوباره است (بهار، ۲۴۶:۱۳۸۶) و (اسماعیل‌پور، ۱۰۰:۱۳۷۵).

بهرهٔ سخن

شاهنامهٔ فردوسی مهمترین و برجسته‌ترین اثر ادبی بازمانده از روزگارانی است که می‌توان آنرا دوران باززایی فرهنگی ایرانیان دانست. اندیشه و بینش پرتو افکن بر شاهنامه، بیشتر بر خرد استوار است. فردوسی با ریزبینی، در پس لایه‌های روساختی باورها و فرهنگهای گوناگون ایرانیان در دورانهای گوناگون به دنبال بنیادهایی می‌گردد که سراسر فرهنگ این قوم فرزانه را از اسطوره تا تاریخ به هم پیوند دهد و هویت آنان را بازنماید. آنچه او می‌یابد، خرد و دین است. او خردورزی و دینداری را شالودهٔ هویت و فرهنگ ایرانی می‌داند.

یکی از نمادهای این خردورزی و دینداری «سیاوش» است. سیاوش با سه آزمایش که از او می‌شود، وجهی از وجوه هویت ایرانی را نمایان می‌سازد؛ هویتی که با «پاکی»، «خردمندی» و «بزرگواری» شناخته می‌شود. هویت ایرانی در وجه فردی‌اش و در روابط شخصی برآمده از رویارویی سیاوش و سودابه رخ می‌نمایاند و برایند آن، «پاکی» و «خردمندی» هویت ایرانی است. همچنین هویت ایرانی در وجه جمعی خود که برخاسته از روابط گروهی و اجتماعی است، از رویارویی سیاوش با افراسیاب رخ می‌نمایاند و «بزرگواری» هویت ایرانی را به ما نشان می‌دهد. این هویت جمعی به‌گونهٔ تاریخی ـ فرهنگی در سرزمین ایران وجود داشته است. «سیاوش برخوردار از هویت ایرانی»، با این سه ویژگی، ویران کنندهٔ پادشاهی «دروغ»، «کبر» و «تمامیت‌خواهی» در روزگار نو است.

منابع

● **کتاب**

– اردلان، نادر، بختیار، لاله (۱۳۸۰). **حس وحدت: سنت عرفانی در معماری ایرانی**. ترجمهٔ حمید شاهرخ. اصفهان: خاک

– اسلامی ندوشن، محمد علی (۱۳۷۴). **جام جهان‌بین**. تهران، جامی

– ــــــــــــــــ (۱۳۵۱). **داستان داستانها**. تهران، انجمن آثار ملی

– ــــــــــــــــ (۱۳۸۱). **ایران و جهان از نگاه شاهنامه**. تهران، امیرکبیر

– اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۷۵) **اسطوره، بیان نمادین**. تهران: سروش.

اشرف، احمد، (۱۳۸۳)، «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، در مجموعهٔ **ایران: هویت، ملیت، قومیت**، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

– الیاده، میرچا. (۱۳۷۲). **رساله در تاریخ ادیان**. ترجمهٔ جلال ستاری. تهران، سروش

– امین، سیدحسن (۱۳۸۹) **فردوسی و شاهنامه**. تهران، دایرةالمعارف ایرانشناسی

– اوستا، مهرداد (۱۳۸۸). **روش تحقیق در منطق زیبایی و انسان‌شناسی**. به کوشش بهروز ایمانی. تهران، سوره مهر

– بهار، مهرداد (۱۳۸۶) **از اسطوره تا تاریخ**، به کوشش ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران، چشمه

– ــــــــــ (۱۳۷۶). **پژوهشی در اساطیر ایران**. تهران، آگاه

– تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲) **پسامدرنیسم، تمایز و هویت ملی**. مجموعه فرهنگ در عصر جهانی شدن. تهران، نشر روزنه

– ــــــــــ (۱۳۸۳) **مدرنیسم، پسامدرنیسم، هویت**. تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی

– ترابی، علی اکبر (۱۳۷۹) **جامعه‌شناسی، هنر و ادبیات (مثلث ـ هنر)**. تهران، فروغ آزادی

● سیاوش از پدری ایرانی و مادری تورانی زاده می‌شود. «داستان‌هایی این چنانی که فرد نمایانی از دو سو نژاد داشته باشد، نوعی پیوستگی جهانی را می‌رساند. این را می‌رساند که انسان‌ها و ملت‌ها یکی هستند، منتها به شاخه‌های خوب و بد تقسیم می‌شوند».

– ترکی، حمید (۱۳۸۳) **فرهنگ بومی و چالش‌های جهانی**. ترجمه ماهر آموزگار. تهران: نشر مرکز
– توسلی، غلام عباس (۱۳۸۴) **نظریه‌های جامعه‌شناسی**. تهران: سمت
– جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) **هویت اجتماعی**. ترجمه تورج یاراحمدی. تهران: نشر شیرازه
– حصوری، علی. (۱۳۸۴). **سیاوشان**. تهران: چشمه
– حقانی، موسی (۱۳۸۹) «تحولات هویت تاریخی و فرهنگی ایران». **مجموعه مقالات هویت ملی ایرانیان و انقلاب اسلامی**. تهران: زمان نو
– خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱) **سخن‌های دیرینه**. به کوشش علی دهباشی. تهران: افکار
– دوستخواه، جلیل (۱۳۸۴)، **شناخت نامۀ فردوسی و شاهنامه**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی
– دقیقیان، شیرین‌دخت (۱۳۷۱). **منشأ شخصیت در ادبیات داستانی**.
– دهباشی، علی (۱۳۷۰)، «فردوسی و شاهنامه» در مجموعۀ **سی‌وشش گفتار**، تهران: مدبر
– رضاقلی، علی (۱۳۷۳) **جامعه‌شناسی خودکامگی**. تهران: نشر نی
– رواسانی، شاپور (۱۳۸۰) **زمینه‌های اجتماعی هویت ملی**. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران
– رهبانی، مرتضی (۱۳۷۹) **فرهنگ شرق و غرب**. تهران: نشر نی
– رهیاب. حسین (۱۳۸۱) «ماهیت موانع و امکانات هویت ایرانی». در: **خودکاوی ملی در عصر جهانی شدن**. تهران: قصیده‌سرا
– زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰) **نه شرقی و نه غربی ـ انسانی**. تهران: امیرکبیر
– ـــــــــــــ (۱۳۸۱) **نامورنامه**، تهران: سخن
– ستاری، جلال (۱۳۸۳) **هویت ملی و هویت فرهنگی**. تهران:مرکز
– شریعتی، احسان (۱۳۸۱) «درباره هویت ملی». در: **مجموعه مقالات خودکاوی ملی در عصر جهانی‌شدن**. تهران: قصیده‌سرا
– صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۹). **حماسه سرایی در ایران**. تهران: امیرکبیر
– عابدیان، محمود (۱۳۶۹)، **فردوسی و سنت نوآوری در حماسه‌سرایی**، گُهر
– ـــــــــــ (۱۳۸۶) «بحران هویت؛ نه بی‌هویتی فرد». در: **مجموعه مقالات هویت و بحران هویت** به کوشش علی اکبر علیخانی. تهران پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی
– فلاح، رستم (۱۳۸۶) «هویت، واقعیت ثابت یا سیال؟» در: **مجموعه مقالات هویت و بحران هویت** به کوشش علی اکبر علیخانی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی
– کزّازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰)، **از گونه‌ای دیگر**، تهران: مرکز
– گل محمدی، احمد (۱۳۸۳) **جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت**. تهران. نشر نی
– ماسه، هانری. (۱۳۷۵) **فردوسی و حماسۀ ملی**. ترجمۀ دکتر مهدی روشن ضمیر. تبریز: دانشگاه تبریز
– مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۴) **تن پهلوان و روان خردمند**، تهران: طرح نو
– ـــــــــــ (۱۳۸۶) **سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)**. تهران: خوارزمی
– معین، محمد (۱۳۷۷) **فرهنگ معین**. جلد ۶. تهران: امیرکبیر
– معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳) «هویت، تاریخ و روایت در ایران». در: احمدی، حمید، **ایران: هویت، ملیت، قومیت**، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
– میرمحمدی، داوود (۱۳۸۳) **گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران**، تهران: مؤسسه مطالعات ملی
– مینوی، مجتبی (۱۳۷۲) **فردوسی و شعر او**. تهران: توس
– یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۲) **برگ‌هایی در آغوش باد**. تهران: علمی

● **مقالات**

– رزازی‌فر، افسر (۱۳۷۹) «الگوی جامعه‌شناختی هویت در ایران». **فصلنامه مطالعات ملی**. س ۲،ش ۵۰.
– سرّامی. قدمعلی (۱۳۸۷) «داستان سودابه و سیاوش از منظری دیگر». **فصلنامۀ ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی**. س۴. ش ۱۳
– شیخاوندی، داود (۱۳۸۷) «هویت؛ فراشد تکوین تدریجی عناصر هویت ملی در ایران». **پژوهشنامه** ش ۱۹. (مرکز تحقیقات استراتژیک).
– طاهری، محمدرضا (۱۳۸۵) «جهانی شدن و هویت فرهنگی». **نمایه پژوهش**. ش ۲۳-۲۴
– قریشی، فردین (۱۳۸۰) «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن». فصلنامه **مطالعات ملی**، بهار ۱۳۸۰. ش ۱۱
– قیصری، نورالله (۱۳۷۷) «قومیت عرب و هویت ملی در ج.ا.ایران». فصلنامه **مطالعات راهبردی**. ش ۱.
– قائمی، فرزاد (۱۳۹۰) «داستان‌های شاهنامه فردوسی». **جستارهای ادبی**، ش ۱۷۳، تابستان
– علامی، ذوالفقار (۱۳۸۶) «سیاوش در تاریخ داستانی ایران». فصلنامه **پژوهش‌های ادبی** س ۴، ش ۱۷، پائیز
– مردانی گیوی، اسماعیل (۱۳۸۱) «جهانی شدن و هویت ملی». **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**. ش ۱۸۰-۱۷۹.

نظریه‌پردازی ایرانی در حوزه مطالعات صلح: گامی فراتر از صلح دموکراتیک

مجید کافی ـ دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه تهران
رعنا کاظمی مهرآبادی ـ دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه تهران
آزاده هوشیار ـ دانشجوی دکتری رشته روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد
گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید
حافظ غزل ۲۳۱

چکیده:
مهمترین پرسشی که اندیشمندان در رشته روابط بین‌الملل از آغاز پدید آمدن این رشته، در پی پاسخ دادن به آن بوده‌اند، چگونگی دستیابی به صلح بوده است. برجسته‌ترین نظریه در این زمینه، نظریه صلح دموکراتیک است که در سطح فردی کاربرد ندارد. با بررسی ادبیات فارسی می‌توان نظریه بدیلی با نام صلح دادگرانه به‌دست داد که در آن افزون بر سطوح میانی و کلان، سطح خُرد را نیز درنظر گرفته باشد. برپایه این نظریه، چنانچه فرد، آموزش دادگرانه ببیند، شهریار دادگری خواهد بود و نظم دادگرانه برپا خواهد داشت. درصورتی که نظم دادگرانه در داخل برقرار شود، صلح در سطح واحد و در سطح سیستم، برقرار خواهد شد.

درآمد

اندیشه دربارهٔ جنگ و صلح، قدمتی به اندازه اندیشه سیاسی بشر دارد. از اندیشمندان نخستین گرفته که بحث را از سرشت و ذات بشر آغاز می‌کردند، تا اندیشمندان امروزی که نقش زبان و عوامل فرهنگی و ذهنی را در جنگ و صلح برجسته می‌کنند، همگی در پی پاسخ دادن به این پرسش بوده‌اند، و هستند که چرا جنگ رخ می‌دهد و چگونه می‌توان از آن پیشگیری کرد و به صلح رسید؛ صلحی که موقت و گذرا نباشد. یکی از پرسشهای مهم اندیشمندان در رشته روابط بین‌الملل از هنگام پاگرفتن آن در ۱۹۱۹ نیز همین بوده است که چگونه می‌توان از جنگ پیشگیری و صلحی جاودان بنیاد کرد؟ این پرسش پس از دو جنگ بزرگ جهانی و آسیبهای برآمده از آنها، برجسته‌تر شد و مایه پدید آمدن حوزه‌ای به نام مطالعات صلح شد.

نخستین کارهای نظری در چارچوب مطالعات صلح پس از جنگ جهانی دوم، به‌دست کسانی چون کنث بولدینگ انجام گرفت. در آن دوران، دست‌اندرکاران مطالعات صلح از گرایش به مسائل ایدئولوژیک یا تنشزا پرهیز می‌کردند و بیشتر به مباحثی همچون مدارا و اجماع بین‌المللی می‌پرداختند. در دهه ۱۹۶۰، مطالعات صلح زیر سایه جنگ ویتنام قرار گرفت و رسیدگی به مسائل انسانی، زیر چتر حقوق بشر، بعنوان پیش‌زمینهٔ صلح، برجستگی یافت. در دهه ۱۹۷۰، این مطالعات موضوعهای گوناگون همچون اکولوژی، تنگدستی و مسائل مربوط به جنسیّت را دربرگرفت. مطالعات صلح امروزه در پی دگرگون کردن دریافتها و برداشتهای سنتّی درباره جنگ و صلح و منادی این باور است که جنگ کاری نابخردانه است و می‌توان از آن پیشگیری کرد. دست‌اندرکاران این مطالعات، صلح را بعنوان یک هدف، دست‌یافتنی می‌دانند. (London, 1988,:42)

گرچه مطالعات صلح تاکنون چنان‌که باید مورد توجه اندیشمندان در زمینه روابط بین‌الملل قرار نگرفته است، ولی نظریه‌پردازان در این رشته کوشیده‌اند به موضوع جنگ و صلح بپردازند. نگاه انتقادی اندیشمندان به مطالعات صلح، بیشتر بر راههای شناخت صلح، شناخت دریافتهای دیگران و بحثهای مرتبط با جنسیت، فرهنگ و هویت متمرکز است. چنین نگرشی به صلح، به بحثهای

فمینیستی در زمینه صلح دامن زده است. مارکسیسم، الگویی از صلح به‌دست می‌دهد که در نبود گونه‌هایی از ساختارهای خشونت‌آمیز، بویژه ساختارهایی که سلطه اقتصادی و طبقاتی را تداوم می‌بخشد، استوار است. مارکسیسم با تأکید بر اینکه ساختار اقتصاد جهانی و روابط اقتصادی در جهان به‌گونه‌ای است که مردمانی اندک شمار از آن بهره‌مند می‌شوند و بیشتر مردمان از آن بی‌نصیب می‌مانند، برقراری صلح را در فضایی ممکن می‌داند که در آن چنین ساختارهایی وجود نداشته باشد. (Tony Bennett, 1982:149) واقعگرایان با تکیه بر ذات خشونت‌طلب انسان و تعمیم دادن آن به دولتها، صلح را تنها درصورت وجود توازن نیروها و چه بسا با حضور یک قدرت هژمون ممکن می‌دانند. هابز بعنوان پدر فکری این مکتب، بر آموزش به جای زور، بعنوان راهی برای رسیدن به صلح تأکید می‌کند. به سخن دیگر، هابز به دنبال صلح در درون و در میان جوامع است؛ حتّا اگر توصیه‌های او به لویاتان، مایهٔ آنارشی یا توتالیتاریانیسم به جای آزادی شود. (Van Mill, 2002:25)

در این میان، آرمانگرایان و لیبرالها به صلحی می‌اندیشند که در پرتو آن، دولتها و افراد، آزاد و رها از تهدید باشند. اندیشه لیبرال سهم بزرگی در ادبیات صلح در روابط بین‌الملل داشته است. (Wilson, 1998:110) مهمترین بحث لیبرالها که بیشترین اثر را در ادبیات صلح داشته، بحث صلح دموکراتیک است. اندیشمندان لیبرال، ایدهٔ صلح دموکراتیک را در چارچوب اندیشه‌های کانت دنبال می‌کنند. دموکراسیها می‌توانند در میان خود یک منطقه صلح برپا کنند. فرهنگ سیاسی دموکراتیک مبتنی بر چانه‌زنی، گفتگو و سازش در سیاست داخلی، به سیاست خارجی نیز گسترش می‌یابد و از جنگ میان دموکراسیها جلوگیری می‌کند. (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۷۲)

این صلح دموکراتیک بر آن است که سطح میانی و کلان تحلیلی را به هم بیامیزد؛ به این معنا که اگر ساختارهای داخلی (سطح میانی) به گونه‌ای ویژه (دموکراتیک) پا بگیرد، آنگاه در روابط بین‌الملل (سطح کلان) صلح پدید خواهد آمد. نکته‌ای که به نظر می‌رسد در ایده صلح دموکراتیک نادیده مانده، سطح خُرد تحلیل یعنی توجه فرد است. نظامهای دموکراتیک که با یکدیگر نمی‌جنگند، برآمده از اراده کسانی هستند که به شیوه‌ای خاص می‌اندیشند. پس، به نظر می‌آید که باید سهمی برای فرد در ایجاد چنین صلحی قائل شد.

به نظر می‌رسد که پر کردن این خلأ نظری، در پرتو ادبیات ایرانی امکانپذیر باشد. بهره‌گیری از ادبیات ایرانی از دو دیدگاه می‌تواند سودمند باشد. این کار از یک سو توانمندیهای فرهنگ ایرانی را برای تولید ادبیات در

• مهمترین پرسشی که اندیشمندان در رشته روابط بین‌الملل از آغاز پدید آمدن این رشته، در پی پاسخ دادن به آن بوده‌اند، چگونگی دستیابی به صلح بوده است. برجسته‌ترین نظریه در این زمینه، نظریه صلح دموکراتیک است که در سطح فردی کاربرد ندارد. با بررسی ادبیات فارسی می‌توان نظریه بدیلی با نام صلح دادگرانه به‌دست داد که در آن افزون بر سطوح میانی و کلان، سطح خُرد را نیز درنظر گرفته باشد. درصورتی که نظم دادگرانه در داخل برقرار شود، صلح در سطح واحد و در سطح سیستم، برقرار خواهد شد.

روابط بین‌الملل نشان خواهد داد و از سوی دیگر الگوی تازه‌ای از اندیشه را که با الگوی غربی متفاوت است معرفی خواهد کرد. برای این کار، پس از به دست دادن تصویری دقیقتر از نظریه صلح دموکراتیک و نشان دادن کاستیها و نارساییهای این نظریه و کل مطالعات صلح، برپایهٔ برجسته‌ترین اثر حماسی ایرانی یعنی شاهنامه فردوسی، می‌کوشیم ویژگیهای نظریهٔ صلح تازه‌ای که آنرا صلح دادگرانه نام نهاده‌ایم، روشن کنیم.

زمینه‌های نظری

در میان همهٔ بررسیهای انجام گرفته درباره صلح در روابط بین‌الملل، نظریه صلح دموکراتیک جایگاهی ویژه دارد. اهمیت و اعتبار این نظریه تا آنجاست که به باور برخی کسان، این نظریه مهمترین و از دید تجربی برجسته‌ترین یافتهٔ دانش روابط بین‌الملل است. (Maliniak, Oakes, Peterson, & Tierney, 2007) در این چند دهه، بسیاری از پژوهشگران، از مکاتب گوناگون در حوزهٔ روابط بین‌الملل، بویژه لیبرالها، ایده کانت را پیگیری کرده و صلح دموکراتیک را راهی برای صلح دانسته‌اند. ایده اصلی این نظریه به گونهٔ جالبی بسیار ساده به نظر می‌رسد: دموکراسیها هرگز با هم نمی‌جنگند. امانوئل کانت برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این مکتب در کتاب «**صلح جاودان**» (Perpetual Peace) این ادعا را مطرح می‌کند که عوامل اخلاقی به ایجاد چارچوبی برای روابط صلح‌آمیز میان کشورهای دموکراتیکی که خود بر اصول همکاری، احترام متقابل و تفاهم بنا شده‌اند، کمک می‌کند. (Kant, 1917)

به باور کانت، اگر رضایت شهروندان در تصمیم‌گیری برای اعلام جنگ لازم باشد، بی‌گمان شهروندان با احتیاط بسیار در این بازی خطرناک وارد خواهند شد، زیرا خودشانند که باید به جنگ بروند، خودشانند که درد

• نخستین کارهای نظری در چارچوب مطالعات صلح پس از جنگ جهانی دوم، به‌دست کسانی چون کنث بولدینگ انجام گرفت. در آن دوران، دست‌اندرکاران مطالعات صلح از گرایش به مسائل ایدئولوژیک یا تنشزا پرهیز می‌کردند و بیشتر به مباحثی همچون مدارا و اجماع بین‌المللی می‌پرداختند. در دهه ۱۹۶۰، مطالعات صلح زیر سایه جنگ ویتنام قرار گرفت و رسیدگی به مسائل انسانی، زیر چتر حقوق بشر، بعنوان پیش‌زمینهٔ صلح، برجستگی یافت. در دهه ۱۹۷۰، این مطالعات موضوعهای گوناگون همچون اکولوژی، تنگدستی و مسائل مربوط به جنسیّت را دربرگرفت. مطالعات صلح امروزه در پی دگرگون کردن دریافتها و برداشتهای سنتّی درباره جنگ و صلح و منادی این باور است که جنگ کاری نابخردانه است و می‌توان از آن پیشگیری کرد.

و رنج آنرا به دوش خواهند کشید و خودشانند که پس از پایان جنگ باید هزینه‌های بازسازی را بپردازند. از دیدگاه کانت، از آنجا که دموکراسی به روابط صلح‌آمیز خواهد انجامید، توسعهٔ دموکراسی که بی‌چون‌وچرا در پرتو افزایش آگاهی انسان محقق خواهد شد، صلح را گسترش خواهد داد. پس در پایان تاریخ، شاهد صلح جاودان میان دولتهای دموکراتیک خواهیم بود. (Sorensen, 1992:399)

برای روشن کردن این نکته که چرا دموکراسیها با هم نمی‌جنگند، نظریه صلح دموکراتیک به دو شیوه عمل می‌کند. توضیح نخست بر محدودیتهای ساختاری و نهادی استوار است. برپایه این تفسیر، دموکراسیها از آن رو صلح میان خود را حفظ می‌کنند که نظارتها و توازنهای قانون اساسی فرصتها و گزینه‌های زیادی فراروی تصمیم‌سازان و کل ساختار جامعه مدنی دموکراتیک نمی‌گذارد. محدودیتهای نهادی بر سر راه اقدامات رهبران، هزینه کاربرد زور از سوی تصمیم‌گیران را بسیار افزایش می‌دهد. همچنین، این رهبران انتخاب شده برپایهٔ فرایندهای دموکراتیک، نمی‌توانند شتابزده عمل کنند و از این‌رو سیاست خارجی محتاطانه، این احتمال را که یک درگیری به سطح جنگ برسد کاهش می‌دهد. (Mesquita, & Lalman, 1992: 752) دومین توضیح در این باره که چرا دموکراسیها صلح‌آمیزترند، به هنجارهای فرهنگی/ دموکراتیک مشترک میان دموکراسیها برمی‌گردد. برپایهٔ این تفسیر، فرهنگ سیاسی دموکراتیک، کاربرد ابزارهای صلح‌آمیز برای از میان بردن درگیریهای داخلی را تشویق می‌کند که این اندیشه به فراسوی مرزهای ملی و به روابط با دیگر دموکراسیها هم گسترش می‌یابد. سیاستگذاران انتظار دارند که رفتارشان با واکنش متناسب دیگر کشورهای دموکراتیک روبه‌رو شود و این انتظاری است که بر سر هم برآورده می‌شود. (Russett, 1993:155) این تفسیر، در سنجش با دیدگاه نهادی/ ساختاری، مستدل‌تر است و قدرت تبیینی بهتری دارد. برخی از نویسندگان هم برآنند که این دو استدلال، مستقل و جداگانه عمل نمی‌کنند و مانند دو اسب یک کالسکه در کنار هم پیش می‌روند.[۱]

به نظر می‌رسد که در پرتو تئوری کانت، این نکته که دموکراسی و صلح به هم پیوسته و جداناشدنی‌اند، به فرضیه‌ای پذیرفته شده در روابط بین‌الملل تبدیل شده است: دموکراسی به صلح می‌انجامد و مهمتر اینکه صلح را بی‌دموکراسی نمی‌توان تصوّر کرد. ولی باید دانست که دموکراسی و صلح مفاهیمی فرازمانی نیست بلکه مفاهیمی تاریخی ـ اجتماعی است و نیز اینکه اعتماد و اعتباری که زمانی دموکراسی داشته، در سالهای گذشته روبه کاهش بوده است. (Balci,2011:728) از سوی دیگر، مردمان چه در کشورهای دموکراتیک و چه کشورهای غیردموکراتیک، حق دارند در جهانی صلح‌آمیز زندگی کنند. ولی مشکل اصلی این نظریه این است که تنها راه رسیدن به جهانی رها از جنگ را، دموکراتیک شدن کشورهای غیر دموکراتیک می‌داند، درحالی که تضمین نظری چشمگیری برای تحقق یافتن این آرمان وجود ندارد. (Ibid, p. 738)

شولر بر آن است که با بررسیهای کامل تاریخی می‌توان درستی عملی و تجربی این نظریه را ثابت کرد. برابر بررسیهای او از ۱۹۷۸ تا کنون هیچ جنگی میان دو دموکراسی رخ نداده است. (Schweller, 2002: 242) امّا لیک ادعای شولر را نمی‌پذیرد. برپایه تحلیلهای او از ۱۸۴۶ تا ۱۹۸۲ دست کم دو جنگ بزرگ میان دموکراسیها رخ داده است. او که سی جنگ بزرگ در این سالها را بررسی کرده دریافته است که جنگ میان آمریکا و فرانسه در ۱۸۹۸ و جنگ میان فنلاند و دیگر کشورهای دموکراتیک اروپایی در دوران جنگ جهانی دوم، نمونه‌هایی روشن از درگرفتن جنگ میان دموکراسیها است. (Lake, 1992: 26) ولی نکته جالبتر در بررسی او این است که در بیشتر این جنگها، یکی از طرفهای جنگ یک کشور دموکراتیک بوده است.

این همان چیزی است که گیز و واگنر آنرا «برنامه تمایز دموکراتیک» می‌نامند. از دید آنان، برآیند تفسیر صلح دموکراتیک این است که همه چیزهای خوب از

دموکراسی گرفته تا بازرگانی و نهادهای بین‌المللی نه تنها به پیشبرد صلح می‌انجامند، که یکدیگر را نیز تقویت می‌کنند. امّا این تصویر بیش از اندازه خوش‌بینانه از دموکراسی در روابط بین‌الملل را، کاربرد گسترده خشونت دموکراتیک در چارچوب برنامه تمایز دموکراتیک به چالش می‌کشد. برای نمونه کاربرد گسترده ابزارهای نظامی در قالب باصطلاح جنگ با تروریزم از سوی آمریکا و همپیمانان اروپایی دموکراتیکش، به خوبی نشان می‌دهد که دموکراسیها بسیار آمادهٔ جنگ هستند. (Geis & Wagner, 2011:1565) فورسایت هم در بحثی مشابه، این نکته را طرح می‌کند که جنگهایی که دموکراسیها به راه انداخته‌اند، برای نمونه جنگ آمریکا در ویتنام و نیز کاربرد گسترده خشونت پنهان، نشان‌دهندهٔ نبودن کنترل دموکراتیک بر فرایند جنگ و صلح حتا در دموکراسیهای قوام یافته است. (Forsythe 1992:382) کسانی از این هم پیشتر رفته و از تبدیل شدن این نظریه به ابزاری برای گسترش دادن و ژرفابخشیدن به هژمونی آمریکا سخن گفته‌اند. (Hobson, 2011: 1904) به سخن دیگر، حتّا اگر با وجود دو نمونهٔ تجربی در رد قضیه صلح دموکراتیک، باز هم این نظریه را معتبر بدانیم، این باور که دموکراتیک بودن یا دموکراتیک شدن به صلح می‌انجامد، یکسره نادرست است. در جهانی که کشورهای غیر دموکراتیک بسیاری را در خود دارد، عکس این نظریه درست‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا از این نظریه درمی‌یابیم که دموکراسیها و غیر دموکراسیها همواره سرگرم جنگ خواهند بود و صلحی وجود نخواهد داشت. این نکته، بویژه وقتی تنگ‌بینی غرب‌محور و اروپا محور را کنار می‌گذاریم و به بررسی امکان برقراری صلح بیرون از اروپا و آمریکای شمالی می‌پردازیم، بیشتر به چشم می‌آید. با پذیرش صلح دموکراتیک چه بسا باید پذیرفت که منطقه‌ای چون خاورمیانه همواره میدان جنگ غیر دموکراسیهای موجود با دموکراسیهای منطقه و فرامنطقه‌ای خواهد بود و هرگز روی صلح را نخواهد دید.

این سکوت نظریه صلح دموکراتیک در مورد جغرافیا و فرهنگهای متفاوت با فرهنگ اروپا چیزی است که مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است. اشرف آکسو نظریه کانت را در کنار نظریه چند نویسنده اروپایی دیگر در سده‌های هفدهم و هجدهم دربارهٔ صلح بررسی کرده است تا زمینه فرهنگی و اجتماعی آنرا بیشتر روشن کند. برای نمونه، ویلیام پن در ۱۶۹۳ نظریه صلح پایدار خود را اعلام کرد که پایه آن برقراری آرامش برخاسته از قدرت و ثروت در اروپای پیشرفته و متمدن بود. سالها پس از او، جولیو آلبرونی کاردینال کلیسای کاتولیک رم هم طرح صلح خود را تدوین کرد. ایده آلبرونی این بود که صلح سراسر اروپای مسیحی را در برگیرد، ولی به زیان دیگر کشورهای جهان. به سخن دیگر، از دید او، مسیحیان می‌بایست متحد شوند و میان خود صلحی همیشگی برقرار کنند تا در برابر جهان غیرمسیحی بایستند و نگذارند آنها این آرامش فراگیر را برآشوبند. جز این دو تن، جرمی بنتام نیز چند سال پیش از کانت در ۱۷۸۹ طرح خود برای رسیدن به صلح جاودان را اعلام کرد. ایده او شامل برپایی یک دادگاه عمومی جهانی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافها و کاهش جنگ‌افزارها بود.[۲] به باور آکسو، همهٔ این نظریه‌ها، اروپا محور است و در آنها توجهی به مفهومی فراگیرتر از صلح و امکان تحقق صلح در دیگر کشورهای جهان نشده است.

بدین‌سان، نظریهٔ کانت درباره صلح را باید تنها طرحی برای «صلح اروپایی» دانست، نه از آن‌رو که نویسنده‌اش یک اروپایی است، بلکه چون تصور نویسنده از جهان، دارای پیش‌فرض و پیش‌داوری اروپایی است. به‌نظر می‌رسد سربرآوردن هژمونی بازرگانی بریتانیا در نیمه دوم سده ۱۸ و نقش نیروهای ویرانگر و سازنده در انقلابهای آمریکا و فرانسه، به ترویج این اندیشهٔ یکسره اروپا محور در سراسر جهان کمک کرده است. طرح صلح دموکراتیک و دیگر طرحهای صلحی از این دست را باید در زمینه اندیشه سده هجدهم اروپا تحلیل کرد و نسبت به تعمیم دادن آن سخت محتاط بود (Aksu, 2008:383) از همین‌روست که به باور لیک، نظریه صلح دموکراتیک به آسانی می‌تواند به چیزی ضد خودش تبدیل شود: هنگامی که از آن، این نتیجهٔ ناگزیر امپریالیستی گرفته می‌شود که جهانی باثبات و صلح‌آمیز می‌تواند پدید آید، امّا تنها زمانی که همه کشورهای غیردموکراتیک زیر سلطه دموکراسیها قرار گیرند (Lake, Ibid: 27)

هدف از نقد نظریه صلح دموکراتیک در اینجا نه ناچیز انگاشتن ارزش نظری و تحلیلی آن، که نشان دادن

• واقعگرایان با تکیه بر ذات خشونت‌طلب انسان و تعمیم دادن آن به دولتها، صلح را تنها درصورت وجود توازن نیروها و چه بسا با حضور یک قدرت هژمون ممکن می‌دانند. هابز بعنوان پدر فکری این مکتب، بر آموزش به جای زور، بعنوان راهی برای رسیدن به صلح تأکید می‌کند. به سخن دیگر، هابز به دنبال صلح در درون و در میان جوامع است؛ حتّا اگر توصیه‌های او به لویاتان، مایهٔ آنارشی یا توتالیتاریانیسم به جای آزادی شود.

کاستیهای آن و بویژه نشان دادن خلأیی است که کّل مطالعات صلح با آن روبه‌رو بوده و به نظر می‌رسد تا کنون کوششی برای پرکردن آن نشده است. اگر طرح صلح دموکراتیک و برسرهم طرحهای صلح گوناگون اروپاییان را تنها بازتاب دریافت اروپایی از ماهیت صلح و راههای ممکن برای رسیدن به آن بدانیم، به نظر می‌رسد که دانش روابط بین‌الملل سخت نیازمند طرحهای صلح دیگر است. هدف در اینجا دستیابی به طرحهای صلحی است که هم جهانشمول و هم بواقع و در عمل در راستای «صلح جهانی» باشند. ولی از آنجا که بسیاری کسان دربارۀ تحقق یافتن چنین بلندپروازی‌های نظری و مفهومی تردید دارند و دوران تدوین نظریه‌های جهانشمول را به سر رسیده می‌دانند (تردیدهایی که چندان هم بی‌پایه نیست)، حتّا ارائه طرحهای صلح جایگزینی که ادعاهای کمتری داشته باشند، تواناییها و محدودیتهای خود بپذیرند و نیز در ادعاهای جهانی‌شان محتاط باشند، سخت مورد نیاز است؛ و این، یعنی نشان دادن چراغ سبز به نظریه‌های صلح جایگزین در مقیاسهای گوناگون.

آنچه نویسندگان این نوشتار را به بررسی امکان تدوین یک نظریه صلح تازه در روابط بین‌الملل برانگیخت، همین خلأ بود. خوشبختانه به نظر می‌رسد که در فرهنگ ایرانی منابع و مواد لازم برای استخوان‌بندی چنین نظریه(ها)یی وجود دارد. قرار گرفتن ایران بر سر چهار راه رویدادهای جهانی و از سر گذراندن هزاران جنگ در هزاران سالی که از تاریخ این کشور می‌گذرد، بی‌گمان آرمان صلح را برای ایرانیان بیش از هر ملت دیگر ارجمند کرده است. ایرانیان اگر نه بیش از دیگران، دست کم به اندازه آنها،

● آرمانگرایان و لیبرالها به صلحی می‌اندیشند که در پرتو آن، دولتها و افراد، آزاد و رها از تهدید باشند. اندیشه لیبرال سهم بزرگی در ادبیات صلح در روابط بین‌الملل داشته است. مهمترین بحث لیبرالها که بیشترین اثر را در ادبیات صلح داشته، بحث صلح دموکراتیک است. اندیشمندان لیبرال، ایدۀ صلح دموکراتیک را در چارچوب اندیشه‌های کانت دنبال می‌کنند. دموکراسیها می‌توانند در میان خود یک منطقه صلح برپا کنند. فرهنگ سیاسی دموکراتیک مبتنی بر چانه‌زنی، گفتگو و سازش در سیاست داخلی، به سیاست خارجی نیز گسترش می‌یابد و از جنگ میان دموکراسیها جلوگیری می‌کند.

در اندیشۀ پرداختن راههایی برای رسیدن به صلح و درانداختن آنها بوده‌اند. بازتاب آن نیاز و این اندیشه را که در ژرفای فرهنگ ایرانی جا گرفته است، می‌توان در آثار سرایندگان و نویسندگان ایرانی دید؛ ولی در این نوشتار، هم به سبب آشنایی بیشتر نویسندگان و هم به سبب آسانی کار در آغاز این پروژه بزرگ، به شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی پرداخته شد.

بی‌گمان مخالفان چنین پژوهشهای نظری بومی، بیش از همه بر طبل جهانشمول بودن نظریه‌های روابط بین‌الملل خواهند کوفت و امکان تدوین چارچوبهای نظری غیرغربی‌ای که بتواند جهان را توصیف و تبیین کند، نخواهند پذیرفت. ولی دانشوران در رشته روابط بین‌الملل روز به روز بیشتر درمی‌یابند که ریشه ناکامی نظریه‌ها و مفاهیم غربی در تفسیر و پیش‌بینی رویدادهای جهان، غرب محوری ریشه دوانده در تاروپود نظریه‌های روابط بین‌الملل است. به باور آنان، نظریه‌های کنونی روابط بین‌الملل برای بازتاب دادن و تحلیل تجربه‌ها و صداهای غیر غربی بسنده نیستند و برای شناخت بهتر جهان پیرامون باید به صداهای غیر غربی نیز گوش فراداد. (Acharya, 2011:622) گذشته از آن، نظریه صلح دادگرانۀ پیشنهادی ما، آشکارا توانمندی لازم برای تحلیل پوياییهای حاکم بر عرصه روابط بین‌الملل در آغاز سده بیست‌ویکم را دارد و به هیچ‌رو نظریه‌ای خُرد یا منطقه‌ای به شمار نمی‌آید.

کوشش ما بر آن است که به بررسی پرسش اصلی در رشته روابط بین‌الملل یعنی چگونگی پیشگیری از جنگ و رسیدن به صلح بر پایۀ یک منبع بومی بپردازیم که چکیدۀ اندیشه ایرانی را دربر گرفته است. ولی این بار پاسخ این پرسش در قالب نخستین تصویر مورد نظر والتز یعنی سطح تحلیل فرد داده خواهد شد. نظریه صلح دموکراتیک، ریشه جنگ و صلح در سطح سیستم را به سطح تحلیلی پایینتر یعنی سطح دولت منوط می‌کند و ارجاع می‌دهد.[۳] از دید ما، یکی از مهمترین علتهای ناکامی مطالعات صلح، بی‌توجهی به یک سطح تحلیل پایینتر یعنی فرد در این کنش نظام‌مند سطوح تحلیل است. بدین‌سان، هدف نویسندگان این نوشتار، افزودن یک نظریه صلح در سطح خُرد به مطالعات صلح بین‌الملل است که به باور ما می‌تواند نه تنها به شکل انفرادی تحلیلی جایگزین (و چه بسا درست‌تر) از دلایل جنگ در پهنه روابط بین‌الملل به‌دست دهد، که برپایۀ استحکام چند علیتی[۴]، در پیوند با دیگر نظریه‌های صلح، می‌تواند ریشه‌های جنگ و صلح را بهتر آشکار سازد.

نظریه صلح دادگرانه

مهمترین مفهوم مورد توجه در شاهنامه، «داد» است.

داد بیشتر به معنای عدل و انصاف دانسته می‌شود، ولی باید دانست که منظور از داد در شاهنامه، چیزی فراتر از عدل به معنای امروزی آن است، و شاید بتوان آنرا به مفهوم افلاطونی عدالت نزدیکتر دانست. نخستین و بایسته‌ترین ویژگی برای پادشاه، دادگری است. ویژگیهایی که برای شهریار برمی‌شمرند، همه لازم و ملزوم یکدیگرند. از آنجا که همهٔ صفات نیک باید در پادشاه دادگر نهادینه شده باشد، اگر صفاتی مانند شرم، قدردانی، بردباری، خردمندی در کسی جمع شود، او دادگر می‌شود. شهریار از همان کودکی آموزش می‌بیند تا پاکیزکی نفس یابد. در شاهنامه، بنیاد شاهی بر داد استوار است:

جهاندار شاهی ز داد آفرید/ دگر از هنر و ز نژاد آفرید
بدان کس دهد کو سزاوارتر / خرد دارتر هم بی‌آزارتر

در اندیشه ایران باستان، مفهوم داد به مفهوم اشا یا راستی، بسیار نزدیک است. داد، قانونی است که باید مورد شناسایی قرار گیرد و اجرا شود. به کسی که این قاعده را اجرا می‌کند، دادگر می‌گویند و کسی می‌تواند داد را بشناسد و اجرا کند که دادگر باشد و داد در سراسر وجود، زندگی شخصی و سیاسی ـ اجتماعی او ریشه دوانده و ملکهٔ ذهن و رفتار او شده باشد و این، همان مرحله آغازین دادگری است.

از دید فردوسی، پادشاه آرمانی پادشاهی است که آراسته به مجموعه‌ای از صفات اخلاقی باشد، که داد از مهمترین آنهاست؛ یعنی پادشاه دادگر کسی است که به نیکی‌ها گرایش دارد، و از بدیها می‌پرهیزد. داد، نخست در صحنه داخلی کشور اهمیت می‌یابد و نقش آن بویژه در داستان کاوه و ضحاک بسیار چشمگیر است. فریدون نیز پادشاهی است که به دادگری نامدار است.

در داستان ضحاک و کاوهٔ آهنگر، می‌خوانیم که برترین انگیزه قیام، برپا داشتن داد است:

همی برخروشید و فریاد خواند
جهان را سراسر سوی داد خواند

خود کاوه نیز فردی برخوردار از داد دانسته می‌شود:

همی رفت منزل به منزل چو باد
سری پر ز کینه دلی پر ز داد

سپس در داستان فریدون مفهوم داد از سطح فردی فراتر می‌رود و سرزمین و ملت را در برمی‌گیرد. می‌بینیم که فریدون، مایهٔ آبادی سرزمینها را وجود داد در آنها می‌داند و ریشهٔ ویرانی را، بیداد:

وز آن پس فریدون به گرد جهان
بگردید و دید آشکار و نهان
هر آن چیز کز راه بیداد دید
هر آن بوم و بر کان نه آباد دید

● صلح دموکراتیک بر آن است که سطح میانی و کلان تحلیلی را به هم بیامیزد؛ به این معنا که اگر ساختارهای داخلی (سطح میانی) به گونه‌ای ویژه (دموکراتیک) پا بگیرد، آنگاه در روابط بین‌الملل (سطح کلان) صلح پدید خواهد آمد. نکته‌ای که به نظر می‌رسد در ایده صلح دموکراتیک نادیده مانده، سطح خُرد تحلیل یعنی توجه به فرد است. نظامهای دموکراتیک که با یکدیگر نمی‌جنگند، برآمده از اراده کسانی هستند که به شیوه‌ای خاص می‌اندیشند. پس، به نظر می‌آید که باید سهمی برای فرد در ایجاد چنین صلحی قائل شد.

در نخستین بخشهای شاهنامه، جهان سرزمینی یکپارچه است و تنها یک پادشاه بر همهٔ سرزمینها فرمانروایی دارد. اما در داستان پادشاهی فریدون، هنگامی که فریدون سرزمینهای زیر فرمان خود را میان سه پسرش تقسیم می‌کند، روابط نیز در شاهنامه آشکارا از این سطح فراتر می‌رود و برای نخستین بار روابط میان پادشاهان سرزمینهای گوناگون اهمیت می‌یابد.

در این داستان به روشنی می‌بینیم که فردوسی ریشه اصلی جنگ را در سرشت انسان (یعنی در سطح واحد و تصویر یکم والتز) می‌داند. نخستین جنگ غیر داخلی در شاهنامه، در سایهٔ فزون‌خواهی پسران فریدون، سلم و تور، و رشک آنان به برادرشان، ایرج، رخ می‌دهد:

بجنبید مر سلم را دل ز جای
دگرگونه تر شد به آیین و رای
دلش گشت غرقه به آز اندرون
به اندیشه بنشست با رهنمون
نبودش پسندیده بخش پدر
که داد او بـه کهتر پسر تخت زر

پس پیکی به سوی پدر می‌فرستند و از او می‌خواهند که این تقسیم قلمرو را تغییر دهد، وگرنه به جنگ دست خواهند زد. در همان داستان، فریدون در پاسخ فرستادهٔ پسران خود می‌گوید:

بـه تخت خرد برنشست آزتان
چـرا شد چنین دیو انبازتان
بترسم کـه در چنگ این اژدها
روان یابد از کالبدتان رها
کـه چون آز گردد ز دلها تهی
چه آن خاک و چه تخت شاهنشهی

با اینکه ایرج خود از تخت شاهی می‌گذرد، برادرش تور، به سبب آزی که در دل دارد، از تصمیم خود مبنی

● به باور کانت، اگر رضایت شهروندان در تصمیم‌گیری برای اعلام جنگ لازم باشد، بی‌گمان شهروندان با احتیاط بسیار در این بازی خطرناک وارد خواهند شد، زیرا خودشانند که باید به جنگ بروند، خودشانند که درد و رنج آنرا به دوش خواهند کشید و خودشانند که پس از پایان جنگ باید هزینه‌های بازسازی را بپردازند. از دیدگاه کانت، از آنجا که دموکراسی به روابط صلح‌آمیز خواهد انجامید، توسعهٔ دموکراسی که بی‌چون‌وچرا در پرتو افزایش آگاهی انسان محقق خواهد شد، صلح را گسترش خواهد داد.

بر کشتن او چشم نمی‌پوشد و در همان هنگام است که بخت از وی روی می‌گرداند:

سـر تـاجـور زان تـن پیـــلوار
به خنجر جدا کرد و برگشت کار

پس از مرگ ایرج به دست برادرانش، فریدون که از کار دو پسر خود بسیار غمگین است، خبر بارداری همسر ایرج را می‌شنود. فرزند ایرج دختر است، امّا این دختر پس از ازدواج پسری می‌آورد (منوچهر) که از همان آغاز، ویژگیهای ایرج در او هویداست و یکی از مهمترین این ویژگیها داد است؛ چنان‌که فریدون بعدها دربارهٔ ویژگیهای او می‌گوید:

همش داد و هم دین و هم فرهی
همش تاج و هم تخت شاهنشهی

هنگامی که سلم و تور از وجود منوچهر و تصمیم او برای دادستانی و گرفتن انتقام خون ایرج آگاه می‌شوند، می‌دانند که در وصف آنان چنین گفته شده است:

دل هـر دو بـیـدادگـر پـر نهیـب
که اختر همی رفت سوی نشیـب

پس از پیروزی منوچهر بر سلم و تور، داد بر جهان پرتو می‌افکند و بیداد از میان می‌رود:

کنـون روز داد اسـت بـیـداد شد
سـران را سـر از کشـتن آزاد شد
ازیـن پـس بـه تیره مریزید خون
کـه بخـت جفـاپیشگان شد نگون

و پس از اینکه منوچهر بر تخت پادشاهی می‌نشیند:

چـو دیهیـم شاهـی به سر بر نهاد
جـهان را سراسر هـمـه مـژده داد
بـه داد و بـه آیـیـن و مـردانـگی
بـه نـیـکی و پـاکـی و فـرزانـگی

و در خطابه‌ای که بر بزرگان می‌خواند، چنین می‌گوید:

هر آنکس که در هفت کشور زمین
بـگـــردد ز راه و بـتـابـد ز دیـــن
نـمـایـــنـده رنـــج درویـــش را
زبـون داشـتـن مـردم خــویش را
بـرافـراخـتن سـر بـه بیشی و گنج
بـه رنـجور مـردم نـمـایـنـده رنج
هـمه نـزد مـن سـر بـه سر کـافرند
وز اهــرمـن بـد کـنـش بـدتـرنــد

در ستایش سام از منوچهر در پیشگاه او نیز می‌توان دریافت که فردوسی آرامش و صلح را در مهر و داد و خِرد می‌بیند:

به مهر و به داد و به خوی و خرد
زمـانـه هـمی از تـو رامـش بـرد

سپس نوذر به پادشاهی می‌رسد. او نخست پادشاهی دادگر است، اما پس از چندی بیداد پیشه می‌کند:

بـریـن بـر نـیـامد بـسی روزگار
کـه بـیـدادگـر شـد سـر شـهریار
چو از روی کشور برآمـد خروش
جـهانی سراسر بـر آمـد به جوش
پـیـاده هـمـــه پـیش سـام دلـــیـر
بـرفـتـنـد و گفـتنـد هـرگونـه دیر
ز بـــیـــدادی نـــوذر تـــاجـــور
کـه بـر خـیـره گـم کـرد راه پـــدر

اما سام با نوذر سخن می‌گوید و مایه بازگشت وی به راه عدل و داد می‌شود:

دل او ز کـــژی بـــه داد آوریـــد
چـنـان کـرد نـذر کـه او رای دیـد

در مرگ نوذر می‌خوانیم که اغریرث، پسر پشنگ، به بدرفتاری با سپاهیان اعتراض می‌کند و می‌گوید گرچه تورانیان دست بالا را دارند، ولی با رفتار خلاف داد خود، چه بسا گرفتار نشیب شوند:

بـیـامـد خـروشـان به خواهشگری
بـــیـــاراسـت بـــا نـامـــور داوری
کـه چـنـدیـن سـرافـراز گرد و سوار
نـه بـا تـرگ و جوشن نـه در کارزار
گـرفـتـــار کشــتـن نـه والا بــود
نـشـیـبست جـایـی کـه بـالا بــود

پس از آن نیز همچنان بر رفتارهای برادر خود افراسیاب خرده می‌گیرد، تا جایی که افراسیاب او را با شمشیر به دو نیم می‌کند.

از سوی دیگر، در ایران نیز زال پس از آگاهی از کشته شدن نوذر، به سرداران چنین سفارش می‌کند که:

شـمـــا را بــه داد جــهــان آفــریـــن
دل ارمـیــده بــادا بــه آیـیــن و دیـــن

گفته شد که در شاهنامه همچنان بر داد بعنوان نخستین ویژگی پادشاهان تأکید می‌شود؛ اما داد بیشتر در درون سرزمین نمود می‌یابد، تا زمانی که به پادشاهی زو طهماسپ می‌رسیم. در این داستان می‌توان دریافت که فردوسی دستیابی به صلح را نیز ناممکن نمی‌داند و از دید او راه رسیدن به صلح، وجود پادشاهانی دادگر در کشورهاست: می‌بینیم تا زمانی که زوطهماسپ بر تخت شاهی است، صلح برقرار است و وی در دوران پادشاهی کوتاه خود «به داد و به خوبی جهان را تازه» می‌کند:

گـرفتن نیارست و بستن کسی
وز آن پس ندیدند کشتن بسی
نکردند یـک روز جنگی گران
نه روز یلان بود و رزم سـران
چنین تا برآمد برین سال پنـج
نبودند آگه کس از درد و رنـج

ولی شوربختانه با مرگ زوطهماسپ که به هنگام نشستن بر تخت پادشاهی نیز بیش از هشتاد سال داشت، روزگار صلح و آرامش به پایان می‌رسد.

سپس کیقباد به پادشاهی می‌رسد. در این هنگام، افراسیاب درحالی‌که، پدرش پشنگ با جنگ با ایران مخالف است، برای جنگ به ایران می‌آید، ولی از همان آغاز در یک درگیری رستم او را به زمین می‌زند و افراسیاب ناگزیر به نزد پدر می‌گریزد و سپس به فرمان پدر که «سوی آشتی یاز با کیقباد»، تصمیم به صلح با ایران می‌گیرد. افراسیاب نماینده‌ای نزد قباد می‌فرستد که:

چـنـین گفـت با نـامور کـیقباد
کـه چـیـزی نـدیدم نکوتر ز داد
نـبـیـره‌ی فـریدون فـرخ پـشنگ
به سیـری هـمی سر بپیچد ز جنگ
سـزد گـر هـر آنکس که دارد خرد
بـه کـژی و نـاراسـتـی نـنـگـرد

و قباد پیشنهاد صلح را می‌پذیرد. سخنان قباد در آن هنگام نیز نشاندهندهٔ دیدگاه فردوسی دربارهٔ عدل و داد و اثر آن در پرهیز از جنگ و گرایش به صلح است:

اگـر پـیل بـا پـشـه کـیـن آورد
هــمه رخـنه در داد و دیـن آورد

سپس فردوسی می‌گوید که قباد «به داد و دهش» گیتی را آباد می‌کند و صد سال بدین‌سان سپری می‌شود. قباد به هنگام مرگ، پسرش کاووس را فرا می‌خواند:

سـر مـاه کاووس کی را بـخواند
ز داد و دهـش چـنـد با او بـراند

و به او گفت:

تـو گـر دادگـر بـاشی و پاک‌دین
ز هـر کـس نـیـابی به جز آفرین

با مرگ قباد، دوران پادشاهی کاووس آغاز می‌شود.

بدین‌سان، بزرگترین رهاورد داد، امنیت است. امنیت، از مؤلفه‌هایی است که یک نظام سیاسی برای برجا ماندن به آن نیاز دارد و از خواستهای اساسی مردمان است. اگر امنیت در سرزمینی برقرار باشد، مردمان با خیال آسوده به کار و زندگی می‌پردازند و خیر و برکت به آنها روی می‌آورد. امنیت را می‌توان به امنیت داخلی و خارجی تقسیم کرد. امنیت با داد پیوند مستقیم دارد. امنیت داخلی درصورتی به‌دست می‌آید که فردی شایسته، فرمانروایی کند و از ویژگیهای چنین کسی، آرامش است. آرامش در وجود شهریار، زیردستان را نیز بهره‌مند می‌گرداند، چه آنان به یکدیگر طمع نمی‌ورزند و و در هراس از هم به سر نمی‌برند و بدین‌سان، جهان ایمن می‌شود.

چـو یـکـچند گـاهی برآمد برین
جهان گشت ایمن به داد و به‌دین
کسـی را بــه بـد از کـسی بیم نه
طمع کس ز کس بر جوی سیم نه

آرامش از نشانه‌های امنیت است. چیرگی نیروهای خیر بر نیروهای شر در وجود شهریار، نخستین گام اجرای عدالت در گیتی است و آن‌گاه، امنیت گسترش می‌یابد و شهریار نیز ایمن می‌شود. از دیگر نشانه‌های امنیت، این است که فضا برای پویایی انسانهای نیک فراهم باشد و بتوانند با آسایش زندگی کنند و در شادی

● برای روشن کردن این نکته که چرا دموکراسیها با هم نمی‌جنگند، نظریه صلح دموکراتیک به دو شیوه عمل می‌کند. توضیح نخست بر محدودیتهای ساختاری و نهادی استوار است. برپایه این تفسیر، دموکراسیها از آن رو صلح میان خود را حفظ می‌کنند که نظارتها و توازنهای قانون اساسی فرصتها و گزینه‌های زیادی فراروی تصمیم‌سازان و کل ساختار جامعه مدنی دموکراتیک نمی‌گذارد. محدودیتهای نهادی بر سر راه اقدامات رهبران، هزینه کاربرد زور از سوی تصمیم‌گیران را بسیار افزایش می‌دهد. همچنین، این رهبران انتخاب شده برپایهٔ فرایندهای دموکراتیک، نمی‌توانند شتابزده عمل کنند و از این‌رو سیاست خارجی محتاطانه، این احتمال را که یک درگیری به سطح جنگ برسد کاهش می‌دهد.

و ایمنی به سر برند و انسانهای بد، همواره در هراس باشند و فضا بر آنان تنگ گردد. اگر این‌گونه کسان آزادی عمل داشته باشند، امنیت نیکان را به خطر می‌اندازند و کشور دیگر روی امنیت را نخواهد دید.

دگـر گفـت بـا تـاج و نام بلند
کرا خوانی از خسروان سودمند
چـنـین داد پـاسـخ کزان شهریار
کـه ایـمـن بـود مـرد پـرهیـزکار
وز آواز او بـــد هـــراسـان بـــود
زمیـن زیـر تـخـتـش تن آسان بود

امنیت از فراسوی مرزها درصورتی خدشه‌دار می‌شود که در درونمرز مشکل یا خلأیی یافت شود یا تخت بی‌شاه بماند یا شهریار به بیداد گراید. به سخن دیگر، ناامنی در درون، کشور را از سوی دشمنان بیرونی ناامن می‌گرداند. انوشیروان از بزرگمهر پرسید:

بدو گفت کسری که آبـادشهـر
کدامست و مازو چه داریم بهر
چنـیـن داد پـاسخ که آباد جای
ز داد جـهـانـدار بـاشد به پای

و سرانجام در پرتو سازندگی و آبادگری، هم دولت و هم مردمان سود می‌برند:

جهان را چـو آباد داری به داد
بود تخت، آباد و دهر از تو شاد

بهرهٔ سخن:

ایده صلح دموکراتیک با همه نقاط قوّتی که دارد، سطح خُرد تحلیل در آن نادیده گرفته می‌شود. دولتهای دموکراتیکی که با هم نمی‌جنگند، دربرگیرندهٔ مردمانی هستند که آنها را گزیده‌اند. با بررسی گذرای شاهنامه فردوسی و تمرکز بر مفهوم داد بعنوان مرکزی‌ترین ایده در این منظومه برای کشورداری، می‌توان آنرا پایه‌ای گرفت برای تعریف ایده‌ای تازه با عنوان «صلح دادگرانه».

برای روشن شدن ویژگیهای نظری ایده صلح دادگرانه و نشان دادن مزایای آن، این ایده را در برابر ایده صلح دموکراتیک می‌گذاریم. درحالی که ایده صلح دموکراتیک، نقطه عزیمت را سطح میانی یعنی دولت قرار می‌دهد، نظریه صلح دادگرانه بر فرد استوار است. ادبیات ایرانی بر آن است که شهریار (و هر یک از مردمان) باید دادگر باشد. دادگری، دربرگیرندهٔ همهٔ ویژگیهای خوب است. کودک از آغاز آموزش، باید دادگری را فراگیرد. پس این ویژگی، صفتی ارثی یا خداداد نیست که تنها شماری از کسان از آن برخوردار باشند، بلکه چیزی است آموختنی که فرد درصورت دریافت آموزشهای لازم، از آن برخوردار می‌شود. داد، مفهومی است فرهنگی که با آموزش منتقل می‌شود. در این منظومه، چنانچه فرد، دادگر باشد، باید در برابر نظم بیدادگرانه بایستد. نمونه را می‌توان در داستان قیام کاوه در برابر ضحاک برای برپا داشتن داد، دید. این‌جا می‌توان دریافت که دادگری صفتی نیست که تنها از آنِ شهریار باشد. هر کس، چنانچه دادگر باشد، می‌تواند دَست به اصلاح جامعه بزند و نظم دادگرانه را برپا کند.

از سوی دیگر، چنان که پیش از این گفته شد، ایده صلح دموکراتیک در پی آمیختن سطح میانی تحلیل یعنی دولت با سطح کلان یعنی روابط بین‌الملل است. در سطح میانی، دولتها باید دموکراتیک باشند تا میانشان منطقهٔ صلح ایجاد شود. ولی در صلح دادگرانه، چنانچه تک‌تک انسانها با داد پرورش یابند، َدر جهان نظم دادگرانه و صلح دادگرانه برقرار خواهد شد. بنابراین، صلح دادگرانه در پی آمیختن سطح خُرد تحلیل یعنی فرد با سطح میانی آن یعنی دولت و نیز سطح کلان یعنی روابط بین‌الملل است. نبود داد در سطح خُرد است که سرانجام در سطح کلان مایهٔ جنگ می‌شود. درصورت حکمفرمایی داد، جهان یکپارچه است و نبود داد به جدایی و تقسیم سرزمینها و جنگ می‌انجامد. برتری ایده صلح دادگرانه بر صلح دموکراتیک در این است که می‌تواند میان سطح خُرد و کلان تحلیل پیوند برقرار کند؛ به این معنا که این نظریه ظرفی برای اثرگذاری فرد در سطح روابط بین‌الملل درنظر می‌گیرد که نظریه صلح دموکراتیک به آن بی‌توجه است. به نظر می‌رسد که افزودن عنصر داد به نظریهٔ صلح دموکراتیک، آنچه را که می‌تواند گامی فراتر رود و با ارائه تحلیلی ژرف‌تر وضعی را توصیف کند که در آن افراد می‌توانند حکومتهای دادگری بر سر کار آورند که با یکدیگر نمی‌جنگند و از این راه صلح دادگرانهٔ جهانی را پی‌ریزی کنند.

● دومین توضیح در این باره که چرا دموکراسیها صلح‌آمیزترند، به هنجارهای فرهنگی/ دموکراتیک مشترک میان دموکراسیها برمی‌گردد. برپایهٔ این تفسیر، فرهنگ سیاسی دموکراتیک، کاربرد ابزارهای صلح‌آمیز برای از میان بردن درگیریهای داخلی را تشویق می‌کند که این اندیشه به فراسوی مرزهای ملی و به روابط با دیگر دموکراسیها هم گسترش می‌یابد. سیاستگذاران انتظار دارند که رفتارشان با واکنش متناسب دیگر کشورهای دموکراتیک روبه‌رو شود و این انتظاری است که بر سر هم برآورده می‌شود.

• به نظر می‌رسد که در پرتو تئوری کانت، این نکته که دموکراسی و صلح به هم پیوسته و جداناشدنی‌اند، به فرضیه‌ای پذیرفته شده در روابط بین‌الملل تبدیل شده است: دموکراسی به صلح می‌انجامد و مهمتر اینکه صلح را بی‌دموکراسی نمی‌توان تصوّر کرد. ولی باید دانست که دموکراسی و صلح مفاهیمی فرازمانی نیست بلکه مفاهیمی تاریخی ـ اجتماعی است و نیز اینکه اعتماد و اعتباری که زمانی دموکراسی داشته، در سالهای گذشته روبه کاهش بوده است.

یادداشتها

۱. برای نمونه بنگرید به:
- Owen, John (1994) "How Liberalism Produces Democratic Peace", **International Security**, (19) 2, 87-125.

۲. برای آگاهی بیشتر از طرح‌های صلح اروپایی بنگرید به:
- Aksu, Esref (2008) "Perpetual Peace": A Project by Europeans For Europeans?" **Peace & Change**, (33)3.

۳. برای بحثی فراگیر در مورد سطح تحلیل نظریه صلح دموکراتیک بنگرید به:
- Harrison, Ewan (2010) "The democratic peace research program and system-level analysis" **Journal of Peace Research**, 47(2), 155-165.

۴. استحکام چند علیتی یعنی توان یک تبیین نظری یا نظریه برای آمیختن با دیگر نظریه‌ها در یک توضیح چند علیتی سازگار با اصول بنیادین نظریه اجتماعی برای ارائه تبیینی کاملتر از پدیده‌ها و روندهای بین‌المللی. برای آگاهی بیشتر بنگرید به:
- Moravcsik, Andrew (1997) "Taking Preferences Seriously: A Liberal Theory of International Politics" **International Organization**, (51) 4, 515-516.

منابع:

- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
- Acharya, Amitav (2011). "Beyond the West Dialogue and Discovery: In Search of International Relations Theories Millennium", **Journal of International Studies**,(39)3.
-Aksu, Esref (2008) "Perpetual Peace": A Project by Europeans For Europeans?"**Peace &Change**, (33)3.
- Balci, Fatih (2011)"Do democracies promote peace in the lights of democratic peace theory?"**International Journal of Human Sciences**, (8)1.
-Forsythe, David (1992) "Democracy, War and Covert Action", **Journal of Peace Research**, (29)4.
-Geis,Anna and Wolfgang Wagner (2011) "How far is it from Königsberg to Kandahar? Democratic peace and democratic violence in international relations" **Review of International Studies**, (37)4.
- Hobson, Christopher (2011) "Towards a Critical Theory of Democratic Peace" **Review of International Studies**, (37)4.
- Kant, Immanuel (1917)**Perpetual Peace: A Philosophical Essay**, M. Campbell Smith (Ed.),London: George Allen and Unwin.
- Lake, David (1992) "Powerful Pacifists: Democratic States and War", **American Political Science Review**, (86)1.
- London, Herbert (1988) «Peace Studies in the Academy», **Journal Of Academic Question**, Summer.
-Maliniak, Daniel, et al (2007) "TheView from the IvoryTower: TRIP Surveyof International Relations Faculty in the United States and Canada" Unpublished manuscript. College of William and Mary.
- Mesquita, Bueno de and Lalman, D (1992), "Domestic Opposition and Foreign War"**American Political Science Review**, (84).
- Russett, Bruce (1993) **Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-Cold War**,Princeton: Princeton University Press.
-Schweller, Randall (2002) "Domestic Structure and Preventive War. Are Democracies More Pacific" **World Politics**, (44) 2.
-Sorensen,George (1992) 'Kant and Processes of Democratization: consequences for Neorealist Thought' **Journal of Peace Research**, (29) 4.
- Tony Bennett, et al (eds), (1982) **Culture, Society and the Media**, London: Methuen.
- Van Mill, David (2002)'Civil Liberty in Hobbes's Commonwealth', **Australian Journal of Political Science**, (37)1.
- Wilson, Peter (1998) "The Myth of the First Great Debate", **Review of International Studies**, 24.

فلسفهٔ سیاسی در دوران جهانی‌شدن

دکتر محمد تقی قزلسفلی ـ عضو هیأت علمی دانشگاه مازندران

چکیده

اگر بپذیریم که اندیشه‌ها همواره برآمده از رخدادها و وضع زندگی آدمیان بوده است، نکتهٔ مهمی که اکنون فراروی فلسفهٔ سیاسی قرار گرفته، همانا چندوچون منطق و ماهیت این حوزهٔ نظری در برابر پدیدهٔ «جهانی‌شدن» و آثار اقتصادی و سیاسی آن است. بر این پایه، در نوشتار پیش‌رو، این پرسش در چارچوب مفروضهٔ اصلی مطرح می‌شود که با توجه به گریزناپذیری به هم پیوستگیهای رو به گسترش در جهان از یکسو و برجا بودن و دنباله یافتن مشکلات جهانی از سوی دیگر، کدام فلسفه سیاسی کارایی و توان کاربردی بیشتری دارد؟ به سخن دیگر، چگونه می‌توانیم به عملی‌شدن فلسفه سیاسی در روزگار کنونی کمک کنیم؟ در پاسخ، نویسنده برپایه سه برداشت از جهانی شدن، نشان می‌دهد که چگونه نگره یا برداشت سوم از بُعد تحلیلی و کارآمدی، اهمیت دارد. گفتنی است که برای اثبات این فرضیه، نویسنده به فراخور از آرای جان راولز و هابرماس بهره گرفته است. روش این نوشتار، توصیفی و تحلیلی است و در چارچوب نظریهٔ هنجاری و انتقادی به نگارش درآمده است.

فلسفهٔ سیاسی هنگامی به گونه واقع‌گرایانه آرمانشهرباورانه است که آنچه را حدود و امکان سیاست عملی نامیده می‌شود، گسترش دهد.

جان راولز، قانون مردمان

پیشگفتار

در نخستین روزهای بهمن ۱۳۹۲، سوییس میزبان دو نشست مهم بین‌المللی بود: یکی، همایش جهانی «داوس» دربرگیرندهٔ سیاستمداران، صاحبان بنگاههای معتبر و بزرگ و برخی چهره‌های خبرساز هنری و اجتماعی که در آن دربارهٔ مسائل مهم اقتصاد جهانی به گفت‌وگو پرداختند و دیگری، «نشستِ ژنو ۲» درباره مهمترین تراژدی انسانی در خاورمیانه یعنی درگیریهای سه ساله در سوریه. این دو رویداد، جدا از رفتار و ترفندهای برخی قدرتهای بزرگ، گواه روشنی است بر دگرگونی بنیادی در ساختار اخلاقی و سیاسی جهان که اهمیت گفت‌وگوهای رودررو و دیپلماسی در سطح کلان را برای رویارویی با بحرانهای بزرگ به نمایش می‌گذارد. چنان‌که حسن‌روحانی، رییس‌جمهوری، در این زمینه گفت: «باید تلاش کنیم شرایط بهتری را برای صلح بیشتر در جهان و ارتباط نزدیک‌تر ملتها ایجاد کنیم.» (جراید، ۹۲/۱۱/۴)

دست‌اندرکاران بررسی و تدوین نظریه‌های سیاسی و بین‌المللی، برآنند که آموزه‌های خوب و کارآمد می‌بایست از دل رویدادها و جریانهای زنده برخیزد و بر پایه آنچه رخ داده و آنچه در آیندهٔ نزدیک محتمل است، باید راهکار نظری و کاربردی به‌دست داد. هانا آرنت اندیشمند برجسته سده بیستم، در کتاب **میان گذشته و آینده** بر این نکته انگشت گذاشته است که اندیشه همواره دربند نگرانی از آینده بوده است «از آن‌رو که تفکر همواره در شکاف گذشته و آینده رخ نموده است»

(آرنت، ۱۳۸۸:۲۹-۱۳). آرنت، فرض را بر این می‌گذارد که خود اندیشه‌ها از دل رخدادها در زندگی جامعه بشری پدید می‌آیند و بهتر است با آنها در پیوند باشند تا بتوانند با ماندن در «جهان مشترک انسانها»، ایشان را بویژه به هنگام پیش آمدن اختلافها و دشواریهایی چون بحران اقتصادی یا مخاطرات برخاسته از «تورم هویت» (شایگان، ۱۳۹۲:۸۴) که به کشمکشهای قبیله‌ای دامن می‌زند یاری رسانند. به نظر می‌رسد که با توجه به این دو رویداد برجسته در «دوران جهانی شدن‌ها» دگرباره دغدغهٔ نیک زیستن و نگهداشت ماهیت اخلاقی بشر و در برابر، کارویژهٔ فلسفهٔ سیاسی یا آن صورتِ هنجارین از فلسفهٔ سیاسی که در این زمینه کارساز افتد، اهمیت دوچندان یافته است. اینکه در این سالها نویسندگانی چون فرد دالمایر، از «دغدغه‌های عمل‌انگارانه یا چرخش پراگماتیستی» (دالمایر، ۱۳۸۶:۱۱) در فلسفه سیاسی امروزی سخن به میان آورده‌اند، نشانه اهمیت این مسئله و کوشش برای نشان دادن ویژگی کارکردی نظریهٔ سیاسی است.[۱]

نیک می‌دانیم که در دهه‌های گذشته بخشی بزرگ از نظریه‌پردازیها دربارهٔ جهان مدرن یا بهتر بگوییم جهان مدرن آینده، سویه‌ای اغراق‌آمیز و تخیلّی داشته یا به گفتهٔ آدورنو در کتاب **اخلاق صغیر**، از آرمانخواهی دور شده و بر آن است که دیگر امیدی به فلسفه و فلسفه‌های سیاسی نیست، چون بن‌مایه‌های بی‌اخلاقی در سایهٔ جنگ و خشونت چنان پیشرفت می‌کند که چنین خواستی به دانش مالیخولیایی بدل می‌شود. (Adorno,1978:96-97)

براین پایه، مفروض اصلی نگارنده در این نوشتار در چارچوب این بحث هنجاری و انتقادی مطرح می‌شود که شیوهٔ برخورد اخلاقی ما با این اندیشه که اکنون همه در یک جهان زندگی می‌کنیم، می‌تواند چندوچون ورود به دوران جهانی‌شدنها و بهترین وضع قرار گرفتن در این دوران را مشخص کند. در این نوشتار، در پی واکاوی و پاسخ دادن به این پرسش هستیم که با توجه به گریزناپذیر بودن بهم‌پیوستگیهای جهانی و بروز نارساییها و مشکلات اقتصادی و اجتماعی، کدام فلسفهٔ سیاسی هنجاری توان عملی و کاربردی بهتری دارد؟ از این رو در بخش بعد، پس از پرداختن به پاره‌ای از مسایل دوران جهانی شدن و همسو با آن، طرح نگرانیهای فلسفهٔ سیاسی از آغاز تا امروز، از الگو یا نظریه مورد نظر و ویژگیهای آن دفاع خواهیم کرد. به‌سخن دقیقتر، اکنون که وجهی از نوسازی فلسفی و اخلاقی ضرورت دارد، بهتر است فلسفهٔ سیاسی با ادعای «نقد بیرحمانه» (Ruthless Criticism، خود را برای چنان ضرورت و وضعی آماده کند (Bird, 2006:27). پیش از آن، درنگی بر مبانی و بنیادهای فلسفه سیاسی بایسته به‌نظر می‌رسد.

● دست‌اندرکاران بررسی و تدوین نظریه‌های سیاسی و بین‌المللی، برآنند که آموزه‌های خوب و کارآمد می‌بایست از دل رویدادها و جریانهای زنده برخیزد و بر پایه آنچه رخ داده و آنچه در آیندهٔ نزدیک محتمل است، باید راهکار نظری و کاربردی به‌دست داد. هانا آرنت اندیشمند برجسته سده بیستم، در کتاب میان گذشته و آینده بر این نکته انگشت گذاشته است که اندیشه همواره دربند نگرانی از آینده بوده است «از آن‌رو که تفکر همواره در شکاف گذشته و آینده رخ نموده است».

۱. ماهیت هنجارین فلسفهٔ سیاسی؛ چارچوب نظری

«فلسفه سیاسی رشته‌ای هنجارین است، بدان معنا که هنجارهای اجتماعی مانند قوانین و معیارهای آرمانی، زندگی اجتماعی را سامان می‌بخشد.» (ولف، ۱۳۹۱:۱۰) آیزایا برلین دربارهٔ ماهیت هنجارین فلسفه سیاسی می‌نویسد: «فلسفه سیاسی» عبارت است از «کشف یا کاربرد اندیشه‌های اخلاقی در پهنهٔ سیاسی» (Berlin, 1984:120). معرفت هنجاری همانا آگاهی در زمینه سرشت نظم درست است. از این‌رو «امر سیاسی» برای اندیشه‌های هنجاری امر واقع نیست؛ بلکه امر مطلوب است. ویژگی برجستهٔ اندیشه‌ورزی هنجاری «تفحص در باب امری است که در راستای زندگی خوب قرار دارد» (پایک، ۱۳۹۱:۸۰). به سخن دیگر، «اندیشه هنجاری تصویرهای نمادین کلیتی نظام یافته از سیاست را ارائه می‌دهد» (منوچهری، ۱۳۸۷:۴۴).

از آنجا که پرسشهای زندگی بیشتر ماهیت هنجاری دارد، تنواره فلسفه سیاسی را «پژوهش هنجاری» ساخته است. هرچند در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سخن از مرگ فلسفه سیاسی به میان آمد، ولی از آغاز دهه ۱۹۷۰ این حوزه بار دیگر تقویت شد.[۲] جدا از انتشار برخی آثار اثرگذار از جمله کتاب **عدالت به مثابه انصاف** راولز، پیش آمدن برخی مسائل بغرنج جهانی همچون جنگ ویتنام، گسترش جنبشهای حقوق مدنی و تعریف شدن دوباره اصول عدالت و آزادی نیز در این زمینه اثرگذار بود (Parikh, 1998:505-508).

در چارچوب این رهیافت، گفته و پرسیده می‌شود

● آرنت، فرض را بر این می‌گذارد که خود اندیشه‌ها از دل رخدادها در زندگی جامعه بشری پدید می‌آیند و بهتر است با آنها در پیوند باشند تا بتوانند با ماندن در «جهان مشترک انسانها»، ایشان را بویژه به هنگام پیش آمدن اختلافها و دشواریهایی چون بحران اقتصادی یا مخاطرات برخاسته از «تورم هویت» که به کشمکشهای قبیله‌ای دامن می‌زند یاری رسانند.

که چگونه قلمرو زندگی جمعی یا جهانی که آدمیان در آن زندگی می‌کنند، از امر مطلوب دور شده و هنجارهایی چون همبستگی، گفتگو و وفاق در آن رنگ باخته است. براین پایه، در دو سه دهۀ گذشته، چند گرایش رقیب در حوزۀ فلسفۀ سیاسی در برابر هم صف‌آرایی کردند که در این میان مجادلات لیبرالی و کامونتاریانیستی/ جماعت‌گرایان و آنتاگونیستهایی چون لاکلائو و موفه اهمیت بیشتری یافته است. در حوزۀ اندیشۀ هنجاری انتقادی، همچنان مبانی مطرح شده از سوی جان راولز و هابرماس اهمیت خود را حفظ کرده است؛ چنانکه اندیشمندانی چون اریک ووگلین، کالینگوود، بیکو پارخ، مایکل ساندل، جان‌گری، رونالد دورکین، فرد دالمایر و اسولیوان هم نگرانیهای آن دو را پی گرفته‌اند. ولی در میان جماعت‌گرایان، طیفی از اندیشمندان به‌چشم می‌خورند: مک‌اینتایر، والزر، چارلز تیلور و چند تن دیگر. گرایش سومی هم با نزدیک شدن به آرای پُست‌مدرن‌ها جهتی دیگر در فلسفه سیاسی رخ نموده که دو نگره ضد فلسفی و پراگماتیستی و رئالیستی را پدید آورده است. نخستین نگرۀ پُست‌مدرن، اندیشه‌های ریچارد رورتی است که از برتری دموکراسی بر فلسفه سخن رانده است. نگره دوم از آنِ اشمیتی‌هایی چون لاکلائو و موفه است که اهمیت برخورد و شناسایی دشمن و رقیب را در سیاست امروز زنده کرده‌اند. مباحثۀ این افراد و جناحهای رقیب به‌گونه‌ای است که به گفته بیکو پارخ می‌توان ادعا کرد که «جغد مینروا» پرواز خود را آغاز کرده است (Parikh,1998:207).

این مکتبها و جریانهای رقیب برپایۀ بن‌مایه‌های هنجاری فلسفه سیاسی بر آن شدند که به ما بگویند کجا هستیم و چه راه یا عواملی ما را به مقصد مورد نظر، یعنی همان «امر نیک» می‌رسانند. از این‌روست که «فلسفه سیاسی با موضوعاتی درگیر می‌شود که برای همه ما در سطح جهانی اهمیت حیاتی دارد.» (میلر، ۱۸:۱۳۸۷) از این دیدگاه، دامنه مناقشات، فراتر از مباحث آکادمیک صرف است. به‌نظر می‌رسید همه جریان‌های نظری بر این نکته توافق دارند که با دورانی جهانی روبه‌رو هستیم که با وجود جنبه‌های مثبتی که دارد «از سلامت خوبی برخوردار نیست» (کامپانی، ۱:۱۳۸۲ و ۲).

امروز پهنۀ نظریه‌های سیاسی وضعی تناقض‌آمیز دارد: ازیک‌سو با افول ایده‌هایی جهانشمول همچون سوسیالیسم و لیبرالیسم همزمان شده[۳] و در همان حال پهنۀ زندگی همچنان با خطر جنگ چندپارچگی ملی، مذهبی و سرزمینی روبه‌رو است (مارش و استوکر، ۵۸:۱۳۷۸). با افزایش درگیریها و تردید در عملی بودن خیرهای بنیادی، اندیشمندانی چون فرد دالمایر، اسولیوان و رونالد دورکین و ترنس بال، در آثار خود برآن شده‌اند که فلسفۀ سیاسی را بیش از پیش درگیر مسائل بنیادی زندگی بشری در دوران جهانی شدنها کنند (Ball, 1995:394-5) . از دید نگارنده، فلسفۀ سیاسی و بویژه فلسفۀ هنجاری به‌طور پوچ و اتوپیایی باقی خواهد ماند، مگر آنکه خود را با اوضاع تازه پدید آمده در سایۀ جهانی‌شدنها همسو کند؛ بدین‌سان، باید ضمن التزام به مبانی هنجاری، بر طرحی عینی و تجربی استوار باشد تا بتواند روابط دیالکتیک جهان زیست را فهم کند یا اصالت را به تحلیل روشهای تولید هنجاری معتبر دهد و از ذات‌گرایی کلاسیک دور شود. امروزه زندگی ما یکسره با فرهنگ، اقتصاد و سیاست دیگر جوامع آمیخته شده است و از این‌رو نمی‌تواند بی‌شناخت درستِ موارد گفته شده، قابل اتکا باشد، وگرنه تنها به امری نظری فروکاسته خواهد شد (Bird,2008:251).

فلسفۀ سیاسی باید نسبت به بحرانها آگاه باشد و پیوسته هشدار دهد. «به این معنی که به شدت در مورد امکانات بی‌نظیر و بحران‌های عصر و نسبت به منابع شناختی فلسفه سیاسی هشدار دهد و با جهان بیشتر درگیر شود» (اسولیوان، ۳۹۷:۱۳۸۸)؛ به همین‌سان، از واقعیت فراگیر سرکوب و بدبختی انسانها آگاه و از بُعد اخلاقی و هنجاری در پی تبیین علتهای این وضع باشد و نیز در جهت‌گیری خود جهان وطنی‌تر باشد. در این چارچوب، نظریه پرداز دیگر ایدئولوگ نیست. او از نظر فکری جدّی است و از نظر اخلاقی مسئولانه رفتار می‌کند. تجربۀ فلسفه سیاسی گذشته نشان داده است که التقاط‌گرایی، نرمش‌ناپذیریِ یگانه انگار و از آن‌سو تکثرگراییِ بی‌نظم و افسارگسیخَته یا انسداد ناپخته، برای رسیدن بهِ زندگی عادلانه و دستیابی به امر نیک بسنده نخواهد بود.

با نگاهی به تجربهٔ سدهٔ گذشته و چالشهای فراروی زندگی مه گرفته در دوران مجازی، باید گفت که هر فلسفه سیاسی برای کاربردی شدن، نیازمند سه ویژگی است: نخست اینکه، بتواند اصول و آرمانها در نهاد یا سازمانی سیاسی را تعریف کند؛ دوم آنکه، به معنای سقراطی ـ کانتی در خدمت نقد اجتماعی و پیشبرد آرمانهای اخلاقی و سیاسی باشد؛ و سرانجام اینکه، انگاره‌ای از آینده دلخواه را در چارچوب ضرورت گفتگوی پیوسته، پیش چشم داشته باشد.

در ادامه، با درهم آمیختن تئوری و عمل، پدیده «جهانی‌شدن» را از سه دیدگاه یا سه نظم جهانی شونده توضیح می‌دهیم: دیدگاه یا سویهٔ نخست، نظم جهانی که شالوده آن اقتصادی ـ فنی است و مبانی معرفتی فلسفه سیاسی فایده‌گرا می‌تواند آنرا پشتیبانی کند و توضیح دهد؛ سویه دوم، وضع متکثّر و نسبی شده جهانی است که درگیر قرائتهای گوناگون فرهنگی و سیاسی است و از این‌رو مبانی معرفتی نظریه‌های پُست‌مدرن از آن پشتیبانی می‌کند؛ نظم سوم جهانی در برابر این دو رویکرد، مدعی هماهنگی با خیرهای بنیادی است که مورد حمایت رویکرد لیبرالیسم اخلاقی یا کانتی است. براین پایه، نویسنده نشان می‌دهد که این نظم سوم چگونه می‌تواند نقش کارآمد فلسفه سیاسی را در دوران جهانی‌شدن بهتر بازی کند و در این زمینه از آرای جان‌راولز و یورگن هابرماس نیز بهره خواهد برد.

۲. سه برداشت از جهانی شدن[4] و سه نگره فلسفی

پیدایی و کاربرد واژهٔ جهانی‌شدن (Globalization) به چند دهه پیش برمی‌گردد (Lechner and Boli, 2008:7). آمارتیاسن درست می‌گوید که: «جامعهٔ مدرن امروزی اساساً از جریانهای همه‌گیر و جهانی مانند رنسانس، فلسفه روشنگری و انقلاب صنعتی متأثر بوده که در این چند سده هر یک به‌نوبه خود توانسته است ایدهٔ جهانی واحد را سروسامان دهد» (San,2008:25)؛ یا به گفتهٔ توماس فریدمن توانسته است در دورهٔ دراز ۱۴۹۲ تا ۲۰۰۰ به هموار شدن راه جهانی‌شدن کمک کند. (فریدمن، ۴۱:۱۳۸۹). براین پایه، هرچند اندیشه‌های مربوط به جهانی‌شدن در آرای اندیشمندان گوناگون برجسته بوده، ولی می‌توان فشردهٔ آنها را در تعریف رولند رابرتسون یافت که این پدیده را درهم‌فشردگی فزایندهٔ زمان و فضا دانسته است، چنان‌که جنبه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد. او برآن است که این درهم فشردگی (incompression) تلقی آگاهی از جهان بعنوان یک کل(World as a Hole) را انضمامی کرده است (رابرتسون، ۳۰:۱۳۸۰) و نیز (Robertson:2008:V). هلد و مک گرو همین برداشت از جهانی‌شدن را پی گرفته‌اند. در اثری مشترک از این دو آمده است: «جهانی‌شدن گسترش مقیاس، رشد و اندازه، سرعت‌یافتن و تعمیق جریانهای گوناگون و الگوهای تعامل اجتماعی است» (هلد و مک گرو، ۲:۱۳۸۲–۱).

جهانی‌شدن، ورود به جامعه‌ای کلان است که از حالت بسته بودن، جغرافیا داشتن و شکل بومی و محلی خود بیرون آمده است. «زندگی مردمان را دیگر کمتر تصمیماتی که در چارچوب مرزهای ملی گرفته می‌شود، رقم می‌زند.» (فرای و اوهیگن، ۱۵۰:۱۳۹۰). گونه‌ای تعامل میان عوامل ملی و فراملی پدید آمده است که امروزه با جهانی‌شدنِ ارتباطات همراه شده و چند ویژگی پیدا کرده است: «فراملی بودن» (Transnationalization)؛ فراگیری (Prevasiveness) و پیوستگی (Connectivity). از این‌رو، جهان تازه، جهانی به هم وصل شده و دوران جدید نیز دوران به‌هم‌پیوستگی است (Held, 2000,:10-12). توماس فریدمن با تعریف جهانی‌شدن، همچون فرایند مسطح شدن جهان، از سه دوره بزرگ سخن می‌گوید. نخستین دوره، از ۱۴۹۲ تا کمابیش ۱۸۰۰ را دربرمی‌گیرد که در آن جهان از حالت بزرگ به متوسط تبدیل شده است. نخستین مرحلهٔ جهانی‌سازی، از آنِ کشورها و قدرتها بود. در این مرحله، عامل کلیدیِ دگرگونی و نیروی پویای فرایند یکپارچگی جهانی در این بود که کشوری تا چه اندازه نیروی عضلانی، ماهیچه، چند قوه اسب بخار، یا نیروی باد یا بخار دارد و برای به‌کارگیری این نیرو، توان خلاقهٔ آن چه اندازه است. مرحلهٔ بزرگ جهانی‌شدن یا مرحله دوم از ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ رخ داد. با وجود وقفه‌های حاصل از بحران بزرگ اقتصادی یا جنگهای جهانی یکم و دوم، دگرگونیهای

• در دهه‌های گذشته بخشی بزرگ از نظریه‌پردازیها دربارهٔ جهان مدرن یا بهتر بگوییم جهان مدرن آینده، سویه‌ای اغراق‌آمیز و تخیلی داشته یا به گفتهٔ آدورنو در کتاب اخلاق صغیر، از آرمانخواهی دور شده و بر آن است که دیگر امیدی به فلسفه و فلسفه‌های سیاسی نیست، چون بن‌مایه‌های بی‌اخلاقی در سایهٔ جنگ و خشونت چنان پیشرفت می‌کند که چنین خواستی به دانش مالیخولیایی بدل می‌شود.

شگرف فنی، جهان را از ابعاد میانه به کوچک کاهش داد. مرحلۀ دوم، جهانی شدن شرکتها عامل دگرگونی و نیروی محرک یکپارچگی جهان بودند. در مرحله سوم جهانی شدن که از سپیده‌دمان هزاره سوم آغاز شده است، قواره جهان از کوچک به ریز کاهش یافته است. نیروی محرک در این مرحله، توان نوپای فرد است: افرادی که در پهنۀ همکاری و رقابت فعالیت می‌کنند. اندیشمندانی چون رولند رابرتسون، پیتر برگر و ساموئل هانتینگتون در اشاره به عینیت و گریزناپذیری دوران جهانی‌شدن از تکثر روندهای جهانی‌شدن یا جهانی‌شدنهای بی‌شمار یاد کرده‌اند (برگر و هانتینگتون، ۱۳۸۴:۶۱-۲۹).

نگارنده با وام‌گیری از این نظریه برای اثبات فرضیه خود، در معنی هستی‌شناختی از دوران جهانی، به سه نظم جهانی باوَر دارد که اندیشه خود را در یکی از این نظمها پیگیری خواهد کرد: ۱. نخستین نظم جهانی (با زیرساخت اقتصادی)؛ ۲. نظم جهانی دوم (تکثر ارزشی و نسبی‌گرایی)؛ ۳. جهانی‌شدن به مثابه برداشت اخلاقی از جهان واحد (یا نظم سوم جهانی).

۱.۱. نخستین نظم جهانی

بسیاری از نظریه‌پردازان در زمینه علوم اجتماعی، جهانی‌شدن را با تأکید و تمرکز بر جنبه‌های اقتصادی و برسرهم بازار تعریف کرده‌اند؛ به این معنا که گسترده‌ترین عرصه فعالیت آدمی را عرصه اقتصادی دانسته‌اند. گیبسون و گراهام با همین برداشت برآنند که این نظم، مجموعه‌ای از فرایندهایی است که بر اثر آنها جهان به سرعت از راه افزایش بازرگانی بین‌المللی، بین‌المللی شدن تولید و بازار و بازارهای مالی و بین‌المللی شدن فرهنگ کالا در فضایی اقتصادی به هم می‌پیوندد (مارتینز، ۱۳۸۸:۲۰۹-۱۹۲). بی‌گمان این نظم، سخت زیر تأثیر نظام اقتصادی غالب یعنی سرمایه‌داری است که در دهه‌های گذشته به شکل نظام اجتماعی ـ اقتصادی چیره بر جهان درآمده است. از این‌رو، جان استوری

به درستی می‌گوید که: «جهانی شدن عبارت است از استقرار اقتصاد سرمایه‌داری در مقیاس جهانی» (استوری، ۱۳۸۸:۳۰۱). یعنی نه تنها همه مردمان بیش‌ازپیش به مدار اقتصاد سرمایه‌داری جهانی کشانده شده‌اند، که فرهنگ غربی پیوسته دیگر فرهنگها را دگرگون کرده و فرایند رو به افزایش یکدست شدن فرهنگها در پارادایم اقتصادی غربی را در پی داشته است. اما سویه دیگر این نظم، مشکلات و بحرانهایی چند است که به صورت نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی بروز کرده است. گمان برآن بود که همپای رشد صنعت و حمایتی که نظریه‌های سیاسی فایده‌گرا و در این اواخر لیبرتریانیسم (برای آسان کردن رقابت کامل) از آن کرده‌اند، همگان از خوشبختی و عدالت بهره خواهند داشت. برای نمونه، در فلسفه سیاسی آدام اسمیت و سودگرایی جان‌استوارت میل و در نیمه دوم سدۀ بیستم در آرای هایک و نوزیک تصریح شده است که اگر حضور دولت به کمترین اندازه برسد و آزادی کامل رقابت تأمین شود، دیگر مشکلی در جهان نخواهد بود. ولی چنانکه دیوید هاروی در کتاب **نئولیبرالیسم** (۲۰۰۵) نشان داده است، شوربختانه این ایدئولوژی مایۀ «ویران‌سازی بسیار بوده است» (هاروی، ۱۳۸۶:۱۰). چنان‌که در همسویی با رویکرد سودگرایانۀ سده نوزدهم، به علت پشتیبانی و استقبال از قراردادهای موقت در همه زمینه‌های شغلی، احساسی، جنسی، فرهنگی و خانوادگی، آثاری نامطلوب برجای گذاشته است. برخی تحلیلگران اقتصادی، ریشۀ اصلی بحران اقتصادی اخیر را در همین چارچوب ارزیابی کرده‌اند.

درست برپایۀ همین پیامدها بوده است که حتا سرسخت‌ترین منتقدان فلسفه سیاسی بازار آزاد پذیرفته‌اند که در برخی موارد زمینه‌های یکسان برای کارکرد مؤثر بازارها فراهم نبوده است. در زمانی که شبکه‌ای نیرومند از نخبگان اقتصادی در چارچوب صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و گروه هفت و... مدیریت اقتصادی را به‌دست دارند، امکان بهره‌وری مناسب و عدالت منصفانه به تعبیر راولزی بی‌معنا می‌شود. برای نمونه، در سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۳ شکاف درآمد سرانه میان کشورهای صنعتی و کشورهای رو به توسعه از ۵۷۰۰ دلار به ۱۵۴۰۰ دلار افزایش یافته و همان‌گونه که نویسنده‌ای یادآور شده است، مستضعفان را نشانی از میراث‌بری زمین نیست (مارتینز، ۱۳۸۸:۲۰۹-۱۹۳). بعنوان نمونه‌ای دیگر، در زمینه وضع کودکان باید گفت که در پایان ۲۰۱۲ بیش از ۲۰۰ میلیون کودک برای گذران زندگی ناگزیر از کار سخت و توانفرسا در «گتوهای» بازار

● «فلسفه سیاسی رشته‌ای هنجارین است، بدان معنا که هنجارهای اجتماعی مانند قوانین و معیارهای آرمانی، زندگی اجتماعی را سامان می‌بخشد.» آیزایا برلین دربارۀ ماهیت هنجارین فلسفه سیاسی می‌نویسد: «فلسفه سیاسی» عبارت است از «کشف یا کاربرد اندیشه‌های اخلاقی در پهنۀ سیاسی». معرفت هنجاری همانا آگاهی در زمینه سرشت نظم درست است.

جهانی بوده‌اند.

از جمله مسائل حل نشده و تکان‌دهنده این است که درست در هنگامی که نئولیبرالیسم اقتصادی از بهره‌وری برای همگان سخن می‌گوید، در جوامع رو به توسعه، روزانه ۳۰۰ کودک زیر پنج سال بر اثر بیماریهای پیش‌گیری‌شدنی که در غرب ریشه‌کن شده است، می‌میرند. هزینه مراقبتهای اولیهٔ بهداشتی برای همه کسانی که امروزه از آن محرومند، سالانه کمابیش ۱۳ میلیارد دلار است که نزدیک به چهار میلیارد دلار کمتر از هزینه‌ای است که مصرف‌کنندگان اروپایی و ژاپنی در یک سال صرف خوراک حیوانات خانگی خود می‌کنند (هلد و مک‌گرو، ۸۷:۱۳۸۲).

آنچه پیش آمده، تا اندازهٔ زیادی از حمایت فلسفهٔ سیاسی سودگرایی مایه می‌گیرد که در چارچوب نخستین مرحلهٔ جهانی شدن، گسترش پیدا کرد و اکنون در معنای تئوریک به پدیداری گونه‌ای لیبرتاریانیسم در اخلاق کاهش یافته است که در آن، بیش از همه سخن از پشتیبانی از گزینش فرد در میان است. لیبرتاریانیسم، بعنوان یک شیوه زندگی مبتنی بر اخلاقِ سودجویانه، نظریه‌ای ناکام بوده است؛ زیرا در آن، همه کَارهای جامعه بر پایهٔ قرارداد تعیین و تثبیت می‌شود. در این نظریه به فرد بعنوان یک موجود انتزاعی (abstract individual) و نه هویتی دارای تاریخ نگریسته می‌شود که با دیگران در قراردادهای اقتصادی گوناگون وارد می‌شود و سپس آنها را فسخ می‌کند (پایا، ۱۱۰:۱۳۸۱). باید گفت که از دیدگاه کانتی، سودگرایی یا دفاع یکسره ابزارگرایانه از آزادی و حقوق، نه تنها این حقوق را آسیب‌پذیر می‌سازد، بلکه از نگهداشت حرمت و کرامت ذاتی افراد نیز ناتوان می‌ماند. سودگرا، در محاسبه‌های خویش مردمان را ابزار سعادت دیگران می‌داند، نه به‌منزله اهدافی فی‌نفسه و شایسته احترام (ساندل، ۹:۱۳۷۴).

به نظر می‌رسد که لحظه تاریخی اندیشه لیبرتارین در نخستین نظم جهانی، در دوران زمامداری رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در انگلستان پدیدار شده باشد که از آن به بدی یاد می‌شود. در سایهٔ این رویکرد و هژمونی نیروهای اقتصادی، پیوند میان عمل و نتیجه، فضیلت و پاداش، تلاش و دستاورد، بازده و خویشتنداری گسسته شده و به جای وظیفه که مفهومی اخلاقی است، قرارداد وجه‌المصالحهٔ روابط اجتماعی گشته و سرانجام اخلاق نیز به زبانی خصوصی بدل شده است. در سویه‌ای دیگر از مسائل مربوط به دوران جهانی‌شدن، انگاره نظم دوم که با نظریه نسبیت‌گرایی (Relativism Theory) و

● امروز پهنهٔ نظریه‌های سیاسی وضعی تناقض‌آمیز دارد: ازیک‌سو با افول ایده‌هایی جهانشمول همچون سوسیالیسم و لیبرالیسم همزمان شده و در همان حال پهنهٔ زندگی همچنان با خطر جنگ، چندپارچگی ملی، مذهبی و سرزمینی روبه‌رو است. با افزایش درگیریها و تردید در عملی بودن خیرهای بنیادی، اندیشمندانی چون فرد دالمایر، اسولیوان و رونالد دورکین و ترنس بال، در آثار خود برآن شده‌اند که فلسفهٔ سیاسی را بیش از پیش درگیر مسائل بنیادی زندگی بشری در دوران جهانی شدنها کنند.

حال و هوای پسامدرن درآمیخته نیز آثار و پیامدهایی به بار آورده است که خود از مبانی فلسفه سیاسی همین نحله سود جسته است. این نکته را در بخش دوم بررسی خواهیم کرد.

۱.۲. نظم دوم جهانی

جهانی شدن در معنای نظم دوم، با پُست‌مدرنیته پیوند می‌خورد: آنچه در برداشت فرهنگی، مایهٔ تکثیر گفتارهای اقلیت و نیز متکثر شدن ارزشها و باورها شده است. مشهورترین اصل یا همان کلیشه‌ای که هنگام تشخیص بروز وضع پُست‌مدرن اعلام می‌شود، چیزی نیست جز اینکه روایات اعظم به پایان رسیده‌اند و اینکه ما اکنون در متن روایتهای تکثیر شونده و اغلب رقیب به سر می‌بریم. از این دیدگاه، در دوران جهانی‌شدن به معنای دوم، هیچ‌گونه توصیف پایدار از شکل مسلط تغییر جهان وجود ندارد. برپایه مبانی معرفت شناسی اندیشمندان در این حوزه، همپای از میان رفتن حس تک جهت بودن زمانی جهانی، به سرعت به سوی وضعیتی آشوب‌زده پیش می‌رویم که در آن، تنها چیزی که باقی می‌ماند فضایی نامحدود از تاریخها و تفسیرهای عجیب و غریب خصوصی است. به گفته میلز و براویت: «پسامدرن برنامه‌ای است برای برداشتن تمام مرزها، برای زدودن هر نوع تمایز بین نفس و جهان خارجی، بین زن و مرد، سوژه و ابژه، ذهن و جسم» (میلز و براویت، ۲۴۷:۱۳۸۵).

چنان‌که گفته شد، پشتوانه نظری این نظم یا در حقیقت گونه‌ای بی‌نظمی، انبوهی از آثار معرفت‌شناسی نسبی‌گراست که از نظریه‌های فلسفی تامس کوهن و آنارشیسم نظری پاول فیرابند آغاز شده و به نویسندگان پسامدرن نامداری چون ریچارد رورتی، ژاک لاکان، ژاک

● با نگاهی به تجربهٔ سدهٔ گذشته و چالشهای فراروی زندگی مه گرفته در دوران مجازی، باید گفت که هر فلسفه سیاسی برای کاربردی شدن، نیازمند سه ویژگی است: نخست اینکه، بتواند اصول و آرمانها در نهاد یا سازمانی سیاسی را تعریف کند؛ دوم آنکه، به معنای سقراطی ــ کانتی در خدمت نقد اجتماعی و پیشبرد آرمانهای اخلاقی و سیاسی باشد؛ و سرانجام اینکه، انگاره‌ای از آینده دلخواه را در چارچوب ضرورت گفتگوی پیوسته، پیش چشم داشته باشد.

دریدا و ژان بودریار در پهنهٔ فلسفه، سیاست، اخلاق، نقد ادبی و نوشتارهای فرهنگی رسیده است. چنان‌که می‌دانیم، اگر در قلمرو معرفتی، نسبی‌گرایی مبنا باشد، دیگر جایی برای ملاکهای کلی و عام برای نقد و داوری میان دعاوی ناسازگار معرفتی و ارزشی باقی نمی‌ماند. به سخن دیگر، وقتی از دیدگاه معرفت‌شناسی، امر یا استدلالی برتر نباشد، دیگر اصول اخلاقی یا نظم اخلاقی وجود نخواهد داشت. نسبی‌گرایی اخلاقی و ارزشی به شیوه‌ای متناظر با واقعیت عینی جهان فرهنگها تصریح دارد که اخلاقیات عام و کلی وجود ندارد و شیوه‌های اخلاقی گوناگون وابسته به نظامهای اخلاقی متفاوت را از دید ارزشی نمی‌توان با یکدیگر سنجید. السدیر مکینتایر بر آن بود که ما ارزشهای فراگیر اخلاقی نداریم و چون به شیوه نظام اخلاقی غایت‌گرا حرکت نمی‌کنیم، از این‌رو «در روزگار کنونی (دوران جهانی شدنها) در جهان پسااخلاق و فضیلت زیست می‌کنیم و هر فضیلت تنها در درون سنتی ویژه معنا می‌یابد (MacIntyre,1986:20-35).

نظم دوم جهانی‌شدن به ما می‌گوید در وضعی از ذهن‌باوری تازه قرار گرفته‌ایم که با انفجار معنا و پایان امر اجتماعی و زوال امر سیاسی و انتقادی، دیگر جایی برای تمایز و تفاوت و تعهد نیست. آنچه وجود دارد «فقط بازنمودهای ناپایدار و دال‌های شناور است» (بنت، ۵۳:۱۳۸۶)؛ همچون جهانی سرشار از کثرت زبانها که کیملیکا بر آن انگشت گذاشته است: «جهانی با بیش از ۶۰۰ زبان و صدها گروه قومی» (Kymlicka, 1997:2). این جهان قبیله‌ها، در این دو دهه «گرفتار فورانهای تکان‌دهنده‌ای از ناامنی قومی، خشونت و نسل‌کشی شده است» (فرای و اهیگن، ۲۷۰:۱۳۹۰). جدایی‌خواهان چچنی تهدید کردند که درصورت بی‌توجهی دولت پوتین به خواستهای قانونی و سیاسی‌شان «المپیک زمستانی سوشی» (۲۰۱۴) را بر هم خواهند ریخت. پدیده گریزناپذیر این است که جهانی‌شدن، نیویورک را همسایهٔ کابل کرده است. اولریش بک به زبانی گزنده می‌گوید: ویژگی دوران جهانی‌شدن این است که به جای کالاهای تازه، همواره خطرهای تازه به ما داشته است. پس جهانی شدن از یک سو می‌تواند منادی همگونی و ادغام ارزشی باشد، ولی زمینه تنوع، واگرایی و رستاخیز فرهنگی را نیز به‌صورت گسترش خشونتها پدید می‌آورد؛ وضعی که در آن، هر جامعه یا فرهنگ بر شیوه‌ها، رفتارها و اندیشه‌های گروه خود تأکید می‌کند. در این وضع التقاط‌گرایی ذهنی، هر لحظه می‌توان گرفتاری یا تنگنایی یافت که در آن، هدفها و مقاصد و تعریفها و تأثیرهای معارض و رقیب، گرایشها و نیروهای اجتماعی و فکریِ گوناگون، همگرا می‌شوند یا برخورد پیدا می‌کنند.

پس نظم دوم، همان پیشگویی ترسناک و معروف ییتس است: «اصل و مرکزی (Center) باقی نخواهد ماند» (یتمن، ۱۹:۱۳۸۱). داریوش شایگان، در کتاب **افسون‌زدگی جدید**، این آشفتگی برآمده از چندگانگی فرهنگی را معادل «همزمانی همه سطوح آگاهی» (شایگان، ۱۴:۱۳۸۰) گرفته است؛ وضعی که در آن همهٔ آگاهیها فرصت خودنمایی یافته‌اند، از آگاهی دوران نوسنگی تا آگاهی دوران اطلاعات و دوران جهانی‌شدن. از آنجا که حقایق متافیزیک، که بیشتر بنیاد هستی‌شناسی پیشین بوده، بی‌اعتبار شده است، اکنون هستی درهم شکسته، به فرایندهایی بی‌پایان از تفسیرهای گوناگون تبدیل می‌شود. از این‌پس، هر فرهنگ شایستگی پیدا می‌کند که جنبه‌های گوناگون هستی را بر پایهٔ ارزشهای قوم و زبان و جامعه و نیز ذهنیت خویش تاویل و بازسازی کند. امروزه می‌بینیم که چگونه «شرور اعظم تاریخ بشری» (راولز، ۱۵:۱۳۹۰) از شاخ افریقا (جیبوتی، اتیوپی، سومالی) تا خاور آسیا (هند، پاکستان) از قلب خاورمیانه (مصر، عراق و سوریه) تا شبه جزیره بالکان و جمهوریهای استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی در چهرهٔ جنبش‌های قوم‌گرای تندرو فرصت عمل یافته‌اند و در حقیقت متناظر با آن تغییرها، با کاربرد خشونت تصورات خود را ثابت می‌کنند. شایگان می‌نویسد: «در این وضعیت ما در هر لحظه شاهد خشونت پُست‌مدرن ناشی از برخورد گفتارهای فرهنگی خواهیم بود که بر محور هویت‌خواهی شکل می‌گیرد و چنان ناآرام و بی‌تابند که ممکن است به نوعی شانتاژ هویت‌طلبانه تبدیل شوند» (شایگان، ۵۷:۱۳۸۰). یا به تعبیر استوارت

هال، هویت به جشنواره‌ای متحرک بدل می‌شود (هال، ۳۶:۱۳۸۶). ایان باربر با استناد به اندیشه پُست‌مدرن «پایان روایت اعظم» بویژه در عرصه ارزشها و هنجارها، دوران جهانی‌شدن را درگیری قبیله‌گرایی و جهان‌گرایی توصیف می‌کند. از دید او این دو اصل به گونه‌ای گریزناپذیر در تنش با یکدیگرند: «جهان مک دونالدی همگون‌ساز، در برابر جهان جهادیِ فرایندِ خاص‌گراییِ لبنانی‌ساز» (رابرتسون، ۲۳۱:۱۳۸۸). در این وضع به گفتهٔ رابرتسون، زمینه و بستر برای شکل‌گیری فلسفه‌های سیاسی «ایدئولوژی خانه» فراهم می‌شود که گاه با همرایی جریانهای اومانیستیِ بازسازی هویت گذشته، چه بسا جهان را ترسناک می‌سازد. بحث این بخش نشان می‌دهد که چگونه تناسبی ویژه میان نسبی‌گرایی نظری پساساختارگرایانه و پسامدرن با تکثرگرایی اجتماعی فرهنگی نظم دوم جهانی وجود دارد که سرانجام بستر را برای بهره‌گیری از هر روش و ابزار غیرعقلی از جمله خشونت هموار می‌کند. اینها همان خطرها و پیامدهای دو برداشت از دوران جهانی شدن به معنای نظم نخست و نظم دوم هستند که به گفتهٔ جان گری چالشی جدی در برابر نظم ایده‌ال آینده به‌شمار می‌روند: «دنیای کشمکشهای متوالی ناشی از فایده‌جویی اقتصادی، توام با قوم‌گرایی یا بنیادگرایی حاصل از تکثر هویت‌ها (نظم دوم)» (گری، ۱۶۵:۱۳۸۱).

۱.۳. نظم سوم جهانی

درک این واقعیت که آن وجه از فلسفه سیاسیِ تبیین‌کننده زندگی نیک و اخلاقی در دوران جهانیِ شدنها نمی‌تواند برکنار از ارزشهای بنیادی یا خیرهای اصلی باشد، محور اصلی این نوشتار بود. چنان‌که بحث و استدلالها در دو بخش پیشین نشان داد، دو برداشت از دوران جهانی‌شدن یکی به معنای نظم نخست (جهانی شدن با تعریف اقتصادیـ فنی) و دیگری نظم دوم (جهانی شدن با تعریف کثرت‌گرایی پسامدرن) با نظریه‌های سیاسی پشتیبان خود، به دلایلی از ارائه تصویری از یک زندگی عادلانه و اخلاقی ناتوانند و در برابر چالشهای فرارو، یا خنثی هستند یا در تشدید مصائب و مشکلات موجود می‌کوشند. در این سالها، فرانسیس فوکویاما و یورگن هابرماس، اولریش بک و آنتونی گیدنز، در سایهٔ دغدغه‌های عدالت راولزی، جدا از نقد اقتصادی، نقدهایی انسان شناختی نیز بر پیامدهای نظم نخست و نظم دوم مطرح کرده‌اند: انسان نظم نخست (انسان اقتصادی یا محصول فناوری ژنتیک) و انسان سیار ـ جهش‌یافتهٔ نظم دوم. انسان نظم نخست، موجودی در کالبد صرف سودجویی و سترون است که تنها با دغدغه‌های آزادی منفی در پی از میان برداشتن موانع و رسیدن به برتری اقتصادی است. به گفتهٔ لوکاچ در کتاب **تاریخ و آگاهی طبقاتی**، مکانیسمهای اقتصادی سرمایه‌داری در چارچوب بازار سبب می‌شود که ماهیت روابط میان افراد به روابط میان اشیاء فروکاسته شود (کالینیکوس، ۱۶۳:۱۳۸۲). عقل نیز در تنگنای مقتضیات عقل ابزاری قرار می‌گیرد و از کنش ارتباطی درمی‌ماند. به گفتهٔ هابرماس، انسانِ نظم نخست، تنها به عمل ابزاری و راهبردی که در آن فرد شناسنده در روابط با محیط مادی یا اجتماعی که همچون عینیّتی بیگانه تصور می‌شود، هدفهای سودجویانه را دنبال می‌کند. به‌همین‌سان، انسانِ سیار ـ جهش یافتهٔ نظم دوم خود را در خلأ جهانها و اندیشه‌های متکثر رها می‌کند یا تنها به سنگرگاه «هویت خاص» خود می‌چسبد.

نظم سوم جهانی ریشه در اندیشهٔ درهم فشردگی جهان و تعامل اقتصادی و سیاسی و همچنین اخلاق مسئولیت جهانی دارد. این نظم، کوششی برایِ تمرین اخلاق جهانی شدن است. به تعبیر کارل اتو اَپل، این مفهوم از جهان وطنی را باید نظم دیگر جهانی شدن نامید که در گونه‌ای جامعه مدنی جهانی تجلی یافته است (Apel, 2000:137-155) نیروی مخالف در نظم نخست جهانی‌شدن را باید نیروهای اقتصادی و تکنولوژیک دانست؛ حال آنکه نیروی عمده در برابر نظم دوم را تکثرگرایی و نسبی شدن ارزشها تشکیل می‌دهد. اندیشه نظم سوم جهانی (لیبرالیسم استوار بر اخلاق) در قالب جهان وطنی، با پشتوانه‌ای که از فلسفه سیاسی هنجاری اندیشمندانی چون هابرماس و راولز می‌گیرد، درحال تبدیل شدن به نیرویی مهم در جهان در قالب فرهنگ، پیوندهای مدنی، جوامع فراملی و تکنولوژی‌هاست (دلانتی، ۲۹۸:۱۳۸۸). به گفتهٔ دیوید سینگر، به نظر

● درست در هنگامی که نئولیبرالیسم اقتصادی از بهره‌وری برای همگان سخن می‌گوید، در جوامع رو به توسعه، روزانه ۳۰۰ کودک زیر پنج سال بر اثر بیماریهای پیش‌گیری‌شدنی که در غرب ریشه‌کن شده است، می‌میرند. هزینه مراقبتهای اولیهٔ بهداشتی برای همه کسانی که امروزه از آن محرومند، سالانه کمابیش ۱۳ میلیارد دلار است که نزدیک به چهار میلیارد دلار کمتر از هزینه‌ای است که مصرف‌کنندگان اروپایی و ژاپنی در یک سال صرف خوراک حیوانات خانگی خود می‌کنند.

می‌رسد دگرگونیهای جهانی آب و هوا که امروزه از نظر علمی نیز مسلم شده است، سرنوشت همه ساکنان زمین را به هم پیوند داده است: «همه انسان‌ها در جوی واحد زندگی می‌کنند، آب اقیانوس‌ها بهم مرتبط است و اکوسیستم کره زمین به مثابه سیستمی پیچیده و درهم تنیده با سرعتی بی‌سابقه درحال تغییر است. به‌گونه‌ای که بشریت درحال عبور از زندگی در جهان‌های گوناگون به مرحله جدید زندگی در جهان واحد است» (سینگر، ۱۰:۱۳۸۸). لازمه فهم و نهادینه ساختن چنین نظم جهانی، چنان‌که سینگر می‌گوید، نوعی رویکرد تازه به اخلاق سیاسی است که در این نوشتار، در چارچوب تصویری از فلسفه هنجاری، مدعی است که می‌توان از منافع همهٔ انسانها، و نه یک گروه خاص، حمایت کرد. برای نمونه، این وجه از پردازش نظریه سیاسی در اندیشه جان راولز، در چارچوب جستجو برای «وجدان مشترک» یا در آرای هابرماس در قالب «قدرت استدلال بهتر» یا عدالت استوار بر قانون، پیگیری شده است. جدا از بحثهای نظری در پشتیبانی از این رویکرد از سوی گودوین، سینگر، جوزف رز، ویل کیملیکا، اسولیوان و برخی دیگر، آنچه اندیشه‌های راولز و هابرماس را قوت می‌بخشد، همانا کوشش نهادهای بین‌المللی و سازمانهای غیرانتفاعی و تلاش برخی سیاستمداران در نشستهایی چون مجمع جهانی «داوس» است که نگرانی از خطرهای جهانی‌شدن مانند بیماریهای تازه، جنگ داخلی و تروریسم را شالودهٔ نظورزیهای تازه قرار داده‌اند. چنان‌که گفته شد، آن فلسفه سیاسی هنجاری که می‌تواند اندیشه‌های نظم سوم جهانی را به‌خوبی نمایندگی کند، گونه‌ای اصلاح شده از بنیادهای لیبرالیسم کلاسیک است که با رهیافت هنجاری انتقادی آشکارا در اندیشه‌های راولز و هابرماس نمود یافته است.

● پدیده گریزناپذیر این است که جهانی‌شدن، نیویورک را همسایهٔ کابل کرده است. اولریش بک به زبانی گزنده می‌گوید: ویژگی دوران جهانی‌شدن این است که به جای کالاهای تازه، همواره خطرهای تازه برای ما داشته است. پس جهانی شدن از یک سو می‌تواند منادی همگونی و ادغام ارزشی باشد، ولی زمینه تنوع، واگرایی و رستاخیز فرهنگی را نیز به‌صورت گسترش خشونتها پدید می‌آورد؛ وضعی که در آن، هر جامعه یا فرهنگ بر شیوه‌ها، رفتارها و اندیشه‌های گروه خود تأکید می‌کند. در این وضع التقاط‌گرایی ذهنی، هر لحظه می‌توان گرفتاری یا تنگنایی یافت که در آن، هدفها و مقاصد و تعریفها و تأثیرهای معارض و رقیب، گرایشها و نیروهای اجتماعی و فکری گوناگون، همگرا می‌شوند یا برخورد پیدا می‌کنند.

بر سرهم، نظریه سیاسی نظم سوم جهانی دارای دو وجه یا مرحله است: نخست آگاهی کلی از وضع یا بستر اجتماعی. در دو بخش پیشین این نوشتار بر پایه دو قرائت از دو صورت جهانی شدن نخست و دوم، نشان دادیم که چگونه قلمرو زندگی جمعی یا جهان زندگی مشترک انسانها، به گفتهٔ هابرماس، زیر کنترل نظام «سلطه سیستم» قرار گرفته است. برای نمونه، نظم نخست جهانی که گستره جهانی‌شدن اقتصادی ـ تکنولوژیک بود به ما می‌گوید: «بزرگ بهتر است»[5] (فرگوسن، ۸۴:۱۳۸۸). هابرماس در کتاب **آیندهٔ سرشت انسان** در اشاره به خطرهای پیوند دو حوزه اقتصاد و تکنیک می‌نویسد: «آنچه امروز در برابر بستری از نئولیبرالیسم در حال بازگشت است، پیوند خطرناک داروینیسم و ایدئولوژی تجارت آزاد است» (هابرماس، ۳۷:۱۳۸۶). به تعبیر دقیقتر، سیستم در نظم نخست جهانی، جهان را مستعمرهٔ خود کرده است. بدین‌سان، پول و قدرت موضوعها و مسائل را بر پایه حال و هوای سودجویانه خود تعریف می‌کنند و در برابر عرصه کنش و ارتباط، محدودیت ایجاد می‌کنند.

از سوی دیگر، در نظم دوم جهانی شدن هم که با ویژگیهای نسبی‌گرایی پسامدرن پیوسته بازتولید می‌شود، گونه‌ای نسبی‌گرایی اخلاقی و ارزشی، به شیوه‌ای متناظر با مبانی فلسفهٔ سیاسی و اجتماعی اندیشمندان این پارادایم، دیده می‌شود که شالوده یا اخلاقیات جهانشمول قابل اتکاء ندارد. هابرماس که این گروه را «محافظه‌کاران جوان» می‌نامد، برآن است که نسبی‌گرایی پسامدرن نه تنها نفس عینی شده خودآگاه را رد می‌کند، که هرگونه تصور از ذهنیت اخلاقی را برنمی‌تابد. بدین‌سان، این نحله (نظم دوم جهانی شدن) از همان آغاز، هرگونه پراکسیس خودآگاهانه را که می‌تواند حلال مسائلی باشد که فراتجدد شاید به‌صورت شهودی باز شناخته است، پیشاپیش حذف می‌کند (هولاب، ۲۱۲:۱۳۷۵). هابرماس نگرانی خود را از پیامدهای افسارگسیخته نظم دوم جهانی شدن در واکنش به پدیداری جنبشهای اجتماعی گوناگون ابراز می‌کند؛ چنان‌که نخست قاطعانه از چالش این جنبشهای فرهنگی و ارزشی در برابر عقلانیت ابزاری با توسل به نظم گفتاری «ادعاهای

اعتبار» استقبال می‌کند، ولی به درستی این نگرانی را دارد که کنار زدن عقلانیت ابزاری از سوی این جنبشها ممکن است تا مرز روگردانی از خرد پیش رود. این همان خطری است که گفتمان پُست‌مدرن (دریدا، فوکو و دلوز) با تشویق ایستادگی نسبی‌گرایانه در برابر تجدد پدید آورده است. ایگلتون در همرایی با نقد هابرماس بر نسبی‌گرایی پسامدرن می‌گوید: تمرکز ظریف معرفت شناختی پسامدرن بر زبان، هر چیزی را به گفتمان فرو می‌کاهد و همین، پُست‌مدرنیسم را احمقانه و ضد سیاسی جلوه می‌دهد (روسنائو، ۲۵۹:۱۳۸۱). از سوی دیگر، پسامدرن «دیگ درهم جوشی است که هر چیزی درباره تکه‌ای از آن بگویی، به تریج قبای تکه دیگر برمی‌خورد.» (ایگلتون، ۱۸:۱۳۹۱).

اما مرحله دوم رهیافت هنجاری انتقادی متناظر با نظم سوم، رسیدن به اصول و ارائه قواعدی برای رفتار انسانی یا آدمیان در پیوند با یکدیگر است. از این دیدگاه گفته می‌شود که با گذار از دوران دو قطبی، دولتها و جامعه بشری دیگر نه با «دشمن»ها، که با خطرها و بیمهای فزاینده روبه‌رویند. (موفه، ۶۵:۱۳۹۱) این رهیافت به «جهان زیست» نگاهی زبانی ـ تفاهمی و اخلاقی دارد و به تعبیر راولز از تشریک مساعی برخی خیرهای بنیادی مانند آزادی، عدالت و حقوق طبیعی انسان پشتیبانی می‌کند.[۶] واقعیت آن است که اگر جامعه جهانی و سرگرمیهایی امروزی چون نشستهای ژنو(۲) و مجمع جهانی داوس وجود نمی‌داشت، به اخلاق جهانی نیز نیازی نبود. بان‌کی مون دبیرکل سازمان ملل در حاشیه نشست ژنو به درستی گفت که این گردهمایی گام کوچک ولی مهمی برای دستیابی به صلح و آرامش در سوریهٔ جنگ‌زده است. (جراید، ۱۳۹۲/۱۱/۴) جهان یک جامعه است چون همهٔ کسانی که در آن زندگی می‌کنند، دست‌کم به‌گونه طبیعی، در خطرها با هم شریکند؛ خطرهایی که از جنگ‌افزارهای نابودی گروهی، فشار محیطی، جهانی شدنِ جرم و جنایت و بهم دوختگی روابط و امکانات اقتصادیَ و... پدید می‌آید. در اینجاست که هابرماس به‌نوبهٔ خود مرحله دوم تئوری خود را بعنوان قرائتی عملگرایانه مطرح می‌کند. او با آگاهی از این نکته که در دوران جهانی‌شدن ناگزیر از پیگیری عمل معطوف به موفقیت یا همان عمل ابزاری و راهبردی هستیم، از بیشتر پرداختن به عمل ارتباطی یعنی عملی که عاملانش نه بر پایهٔ محاسبات خودمحورانه ـ سودجویانه موفقیت (نظم نخست)، که برای رسیدن به تفاهم هماهنگ می‌شوند، سخن می‌گوید. هابرماس با

• اندیشه نظم سوم جهانی (لیبرالیسم استوار بر اخلاق) در قالب جهان وطنی، با پشتوانه‌ای که از فلسفه سیاسی هنجاری اندیشمندانی چون هابرماس و راولز می‌گیرد، درحال تبدیل شدن به نیرویی مهم در جهان در قالب فرهنگ، پیوندهای مدنی، جوامع فراملی و تکنولوژی‌هاست.

رویکرد واقعیت بودگی ـ هنجاربودگی، می‌پذیرد که چه بسا در دوران جهانی‌شدن که امروز و در آینده فراروی ماست، شیوه‌های زندگی انسانها چنان دگرگون شود که به پایینترین سطح از دریافت مشترک برسیم. با این همه، «هر چند اجماع ارزشی فراگیر در باب هنجارهای اخلاقی از بین رفته است، ما همچنان درباره داوری‌ها و عقاید اخلاقی ـ عقلایی می‌توانیم به بحث بپردازیم» (کارتر واستوکس، ۱۳۷:۱۳۸۶).

هابرماس یادآوری می‌کند که دوران جامعهٔ جهانی غیرداوطلبانه بر پایهٔ شراکت، از خطرها مایه می‌گیرد و به‌هم‌تنیدگی اجباری، تنها دلیل ما برای نیازمند بودن به اخلاق جهانی نیست. اما «حسی دیگر نیز وجود دارد که در آن ارزش اخلاقی برای هر فرد محور امروزی فضیلت‌های دموکراتیک است و ما را ملزم می‌کند که بر سر پیامدهای اخلاقی این حس از جامعه جهانی اتفاق نظر پیدا کنیم» (هابرماس، ۱۷:۱۳۸۴-۱۶).

پس در این مرحله، جنبه‌هایی از مسائل جامعه بشری وجود دارد که اجتماع و همرای بودن را برمی‌تابد و می‌تواند از راه گفتگو از میان برداشته شود. هدف از گفتگوی پراگماتیستی در فلسفه سیاسی هابرماس و حتّا راولز، یافتن بهترین ابزار دستیابی به هدفهای از پیش تعیین شده است. این دو اندیشمند در مرحله دوم، خود را مدافع طرحی روش‌گرایانه معرفی می‌کنند که اصالت را به تحلیل شیوه‌های تولید هنجارهای معتبر می‌دهند، نه به ذات‌گرایی که بیشتر از طرحهای فلسفی در زمینه اخلاق و عدالت بعنوان ضرورت دفاع می‌کند. اما در چارچوب سوسیال دموکراسی استوار بر اخلاق جهانی «گفتگوی اخلاقی مستلزم تعیین آن چیزهایی است که منافع برابر همه بشریت را تأمین کند» (کارتر و استوکس، ۱۵۰:۱۳۸۶).

این لیبرالیسم اخلاقی که بازگشتی به اخلاقِ وظیفه کانتی نیز به‌شمار می‌رود، تصریح دارد که انسانها باید در تعیین، تعریف و پیگیری هدفهای خود آزاد باشند، نه اینکه هدفهای دیگران بر آنان تحمیل شود. هرچند

● آن فلسفه سیاسی هنجاری که می‌تواند اندیشه‌های نظم سوم جهانی را به‌خوبی نمایندگی کند، گونه‌ای اصلاح شده از بنیادهای لیبرالیسم کلاسیک است که با رهیافت هنجاری انتقادی آشکارا در اندیشه‌های راولز و هابرماس نمود یافته است.

اندیشمندان در این حوزه از بینش متکثر از هدفهای انسانی در جامعه بزرگ بشری پشتیبانی می‌کنند، ولی با تعابیر نظم دوم جهانی (نسبی‌گرایی ارزشی) هم موافق نیستند؛ چنان‌که تصریح می‌کنند باید برخی «محدودیت‌ها بر رفتار انسانی اعمال شود و این محدودیت‌ها باید شکل حقوق، وظایف یا شایستگی‌ها را به خود بگیرد که جزئی از ذات افراد و در اصل ابطال‌ناپذیر است. گرچه افراد موجوداتی آزاد و مستقل هستند، ولی نباید در نقض آزادی و استقلال دیگران آزاد باشند» (مارش و استوکر، ۵۷:۱۳۷۸). این محدودیتهای مورد نیاز، اصول بنیادی و پایه‌ای، اخلاقی ـ هنجاری فلسفه عصر جهانی را شکل می‌دهد. شاید در چارچوب نظریه هابرماسی بتوان از آن با عنوان زندگی استوار بر عقلانیت، آزادی و عدالت یاد کرد که چند مرحله منطقی دارد:

۱. انسان در مقام موجودی اجتماعی نیازمند کنش متقابل ارتباطی است؛ ۲. کنش متقابل ارتباطی از این دست، نیازمند تفاهم است؛ ۳. تفاهم مورد نظر منوط به تفهم زبانی است؛ ۴. تفهم زبانی منوط به گذراندن فرایند توافق حقیقی و اصیل است؛ ۵. توافق حقیقی و اصیل نیازمند بیرون آمدن موفقیت‌آمیز از دل ادعاهای حاکی از اعتبار است؛ ۶. این ادعاها نیز از دل گفتار آرمانی ناب بیرون می‌آید؛ ۷. این وضع گفتاری ناب و آرمانی راه را برای توافق هنجاری فراهم می‌سازد؛ ۸. عناصر کلیدی این هنجارها (خیرهای بنیادین) چیزی جز آزادی و عدالت نیست؛ ۹. با این عناصر کلیدی هنجاری، زندگی انسانی بر مسئولیت اخلاقی استوار می‌شود (نجاتی حسینی، ۱۳۸۵:۱۳۲ـ۱۱۳).

راولز نیز در مرحله دوم، همسانی نظری بسیار با هابرماس دارد. اهمیتی که نظریه عدالت راولز برای راقم این سطور دارد از آن‌رو است که می‌تواند برخی مشکلات نظریه هابرماس را آنجا که به فرا اخلاقیات فرمالیستی نزدیک می‌شود با مفاهیم شبه تجربی طبیعت انسانی و جامعه از میان ببرد. کالینیکوس با تأکید بر شباهت بنیادهای هنجارین فلسفه سیاسی این دو می‌گوید که لیبرالیسم مبتنی بر شبح کانت، همچون «ایده‌آل تنظیمی» عمل می‌کند و همواره شمشیر داموکلس بر بالای سر را به یادمان می‌آورد که در هر حالت و با هر تجدید نظر، باز به قیودی پای‌بند باشیم (کالینیکوس، ۱۸۹:۱۳۸۲). اما در خود نظریه راولز، پرسش مهم این است که چگونه می‌توان بی‌تصوری روشن از زندگی نیکو و بی‌برتر دانستن برخی از غایتها از برخی دیگر، یک رشته آزادیها و حقوق را بنیادی به‌شمار آورد؟ راهکار پیشنهادی او مایه گرفته از باورهای کانتی، تمایز قائل شدن میان حق و خیر در چارچوبی از حقوق و آزادیهای بنیادی و مفاهیم خیر است که مردمان برمی‌گزینند تا در این محدوده آنرا پی‌گیری کنند. راولز با این پشتوانه معرفتی، مفهومی سیاسی و نیز هنجارین از عدالت بر پایه رعایت انصاف ابداع و مکانیسمی پیشنهاد کرده بود که به اشخاصِ دارای برداشتهای اخلاقیِ یکسره متفاوت امکان می‌داد در یک ساختار اصلی بر سر همکاری اجتماعی به توافق برسند (راولز، ۱۳۸۷–۳۹–۷). از دید نگارنده، او بر آن بوده است که پارادوکس «دهکده جهانی مک لوهان» را حل کند: مدعاهای حقوق جهانی در یکسو و نسبی‌گرایی فرهنگی و آزادی انتخاب در سوی دیگر همچون سده‌های پیش که میشل مونتنی (۱۵۹۲–۱۵۳۳) برای رسیدن به آرمان فضیلتهای جهانشمول با تضادهای عصر خود میان ادعاهای پروتستانها، کاتولیکها و حتّا مسلمانان روبه‌رو بود، فلسفه سیاسی راولز نیز نگران عدالت است. مونتنی در روزگار خود بر آن بود که گسترش ساده‌لوحانه «نسبی‌گرایی فرهنگی» در تضاد با [اصل] عدالت است (ترنر، ۳۷۱:۱۳۸۸). او با خوشبینی و کمی تزریق اخلاق لیبرالی، از اصولی بنیادی چون نرمش‌پذیری، بخشش، اعتدال و گفتگو به‌جای جنگ سخن می‌گفت. فلسفه راولز نیز با کثرت‌گرایی و خطر چشم‌اندازگرایی در دوران جهانی‌شدن روبه‌رو است. او می‌گوید کثرت‌گرایی، ویژگی جوامع امروزی یا به زبان نویسنده این نوشتار، ویژگی دهکدهٔ مک‌لوهان است. ولی راولز ادعا می‌کند که سنت برابری‌خواهی لیبرالیسم حتّا در دوران جهانی شدنها می‌تواند این پارادوکس را کمی تلطیف کند. پس هدف نظریه او مبنای یک مفهوم اخلاقی عملی و نظام‌مند از عدالت اما با دیدگاهی لیبرالی است که در برابر نظریه‌های فایده‌گرا از یک سو و همچنین نظریه‌های کثرت‌گرایی منتج به نسبی‌گرایی پُست‌مدرن از سوی دیگر قرار دارد. برای این کار به گفته جان‌گری در کتاب **لیبرالیسم**، او خود را متکی به فلسفه تاریخ مدرنیته‌ای می‌کند که ریشه در

اندیشه کسانی چون هگل و کانت و از بُعد پراگماتیستی ریشه در فلسفه طبیعت‌گرای جان دیویی دارد (گری، ۱۵۵:۱۳۸۱-۱۵۴).

در سنت فلسفه تاریخ روشنگری، مدرنیته به علت اتکا داشتن به عقل، خرد جمعی و اخلاق مدنی، رو به پیشرفت است و از ایده برابری و احترام یکسان به همهٔ انسانها پشتیبانی می‌کند. از آن هنگام، روشنگری این امید را پدید آورد که می‌توان معرفت انباشته شده در هر یک از حوزه‌ها را برای سازماندهی رضایت‌بخش‌تر، پربارتر و عقلانی‌ترِ زندگی روزمره به کار گرفت. پس براین پایه امکانِ بهبود اشکال زندگی وجود دارد. این سنت فلسفه تاریخ، در کنار فلسفه طبیعت‌گرای جان دیویی در سراسر تاریخ زندگی مدنی نشان داده است که همهٔ انسانها خیرهای بنیادی را خواهانند: «آزادیها، فرصتها، قدرتها، درآمد و عزت‌نفس». راولز با درهم آمیختن این دو نحله می‌کوشد گذشته از نشان دادن پایبندی خود به ارزشهای لیبرالی کانتی، از چالشهای دوران پسالیبرالی هم رها شود. لیبرالیسم استوار بر اخلاق و مسئولیت متناظر با نظم سوم جهانی شدن، نشان می‌دهد که تعدد مفاهیم «خیر» مطلوب است و چگونه نظامی از آزادیها می‌تواند این تعدد را به گونه‌ای در خود جای دهد که به فواید گوناگونی انسانها در جهان امروز دسترسی داشته باشد (Young 1998:481). به تعبیر دقیقتر، راولز امیدوار است با ارائه فلسفه سیاسی استوار بر امر مقبول و نه امر یکسره حقیقی، همراه با مفهومی از عینیت و خرد جمعی، چون هابرماس به ما نشان دهد که «چگونه به‌رغم گوناگونی عقلانیت، متحد شویم و به‌رغم اختلاف نظرهایمان همراه یکدیگر به تفکر بپردازیم» (بهشتی، ۲۱۲:۱۳۸۰).

بهرهٔ سخن

موضوع مورد بررسی ما در این نوشتار این بود که با توجه به گریزناپذیر بودن «عصر جهانی» و آینده‌ای که از اصل «زندگی در جهان واحد» سرچشمه می‌گیرد، کدام فلسفه سیاسی می‌تواند کاربردی بهتر برای زندگی نیک و عادلانه در سطح جهانی داشته باشد. به این منظور، هر نظم جهانی شونده را در کنار آموزه‌های پشتیبان آن بررسی کردیم. نخستین نظم جهانی یا جهانی شدن با اولویت اقتصادی و نیز نظم دوم جهانی که همسو با کثرت‌گراییِ پسامدرن بود، هر یک به دلایلی، از ارائه تصویریِ مطلوب از زیست ـ جهان ناتوان بود. نظم نخست با سویهٔ اقتصادی، رویکردی غیراخلاقی داشت یا دقیقتر بگوییم براخلاق سودجویی استوار بود. سودگرایی، با توجه به اصل انسان شناختیِ هابزیِ رقابت بر سر منابع کمیاب، ملتها را در برابر هم قرار می‌دهد. از بُعد اخلاقی ـ هنجاری نظم یکم، به‌نظر می‌رسد ملتها کمتر بخواهند منافع ملتهای دیگر را اصلی بنیادی برای هم به‌شمار آورند.

نظم دوم جهانی نیز محیط فرهنگی را فضایی قطعه‌قطعه نشان می‌دهد که در آن ارزشها و باورها، بی‌آنکه نسبتی به هم داشته باشند، در پارادایمهای رقیب قرار می‌گیرند. فلسفه سیاسیِ همخوان با این وضع، نسبی‌گرایی معرفتی است. اینَ رویکرد به علّت جداسازی افراد، گروهها و ملتها از یکدیگر، نمی‌گذارد فرایند گذار از جمع‌های درخود بسته (Gemeinschaft) به جوامع بزرگ و فراگیر (Gesellschaft) به درستی انجام گیرد. این وضع نه تنها از تفاهم میان اجتماعات بزرگتر می‌کاهد که به نابرابریهای اجتماعی دامن می‌زند. رویدادها در این دهه‌ها بویژه پس از سرنگونی کمونیسم، نشان داده که اینِ عامل در بروز خشونت میان گروهها و افراد در سطح خُرد و کلان اثر بسزا داشته است.

پس، آن فلسفه سیاسی هنجاری ـ انتقادی که می‌توانست برای چالشهای کنونی و آینده مناسبتر باشد، اندیشه نظم سوم جهانی است که در چارچوب لیبرالیسم استوار بر مسئولیت اخلاقی، از خیرهای بنیادی پشتیبانی می‌کند. این اندیشه با آرای جان راولز و هابرماس تقویت شد. چنان‌که دیدیم، هدف هر دو اندیشمند آن بود که در این زمانه، با گرفتاریهای برآمده از نظمهای یکم و دوم، شالوده‌ای اخلاقی ـ عملی و نظام‌مند برای عدالت در عرصهٔ عمومیِ فراختر به‌دست دهند که در کنار پایبندی به اصول بنیادیِ مدرنیته، پاسخگوی دوران «پسا»ها نیز

● آیزایا برلین که در آثار و اندیشه‌هایش از تکثر ارزشها دفاع می‌کرد، بر آن بود که در سایهٔ نگرانی از خشونت جهانگیر، ما انسانها باید بتوانیم بر سر چند ارزش بنیادی به تفاهم برسیم. اگر بپذیریم که پاره‌ای از ارزشها مانند احترام به منزلت زندگی، نیکوکاری، عشق و آزادی‌خواهی و... در بسیاری از نظامهای اعتقادی و فلسفه‌های سیاسی و اجتماعی جایگاه برجسته دارد، می‌توانیم در چارچوب این باورهای ریشه‌دار فرهنگی، برای رسیدن به اجماع و توافق عقلانی همگانی امیدوار باشیم. چنین جهانی با جهان آکنده از دشمنی و تنگ‌چشمی، تفاوت بسیار دارد.

باشد. رویکرد هنجاری ـ انتقادی ایشان یادآوری می‌کند که امکان هرگونه وفاقِ برآمده از ارتباط در سطح جهانی، سرانجام باید بر پایه دلایلی استوار شود که قوانین نیز آنها را پشتیبانی کنند.

امروزه در دوران جهانی شدنها، مشکلات جامعه بشری پیچیده‌تر از آن است که بتوان آنها را تسلیم قواعد نخستین نظم جهانی یا نظم نسبی‌گرای دوم کرد. اخلاق جهانی برآن است که کشورها خود را عضوی از جامعه‌ای بزرگتر بدانند تا دامنهٔ تعهداتشان از مرز سودگرایی مادی یا نسبی‌گرایی فرهنگی فراتر رود. به‌نظر می‌رسد روند رویدادهای پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تاکنون، مؤیّد این حقیقت است که باید به خواستهای همه انسانها، فارغ از نژاد و مذهب یا ملیتشان احترام بگذاریم و اعتباری بیش از گذشته برایشان قائل شویم. بی‌گمان این رابطه‌ای دوسویه میان سیاست در درون مرزها و در محیط بین‌المللی است. اگر آداب گفت‌وگو در یک سامان سیاسی ناکارامد باشد، گفت‌وگو با واحدهای ملی گوناگون و گاه ناهمساز، ناشدنی است. (تاجیک، ۹۹:۱۳۹۲) آیزایا برلین که در آثار و اندیشه‌هایش از تکثر ارزشها دفاع می‌کرد، بر آن بود که در سایهٔ نگرانی از خشونت جهانگیر، ما انسانها باید بتوانیم بر سر چند ارزش بنیادی به تفاهم برسیم. اگر بپذیریم که پاره‌ای از ارزشها مانند احترام به منزلت زندگی، نیکوکاری، عشق و آزادی‌خواهی و... در بسیاری از نظامهای اعتقادی و فلسفه‌های سیاسی و اجتماعی جایگاه برجسته دارد، می‌توانیم در چارچوب این باورهای ریشه‌دار فرهنگی، برای رسیدن به اجماع و توافق عقلانی همگانی امیدوار باشیم. چنین جهانی با جهان آکنده از دشمنی و تنگ‌چشمی، تفاوت بسیار دارد. جان‌راولز در کتاب **قانون مردمان**، این جهان را یک «آرمانشهر واقع‌گرایانه» نامیده (راولز، ۲۳:۱۳۹۰) که با رویکرد و نگاه هنجاری انتقادی، در پی گسترش دامنهٔ امکانات سیاسی و دیپلماتیک، با بهره‌گیری از نظریه‌های ملموس‌تر است.

یادداشتها:

۱. کالین بیرد کتاب **مقدمه‌ای بر فلسفه سیاسی** (۲۰۰۶) را با بحثی در نسبت تئوری و عمل در فلسفه سیاسی آغاز کرده و بر آن است که با تمرکز بر کلید واژگانی چون عدالت، آزادی، اقتدار و دولت از مدعای خود مبنی بر اهمیت داشتنِ عمل و کاربردی بودن آن دفاع کند. او برآن است که امروزهٔ نظریه سیاسی نیازمند مشارکت و توجه بیشتر به محیط خود است (Bird, 2006: 2-11).

۲. در این چند دهه، در آثار زیادی در حوزهٔ فلسفهٔ سیاسی، موضوع مرگ یا پایان این دانش مطرح شده است. از جمله، در یکی از آثار مهم به زبان فارسی با عنوان **فلسفه سیاسی**، ویراستهٔ آنتونی کوئینتن این مهم از سوی چند اندیشمند برجسته در زمینهٔ فلسفه سیاسی به بحث گذاشته شده است. دیگر منبع کلاسیک و مهم در زمینهٔ مرگ فلسفه سیاسی عبارت است از: (Laslett, 1956, Nelson, 1983)

۳. نویسندگانی چون تری ایگلتون و فردریک جیمسون از ناتوانی نظریه سیاسی مارکسیسم پس از زوال کمونیسم در دهه ۱۹۹۰ سخن گفته‌اند. در برابر، چپ پست‌مدرن در دهه گذشته با تفسیر مجدد آرای مارکس در وضعیت جهانی شدن در پی احیای نظریه مذکور و به نوعی ارائه پاسخ به منتقدان چپ برآمده است. برای نمونه ر.ک: (نگری و هارت، ۱۳۸۴).

۴. عبارت Global Age را از «مارتین آلبرو» وام گرفته‌ام. او دوره جهانی شدن را به منزله ورود بشریت به فضای تازه بازرگانی، انفجار اطلاعات و تعاملات نوین در عرصه قدرت و سیاست می‌داند.

۵. مارجری فرگوسن در مقاله **اسطوره شناسی جهانی شدن** این عبارت را در نقد خوشبینی نسبت به آثار و پیامدهای جهانی‌شدن اقتصادی به کار گرفته است. او می‌نویسد اسطوره «بزرگ بهتر است» به منزله ایدئولوژی سیاسی در خدمت مشی تجارت آزاد به کار گرفته شده است (ر.ک؛ فرگوسن، ۱۳۸۸:۱۰۳-۷۷).

۶. شانتال موفه در کتاب **درباره امر سیاسی** دیدگاههای امثال هابرماس را به‌عنوان برداشت پسا سیاسی یا ضد سیاسی محکوم کرده و برآن است که این نگرشها به علت درنظر نگرفتن بعد آنتاگونیستی یا مخاصمه‌گرا بیش از اندازه خوش‌بینانه است. (ر.ک: موفه، ۱۳۹۱).

منابع و مآخذ:

– آرنت، هانا (۱۳۸۸). **میان گذشته و آینده**. ترجمه سعید مقدم، تهران: نشر اختران.
– اسولیوان، نوئل (۱۳۸۸). **نظریه سیاسی در گذار**. ترجمه حسن آب نیکی، تهران: کویر.
– استوری، جان (۱۳۸۸). «جهانی شدن و فرهنگ عامه». ترجمه حسین پاینده در **جهانی شدن؛ مجموعه مقالات**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
– ایگلتون، تری (۱۳۹۱). **توهمات پسامدرنیسم**، ترجمه مسعود کلبه‌بان، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
– برگر، پیتر، هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۴). **چند جهانی شدن**، ترجمه علی کمالی و لادن کیانمهر، تهران: روزنه.

– برلین، آیزایا (۱۳۸۷). **سرشت تلخ بشر**. ترجمه لیلا سازگار، تهران: ققنوس.
– بهشتی، علیرضا (۱۳۸۰). **بنیاد نظری سیاست در جوامع چند فرهنگی**. تهران: بقعه.
– پایا، علی (۱۳۸۱). **گفتگو در جهان واقعی**، تهران: طرح نو.
– ترنر، اس برایان (۱۳۸۸)، **شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن**. ترجمه محمدعلی محمدی، تهران: نشر یادآوران.
– تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۲). «تدبیر یا تدمیر»، **مهرنامه**، ش ۳۳، دی ماه.
– ترنر، اس برایان (۱۳۸۸). «فضیلت جهانشمول: درباب دین در عصر جهانی». ترجمه هاله لاجوردی، در **جهانی شدن؛ مجموعه مقالات**، همان.
– دالانتی، ژرار (۱۳۸۸). «جهان ـ وطن‌گرایی و خشونت». ترجمه مازیار اسلامی، **در جهانی‌شدن؛ مجموعه مقالات**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
– دالمایر، فرد (۱۳۸۷). **سیاست مدرن و عمل**. ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پرسش.
– رابرتسن، رولند (۱۳۸۰). **جهانی شدن**، ترجمه کمال پولادی، تهران: ثالث.
– رابرتسون، رولند (۱۳۸۸). «جهان ـ محلی شدن». ترجمه مراد فرهادپور، در **جهانی شدن، مجموعه مقالات**، همان.
– راولز، جان (۱۳۸۳). **عدالت به مثابه انصاف**. ترجمه عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.
– راولز، جان (۱۳۹۰). **قانون مردمان**، ترجمه جعفر محسنی، تهران: ققنوس.
– روسنائو، پائولین (۱۳۸۰). **پست مدرنیسم و علوم اجتماعی**. ترجمه محمد حسین کاظم‌زاده، تهران: نشر آتیه.
– ساندل، مایکل (۱۳۷۳). **لیبرالیسم و منتقدان آن**. ترجمه احمد تدین، تهران: علمی فرهنگی.
– سینگر، پیتر (۱۳۸۸). **یک جهان: اخلاق جهانی شدن**. ترجمه محمد آزاده، تهران: نشر نی.
– شایگان، داریوش (۱۳۸۰). **افسون‌زدگی جدید**. ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: فرزان روز.
– شایگان، داریوش (۱۳۹۲). «کیخسرو سیاه»، **مهرنامه**، ش ۳۳، دی‌ماه
– فرگوسن، مرجری (۱۳۸۸). «اسطوره شناسی جهانی شدن». ترجمه فاطمه حسینی، در **جهانی شدن؛ مجموعه مقالات**، همان.
– فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۳). **آینده پساانسانی**. ترجمه حبیب‌الله فقهی نژاد، تهران، روزنامه ایران.
– کارتر و استوکس (۱۳۸۶). **دموکراسی لیبرال و منتقدان آن**. ترجمه حمید رحمانی‌زاده دهکردی، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
– کامپانی، کریستیان (۱۳۸۱). **فلسفه سیاست در جهان معاصر**. ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران، هرمس.
– کالینیکوس، آلکس (۱۳۸۲). **نقد پست‌مدرنیسم**. ترجمه اعظم فرهادی، مشهد، نشر نیکا.
– گری، جان. (۱۳۸۱)، **لیبرالیسم**. ترجمه محمد ساوجی، تهران، وزارت امورخارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
– گل محمدی، احمد (۱۳۸۶). **جهانی شدن، فرهنگ و هویت**. تهران، نشر نی.
– مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۷۸). **روش و نظریه در علوم سیاسی**. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، مطالعات راهبردی.
– مارتینز، روبن (۱۳۸۸). «جهانی شدن و علوم اجتماعی». ترجمه حامد یوسفی، در: **جهانی شدن: مجموعه مقالات**، همان.
– منوچهری، عباس (۱۳۸۷). **رهیافت و روش در علوم سیاسی**. تهران، سمت.
– موفه، شانتال (۱۳۹۱). **درباره امر سیاسی**، ترجمه منصور انصاری، تهران، رخداد نو.
– میلر، دیوید (۱۳۸۷). **فلسفه سیاسی**، ترجمه بهمن دارالشفایی، تهران، نشر ماهی.
– میلنر، آندرو و براویت، جف (۱۳۸۵)، **درآمدی بر نظریه‌ی فرهنگی معاصر**. ترجمه جمال محمدی، تهران، ققنوس.

حاکمیت قانون و جایگاه فرمانروایان

گفتاری درباب مبانی فلسفی قانون و قانونگذاری

دکتر اقبالعلی میرزائی ـ استادیار گروه حقوق دانشگاه شهر کرد

چکیده

قانونگذاری، کاری ارادی است و از همین‌رو دربارهٔ نقش ارادهٔ قانونگذاران در مقام وضع قانون نباید تردید شود. ولی، به دلایل تاریخی، هنوز در این باره اقناع و یقین حاصل نشده است. در سده‌های گذشته، فرمانروایان خودکامه اراده و خواست خود را به نام قانون بر ملتها تحمیل کرده‌اند و از همین‌رو است که هنوز اعتماد عمومی به ارادهٔ قانونگذاران جلب نشده و این مسأله در فلسفهٔ حقوق معاصر بحثهایی برانگیخته است. با وجود این، در نظامهای حقوقی کنونی که امکان نظارت و کنترل بر کار قانونگذاری وجود دارد، انکار نقش ارادهٔ قانونگذاران نه تنها سودی ندارد، که زیانبار نیز هست: هرچه بر نفی ارادهٔ قانونگذاران تأکید شود، به همان اندازه افسانه و اسطوره‌پردازی امکان‌پذیر می‌شود و راه گریز از مسئولیت و پاسخگویی برای دست‌اندرکاران قانونگذاری هموار می‌گردد.

با پذیرش تأثیر ارادهٔ قانونگذار در مقام وضع قانون، می‌توان گفت: قانونگذار برای رسیدن به هدفها و خواستهای خود، قانون لازم در هر زمینه را تصویب می‌کند و قانون وضع شده همان است که قانونگذار مفاد آنرا اراده کرده است. از این معنای ارادی بودن وضع قانون ثابت می‌شود. البته، امروزه پیروی از خواست و ارادهٔ قانونگذاران بی‌علت و دلیل نیست. قانونگذارانِ امروز تنها به علت کاردانی و شایستگی عهده‌دار این سمت هستند. گذشته از آن، خود نیز تابع قانونند.

سرانجام، با پذیرش این واقعیت که سمت قانونگذاری، سمتی است موقّت، رمز ماندگاری و ثبات قوانینی که تصویب می‌شود باید شناخته شود: ماندگاری اعتبار قوانین، لازمهٔ تأمین نظم و امنیت و دوام زندگی جمعی است. این واقعیت مقتضی است که قوانین حتّا پس از آنکه وضع‌کنندهٔ آنها دیگر سمتی در نظام حقوقی ندارد، لازم‌الاجرا باشند. براین پایه، اعتبار قانون فراتر از اقتدار مقام وضع‌کنندهٔ آن است. به دیگر سخن، اگر چه منبع ایجاد قواعد حقوق، مقام تصویب‌کنندهٔ آنها است، ولی پس از این مرحله، اعتبار قاعدهٔ حقوقی از مبنای اقتدار و مشروعیت قانونگذاران جدا می‌شود. راز مطلب این است که تداوم اعتبار قانون نه به دست اشخاص و نهادها که به نیروی قواعد حقوقی وابسته است: قانون به این دلیل در جامعه رعایت می‌شود که نقض آن مایهٔ اختلال در زندگی جمعی می‌شود؛ نه اینکه فرمانبرداری از قانونگذار ضامن بقای اعتبار قانون باشد.

این نوشتار، تأملی است بر دو موضوع: نخست، تأثیر ارادهٔ قانونگذار در مقام وضع قانون شناخته می‌شود (بخش نخست) و سپس به مبنای استمرار و تداوم اعتبار قوانین پرداخته می‌شود (بخش دوم). از آنجا که بررسی مفهوم قانون و سیر تاریخی آن، مقدمهٔ لازم بحث است، در اینجا از آن یاد می‌شود.

درآمد: مفهوم قانون و تطوّر تاریخی آن

قانون به معنای قواعد رفتاری اجباری و الزام‌آور، بی‌گمان به اندازه جامعه بشری قدمت دارد. زندگی مسالمت‌آمیز و تشکیل جامعه جز با رعایت هنجارهای نهادهٔ گروه میسر نیست. از همین‌رو، خیلی پیش از آنکه انسان بتواند قواعد زندگی اجتماعی را در قالب الفاظ بیاورد، یاد گرفته بود آنها را رعایت کند و دیگران را نیز به چنین کاری وادارد. به گزارش برخی پژوهشگران، قواعد حقوقی مدتها پیش از آنکه بر لوحهای گلی نقش بندد، وجود داشته است؛ نخستین کسانی که کوشیده‌اند آنها را گردآوری یا ثبت و ضبط کنند، قواعدی تازه اختراع نکرده‌اند بلکه بر آن بوده‌اند آنچه را وجود داشته بیان کنند. حتّا باید گفت: نزد انسان اولیه این اندیشه که انسان بتواند قانونی را به ارادهٔ خود بیافریند، یکسره ناشناخته بوده و او کار خود را کشف قواعد حقوقی می‌دانست، تا ابداع آنها. اتفاقی نیست که هنوز واژهٔ قانون هم بر قواعد حاکم بر طبیعت (= قوانین علمی مانند «قانون جاذبه») اطلاق می‌شود و هم در مورد قواعد حاکم بر رفتار (= هنجارها) به کار می‌رود؛ هر دوی اینها در آغاز اموری مستقل از ارادهٔ انسان پنداشته می‌شد (هایک، ۱۳۸۰، ص۱۱۸).

براین پایه، می‌توان گفت که پیشینهٔ قانون در جوامع انسانی بیش از قانونگذاری است. قانون باستانی ترجمان ارادهٔ پادشاه نبود و قدرت حاکم تنها اجرای آنرا تضمین کرده بود. گویا به همین علت است که پژوهشگران عنوان «قانون نامه» را در مورد آن دقیق‌تر یافته‌اند تا از این راه تفاوت مهم قواعد حقوقی باستان با مفهوم امروزی قانون را نشان داده باشند. زیرا، قانون باستان نه محصول انشا و ارادهٔ حاکمان که برآیند تدوین شدن قواعد عرف بوده و این امکان که قانون محصول ارادی و ساخته بشر باشد، برای انسان باستان تصور ناشدنی بوده است (بادامچی، ۱۳۸۲،ص۱۰۳). نظریهٔ حقوق فطری یا طبیعی بر چنین واقعیاتی استوار است.

بدین‌سان، در تاریخ حقوق، این اندیشه که قانون می‌تواند محصول اراده آگاهانه انسان باشد، قرنها ناشناخته بوده است. حقوق رومی با همهٔ شهرتی که دارد، چندان محصول قانونگذاری عامدانه نبوده است: حقوق مدنی روم مجموعهٔ قواعد کشف شده از سوی حقوقدانان بود؛ تعریف قانون به قاعده یا معیار رفتار درست و عادلانه (= امر صحیح، بحق، روا و شایسته)[1] و گرفته شدن واژهٔ «عدالت» از آن، نمایانگر همین حقیقت است.[2] حقوق

• پیشینهٔ قانون در جوامع انسانی بیش از قانونگذاری است. قانون باستانی ترجمان ارادهٔ پادشاه نبود و قدرت حاکم تنها اجرای آنرا تضمین کرده بود. گویا به همین علت است که پژوهشگران عنوان «قانون نامه» را در مورد آن دقیق‌تر یافته‌اند تا از این راه تفاوت مهم قواعد حقوقی باستان با مفهوم امروزی قانون را نشان داده باشند. زیرا، قانون باستان نه محصول انشا و ارادهٔ حاکمان که برآیند تدوین شدن قواعد عرف بوده و این امکان که قانون محصول ارادی و ساخته بشر باشد، برای انسان باستان تصور ناشدنی بوده است.

رومی با قدرت سیاسی پیوند داشت ولی برخاسته از آن نبود؛ تصمیمات مجالس سنا و عوام محدود به تدابیر مملکتی ـ حقوق عمومی ـ بود و به قواعد رفتار درست ربطی نداشت. تنها برای رعایت احترام این تصمیمات بود که عنوان قانون[3] به آنها اطلاق می‌شد؛ ولی رفته‌رفته قواعد موضوعه یا مصوبه[4]ها که گویای ارادهٔ حاکمان و دربرگیرنده دستورهای تصمیم‌گیرندگان سیاسی بود، جزء قواعد حقوقی شد و حتّا جای آنها را گرفت. بدین‌سان، قانون به معنای حقیقی، نه به قوانین از پیش موجود و قواعد رفتارِ درست، که به قوانین موضوعه و مصوبات قانونی اطلاقَ شد (هایک، همان،ص۱۹۶).

در پرتو این روش، کم‌کم این باور گسترش یافت که هر قانون باید بر قانونگذاری استوار باشد. از سدهٔ سیزدهم میلادی، بویژه در اروپای قاره‌ای، قانونگذاری کاری ارادی و بی‌قید و شرط شمرده می‌شد. بنیاد این اندیشه با سربرآوردن سلطنت مطلقه استوار شد و با پاگرفتن نظامهای سیاسی دموکراتیک و پیدایش مکتب اثبات‌گرایی حقوقی تقویت گردید که با تعدیلاتی تا امروز ادامه یافته است (همان، ص۱۳۶-۱۳۴)؛ چنان‌که در حقوق معاصر نیز، واژهٔ «قانون» ناظر به قوانین موضوعه[5] است و امروزه همهٔ مصوبات لازم‌الاجرایی که از سوی نهادهای دولتی و در حدود صلاحیت آنها وضع می‌شود، در مفهوم قانون می‌گنجد (کاتوزیان، ۱۳۷۷، «ب»ص ۶۵ و بعد).[6]

بخش نخست: نقش ارادهٔ قانونگذار در مقام وضع قانون

۱. طرح بحث و پیشینهٔ آن

نظریهٔ اراده‌گرایی در تاریخ نظریه‌های حقوقی،

● نقش ارادهٔ فرمانروایان در ادارهٔ کشور، در حقوق امروز واقعیتی انکارناپذیر است. ولی، آنچه پیش از هر چیز، پذیرش این حقیقت را دشوار می‌کند، تبیین وجود اراده برای اشخاص حقوقی است. سخن گفتن از ارادهٔ دولت، به معنای حاکمیت سیاسی و قدرت بلامنازع در قلمرو کشور و قوهٔ مقننه بعنوان بخشی از تشکیلات آن، دشوار به‌نظر می‌آید. چنان‌که می‌دانیم، شخصیت حقوقی امری اعتباری و فرضی است که قانون اعطا کرده است. در نتیجه، شخص حقوقی وجود حقیقی و خارجی ندارد و از همین‌رو، بحث از وجود اراده برای چنان شخصی تبعاً و موضوعاً منتفی است.

پیشینه‌ای دراز دارد. همین موضوع، محل نزاع دو جریان فکری اشاعره و معتزله در تاریخ فقه و کلام اسلامی بوده است.[۷] مشابه این اختلاف در تاریخ حقوق باختر زمین به چشم می‌خورد و عقاید سنت توماس اکویناس[۸] نقطهٔ عطفی در این زمینه به‌شمار می‌آید. در اندیشهٔ اکویناس و حکیمان پیرو او، حکم الهی برای انسان الزام‌آور است نه به این دلیل که با طبیعت یا عقل هماهنگ است، بلکه تنها به این علت که خداوند آنرا اراده کرده است (کلی، ۱۳۸۲،ص۲۲۶).

در پرتو این اندیشه‌ها، تحولی شگرف در اندیشه‌های حقوقی رخ داد که با پا گرفتن اندیشه‌های سیاسی دربارهٔ دولت همزمان بود. در حوزهٔ سیاست، ضرورت دفاع از حکومت مستقل و مطلق که راه را بر آشوبهای داخلی و تازش بیگانگان ببندد، برای بسیاری از اندیشمندان ثابت شده بود. بدین‌سان، ضرورت حکومت فرمانروایان سلطنتی توجیه‌شدنی می‌نمود و نزد خردمندان، پذیرش فرمانروایان بدکار، برتر از گسترش آشوب در جامعه دانسته می‌شد. فیلسوفان حقوق و سیاست نیز به تمهید مبانی فکری لازم پرداختند. توماس هابز در چنین حال و هوایی از حکومت لویاتان[۹] دفاع می‌کرد و در میان فیلسوفان حقوق، جان‌آوستین[۱۰] قانون را ترجمان خواست و ارادهٔ فرمانروا می‌دانست. (Marmor, 2001, p.40-42)

رفته رفته، سیر اندیشه‌ها با اوضاع زمانه همخوان شد: با ابداع نظریهٔ قرارداد اجتماعی، سخن از حکومت مردم بر مردم به‌دست نمایندگان آنها به میان آمد. ولی این تحول نتوانست شالودهٔ نظریهٔ اراده‌گرایی را دگرگون کند، زیرا در نظامهای دموکراتیک نیز ناگزیر اشخاص معیّنی باید بعنوان فرمانروا زمام کارها را به‌دست گیرند و بر دیگران حکم رانند. این است که در فلسفهٔ حقوق معاصر نیز مقولهٔ اقتدار فرمانروایان سیاسی و ارادهٔ قانونگذاران مطرح می‌شود و فایدهٔ عملی خود را از دست نداده است.

۲. موانع پذیرش تأثیر ارادهٔ قانونگذار در وضع قوانین

برپایهٔ آنچه گذشت، نقش ارادهٔ فرمانروایان در ادارهٔ کشور، در حقوق امروز واقعیتی انکارناپذیر است. ولی، آنچه پیش از هر چیز، پذیرش این حقیقت را دشوار می‌کند، تبیین وجود اراده برای اشخاص حقوقی است. سخن گفتن از ارادهٔ دولت، به معنای حاکمیت سیاسی و قدرت بلامنازع در قلمرو کشور و قوهٔ مقننه بعنوان بخشی از تشکیلات آن، دشوار به‌نظر می‌آید. چنان‌که می‌دانیم، شخصیت حقوقی امری اعتباری و فرضی است که قانون اعطا کرده است. در نتیجه، شخص حقوقی وجود حقیقی و خارجی ندارد و از همین‌رو، بحث از وجود اراده برای چنان شخصی تبعاً و موضوعاً منتفی است.

با این همه، حقوقدانان از پس این دشواری برآمده‌اند. در علم حقوق، از سویی شخصیت مستقلِ اشخاص حقوقی ـ اعم از شخص حقوقی حقوق عمومی مانند دولت و شخص حقوقی حقوق خصوصی همچون شرکتها ـ پذیرفته شده است و از سوی دیگر، ارادهٔ فردی یا گروهی نمایندگان شخص حقوقی به منزلهٔ ارادهٔ شخص حقوقی دانسته می‌شود. از این‌رو، اشخاص حقوقی نیز می‌توانند تصمیم بگیرند، کارهای حقوقی انجام دهند و قانونگذاری کنند؛ نمایندگان آنها را باید دست و زبان اشخاص یاد شده به‌شمار آورد. (کاتوزیان، ۱۳۷۹،ص۶۱-۵۷)

بدین‌سان، نظریهٔ نمایندگی گره از کار می‌گشاید: اگر در رابطهٔ اشخاص حقیقی نماینده می‌تواند به‌جای اصیل اعلام اراده کند و تصدی امور او را به عهده گیرد، این کارکرد در فرضِ نمایندگی از جانب اشخاص حقوقی نیز محقق است. از این‌رو، باید گفت: در تحقق نمایندگی تفاوتی نیست که اصیل شخص حقیقی باشد یا حقوقی و در هر صورت، نماینده می‌تواند به جای او عمل کند و تصمیم بگیرد.

با وجود این، دربارهٔ نهادهای تصمیم‌گیری جمعی ایرادی دیگر پیش می‌آید: واقعیت این است که در نظامهای دموکراتیک، برخلاف نظام سلطنتی، قانونگذار

یک تن نیست. گذشته از آن، نمایندگان مجلس و اعضای هیأت دولت گروهی با تخصصهای گوناگونند که در بیشتر موارد تجربه و تحصیلات مرتبط با سمت خود ندارند. از این‌رو، اظهارنظر آنان دربارهٔ قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به امور فنی و تخصصی بیهوده می‌شود و رأی ایشان درست به‌نظر نمی‌رسد.

در پاسخ می‌توان گفت: از سویی، تفاوت و تعدّد تخصصها با گوناگونی مسائل اجتماعی سازگار و لازمه زندگی جمعی است. از این‌رو، نه تنها این امر از معایب محسوب نمی‌شود بلکه برعکس، مزیتی مطلوب به‌شمار می‌آید؛ بدین معنا که بسیاری مسائل اجتماعی که دولتمردان درباره آنها رایزنی و تصمیم‌گیری می‌کنند، از تخصص همه آنان دور نیست؛ برای نمونه، در مراحل تصویب قوانین و آیین‌نامه‌ها درباره کارهای پزشکی باید از نظر پزشکان و کارشناسان در این رشته بهره گرفت. حال چنانچه پاره‌ای از نمایندگان و دست‌اندرکاران تدوین مقررات مزبور، پزشک باشند، با دقت بیشتری عمل خواهند کرد. از سوی دیگر، نمایندگان غیرمتخصص در زمینهٔ قانون معیّن، برای اعلام رأی خود از رایزنان خبره بهره می‌گیرند و بدین‌سان نقش حقیقی خود را بازی می‌کنند. بدین‌سان می‌توان گفت که رأی هر نماینده در مجلس، اعلام نظر تخصصی او است.

ممکن است گفته شود: قانونی که تصویب می‌شود مصوبهٔ مجلس است، نه بیانگر ارادهٔ اکثریت شهروندان. براین پایه، چگونه می‌توان ارادهٔ اکثریت را به منزلهٔ ارادهٔ قانونگذار دانست. امری که اگر هم معقول باشد، با واقع سازگار نیست (Marmor, 1999, p. 340) با وجود این مفهوم معقولِ ارادهٔ اکثریت تا اندازه‌ای از این ایراد می‌کاهد و امکان اِجماع اهل خبره، آنرا رفع می‌کند و در نتیجه، توجیه مبنای اعتبار رأی جمعی ممکن می‌شود؛ خرد جمعی ترجمان همین حقیقت است.

۳. مفهوم پیروی از ارادهٔ قانونگذاران

برخی نویسندگان با اینکه وجود ارادهٔ قانونگذاران را منکر نشده‌اند، ولی تأثیر آنرا در فرایند قانونگذاری نمی‌پذیرند. از دید اینان: واقعیت این است که در نظریه‌های حقوقی جدید از حاکمیت قانون سخن می‌رود و در گفتمان سیاسی معاصر فرمانروایان خود را خدمتگزار شهروندان و مجری قانون معرفی می‌کنند. بدین‌سان، با کاسته شدن از ابهّت پیشین فرمانروایان، پافشاری بر نقش حکمرانی و قانونگذاری نمایندگان ملت مفهومی نخواهد داشت. گذشته از آن، این تحول بزرگ در صورتی معنای واقعی می‌یابد که از ارادهٔ قانونگذاران و فرمانروایان سخنی به میان نیاید (op. cite,p.423-432).

دیگران در نقد و ردّ این عقیده گفته‌اند: تصور مرجعیت و اقتدار برای قانون، بی‌انتساب آن به ارادهٔ قانونگذار، اگر ناممکن نباشد، دست‌کم خطرناک است؛ چه اگر بر قدرت انتزاعی و مجرد قانون تأکید کنیم و آنرا به دستهای نامرئی نسبت دهیم، زمینهٔ راز آلودگی و ابهام در خاستگاه اقتدار قانون فراهم می‌شود؛ بی‌گمان، هرچه قانون از ارادهٔ قانونگذار جدا شود، خلق افسانه و اسطوره به آسانی امکانپذیر می‌شود و در نتیجه، تجربه تاریخی تقدس قانون طبیعی دوباره زنده خواهد شد (Marmor, Ibid, p.89)؛ باوری که چنگ زدن به دامن آن، امکان سوء استفاده از قانون را در گذر سده‌ها فراهم کرده است؛ چنان‌که در سایهٔ باوری به منشأ قهری و طبیعی قوانین، تفسیر آن از دسترس فهم و اندیشه دور مانده بود و حتّا تغییر قانون ناکارآمد، ناممکن دانسته می‌شد.

افزون بر این، سخن گفتن از حاکمیت قانون، بحث ارادهٔ قانونگذار را بیهوده نمی‌کند. قدرت سیاسی در جهان کنونی، برخلاف گذشته، مفهوم مکانیکی ندارد و شهروندان امروز بی‌آنکه خود را همچون برده و رعیت در برابر ارباب ناتوان و ناگزیر از فرمانبری ببینند، به این دلیل از دولتمردان سیاسی پیروی می‌کنند که آنان را خردمندتر و داناتر می‌دانند و باور دارند که آنان بهتر از دیگران می‌تواند به خیر و صلاح جامعه عمل کند. به دیگر سخن، مردمان از دستور کارشناس به این دلیل پیروی می‌کنند که آنرا موافق عقل سلیم می‌بینند، هرچند ممکن است برخی نظرهای خبرگان راست نیاید و

• در علم حقوق، از سویی شخصیت مستقل اشخاص حقوقی ــ اعم از شخص حقوقی حقوقِ عمومی مانند دولت و شخص حقوقی حقوق خصوصی همچون شرکتها ــ پذیرفته شده است و از سوی دیگر، ارادهٔ فردی یا گروهی نمایندگان شخص حقوقی به منزلهٔ ارادهٔ شخص حقوقی دانسته می‌شود. از این‌رو، اشخاص حقوقی نیز می‌توانند تصمیم بگیرند، کارهای حقوقی انجام دهند و قانونگذاری کنند؛ نمایندگان آنها را باید دست و زبان اشخاص یاد شده به‌شمار آورد.

پاره‌ای از تصمیمات آنان به مصلحت نینجامد. بدین‌سان، با جدا دانسته شدن هویت شخصی فرمانروا از سمت فرمانروایی او، مفهوم مرجعیت از قدرت خام (= زور) متمایز می‌شود (Ibid, p. 84-92).

بدین‌سان، نباید پنداشت که باور داشتن به ارادهٔ قانونگذاران، ملازم با پذیرش اقتدار مطلق آنهاست. پذیرش قانون بعنوان برآیند تصمیم قانونگذاران، تنها در همین اندازه پذیرفته است که قانونگذاری در کلیت آن فرایندی مایه گرفته از ارتباط دوسویهٔ تابع و متبوعی میان قانونگذار و پیروان اوست. ولی، دلیل پیروی از قانونگذار، نه قدرت خام یا ارادهٔ او که تخصص و دانایی اوست. بنابراین، آنچه در این رابطه فرمانبری و فرمانروایی اهمیت دارد، نه شخصیت و هویت قانونگذار که نقش و سمت اوست؛ چنان‌که در همین معنی به دستور پزشک و دیگر کارشناسان عمل می‌شود. در نتیجه، رجوع به ارادهٔ قانونگذار، مفهومی موجّه و معقول می‌یابد (Ibid).

٤. تردید در نقش اراده در قانونگذاری

دسته‌ای دیگر از اندیشمندان، گرچه حقایق یادشده در بالا را انکار نمی‌کنند، ولی در همخوان بودن آن با واقعیت تردید دارند. از دید آنان، قانونگذاران همچون دیگر سیاستمداران، بیشتر اراده‌ای از خود ندارند و حتّا گاه نقششان تنها این است که مجری آرای دیگران باشند و نقشه‌های حزب یا گروهی را که به آن وابسته‌اند، به اجرا درآورند. پذیرش این واقعیت تا اندازهٔ زیادی

● نباید پنداشت که باور داشتن به ارادهٔ قانونگذاران، ملازم با پذیرش اقتدار مطلق آنهاست. پذیرش قانون بعنوان برآیند تصمیم قانونگذاران، تنها در همین اندازه پذیرفته است که قانونگذاری در کلیت آن فرایندی مایه گرفته از ارتباط دوسویهٔ تابع و متبوعی میان قانونگذار و پیروان اوست. ولی، دلیل پیروی از قانونگذار، نه قدرت خام یا ارادهٔ او که تخصص و دانایی اوست. بنابراین، آنچه در این رابطه فرمانبری و فرمانروایی اهمیت دارد، نه شخصیت و هویت قانونگذار که نقش و سمت اوست؛ چنان‌که در همین معنی به دستور پزشک و دیگر کارشناسان عمل می‌شود. در نتیجه، رجوع به ارادهٔ قانونگذار، مفهومی موجّه و معقول می‌یابد.

کاوش در ضمایر و خواستهای نمایندگان را بیهوده می‌گرداند و در برابر، این اندیشه را تقویت می‌کند که حکومت واقعی در جامعه با قانون است نه با قانونگذار (Ibid,p.444-447).

در تأیید این نظر کافی است یادآوری شود که در حقوق امروز، فهم و تفسیر قانون ارتباطی با ارادهٔ قانونگذاران ندارد. دادرسان کنونی با داشتن اختیار تفسیر و تشخیص و با تکیه بر نیروی استدلال، قانون را از ناقانون باز می‌شناسند. دادرسان امروز بر این نکته پافشاری می‌کنند که: ما معمولاً به‌دنبال یافتن ارادهٔ قانونگذار هستیم، اما این کار کاملاً درست نیست. ما واقعاً به دنبال منظور قانونگذار نیستیم، بلکه در پی رسیدن به معنایی درست برای آنچه او گفته است هستیم (mc leod, 1992,p.261)

در چنین فضایی، گذشته از اینکه سخن گفتن از اراده و اقتدار قانونگذاران و پافشاری بر احراز آن، بیهوده می‌نماید، بلکه ارادهٔ قانونگذار نیز مفهوم خود را از دست می‌دهد. پس باید پذیرفت که همه چیز به قانون باز می‌گردد و دادگاهها و دیگر نهادهای رسمی، مجری قانونند تا کارگزار ارادهٔ قانونگذاران.

۵. اثبات تأثیر ارادهٔ قانونگذار در مقام وضع قانون

توجه به واقعیتهای سیاسی و تأمل در فرایند تفسیر حقوقی، تا اندازه‌ای ایراد مخالفان نظریهٔ اراده‌گرایی را موّجه می‌نماید با این همه، پذیرش برخی نتایج انکار ارادهٔ قانونگذاران دشوار است. از جمله اینکه نفی کلی ارادهٔ قانونگذار و نقش او در ادارهٔ کشور نه تنها با منطق حقوق اساسی و تفکیک قوا ناسازگار است، این پرسشها را نیز بی‌پاسخ می‌گذارد که با وجود بی‌تأثیر بودن ارادهٔ قانونگذار، چرا نظام مردم‌سالاری و انتخاب افراد اصلح برای سمتهای اجرایی و قانونگذاری تاکنون دوام یافته است؟ چگونه است که شهروندان با اینکه می‌دانند قانونگذاران نقشی در ادارهٔ کارها ندارند، سعی در انتخاب افراد شایسته برای این سمت دارند؟

گویا همین دغدغه‌ها سبب شده است که برخی نویسندگان با میانه‌روی بکوشند دو مسأله متمایز و در همان حال مرتبط را از هم جدا کنند. برپایهٔ این نظر، دو مسألهٔ وضع قانون و تفسیر آنرا نباید با هم آمیخت. منطق حاکم بر دو مقام قانونگذاری و تفسیر قانون از قاعدهٔ واحدی پیروی نمی‌کند.

به نقش ارادهٔ قانون‌گذار در مقام تفسیر قانون، خواهیم پرداخت، ولی پیش از سخن گفتن از تفسیر

قانون، این حقیقت باید ثابت شود که قانون موضوعه ساختهٔ ارادهٔ قانونگذاران است نه ساختهٔ دستهای پنهان و راز آلود. برای اثبات این نظر ساده‌ترین راه آن است که با استدلالی دموکراتیک گفته شود: سرشت دموکراسی مقتضی و مؤیّد آن است که جز ارادهٔ نمایندگان ملت، قدرتی دیگر حکومت نداشته باشد. این استدلال، در مقام ارائه نظریه عمومی ناتمام است و دست کم دربارهٔ نظامهای غیر دموکراتیک ـ به فرض وجود ـ به کار نمی‌آید (George, 1996, p,258).

با وجود این، به دست دادن مبنای عقلی نیز در این باره دشوار نیست: گذشته از نوع حکومت، واگذاری قدرت قانونگذاری به یک شخص یا گروه معیّن، در معنای حقیقی خود، زمانی محقّق می‌شود که قواعد حقوقی حاکم بر جامعه همان قوانینی باشد که قانونگذاران مزبور وضع و اراده کرده‌اند. به سخن دیگر، با واگذاری اختیار وضع قانون به نهادی معین، همگان می‌پذیرند که قواعد مصوب آن نهاد بیانگر اراده و خواست او است؛ درحالی که تصور فرض مخالف این معنا بسیار شگفت‌آور خواهد بود: چگونه می‌توان تصور کرد قانونی که تصویب می‌شود هیچ ارتباطی با ارادهٔ قانونگذار نداشته و در واقع همان چیزی نباشد که قانونگذار می‌خواسته است. تحقق این فرض، تنها درصورتی ممکن و با واقعیت سازگار خواهد بود که قانونگذار یکسره از آنچه بعنوان قانون وضع می‌کند بی‌خبر باشد (Ibid).

بنابراین، تأثیر واقعی و نقش حقیقی ارادهٔ قانونگذار در مقام وضع قانون نمودار می‌شود: چه کسی می‌تواند انکار کند که قانونگذار با وضع و نسخ قوانین، پیوسته در کار تکمیل و اصلاح نظام حقوقی است؟ آیا می‌توان با پذیرش ایدهٔ غیر ارادی بودن عمل قانونگذاری، چنین کارکردهای مهمی را نادیده گرفت؟ بی‌گمان، ادارهٔ نظامهای حقوقی با قانونگذاران است و انجام دادن چنان وظیفه خطیری، بی‌داشتن اراده ناممکن می‌گردد.

درست است که قانونگذاران از جزئیات احکام و مقررات قانونی که تصویب می‌کنند آگاه نیستند، ولی این نباید دلیلی بر نفی ارادهٔ قانونگذار و تأثیر آن در وضع قانون دانسته شود. بیهوده است که از قانونگذار انتظار داشته باشیم به همه مواد قانون اشراف و دقت نظر داشته باشد. چه بسا کلیات قانون به موجب ماده واحده‌ای در صحن مجلس مطرح و دربارهٔ آن رأی‌گیری می‌شود و بدین‌سان، آنچه ماهها در کمیسیونهای تخصصی بررسی

● قواعد حقوقی، برخلاف عادتها، جنبهٔ هنجاری دارد. از همین‌رو، انحراف از قاعده، فرد خاطی را در معرض توبیخ و سرزنش دیگران قرار می‌دهد و بدین‌سان، تکلیف فرد در برابر دیگران روشن می‌شود. همگان، باید مرزهای رفتار درست را رعایت کنند و این حق دیگران است که فرد را به انجام دادن تکلیف اجتماعی وا می‌دارد. بدین‌سان، در برابر هر تکلیف، حقی است و همین جنبهٔ تکلیف است که اجازهٔ مطالبهٔ اجرای آنرا به ذینفع می‌دهد؛ درحالی که صرف عادت به اطاعت از فرمانروا نمی‌تواند حقی برای او ایجاد کند و عادت از توجیه مفاهیم حق و تکلیف ناتوان است.

و دربارهٔ آن رایزنی شده است، یک روزه به تصویب رسد. ولی حتّا در چنین مواردی، قانونگذار با کمک کارشناسان و به اعتماد داده‌های علمی و آماری برای رسیدن به هدفی معین قانون می‌گذارد، برای نمونه، هنگامی که قانونی به منظور کاهش بهای کالاها وضع می‌شود یا زمانی که با افزایش بزهکاری در جامعه، قانونگذار کیفر برخی بزه‌ها را سنگین‌تر می‌کند. بی‌گمان، قوانین ناظر بر این امور برای رسیدن به هدف قانونگذاران در هر مورد تصویب می‌شود. معنای ارادی بودن وضع قانون همین است: قانونگذار برای رسیدن به هدفها و خواستهای خود، قانون لازم در هر زمینه را تصویب می‌کند و قانون وضع شده همان است که قانونگذار مفاد آن را اراده کرده است (Op.Cite,p.258-259).

همین قاعده دربارهٔ تصمیمات سیاسی سران کشور راست می‌آید. از این‌رو، کارهای کشور به همان سو می‌رود که آنان خواسته‌اند. پس نیرویی ناپیدا و رازآلود در ادارهٔ کشور دخالت ندارد و نمی‌توان کاستیها یا نارساییها را به پدیده‌هایی موهوم نسبت داد. البته بر این حقایق باید افزود: آنچه معادلات سیاسی و فنون دیپلماسی خوانده می‌شود در این زمینه بی‌تأثیر نیست و این واقعیت را تأیید می‌کند که شهریاری و کشورداری همچون دیگر کارها، تخصصی و فنی است و آیین ویژهٔ خود را دارد. تصمیم‌گیرندگان و مدیران بلندپایهٔ کشور با گرفتن تصمیمات لازم از راه وضع قوانین و آیین‌نامه‌های سودمند و مناسب به رتق و فتق مسائل جامعه می‌پردازند و این مهم تنها به علت شایستگی و

• ادارهٔ زندگی حقوق و قانون، نه به دست اشخاص که به نیروی قواعد حقوقی است. همان‌گونه که برخی پژوهشگران گفته‌اند: بویژه از توجه به تأکید هارت بر جنبهٔ درونی قواعد حقوقی، کلید فهم نظریهٔ او دربارهٔ استمرار قانون و دوام نظام حقوقی به‌دست می‌آید؛ با تغییر حکومتها زندگی حقوق دچار وقفه نمی‌شود، زیرا همچنان قواعد و الگوهایی رفتاری وجود دارد که نقض آنها با نکوهش و انتقاد از سوی شهروندان روبه‌رو می‌شود، هرچند واضع آن قواعد، دیگر در مسند فرمانروایی نباشد.
در نتیجه، استمرار زندگی حقوق، لازمهٔ دوام زندگی جمعی است و این واقعیت اقتضا می‌کند که قواعد حقوقی حتا پس از آنکه وضع کنندهٔ آنها دیگر سمتی در نظام حقوقی ندارد، لازم‌الاجرا باشد.

مهارت آنان به عهدهٔشان گذاشته شده است؛ همچنان که آیین قضاوت و فن تفسیر قانون، مقتضیات ویژهٔ خود را دارد. با پرداختن به مقولهٔ تفسیر و مقایسهٔ آن با مقام قانونگذاری این بخش را به پایان می‌بریم.

٦. طبیعت ویژهٔ مقام تفسیر قانون

با اینکه نمی‌توان انکار کرد که قانونگذاری کاری ارادی است، ولی سخن گفتن از ارادهٔ قانونگذار در موضع تفسیر قانون نارواست؛ بدین معنا که به مقتضای طبع تفسیر، مفسر کارگزار عقل و استدلال است نه اینکه فرمانبردار اراده و مقهور قدرت باشد. مقام تفسیر، جایگاه تحکم و تلقین نیست؛ در دنیای تفسیر، اندیشه و فهم فرمانروایی می‌کند و از همین‌رو، تکلیف بر قاضی که قانون را به گونه‌ای معین و در معنایی ویژه بفهمد، نه ناممکن که بیهوده است؛ معنی و دلالت را تنها با فهم و فطانت باید دریافت (جعفری‌تبار، ۱۳۸۳،ص۱۳۲). نیز بیهوده است که گفته شود قانونگذار قصد دارد قانون به شیوه‌ای معین تفسیر شود. براین پایه، برحسب طبیعت تفسیر، مفسر در پی رسیدن به معنای درست قانون است، نه در جستجوی قصد و ارادهٔ قانونگذار (میرزائی، ۱۳۹۰، ص ۱۹۱–۱۷۱). درست مطابق این مبناست که با استدلالی موجّه می‌توان معنای قانون را از ظاهر الفاظ آن دور کرد و به حقیقت و روح قانون نزدیک.

تفسیر یک متن، همانا تبیین و فهماندن آن است. فرق نمی‌کند موضوع آن چه باشد؛ قانون، قرارداد یا هر متن دیگر. کار مفسر منحصر است به نشان دادن معنا و بیان کردن مفهوم کلام. ادعای مفسر در کار خود این نیست که معنای متن را از دیدگاه فردی معین یا مخاطبانی ویژه بیان کند. آنچه او انجام می‌دهد تنها بیان معنای کلام است. بیهوده است که گفته شود: یک متن نمی‌تواند معنایی جز آنچه شخص معین درنظر دارد، داشته باشد. همچنین، این گفته که متن معنایی جز مراد متکلم یا آنچه او اراده کرده افاده نمی‌کند، پوچ است. معنای درست کلام که در نتیجهٔ تفسیر به دست می‌آید، همانا محصول فهم مشترک و مورد توافق اهل عقل است؛ هدف تفسیر نیز رسیدن به همین نتیجه مشترک و معنای قابل فهم برای همگان است. بنابراین تفسیری پذیرفتنی خواهد بود که مایه اقناع مخاطبان شود و بدین‌منظور باید با فهم عموم یا اکثریت موافق باشد (Op.Cite,p.253).

در نتیجه، مفاد قانون یا مراد و منظور قانونگذار در پس پردهٔ الفاظ پنهان و بر ما پوشیده است و رسیدن به آن ممکن نیست مگر پس از تفسیری موجه و معقول؛ ولی، معیار چنین تفسیری نه ارادهٔ قانونگذار، که فهم اهل عرف و عقل است. از همین‌رو، الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه. بدین‌سان، دستیابی به ارادهٔ قانونگذار پس از تفسیر قانون ممکن می‌شود و تفسیر تنها به یاری استدلالهای حقوقی میسر است. همچنین، ارادهٔ قانونگذار نقشی در تفسیر قانون ندارد و به عبارت دقیقتر، کشف این اراده را نمی‌توان بعنوان یک شیوه یا متد تفسیری تلقّی کرد (Op.Cite,p.269-272) زیرا ارادهٔ قانونگذار متأخر بر تفسیر است و پس از تفسیر قانون به دست می‌آید.

۷. تمایز قواعد وضع و تفسیر قانون

دربارهٔ ریشهٔ تفاوت دو مقولهٔ وضع و تفسیر قانون باید گفت: چنان‌که برخی نویسندگان تصریح کرده‌اند، می‌توان از یک دیدگاه، علم حقوق را به مفاهیم مرتبط با اراده و عقل تقسیم و نظریه‌های مربوط به هر یک را از هم جدا کرد: مکتب اثبات‌گرایی از دید قدرت یا اراده به حقوق می‌نگرد و عنوان «حقوق موضوعه» قواعد وضع شده به دست انسان را توصیف می‌کند. در برابر، حقوق فطری یا طبیعی از کشف معیارهای طبیعی و الهی به یاری عقل سخن می‌گوید؛ هدف این نظریه، برگرفتن قواعد حقوقی از اصول کلی و ارزشهای برتر است و بدین‌سان می‌خواهد قانون موضوعه را به ترازوی عقل ارزیابی کند (Bix, 1996.p52).

همچنین، تصمیم و مصوبه، برخاسته از قدرت و اراده است، ولی تحلیل و تفسیر محصول عقل و استدلال به‌شمار می‌آید. نیز، دستور مقام قانونی در حقوق اداری، تصویب قانون در حقوق عمومی و انشاء عقد و ایقاع در حقوق خصوصی از مظاهر اعمال اراده است. در برابر، عنصر برتر در آرای قضایی، عقل و استدلال است؛ تفسیر قانون و قرارداد جولانگاه عقل است؛ تفسیر قرارداد یک فرایند تحلیلی ـ عقلی است که کارگزار اصلی در آن فهم و استدلال است تا خواست و ارادهٔ طرفهای عقد. به‌همین‌سان، در تفسیر قانون، سخن گفتن از ارادهٔ قانونگذار چندان دقیق نیست. قاضی نیز همچون دیگر مفسران با استدلال و برهان به نتیجه می‌رسد، هرچند کار خود را جست‌وجوی ارادهٔ قانونگذار یا قصد طرفهای عقد وانمود می‌کند (Op.Cite.p.115).

در نتیجه، نظریه‌ای که تفسیر عادلانه از قانون را به این دلیل می‌پذیرد که آنرا نشان از ارادهٔ قانونگذار می‌داند، در واقع، ابزاری است که عدالتخواهان برای دور ماندن از انتقادهای پیروان مکتب تفسیر لفظی به‌کار گرفته‌اند.

۸. پیوند تفسیر قانون با ارادهٔ قانونگذار

از آنچه گذشت، اصالت مفهوم تفسیر و استقلال مقام تفسیر از تصویب قانون ثابت است. با وجود این، در تفکیک دو موضع تفسیر قانون و تصویب آن مبالغه روا نیست و نباید میان قانون و ارادهٔ قانونگذار جدایی افکند. نتیجهٔ اصلی بحث از تفسیر و ادعای عمدهٔ مخالفان نقش اراده، در این نکته نهفته است که به دستاویزِ رسیدن به ارادهٔ قانونگذار نمی‌توان قانون را از معنایِ معقول آن دور کرد. ولی، پذیرش این معنا مستلزم انکار ارادهٔ قانونگذار نیست و تبیین مفهوم و کارکرد تفسیر نباید به نفی ارادهٔ قانونگذار بینجامد.

اگر موضوع تفسیر، قانون است، مراد قانونگذار نیز با متن و مفاد سرشته است و از آن جداشدنی نیست؛ چگونه می‌توان پذیرفت که مراد متکلم چیزی غیر از معنای کلام او باشد؟ بدین‌سان، هر معنایی که از متن قانون به‌دست آید، همان مراد قانونگذار است و نباید ارادهٔ قانونگذار را بیرون از مفاد قانون جستجو کرد (Harris, 1980, p.142-153) یا این دو را بی‌ارتباط انگاشت. ولی، از سوی دیگر نیز نمی‌توان به بهانهٔ کشف ارادهٔ متکلم هر اندیشهٔ سستی را به گویندهٔ حکیم نسبت داد. به دیگر سخن، مفسّر مجاز نیست با توسل به ظاهر قانون و تظاهر به اجرای ارادهٔ مقنن، از حقیقت قانون و روح آن که با تفسیری موجه و معقول به‌دست می‌آید، منحرف شود و هر سخن بی‌ارزشی را به قانونگذار نسبت دهد.

بدین‌سان، اصل همچنان به جای خود باقی است؛ قانون محصول ارادهٔ قانونگذار است و همین اراده پس از تفسیر باید اجرا شود. از این رو، در تفسیر قانون باید ارادهٔ قانونگذار را محترم داشت. چه، بی‌گمان وضع قانون، کاری ارادی است (George,1996 p.257-259). گذشته از آن، هدف از وضع قانون باید راهنمای تفسیر قرار گیرد و برای پی بردن به هدفهای قانونگذار به مشروح مذاکرات پیش از تصویب قانون مراجعه می‌شود. این، در حقیقت قرینه‌ای است که توجه به خواست و ارادهٔ قانونگذار را آشکار می‌کند. بنابراین، آنچه لازم است در مقام تفسیر قانون رعایت شود، پیروی از ارادهٔ قانونگذار است اما، راه رسیدن به این اراده جز تفسیر نیست. ولی طبع تفسیر به گونه‌ای است که در آن، نمی‌توان مراد قانونگذار از مفاد قانون را دریافت. از این که بگذریم، قواعد تفسیر، راه بر بازی بی‌پایان با واژه‌ها می‌بندد. قانون باید همخوان با معنای معقول و مقبول تفسیر شود؛ قاضی نمی‌تواند به دستاویز این ادعا که بهتر از دیگران به مراد قانونگذار دسترسی دارد، از تفسیر به شیوه‌ای که فهم مشترک اقتضاء دارد منحرف شود (Bix, Op.Cite, p.132).

بخش دوم: تغییر قانونگذاران و ثبات قوانین

۹. رویکرد سنتی

چنان‌که پیشتر گفته شد، جان آوستین با الهام از اندیشه‌های سیاسی رایج در زمان خود، نظریهٔ «امر» را در فلسفهٔ حقوق بنا نهاد؛ از دید او، قانون برآمده از اراده و خواست حاکم سیاسی است؛ به دیگر سخن، قانون عبارت است از دستورهای دارای ضمانت اجرا

● اعتبار قانون فراتر از اقتدار مقام وضع‌کنندهٔ آن است. به سخن دیگر، اعتبار قواعد حقوقی اگرچه در مرحلهٔ ایجاد وابسته به سمت مقام تصویب کنندهٔ آنها است ولی پس از این مرحله، اعتبار قاعدهٔ حقوقی از اقتدار مقام واضع آن جدا می‌شود؛ اگر می‌بینیم برخی قوانین مدتها پس از تصویب معتبر است، دلیل اعتبار آنها این است که قوانین یادشده همچنان مورد پذیرش نظام حقوقی است.

یا فرمانهای متکی به تهدید که از سوی فرمانروا صادر می‌شود و قانونگذار حکمرانی مطاع است که خود مطیع کسی دیگر نیست. افزون بر آن، از دید آوستین، مبنای اعتبار قانون چیزی نیست جز عادت مردمان به پیروی از فرمانهای قانونگذار (جعفری‌تبار، ۱۳۸۳، ص ۵۲ و بعد).

از همین جا یکی از پیامدهای ناخوشایند نظریهٔ «امر» آشکار می‌شود. برپایهٔ آنچه اچ‌ال‌ای هارت[11] تبیین کرده است، با تکیه بر نظریهٔ «امر»، دشوار می‌توان پذیرفت قوانینی که فرمانروای پیشین وضع کرده است، مدتها پس از کنار رفتن او همچنان معتبر باشد؛ زیرا نمی‌توان گفت که مردمان هنوز به فرمانبری از فرمانروای برکنار شده یا از این جهان رفته عادت دارند. گذشته از آن، نمی‌توان تأیید کرد که مردمان از روی عادت از نخستین فرمان قانونگذار یا فرمانروای تازه اطاعت می‌کنند. چه، با سر کار آمدن فرمانروای تازه، مدتها باید انتظار کشید تا عادت به اطاعت از او پا گیرد. از همین‌رو، ناگزیر باید پذیرفت که درصورت تغییر یافتن فرمانروا و تا زمان پیدا شدن عادت به اطاعت از فرمانروای تازه، قانونی در جامعه حاکم نیست: منشاء اعتبار قوانین پیشین از میان رفته و مبنای اعتبار قوانین تازه هنوز شکل نگرفته است (Hart,1997,p.53-60).

از دید هارت، ریشهٔ نارسایی نظریهٔ «امر»، به‌کارگیری ایده‌ها و مفاهیمی چون پیروی از دستور، عادت به اطاعت و ارتباط دادن قاعدهٔ حقوقی به تهدید و قدرت خام است. چنان مفاهیمی از تبیین ماهیت قانون ناتوان است. چه، همهٔ آنها اموری مرتبط با جهان مادی و از جمله وقایع خارجی است، درحالی که قوانین، برآمده از عالم اعتبار است و خود جهانی دیگر دارد (Ibid).

● امروزه در همهٔ نظامهای حقوقی این اصل بدیهی دانسته می‌شود که هیچ قانونگذاری قدرت سلب اختیار بازنگری در قوانین را از آیندگان ندارد و از همین‌رو، اعلام تغییرناپذیر بودن قانون بی‌اثر است و مایهٔ جاودانگی آن نمی‌شود و چنان‌که برخی نویسندگان پذیرفته‌اند، کمترین پیامد زیانبار جاودانه اعلام شدن قانون، فراهم شدن زمینه انقلاب و شورش عمومی است. به همین دلیل، دقیق‌تر آن است که به جای دایمی بودن قانون، از موقت نبودن آن سخن برود.

قواعد حقوقی، برخلاف عادتها، جنبهٔ هنجاری دارد. از همین‌رو، انحراف از قاعده، فردِ خاطی را در معرض توبیخ و سرزنش دیگران قرار می‌دهد و بدین‌سان، تکلیف فرد در برابر دیگران روشن می‌شود. همگان، باید مرزهای رفتار درست را رعایت کنند و این حق دیگران است که فرد را به انجام دادن تکلیف اجتماعی وا می‌دارد. بدین‌سان، در برابر هر تکلیف، حقی است و همین جنبهٔ تکلیف است که اجازهٔ مطالبهٔ اجرای آنرا به ذینفع می‌دهد؛ درحالی که صرف عادت به اطاعت از فرمانروا نمی‌تواند حقی برای او ایجاد کند و عادت از توجیه مفاهیم حق و تکلیف ناتوان است (Ibid).

۱۰. اندیشه‌های نو

چنان‌که گفته شد، «ایدهٔ قاعدهٔ حقوقی»[12] نقص و نارساییهای نظریهٔ «امر» را ندارد و از همین‌رو، می‌تواند مفهوم حقوق و قانون را تبیین و توجیه کند. براین پایه، در همهٔ نظامهای حقوقی، اقتدار و حاکمیت تابع حقوق و قاعدهٔ حقوقی است و با ارجاع به چند قاعده به آسانی می‌توان اشخاص معیّن را بعنوان فرمانروا برگماشت یا برگزید. گذشته از اینها، در نظامهای مردمسالار، برخلاف آنچه آوستین می‌گفت، تصور فرمانروایی که مطاع مطلق و غیرمطیع باشد ممکن نیست؛ درحالی که با ایدهٔ قاعده حقوقی به آسانی می‌توان این واقعیت را تبیین کرد که قانونگذاران امروزی در محدودهٔ قانون و قواعدی که به آنها اقتدار بخشیده دارای اختیارند.

هارت با بهره‌گیری از تمثیل قواعد بازیهای ورزشی که به‌گونهٔ یکسان بر بازیکنان و داوران حکومت می‌کند، مفهوم حاکمیت قانون را در نظامهای حقوقی معاصر تبیین می‌کند. از دید او، بویژه با تکیه بر قانون اساسی می‌توان گفت: آنچه اختیار قانونگذاری و سمت‌های ادارهٔ کشور را به هیأت حاکمه می‌دهد، قاعدهٔ حقوقی است (Ibid). از این‌رو، حاکمیت قانون به جای حکومت قانونگذاران، در زمانهٔ ما عین واقعیت است. افزون براین، وجود قواعد ادارهٔ کشور فرصت هرگونه خودسری و خودکامگی را از فرمانروایان گرفته است و دست کم با استناد به قواعد مشخص می‌توان آنان را از کجرویهای احتمالی بازداشت و به این جهت بازخواست کرد.[13]

افزون براینها، با پذیرش بستگی نداشتن اعتبار قانون به شخص فرمانروا، طبیعی است که با تغییر قانونگذاران آسیبی به حکومت قانون نرسد. در این باره نیز قیاس از قواعد بازی به کمک هارت می‌آید. او با بهره‌گیری از این تمثیل، می‌گوید: واقعیت این است که تصمیم داوری

و قواعد بازی در نخستین دورهٔ بازیهای جام جهانی با دوره‌های بعد تفاوت چندانی ندارد، درحالی که داوران معمولاً تغییر می‌یابند (Ibid).

بدین‌سان، قانون همچنان معتبر است، هرچند قانونگذاران تغییر کرده باشند. راز مطلب این است که ادارهٔ زندگی حقوق و قانون، نه به دست اشخاص که به نیروی قواعد حقوقی است. همان‌گونه که برخی پژوهشگران گفته‌اند: بویژه از توجه به تأکید هارت بر جنبهٔ درونی قواعد حقوقی، کلید فهم نظریهٔ او دربارهٔ استمرار قانون و دوام نظام حقوقی به‌دست می‌آید[۱۴]؛ با تغییر حکومتها زندگی حقوق دچار وقفه نمی‌شود، زیرا همچنان قواعد و الگوهایی رفتاری وجود دارد که نقض آنها با نکوهش و انتقاد از سوی شهروندان روبه‌رو می‌شود، هرچند واضع آن قواعد، دیگر در مسند فرمانروایی نباشد (نجفی‌خواه، ۱۳۸۴،ص۱۱۳).

در نتیجه، استمرار زندگی حقوق، لازمهٔ دوام زندگی جمعی است و این واقعیت اقتضا می‌کند که قواعد حقوقی حتا پس از آنکه وضع کنندهٔ آنها دیگر سمتی در نظام حقوقی ندارد، لازم‌الاجرا باشد. براین پایه باید گفت: اعتبار قانون فراتر از اقتدار مقام وضع‌کنندهٔ آن است. به سخن دیگر، اعتبار قواعد حقوقی اگرچه در مرحلهٔ ایجاد وابسته به سمت مقام تصویب کنندهٔ آنها است ولی پس از این مرحله، اعتبار قاعدهٔ حقوقی از اقتدار مقام واضع آن جدا می‌شود؛ اگر می‌بینیم برخی قوانین مدتها پس از تصویب معتبر است، دلیل اعتبار آنها این است که قوانین یادشده همچنان مورد پذیرش نظام حقوقی است (Marmor,2001,p.105-106).

۱۱. اصل موقّت نبودن قوانین

ممکن است از این واقعیت که در نظامهای سیاسی و حقوقی امروزی سمت قانونگذاری موقّت و برای مدتی محدود است،[۱۵] نتیجه گرفته شود که اعتبار قوانین وضع شده از سوی نمایندگان هر یک از دوره‌های قانونگذاری، باید محدود به همان دورهٔ نمایندگی آنها باشد و از آن فراتر نرود.

حل این مسأله نیز چندان دشوار نیست. در نوشته‌های حقوقی مرسوم است که از دایمی بودن قانون یاد می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷، «الف» ص۱۱۹) و حتا در برخی دانشنامه‌ها بر این ویژگی قانون تصریح شده است (Dalloz encyclopedie juridique, TIV,p11)[۱۶]. پاره‌ای نویسندگان درصدد تحلیل و توجیه این قاعده برآمده و مبانی آنرا نمایانده‌اند. از دید اینان، اگر هدایت رفتار

● باور به ملغی شدن نظام حقوقی و بی‌اعتبار شدن قوانین بر اثر انقلاب، با واقعیت وفق نمی‌دهد و بویژه چنانچه پیروزی انقلاب به درازا کشد و برپا شدن نظام سیاسی تازه، تدوین قانون اساسی و استقرار مجلس قانونگذاری در کشور چندی به تأخیر افتد، دشواری می‌آفریند؛ زیرا اگر قائل به زوال نظام حقوقی باشیم، از آن‌رو که مدتها پس از پیروزی انقلاب نظام حقوقی تازه پامی‌گیرد، باید بپذیریم که در فاصلهٔ سرنگونی رژیم پیشین و بنیادگذاری نهادهای سیاسی و حقوقی تازه، هیچ قانونی در کشور حاکم نخواهد بود و روشن است که چنین وضعی پیامدهای ناگوار خواهد داشت؛ گسترش آشفتگی و بی‌قانونی در کشور، قابل دفاع نیست.

افراد کارکرد اصلی حقوق است، قاعده حقوقی برای تکفل این وظیفه باید شایستگی و برای رسیدن به این هدف، ویژگیهایی داشته باشد؛ از جمله اینکه قانون باید کمابیش پایدار و ثابت باشد؛ قانون نه تنها نباید محدود به زمان معین شود بلکه نباید زود به زود تغییر کند؛ شهروندان باید مطمئن شوند که قانون اعتبار کوتاه‌مدت ندارد و موقت نیست، بلکه یک برنامه بلندمدت است؛ چون آگاهی از قوانین و اطمینان از دگرگون نشدن پی‌درپی آنها، لازمهٔ برنامه‌ریزیهای کلان اجتماعی ـ اقتصادی است (Conard, 1993, p126-137). در نتیجه، دوام قانون بعنوان اصل و اماره‌ای ثابت است و مدعی موقت بودن آن باید دلیل بیاورد و تا زمانی که چنین دلیلی در دست نیست زمان اعتبار قانون نامحدود و راه الغای آن، نسخ قانون است.

با وجود این، اعتبار قوانین موضوعه ابدی و جاودانه هم نیست. امروزه در همهٔ نظامهای حقوقی این اصل بدیهی دانسته می‌شود که هیچ قانونگذاری قدرت سلب اختیار بازنگری در قوانین را از آیندگان ندارد و از همین‌رو، اعلام تغییرناپذیر بودن قانون بی‌اثر است و مایهٔ جاودانگی آن نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷، «ب» ص ۳۳۷) و چنان‌که برخی نویسندگان پذیرفته‌اند، کمترین پیامد زیانبار جاودانه اعلام شدن قانون، فراهم شدن زمینه انقلاب و شورش عمومی است (kemp,1963,p.469). به همین دلیل، دقیق‌تر آن است که به جای دایمی بودن

• آنچه در دنیای واقع رخ می‌دهد این است که با وقوع انقلاب و تا زمان استقرار نظام سیاسی تازه، دادگاهها در سایهٔ باورهای سیاسی از اجرای قانون دست نمی‌کشند؛ چه از دید آنها اهمیت احقاق حق اشخاص خصوصی اگر بیشتر از حق دولت نباشد کمتر هم نیست. بی‌گمان، لازمهٔ احقاق حق، استناد به قانون است وگرنه رسیدگی به دعاوی ممکن نخواهد بود.

قانون، از موقت نبودن آن سخن برود.

۱۲. مبنای اعتبار قانون و جدایی آن از ارادهٔ قانونگذاران

چنان‌که گذشت، اصل بر موقت نبودن اعتبار قانون است. گذشته از نتایجی که در بالا به آنها اشاره شد، اصل مزبور تأییدی است بر این ادعا که قانون با سپری شدن مدتی دراز و به علت کهنگی، اعتبار خود را از دست نمی‌دهد. افزون براین، چنان‌که گفته شد، تغییر یافتن قانونگذاران و زوال سمت آنها تأثیری بر اعتبار قوانین ندارد. افزون بر دلایلی که برای اثبات این مدعا آورده شد، می‌توان گفت: قاعده این است که تا زمانی که قوانین موجود در یک نظام حقوقی به شیوه‌های مقرر در آن نسخ و ملغی نشده، همچنان معتبر است. برخی نویسندگان در این باره تصریح کرده‌اند: «قانون پس از تصویب وجود مستقل پیدا می‌کند و از ارادهٔ مقامی که آن را ایجاد کرده جدا می‌شود. به‌همین جهت با زوال حکومت ضامن از بین نمی‌رود» (کاتوزیان، ۱۳۷۷ «الف»، ص ۵۳۹-۵۳۸).

توجیه این قاعده نیز در علم حقوق به یاری استدلالهای عقلی میسر است. چرا نتوان گفت: قوانین قدیمی نیز همچون قراردادهای لازم است که به گونهٔ صحیح بسته شده است؛ در همان حال که با از دست رفتن اهلیت انشاکنندگان منفسخ نمی‌شود، هیچ مانعی نیست که طرفهای عقد یا قائم مقامان مختار آنان هر زمان که اراده کنند بتوانند آنها را اقاله و لغو کنند. به همین قیاس، قانونگذاران بی‌آنکه منبع اعتبار قانون باشند، قدرت نسخ و سلب اعتبار از آن را دارند.

این استدلال، نه تنها از شأن و شوکت قانونگذار نمی‌کاهد، بلکه بر قدر و منزلت او می‌افزاید؛ هیچ قانونی به خودی‌خود بی‌اعتبار نمی‌شود و سلب اعتبار از قوانین تنها به نیروی ارادهٔ قانونگذار و از راه نسخ قانون محقق می‌شود. می‌توان از این هم پیشتر رفت؛ حتّا با وقوع انقلاب و تغییر قانون اساسی، قوانین مصوب در زمان حاکمیت قانونگذاران پیشین، همچنان معتبر و لازم‌الاجرا می‌ماند. با پرداختن به آثار حقوقی انقلاب، بحث را به پایان می‌بریم.

۱۳. استمرار اعتبار قوانین با وقوع انقلاب

انقلاب رویدادی است که با وقوع آن یک نظام سیاسی واژگون و نظامی دیگر به جای آن برپا می‌شود، ولی به تجربه ثابت شده است که انقلاب، بر نظام حقوقی نیز اثر می‌گذارد. حال، مسأله این است که آیا این تأثیر می‌تواند به اندازهٔ از میان رفتن یک نظام حقوقی و نشستن نظامی دیگر به جای آن باشد؟ در اندیشه‌های سنتی، انحلال نظام حقوقی و بی‌اعتباری کامل قوانین پیش از انقلاب پذیرفته شده است. از دید برخی فیلسوفان، با وقوع انقلاب، نظام حقوقی یکسره از میان می‌رود و در پی آن همه قوانین نظام سابق اعتبار خود را از دست می‌دهد (Kelsen, 1946,p.117-119).

با این همه، باید گفت: باور به ملغی شدن نظام حقوقی و بی‌اعتبار شدن قوانین بر اثر انقلاب، با واقعیت وفق نمی‌دهد و بویژه چنانچه پیروزی انقلاب به درازا کشد و برپا شدن نظام سیاسی تازه، تدوین قانون اساسی و استقرار مجلس قانونگذاری در کشور چندی به تأخیر افتد[17]، دشواری می‌آفرینند؛ زیرا اگر قائل به زوال نظام حقوقی باشیم، از آن‌رو که مدتها پس از پیروزی انقلاب نظام حقوقی تازه پامی‌گیرد، باید بپذیریم که در فاصلهٔ سرنگونی رژیم پیشین و بنیادگذاری نهادهای سیاسی و حقوقی تازه، هیچ قانونی در کشور حاکم نخواهد بود و روشن است که چنین وضعی پیامدهای ناگوار خواهد داشت؛ گسترش آشفتگی و بی‌قانونی در کشور، قابل دفاع نیست.[18]

گذشته از آن، آنچه در دنیای واقع رخ می‌دهد این است که با وقوع انقلاب و تا زمان استقرار نظام سیاسی تازه، دادگاهها در سایهٔ باورهای سیاسی از اجرای قانون دست نمی‌کشند؛ چه از دید آنها اهمیت احقاق حق اشخاص خصوصی اگر بیشتر از حق دولت نباشد کمتر هم نیست. بی‌گمان، لازمهٔ احقاق حق، استناد به قانون است وگرنه رسیدگی به دعاوی ممکن نخواهد بود.

افزون بر این، پس از استقرار حکومت انقلابی نیز نه همهٔ قوانین، که بخش اندکی از آنها دگرگون می‌شود. بیشتر قوانین مرتبط با امور سیاسی یا اداری در این دستهٔ کوچک جای می‌گیرد؛ چنان‌که با پیروزی انقلاب

اسلامی قوانین مدنی، تجارت، آیین دادرسی و بسیاری قوانین متفرقه با تغییرات اندک باقی ماند.

هرچند تغییر قانون اساسی مهمترین تغییر حقوقی در مقطع انقلاب است، ولی با این دگرگونی، نظام حقوقی یکسره از میان نمی‌رود. بزرگترین تغییر حقوقی که پس از انقلابها در قانون اساسی رخ می‌دهد، دگرگونی اصول راجع به تشریفات و اختیارات قانونگذاری است.[19] نیز، مجلس قانونگذاری پیشین منحل و مجلسی تازه با قواعدی نو برپا می‌شود. تشکیل مجلس تازه، بر پایهٔ قانون اساسی تازه، معنایی جز این ندارد که مشروعیت مجلسهای پیشین از دست رفته است، ولی از این تغییر نمی‌توان بی‌اعتباری قوانین وضع شده از سوی مجلسهای پیشین را نتیجه گرفت. به دیگر سخن، با تغییر اصول مربوط به قوهٔ مقننه در قانون اساسی، تشریفات وضع قانون و ساختار مجلس قانونگذاری دگرگون می‌شود و قواعدی تازه در زمینه اختیارات و صلاحیت معماران نظام حقوقی تأسیس می‌شود، اما طرح و بنای موجود فرو نمی‌ریزد، بلکه اصلاح و تغییر آن به دست معمارانی جدید و شایسته سپرده می‌شود (میرزائی، ۱۳۹۱، ص۱۰۵-۸۵).

براین پایه، کارکرد دادگاهها که با وقوع انقلاب در اعتبار قوانین موجود تردید نمی‌کنند، موجّه و سازگار با منطق حقوق است. این واقعیت بدان معنا است که قوانین یادشده هنوز مورد پذیرش نظام حقوقی است و به همین دلیل اعتبارشان نیز باقی است. از این‌رو، باید تأکید شود که تغییر قوانین که در پی انقلاب پیش می‌آید، نه به مجرد وقوع انقلاب، که از راه حقوقی و پس از انقلاب رخ می‌دهد؛ چنان‌که در عمل، قوانینی که پیش از انقلاب تصویب شده، در زمان تصویب قانون تازه و ناسخ در مجلسی که پس از انقلاب برپا شده است نسخ می‌شود.

در نتیجه، باید این نظریه را که انقلاب نقشی در فروپاشی نظام حقوقی ندارد (کلی، ۱۳۸۲، ص۵۹۵) تأیید کرد و در تبیین آن افزود: واقعیت این است که بیشتر قوانین کشور با وقوع انقلابهای سیاسی، اعتبار و پذیرش خود را از دست نمی‌دهد. گذشته از آن، قوانین پیشین نه به مجرد وقوع انقلاب و خود به خود، که با تصمیم قانونگذار انقلابی ملغی می‌شود.

موافق با همین مبانی، در نظام حقوقی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی نه تنها در اعتبار قوانین موجود تردید نشد، بلکه به موجب بند ۲۴ ماده ۴۲ نخستین آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی، کمیسیون ویژه‌ای پیش‌بینی شد تا به بررسی قوانین پیش از انقلاب بپردازد و با تنظیم طرحهای اصلاحی، زمینه اصلاح و هماهنگی قوانین مزبور با قانون اساسی و موازین اسلامی را فراهم سازد (هاشمی، ۱۳۸۲، ج۲، ص ۲۲۴). همچنین، در راستای هماهنگی قوانین موضوعه با موازین شرع، قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ و اصلاحات بعدی آن، با تصویب قانون راجع به مجازات اسلامی[20] مصوب (۱۳۶۱/۷/۲۱) و قوانین حدود و قصاص (۱۳۶۲/۶/۳) و دیات (۱۳۶۲/۹/۲۴) تغییر یافت.[21] نیز، قوانین آیین دادرسی مدنی و کیفری در جهت هماهنگی با احکام شرعی دگرگون و پاره‌ای قوانین دیگر به همین منظور اصلاح شد؛ قانون مدنی از این جمله است.

دستاورد:

قانونگذاری، شیوهٔ معمول و اصلی ایجاد قواعد حقوقی است. بی‌گمان، چنین کاری از روی اراده و عمد صورت می‌گیرد و همچون هر کار انسانی، هدفی معیّن دارد. بداهت این امر چندان است که استدلال بر آن جنبهٔ تکلف دارد. همچنین، شناخت هدفها و علل وضع هر قانون، به تفسیر معقول آن کمک می‌کند و فهم و اجرای درست قانون را آسان می‌سازد. هرچند فرایند تفسیر قانون راهکارها و ابزارهای ویژهٔ خود را دارد و نمی‌توان ارادهٔ قانونگذاران را از این دست ابزارها دانست، ولی میان قانون و ارادهٔ قانونگذار نباید جدایی افکند. آنچه تفسیر می‌شود قانونی است که محصول ارادهٔ قانونگذار است و مراد قانونگذاران از مفاد قانون دور نیست.

همچنین، اسباب و شیوه‌های الغای قانون را علم حقوق به‌دست می‌دهد. از سویی، تغییر یافتن فرمانروایان یا نوع فرمانروایی در شمار این اسباب نیست؛ زیرا، جریان زندگی قانون و نظام حقوقی به وجود قانونگذاران و نظامهای سیاسی حاکم وابسته نیست و تا زمانی که زندگی جمعی برقرار است، ناگزیر باید قانون در جامعه

• پس از استقرار حکومت انقلابی نیز نه همهٔ قوانین، که بخش اندکی از آنها دگرگون می‌شود. بیشتر قوانین مرتبط با امور سیاسی یا اداری در این دستهٔ کوچک جای می‌گیرد؛ چنان‌که با پیروزی انقلاب اسلامی قوانین مدنی، تجارت، آیین دادرسی و بسیاری قوانین متفرقه با تغییرات اندک باقی ماند.

حاکم باشد. ولی، نمی‌توان منکر شد که تضمین و تسهیل اجرای قانون با دولت و نظام سیاسی است. با این همه، به صرف ترک شدن اجرای قانون یا نقض آن، اعتبار قانون از میان نمی‌رود و از همین رو، در این موارد نیازی به انشای دوبارهٔ قانون نیست.

از سوی دیگر، نسخ قانون به دست قانونگذاران، روش ویژهٔ تغییر قوانین است. براین پایه، تا زمانی که قانون به شیوهٔ حقوقی لغو نشده، اعتبارش باقی است. بدین‌سان، استمرار اعتبار قانون، مقوله‌ای جدا از مقولهٔ بقای سمت و شخصیت قانونگذاران است و به همین جهت ممکن است قانون همچنان معتبر باشد، درحالی که قانونگذار و مقام وضع کنندهٔ آن هیچ سمتی در نظام حقوقی و سیاسی کشور نداشته باشد و حتّا نظام قانونگذاری مربوط دگرگون شده باشد.

افزون بر اینها، در دنیای کنونی فرمانروایان و گردانندگان امور کشورها خود نیز تابع قانونند و آنچه به حاکمیت آنان مشروعیت می‌بخشد، قانون است. ولی، مشروعیت قانون وابسته به حاکمان نیست. در حقوق معاصر، رویکرد غالب این است که اعتبار قانون با تصویب آن ایجاد می‌شود، ولی استقرار و تثبیت اعتبار آن منوط به این است که با معیارهای عقل و عدالت سازگار باشد.

البته بر اهمیت و نقش فرمانروایان و قانونگذاران نیز نباید چشم بست. شهریاری و کشورداری آیین ویژه دارد و از هر کس برنمی‌آید. گذشته از آن، تصمیمات آنان به‌صورت قانون درمی‌آید و چنانچه ناپخته و خام باشد، مایهٔ وهن قانون می‌شود.

یادداشتها

1. Jus

۲. در حقوق رم، در برابر حقوق مدنی (=jus civil) که بر شهروندان رومی حاکم بود، حقوق ملل (=jus jentium) قرار داشت. قواعد حقوق ملل، برخلاف حقوق مدنی، برخاسته از عرف و عادت و آداب و رسوم مردمان بود، نه حاصل کشف و ذوق سلیم حقوقدانان رومی (جعفری تبار، ۱۳۸۳،ص۴۸). از این‌رو، قواعد تعامل با بیگانگان حاصل ابداع و ارادهٔ بازرگانان و کارگزاران بندرها و بازارهای مکاره بود. از همین‌رو، برخی نویسندگان از این موضوع بعنوان نخستین تحول مفهوم قانون از قاعده موجود و کشف شده به قاعده موضوعه یا ساخته شده یاد کرده‌اند. (هایک، منبع یاد شده، ص ۱۳۲)

۳. Lex؛ گفتنی است که اصطلاح Legislation از این ریشه است.

4. Statute: Enactment

5. Statute

۶. در حقوق امروز، قانون موضوعه بر دو قسم است: نخست، مقرراتی که قوه مقننه وضع می‌کند. به این مقررات قانون به معنای خاص اطلاق می‌شود. دستهٔ دوم مقرراتی است که به تصویب نهادهایی جز قوه مقننه می‌رسد و به‌صورت تصویب‌ن امه، آیین‌نامه، بخش‌نامه و دستورالعمل ظاهر می‌شود. قانون اساسی را نیز باید قانون در معنای عام دانست که برتر از همه قوانین است؛ چنان‌که برای خلط نشدن آن با قوانین مصوب مجلس، به قوانین اخیرالذکر قانون عادی گفته می‌شود. بدین‌سان، تنها معیار بازشناختن قانون در مفهوم خاص، از قوانین به معنای عام، مرجع وضع کننده و تشریفات وضع آن است (کاتوزیان، همان‌جا).

۷. فقیهان معتزلی احکام مربوط به حسن و قبح ذاتی را قابل تغییر نمی‌دانند اما، نزد اشعریان همه احکام شرعی به ارادهٔ الهی محل تغییرند. اینان هیچ محدودیتی برای اختیار حق تعالی نمی‌بینند و بداهت این عقیده را با این نکته که ذات مقدس حق قادر مطلق است توجیه می‌کنند (ابن حزم، ۱۳۴۶ ق، ص ۷۳-۷۲ که با این عبارت از قدرت مطلق الهی یاد کرده است: و «انَّهُ لایُسئَلِ عَمّا یَفعَل و هُم یُسئَلونَ»).

۸. Thomas Aquinas (۱۲۷۴-۱۲۲۸)؛ حکیم و خداشناس ایتالیایی.

۹. Levyatan؛ نام کتاب مشهور هابز و در اصل به معنای نهنگ افسانه‌ای است که همه چیز را می‌بلعد. هابز حکومت مطلقه را به لویاتان مانند کرده است.

۱۰. John Austin (۱۸۵۹-۱۷۹۰) حقوقدان انگلیسی و صاحب مکتب در اثبات‌گرایی حقوقی.

۱۱. H.L.A Hart (۱۹۹۲-۱۹۰۷) استاد پیشین فلسفهٔ حقوق در دانشگاه آکسفورد که با کتاب «مفهوم حقوق» (The concept of law) در فلسفه حقوق طرحی نو در انداخت.

12. ldea of Rule of law

۱۳. ر.ک: اصول ۵۶ و بعد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مربوط به حدود اختیارات و مسئولیتهای رؤسای قوای سه‌گانه.

۱۴. به عقیدهٔ هارت: هر قاعدهٔ حقوقی، دلیل عمل (Reason of action) به آن را نیز به همراه دارد؛ به این معنا که شخص نه از سر اجبار یا به علت ترس که با طیب خاطر قانون را رعایت می‌کند چون حکم قانون را موافق عقل سلیم می‌بیند. از این معنی جنبهٔ درونی قاعدهٔ حقوق یعنی مبنای مشروعیت و پذیرش (Acceptance) قانون قابل فهم می‌شود و در نتیجه

● هرچند فرایند تفسیر قانون راهکارها و ابزارهای ویژهٔ خود را دارد و نمی‌توان ارادهٔ قانونگذاران را از این دست ابزارها دانست، ولی میان قانون و ارادهٔ قانونگذار نباید جدایی افکند. آنچه تفسیر می‌شود قانونی است که محصول ارادهٔ قانونگذار است و مراد قانونگذاران از مفاد قانون دور نیست.

اعتبار (Validity) قواعد در نظام حقوقی بر مبنایی عقلی استوار و موجه (Justified) می‌گردد (Hart, Op.Cite, p.55)
۱۵. ر.ک: اصل ۶۳ قانون اساسی: «دوره‌ی نمایندگی مجلس شورای اسلامی چهار سال است...» و اصل ۱۱۴: «رئیس جمهور برای مدت چهار سال با رای مستقیم مردم انتخاب می‌شود...».
16. le principe etant la permannce de la loi; il nempeche quun text puiss etre abroge.
۱۷. برای نمونه، انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ پیروز شد، ولی قانون اساسی جمهوری اسلامی نزدیک به یک سال بعد و در یازدهم و دوازدهم آذر ۱۳۵۸ به تصویب ملت رسید. گشایش مجلس شورای اسلامی نیز در خرداد ۱۳۵۹ بیش از یک سال پس از پیروزی انقلاب بود.
۱۸. به نظر می‌رسد، آنچه فیلسوفان متقدم را به پذیرش نتایج یاد شده رهنمون شده، نبود مرز میان نظام سیاسی و نظم حقوقی از دید آنان باشد. چنان‌که خواهد آمد، وقوع انقلاب تغییر بنیادی در نظام حقوقی پدید نمی‌آورد، زیرا اعتبار قانون و نظام حقوقی نه به حاکمان وابسته است و نه به حکومت‌ها؛ دولت و حکومت بی‌آنکه مبنای اعتبار قانون و حقوق باشد، تنها اجرای آنرا تضمین کرده است. با این همه، برپایهٔ اندیشه‌های پیشینیان، موجودیت نظام حقوقی، مستقل و جدا از نظام سیاسی تصور ناشدنی است. به گزارش برخی پژوهشگران، نظریهٔ وحدت حقوق و دولت در اندیشهٔ فیلسوفانی همچون هابز و هگل ریشه دارد. این اندیشه امروز طرفدار ندارد و در نقد آن گفته می‌شود: هرچند ارادهٔ دولت را می‌توان اصلی‌ترین مبنای حقوق دانست اما، یکی دانستن این دو خطرناک است و شهروندان را به فرمانبردارانی محض تبدیل می‌کند که جز تسلیم در برابر ارادهٔ دولت (خودسرانه و ناعادلانه باشد یا نه) تکلیفی ندارند. (Tempelman jurisprudence, pp. 86-101)؛ نقل از: دکتر محسن صادقی، «جستاری نقادانه در اندیشه‌های هانس کلسن»، **فصلنامه حقوقی**، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۵، زمستان ۱۳۸۴، صص ۲۶۴-۲۴۷).
۱۹. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تحولی از این دست است. برپایهٔ این اصل، همهٔ قوانین کشور باید براساس موازین اسلامی باشد. نهاد شورای نگهبان برای تأمین این منظور تأسیس شده است.
۲۰ این قانون نیز بعدها با قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲/۵/۱۸ جایگزین شد.
۲۱. این قوانین در اصلاحات بعدی جای خود را به قانون مجازات اسلامی مصوب سالهای ۱۳۷۰ و ۱۳۷۵ داد.

منابع و مآخذ

۱. ابن حزم، ابومحمد علی (۱۳۴۶ق)، **الاحکام فی‌اصول الاحکام**، تصحیح احمد محمد شاکر، مطبعه السعاده، مصر.
۲. بادامچی، حسین و دیگران (۱۳۸۲) **آغاز قانونگذاری: تاریخ حقوق بین‌النهرین باستان** (مجموعه مقالات) ترجمهٔ گودرز افتخار جهرمی و دیگران، تهران، طرح نو.
۳. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۲)، **مبانی فلسفی تفسیر حقوقی**، شرکت سهامی انتشار.
۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، **فلسفهٔ حقوق**، شرکت سهامی انتشار. ج۱
۵. --------- (۱۳۷۷)، **فلسفهٔ حقوق**، شرکت سهامی انتشار. ج۲.
۶. --------- (۱۳۷۹)، **قواعد عمومی قراردادها**، شرکت سهامی انتشار. ج۲
۷. کلی، جان (۱۳۸۲)، **تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب**، ترجمه محمد راسخ، طرح نو.
۸. میرزائی، اقبال علی (۱۳۹۰)، «مبانی فلسفی تفسیر قانون»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهر کرد**؛ س۶،ش ۲۰ و ۲۱، ویژه‌نامه حقوق، ص ۱۹۱-۱۷۱
۹. --------- (۱۳۹۱)، «تأثیر انقلاب بر اعتبار قوانین»، **اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، ش ۲۸۹، پاییز، ص ۱۰۵-۸۵.
۱۰. نجفی‌خواه، محسن (۱۳۸۴)، **تفاوت فقه و حقوق از نظر مبانی، منابع و روش**، رساله دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، به راهنمایی دکتر ابوالقاسم گرجی.
۱۱. هاشمی، محمد (۱۳۸۲)، **حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران**، حاکمیت و نهادهای سیاسی، نشر میزان، ج ۲ چاپ هفتم.
۱۲. هایک، فریدریش فون (۱۳۸۰)، **قانون، قانونگذاری و آزادی**، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد، تهران، طرح نو.

13. Bix, Brian (1996), **jurisprudence: Theory and context**, Sweet and Maxwell, London.
14.Dalloz Encyclopedie Juridique, (1973) Prepertoire de droit civil , Tome IV, Paris.
15. George, Robert, P. (1996) **The Autonomy of law; essays on legal positivism**, Oxford Press.
16. Harris, J.W (1980). **Legal philosophies**, London, Butter Worth's.
17 .Hart, H.L.A (1997), **The concept of law** , second edition, Oxford. U. Press.
18. Johnson, Conard (1993), **Philosophy of law**, Macmillan, New York.
19. Kelsen, Hans(1946), General theory of law and state, translated by Anders, Wedberg, Harvard U. Press.
20. Kemp, Allen, Carleton, (1963) Law in the making, Oxford, U. Press.
21.Marmor, Andrei (2001), **Positive law and objective values**, Clarendon Press.
22. _________ (1999), **Law and Interpretation**; essays on legal philosophy, London.
23. Mc Leod, Ian (1992), **Legal method**, Macmillan, London.

دیپلماسی عمومی و نهادهای آن در آمریکا

دکتر حسن آبنیکی ـ عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب
محمد جواد موسی‌نژاد ـ دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

چکیده

اگر فرستادن هدایا و مبلغان مذهبی در سده‌های گذشته را گونه‌ای دیپلماسی عمومی بدانیم، امروزه این پدیده در رشته‌های دانشگاهی، نهادهای سیاستگذار و بنگاههای چند منظوره فرهنگی مطرح است. مهمترین این نهادها در ایالات متحده قرار دارند و می‌کوشند سیاستهای این کشور را در چارچوب دیپلماسی عمومی پیش برند و به هدفهای منطقه‌ای و بین‌المللی آن جهت دهند. ولی دیپلماسی عمومی چیست؟ چه نهادهایی مسئول طراحی و تصمیم‌گیری در حوزه دیپلماسی عمومی آمریکا هستند؟ و تصمیم‌گیری در این زمینه چه فرایندی دارد؟ در این نوشتار می‌کوشیم به این‌گونه پرسشها در بستر کنونی جهانی شدن پاسخ دهیم.

پیشگفتار

از دیپلماسی عمومی، تعریفهای گوناگون شده است؛ اما برسرهم می‌توان آنرا توصیف کنندۀ تلاشهای یک دولت برای پیشبرد سیاست خارجی و تأمین منافع ملی از راه تماس مستقیم با شهروندان کشورهای دیگر دانست. کارویژۀ دیپلماسی عمومی، دادن اطلاعات به شهروندان دیگر کشورها از راه رادیو و تلویزیون و رسانه‌های اینترنتی و نیز کتاب و نشریات است. دیپلماسی فرهنگی، بخشی از دیپلماسی عمومی است. برگزاری نمایشگاههای هنر و موسیقی، ارائه آموزشها و مهارتهای فنی و حرفه‌ای، مبادله گروههای علمی و... شیوه‌هایی در چارچوب دیپلماسی فرهنگی است. دیپلماسی عمومی از دوران جنگ جهانی یکم در سیاست خارجی آمریکا به کار گرفته شد. فرانکلین روزولت، در برابر جایگاه آلمان نازی در زمینۀ خبررسانی، پرداختن به نشر اخبار و اثرگذاری بر افکار همگانی شهروندان آمریکا را در دستور کار قرار داد. این کار بخشی از تلاشهای دولت برای مجاب ساختن شهروندان به لزوم پشتیبانی از دخالت آمریکا در جنگ بود. پس از آن و در دوران جنگ سرد، تقویت دیپلماسی عمومی برای رویارویی با ایدئولوژی کمونیسم، هرچه بیشتر جان گرفت. آژانس اطلاعات ایالات متحده (USIA) عنوان سازمانی بود که در دوران جنگ سرد فعالیتهای تبلیغاتی ضد کمونیسم را رهبری می‌کرد. رادیو اروپای آزاد، رادیو آزادی و رادیو صدای آمریکا سه بنگاه خبررسانی در دوران کشمکش کمونیسم و سرمایه‌داری بودند که زیر نظر اداره آژانس اطلاعات کار می‌کردند. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، از اهمیت این رسانه‌ها کاسته شد زیرا آن دشمن ایدئولوژیک از میان رفته بود. در دهه ۱۹۹۰ ادامه یافتن فعالیت چنین رسانه‌هایی مورد بحث قرار گرفت.

پس از رویدادهای یازدهم سپتامبر و حمله نیروهای آمریکا و همپیمانانش به افغانستان و عراق، بازسازی آژانس اطلاعات با مأموریت تازه، ضرور دانسته شد. همچنین، توجه سیاست خارجی آمریکا به خاورمیانه پس از آن دگرگونیها افزایش یافته و دیپلماسی عمومی آن کشور پس از ۲۰۰۱ بر خاورمیانه و کشورهای این منطقه متمرکز شده است. از این‌رو، شناخت نهادها و سیاستگذاران دیپلماسی عمومی در آمریکا بایسته به نظر می‌رسد. اینکه چه نهادهایی مسئول سیاستگذاری

در بخش دیپلماسی عمومی آمریکا هستند و شیوهٔ کار آنها و همکاری با آنها در این نوشتار بررسی می‌شود. برای پاسخ دادن به این پرسشها، نخست نگاهی به پیشینه دیپلماسی عمومی و تعریفهای آن می‌افکنیم و سپس به نهادهای دست‌اندرکار دیپلماسی عمومی آمریکا می‌پردازیم.

تاریخچه دیپلماسی عمومی

کسانی برآنند که پیشینه دیپلماسی عمومی به ۱۷۷۴ میلادی بازمی‌گردد: هنگامی که چند روز پس از نخستین جنگ انقلاب آمریکا، کنگره قطعنامه‌ای برای ابراز همدردی با مردمان بریتانیا و پشتیبانی از آنان تصویب کرد. در ۱۷۷۵ نیز قطعنامه مشابهی برای کانادا و ایرلند به تصویب کنگره رسید. (Egner, 2010.18). در آوریل ۱۹۱۷ ویلسون رییس‌جمهوری آمریکا کمیته‌ای برای آشنا کردن شهروندان دیگر کشورها با هدفهای سیاست خارجی آمریکا برپا کرد. این کمیته در کشورهای گوناگون فعالیت می‌کرد و به تولید فیلم و بروشورهای تبلیغاتی می‌پرداخت و می‌کوشید بر افکار همگانی آمریکا و جهان اثر گذارد و مداخله آمریکا در جنگ بین‌الملل یکم را توجیه کند (Robert, 2007,53). در دوران جنگ جهانی دوم نیز دولت آمریکا از دیپلماسی عمومی بهره گرفت. اندک زمانی پیش از حمله به پرل هاربور در ۱۹۴۱، فرانکلین روزولت رییس‌جمهوری وقت آمریکا کمیته اطلاعات خارجی را برای تولید اخبار برای کشورهای آسیایی، اروپایی و تبلیغات ضد ژاپن و آلمان برپا کرد. این کمیته بعدها به «صدای آمریکا» مشهور شد. شبکه صدای آمریکا در فوریه ۱۹۴۲ پخش برنامه‌های خود را به زبانهای انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و ایتالیایی آغاز کرد. با پایان جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد، دو قدرت بزرگ جهان می‌کوشیدند با بهره‌گیری از همهٔ ابزارهای موجود، یکدیگر را در همه زمینه‌ها به چالش بکشند. از این‌رو، در آن هنگام بهره‌گیری کشورها از دیپلماسی عمومی بیشتر شد. در نخستین گام در ۱۹۵۳، آیزنهاور سازمان اطلاعات آمریکا را با هدف اثرگذاری بر افکار عمومی مردمان جهان بنیاد کرد. او کارویژهٔ این نهاد تازه را تبلیغ و القای آرمانهای آمریکا برای آزادی، پیشرفت و صلح اعلام کرد. این سازمان در ۱۹۷۷ در چارچوب طرح بازسازی شماره دو در دولت کارتر با بخش فعالیتهای فرهنگی و آموزشی وزارت امورخارجه آمریکا یکی شد و با ساختاری تازه زیر عنوان آژانس ارتباطات بین‌المللی آمریکا به کار ادامه داد (Pratkanis,2001.72). در برابر، اتحاد جماهیر شوروی نیز با ایجاد بنگاههای بزرگ خبرپراکنی دولتی به مبارزه تبلیغاتی با آمریکا پرداخت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان گرفتن جنگ سرد، دیپلماسی عمومی سیمایی تازه یافت. بویژه، رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه آغازی در دگردیسی مفهوم دیپلماسی عمومی به‌شمار می‌رود. از آن هنگام، کشورها بویژه آمریکا دریافتند که دیپلماسی عمومی راهی یک‌سویه نیست بلکه خیابانی دوسویه است که در آن، عنصر گفت‌وگو و شناخت متقابل بسیار مهم است. این نگاه تازه، از تغییر اهمیت سیاست واقعی و برجسته شدن سیاست دانش‌مدار مایه می‌گیرد. می‌توان گفت که سیاست خارجی مایه گرفته از سیاست دانش‌مدار، بر آن است که ایده‌ها، ارزشها، هنجارها و اخلاق در سیاست خارجی با کاربرد قدرت نرم بهتر به بار می‌نشیند تا قدرت سخت. در چارچوب این سیاست تازه، نقش بازیگران غیردولتی به اندازه نقش بازیگران دولتی اهمیت یافته است و بر همکاری این دو گروه تأکید می‌شود. آرگولار، دیپلماسی عمومی را گونه‌ای سیاست دانش بنیاد می‌داند که در آن، گروهها و بازیگران غیردولتی نقشی مانند دولت پیدا می‌کنند و قدرت نرم در این سیاست، جایی بسیار برجسته دارد (Arquilla and others, 1999, 47). امروزه در بیشتر کشورها، دیپلماسی عمومی جایگاهی ویژه در ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دارد و نقشی بسیار برجسته در پیشبرد هدفهای کشور در نظام بین‌الملل بازی می‌کند و بیشتر نظریه‌پردازان و سیاستمداران بر این باورند که برای برآوردن هدفها، باید از گزینه دیپلماسی عمومی هم بهره گرفت. اهمیت

• از دیپلماسی عمومی، تعریفهای گوناگون شده است؛ اما برسرهم می‌توان آنرا توصیف کنندهٔ تلاشهای یک دولت برای پیشبرد سیاست خارجی و تأمین منافع ملی از راه تماس مستقیم با شهروندان کشورهای دیگر دانست. کارویژهٔ دیپلماسی عمومی، دادن اطلاعات به شهروندان دیگر کشورها از راه رادیو و تلویزیون و رسانه‌های اینترنتی و نیز کتاب و نشریات است. دیپلماسی فرهنگی، بخشی از دیپلماسی عمومی است. برگزاری نمایشگاههای هنر و موسیقی، ارائه آموزشها و مهارتهای فنی و حرفه‌ای، مبادله گروههای علمی و... شیوه‌هایی در چارچوب دیپلماسی فرهنگی است.

● با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان گرفتن جنگ سرد، دیپلماسی عمومی سیمایی تازه یافت. بویژه، رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نقطه آغازی در دگردیسی مفهوم دیپلماسی عمومی به‌شمار می‌رود. از آن هنگام، کشورها بویژه آمریکا دریافتند که دیپلماسی عمومی راهی یک‌سویه نیست بلکه خیابانی دوسویه است که در آن، عنصر گفت‌وگو و شناخت متقابل بسیار مهم است. این نگاه تازه، از تغییر اهمیت سیاست واقعی و برجسته شدن سیاست دانش‌مدار مایه می‌گیرد.

بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی تا بدان اندازه است که جوزف‌نای می‌گوید دیپلماسی عمومی که مخاطب آن افکار عمومی است، برای برآوردن هدفهای یک کشور به اندازه دیپلماسی سنتی کلاسیک اهمیت دارد (وحیدی، ۲۰۶،۱۳۸۹).

مفهوم دیپلماسی عمومی

اصطلاح دیپلماسی عمومی را اگر به معنای امروزی آن یعنی رابطه دوسویه میان دولتها و ملتها درنظر بگیریم، اصطلاحی نوپا شمرده می‌شود و نشان می‌دهد که واژه دیپلماسی در گذر تاریخ دستخوش دگرگونی شده است. در ۱۹۶۳، ادوارد مورو دیپلماسی عمومی را برآورندهٔ منافع و امنیت ملی از راه نفوذ بر افکار همگانی با ابزارهای گوناگون ارتباطی مانند رسانه‌های جمعی، رادیویی، کتابخانه‌ها، انتشارات و توزیع کتابها، تصاویر احساسی و نمایشگاهها دانست (Waller, 2007.25).

ادموند گولیون در همان دهه ۱۹۶۰، برآن بود که دیپلماسی عمومی عبارت است از اثرگذاری بر برداشتهای عمومی نسبت به اجرای سیاست خارجی از راه تعامل گروهها و نهادهای غیردولتی یک کشور با همتاهای خود در کشورهای گوناگون، ایجاد ارتباط میان دیپلماتها و خبرنگاران خارجی و روند ارتباطات میان فرهنگی (www.usinfo,state). سیگنیتیزر و کومبس در تعریف خود، دیپلماسی عمومی را شیوه‌ای می‌دانند که بر پایهٔ آن، دولتها، افراد و گروه‌ها، مستقیم یا غیرمستقیم بر دیدگاهها و نگرشهایی عمومی که با تصمیمات در چارچوب سیاست خارجی دولتی دیگر مربوط می‌شود، اثر می‌گذارند (Signitizer, 1992,37).

لی و مایکل دیپلماسی عمومی را این‌گونه تعریف می‌کنند:

دیپلماسی عمومی تلاش آشکار برای ترغیب تودهٔ مردمان در دیگر کشورها است تا به کشوری که دست به فعالیتی زده است، گرایش پیدا کنند (Lee and Michael, 1991, 38-46).

در سالهای میانی دهه ۹۰ میلادی، اداره دیپلماسی عمومی آمریکا، دیپلماسی عمومی را ارتباط منافع و آرمانهای دولت آمریکا با مردمان در دیگر کشورها، جدا از حکومتهایشان دانست (U.S Department of State, 1995). جوزف نای نظریه‌پرداز برجسته در زمینه روابط بین‌الملل نیز در ۲۰۰۴ انتقال اطلاعات و ایجاد چهرهٔ مثبت از کشور را بخش مهمی از دیپلماسی عمومی دانست و آنرا فرایندی بلندمدت به‌شمار آورد. (Nye,۲۰۰۴). دیدگاههای نای دربارهٔ جهانی شدن و انقلاب ارتباطاتی و اطلاعاتی و نقش بازیگران غیردولتی، با دیپلماسی عمومی در هم تنیده شده است (Cooper,2008,251). نای دیپلماسی عمومی را دارای سه بُعد بسیار مهم می‌داند: «ارتباطات روزانه» که شامل تشریح تصمیمات سیاسی برای مردمان است؛ «ارتباطات استراتژیک» که در آن مجموعه‌ای از موضوعات ساده با هدفی ویژه بزرگ‌نمایی می‌شود؛ و «گسترش روابط دامنه‌دار و درازمدت» مانند دادن بورسهای تحصیلی، برگزاری سمینارها و نشستهای علمی و آموزشی و... (نای، ۱۹۵،۱۳۸۷).

در ۲۰۰۶، هامفری تیلور در مقاله‌ای با عنوان «دیپلماسی عمومی»، دیپلماسی عمومی را کوششهای یک دولت برای ایجاد رابطه با مردمان در جامعه‌ای دیگر، با هدف توضیح ارزشها، فرهنگ، سیاستها و باورهای جامعه خود و نیز بهسازی رابطه، وجهه و آوازه خود در آن جامعه تعریف کرده است (Taylor,2006). مرکز دیپلماسی عمومی آمریکا البته دیپلماسی عمومی را تنها ویژهٔ دولتها نمی‌داند و از سازمانهایی مانند سازمان ملل متحد نیز نام می‌برد که از دیپلماسی عمومی بهره می‌گیرند. این مرکز، دیپلماسی عمومی را متمرکز بر شیوه‌هایی می‌داند که یک کشور یا یک سازمان چند جانبه، به‌گونهٔ عمدی یا غیرعمدی با سهامداران، گروهها و افراد گوناگون در یک جامعه رابطه برقرار می‌کند که این رابطه نه تنها اصل پیام، که روشهای تحلیل و تفسیر پیام را نیز دربرمی‌گیرد (U.S Center of Public Diplomacy, 2008) هرچند در محافل دانشگاهی، مراکز تصمیم‌گیری در زمینه سیاست خارجی و نهادهای حکومتی تعریفهای گوناگون از دیپلماسی عمومی می‌شود، ولی در همهٔ این

تعریفها، عناصر مشترکی به‌چشم می‌آید:
– مخاطبان: در دیپلماسی عمومی، مخاطبان همان هدایت‌شوندگان به‌شمار می‌آیند.
– کارکرد: کارکردهای دیپلماسی عمومی را می‌توان به چند بخش تقسیم کرد: اطلاع‌رسانی؛ آموزش؛ نفوذ؛ ترغیب و دخالت کردن.
– هدف: هدف دیپلماسی عمومی به نوع حکومتها و نگاه کشورها بستگی دارد، ولی بر سرهم می‌توان گفت که تأمین امنیت ملی و منافع ملی برجسته‌ترین هدفهای دیپلماسی عمومی است (Agner,2009,14).

بنابراین آگاهی بخشی، درگیر شدن و ترغیب کردن مخاطبان خارجی برای به‌دست آوردن پشتیبانی آنها از سیاستهای خارجی، افزایش دادن شناخت دیگران از نهادها و ارزشهای کشور، ایجاد تفاهم و شناخت متقابل، فراختر کردن کانالهای ارتباط میان دو کشور و... از هدفهایی است که کشورها با به‌کارگیری دیپلماسی عمومی می‌کوشند آنها را محقق سازند. برسرهم، هدف نهایی از به‌کارگیری این ابزار، تأمین منافع ملی و امنیت ملی کشور است.

نهادهای مسئول دیپلماسی عمومی در آمریکا

از نخستین دهۀ سده کنونی، دیپلماسی عمومی، جایی برجسته در روند سیاستگذاری در آمریکا یافته، به‌گونه‌ای که به حوزۀ آموزش عالی نیز راه پیدا کرده است. در آمریکا، یک مرکز ویژه به نام «مرکز مطالعات اطلاع‌رسانی و ارتباطات بین‌المللی مورو» برای آموزش و پژوهش در زمینۀ دیپلماسی عمومی در دانشگاه تافت برپا شده و دانشکده‌هایی مانند مدرسه خدمات بین‌المللی در دانشگاه آمریکن و مدرسه ارتباطات آننبرگ در دانشگاه کالیفرنیای جنوبی، درسهایی در این زمینه دارند. در ساختار دولت آمریکا، وزارت امورخارجه برجسته‌ترین نهاد سیاستگذار در این زمینه است. (آشنا، ۱۳۸۴،۱۸)

وزارت امورخارجه

سند آموزه امنیت ملی ایالات متحده که در ۲۰۰۲ منتشر شده است، می‌گوید: ایالات متحده آمریکا درگیر جنگ باورها است و در این راستا باید از فرصتهای موجود در جامعه بین‌الملل، بیشترین بهره را ببرد و دیپلماسی عمومی کارایی برای ترویج جریان آزاد اطلاعات و اندیشه با هدف زنده نگهداشتن امید و آرمان آزادی به کار گیرد. (Nakamura and Weed, 2009,2)

وزارت امورخارجه آمریکا، در طرح کارکرد اجرایی (۲۰۰۴)، دوازده هدف راهبردی برای خود برشمرده است که یازدهمین هدف، دیپلماسی عمومی و روابط عمومی است. دفتر برنامه‌های اطلاعات بین‌الملل، کمیته امور فرهنگی و آموزشی و همچنین دفتر پخش رادیو تلویزیونی بین‌المللی در حوزه دیپلماسی عمومی، زیر مجموعۀ وزارت امور خارجه در این زمینه هستند. (درویش، ۱۳۸۴،۲۷۰)

کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی

کمیسیون مشورتی دیپلماسی عمومی، از سوی کنگره برپا شده است و اعضای آنرا رییس‌جمهوری تعیین می‌کند. کارویژۀ این کمیسیون، بررسی نقاط ضعف فعالیتهای دولت آمریکا با هدف شناخت، آگاهی بخشی و اثرگذاری بر جهانیان است. این کمیسیون که در دهه ۱۹۵۰ راه افتاده است، مسئول ارزیابی سیاستگذاریها در دیپلماسی عمومی و برنامه‌های سیاست خارجی آمریکا و نظارت بر برنامه‌ها و مأموریتهای برونمرزی دولت آمریکا و دیگر نهادهای این کشور است. (همان، ۲۷۱)

دفتر ارتباطات جهانی ریاست جمهوری

«کمیته هماهنگ کننده سیاست ارتباطات خارجی» و «دفتر ارتباطات ریاست جمهوری» مسئول جنبه‌های گوناگون اجرای دیپلماسی عمومی در کاخ سفید هستند. در ۲۱ ژانویه ۲۰۰۳، جورج دبلیو بوش رییس‌جمهوری آمریکا، دفتر ارتباطات جهانی در بخش ریاست جمهوری را برپا کرد. این دفتر که سرپرست آن مدیر کل ارتباطات جهانی ریاست جمهوری است، باید راهکارهای لازم را در زمینه‌های زیر به وزارتخانه‌ها و نهادهای وابسته به قوه مجریه عرضه کند:

۱) ایجاد هماهنگی کمّی و کیفی در پیامهای دولت ایالات متحده و نهادهای گوناگون آن؛

• سیاست خارجی مایه گرفته از سیاست دانش‌مدار، بر آن است که ایده‌ها، ارزشها، هنجارها و اخلاق در سیاست خارجی با کاربرد قدرت نرم بهتر به بار می‌نشیند تا قدرت سخت. در چارچوب این سیاست تازه، نقش بازیگران غیردولتی به اندازه نقش بازیگران دولتی اهمیت یافته است و بر همکاری این دو گروه تأکید می‌شود. آرگولار، دیپلماسی عمومی را گونه‌ای سیاست دانش بنیاد می‌داند که در آن، گروهها و بازیگران غیردولتی نقشی مانند دولت پیدا می‌کنند و قدرت نرم در این سیاست، جایی بسیار برجسته دارد.

---

۲) جلوگیری از سوء برداشت شنوندگان خارجی در زمینه هدفها و سیاستهای دولت ایالات متحده؛

۳) ایجاد فضای پشتیبانی از سیاستها در میان همپیمانان؛

۴) آگاهی رسانی به مخاطبان خارجی.

این دفتر، وظیفه هدایت راهبردی ارتباطات جهانی و دیپلماسی عمومی آمریکا را در سه چارچوب برعهده دارد:

الف) پیامهای روزانه؛

ب) طراحی فعالیتهای ارتباطی؛

پ) راهبردهای بلندمدت. (Johnson and Dale, 2003,3-4)

هدف نهایی این دفتر آن است که پیامهای ورودی و خروجی (اطلاعات و اخبار) به آمریکا و از آمریکا درباره موضوعهای گوناگون را هدایت و مدیریت کند تا مخاطبان خارجی بهترین تصویر ذهنی از سیاستها و رفتارهای دولت آمریکا را داشته باشند. در جریان حمله به عراق یک تیم از این مجموعه در قطر و در زمان انتخابات لویه جرگه در افغانستان یک تیم در کابل استقرار یافته بود تا در پیوند نزدیک با نیروهای مسلح و وزارت امورخارجه، پیامهای مورد نظر کاخ سفید را هرچه زودتر و به گسترده‌ترین شکل، در اختیار رسانه‌ها و جهانیان قرار دهد. (جرجیان ۱۳۸۴،۱۰۴)

دفتر اطلاعات ریاست جمهوری، هر روز به همهٔ سفارتخانه‌های آمریکا در جهان و همچنین دفترها و وزارتخانه‌ها در واشنگتن، گزارش کوتاه و سودمندی از سرفصلهای مورد نظر و نیاز برای طرح و تعامل با شنوندگان خارجی، با عنوان پیام‌رسان جهانی می‌فرستد. در این پیام روزانه، سخنان و مواضع رسمی و مهمترین سیاستها برای طرح و ارائه به بهترین شکل ممکن به منظور تأمین منافع ملی ایالات متحده آمریکا گنجانده می‌شود. (همان، ۱۰۵)

آژانس اطلاعات آمریکا

در ۱۹۴۲، فرانکلین روزولت، رییس‌جمهوری آمریکا، برای رویارویی با تبلیغات ضد آمریکایی آلمان نازی، به دیپلماسی عمومی رو کرد. او سرویس اطلاعات خارجی آمریکا را که تا ژانویه ۱۹۴۳، دارای ۲۳ مترجم بود و به بیش از ۲۷ زبان خارجی برنامه‌های تبلیغاتی آمریکا را عرضه می‌کرد، تقویت کرد. پس از آن، این فعالیتها گسترش یافت و در اوت ۱۹۵۳ در قالب طرح شماره ۸ بازسازی دولت آمریکا در دوران دولت آیزنهاور، آژانس اطلاعات ایالات متحده آمریکا پی‌ریزی شد. در بیانیه تأسیس آن آمده است: وظیفه این نهاد تازه آن است که مردمان در دیگر نقاط جهان را به این نکته برساند که هدفهای ایالات متحده آمریکا با آرمانهایش برای آزادی، پیشرفت و صلح همسو است و به‌گونه‌ای این سیاستها را نزد افکار عمومی جهانیان به نمایش گذارد که پشتیبانی لازم از این سیاستها فراهم شود. (Wilson, 2001,21-22)

شورای امنیت ملی

شورای امنیت ملی، نهادی است که در دولتهای گوناگون و در دورانهای گوناگون، دستخوش تغییر برنامه، مجریان، اعضا و ساختار بوده و از این‌رو، هرگز از ثبات و دوام لازم برای طراحی، هدایت و مدیریت برنامه‌های راهبردی کلان و بلندمدت برخوردار نبوده است. در ۱۹۸۲ در دوران ریاست‌جمهوری ریگان و در ۱۹۹۹ در دوران بیل کلینتون، با تصمیم رییس‌جمهوری، شورای امنیت ملی کوشید تا الگوهایی عملی و راهبردی برای فعالیتها در زمینه دیپلماسی عمومی و ارتباطات راهبردی به دست دهد، ولی ارزیابیهای بعدی نشان داد که این فرایندها موفق نبوده و شورای امنیت ملی در زمینه دیپلماسی عمومی ضعیف و نامتمرکز کار کرده است.

در سپتامبر ۲۰۰۴، گروه مشاوران علمی پنتاگون در گزارش خود سفارش کردند که در شورای امنیت ملی پست مشاور رییس‌جمهوری در زمینه ارتباطات جهانی ایجاد شود و متصدی آن، در کنار رایزنی در زمینه امنیت ملی، در حوزه ارتباطات و پیام‌رسانی دولت آمریکا فعالیت کند. (Epstein,2006,8-11)

وزارت دفاع

پیگیری دیپلماسی عمومی، در وزارت دفاع کمرنگ‌تر از دیگر بخشها است و در معاونت وزیر دفاع در زمینهٔ فرماندهی، کنترل، ارتباطات و اطلاعات و معاونت وزیر دفاع در زمینه سیاستگذاری متمرکز است. پس از ۱۱ سپتامبر و برجسته‌تر شدن نقش این وزارتخانه در سیاست خارجی آمریکا، دونالد رامسفلد در بخشنامه‌ای از مدیران بلندپایهٔ غیرنظامی و نظامی پنتاگون خواست تا چارچوب و برنامه‌های دیپلماسی و ارتباطات راهبردی وزارت دفاع را در حوزه‌های زیر مشخص کنند:

۱) روابط عمومی: اطلاع‌رسانی.

۲) عملیات روانی: فریب و مدیریت تصاویر ذهنی. (Samei, 2010,3)

رادیو ـ تلویزیون و اینترنت ابزارهای اعمال دیپلماسی عمومی

فعالیتهای رسانه‌ای بین‌المللی آمریکا، زیرنظر هیأت مدیرهٔ پخش بین‌المللی آمریکا انجام می‌گیرد. در ۱۹۹۰، کار سازمانهای رسانه‌ای ایالات متحده به یکدیگر نزدیک‌تر و در سازمانی ویژه گنجانده شد. در همان سال، آژانس اطلاعات با همکاری صدای آمریکا، سازمان پخش بین‌المللی ایالات متحده دربرگیرندهٔ سه نهاد (صدای آمریکا ـ سرویس تلویزیون و شبکه جهانی فیلم ـ رادیو تلویزیون مارتی) را برپا کرد که زیر نظر اداره فعالیتهای مهندسی و تکنولوژیک قرار داشت. (Rhonda, 2005,6-7)

در ۱۹۹۴، در دوران ریاست جمهوری کلینتون، ادارهٔ پخش رادیو تلویزیونی بین‌المللی در آژانس اطلاعات آمریکا برپا شد و همهٔ فعالیتهای رادیو و تلویزیونی بین‌المللی زیرنظر هیأت مدیره پخش رادیو و تلویزیون بین‌المللی قرار گرفت.

شمار کارکنان این سازمان که در ۲۰۱۲ بودجه‌ای بالغ بر ۷۵۷/۷ میلیون دلار در اختیار داشته، بیش از ۳۷۹۰ نفر است. مجموعه زیر نظر این سازمان در هر هفته نزدیک به سه هزار ساعت برنامه تولید و پخش می‌کند و از ۲۰۰۳ به این سو شمار مخاطبان آن ۷۱ درصد افزایش یافته است. بخشهای این سازمان عبارت است از:

۱) صدای آمریکا:

صدای آمریکا در ۱۹۴۲ با بهره‌گیری از امکانات بخش خصوصی راه‌اندازی شد. این رادیو که بزرگترین سازمان رادیویی بین‌المللی ایالات متحده است، ۲۰۶/۵ میلیون دلار بودجه برای پخش برنامه‌های خود در اختیار دارد و در هفته، ۱۵۰۰ ساعت برنامه به ۴۴ زبان شامل اخبار، گزارش، آموزش، مسائل فرهنگی، پخش زنده، تماس تلفنی و... تولید و پخش می‌کند. (www.bbg.gov,2011,1)

۲) رادیو آسیای آزاد:

با تصویب قانون رادیو تلویزیون بین‌المللی در ۱۹۹۴، رادیو آسیای آزاد در ۱۹۹۶ از سوی یک شرکت خصوصی راه‌اندازی شد. وظیفهٔ این شرکت، مخابره اطلاعات و اخبار به شنوندگان آسیایی است که به اطلاعات کافی و آزاد دسترسی ندارند و همچنین از حق آزادی بیان محرومند، اعلام شده است. این رادیو به نُه زبان آسیایی به تولید و پخش برنامه می‌پردازد و برنامه‌های آن اخبار، تحلیل، تفسیر و برنامه‌های فرهنگی برای کشورهای آسیایی را دربرمی‌گیرد (Ibid,2).

۳) اداره رادیو و تلویزیون مارتی (کوبا):

رادیو مارتی در ۱۹۸۵ و تلویزیون مارتی در ۱۹۹۰ کار خود را آغاز کردند. پرداختن به اخبار داخلی و خارجی کوبا وظیفه این شبکه است. اعلام شده است که ترویج دموکراسی و گسترش آزادی برای شهروندان کوبا از راه اطلاع‌رسانی و پخش اخبار بی‌هرگونه جهت‌گیری و جانبداری، هدف اصلی این شبکه است.

بخش بزرگی از شبکه‌های خبری نیز به خاورمیانه اختصاص یافته است. این منطقه جایگاهی برجسته در سیاست خارجی آمریکا دارد و اوضاع و روندها در کشورهای این منطقه با جمعیتهای جوان و تحول‌خواه، آمریکا را بر آن داشته است تا بخش بزرگی از کانالهای رادیو تلویزیونی را معطوف به این سو کند.

٤) رادیو سوآ (به زبان عربی):

رادیو سوآ در سراسر هفته به صورت ۲۴ ساعته برنامه‌های رادیویی به زبان عربی پخش می‌کند. برنامه‌های این رادیو، موسیقی، تحلیل خبر، مصاحبه، ورزش و طیف گسترده‌ای از موضوعهای سیاسی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد. استودیوهای این رادیو در دبی و واشنگتن است. اردن، کویت، امارات، فلسطین، قطر، بحرین، لبنان، سودان و... به برنامه‌های این شبکه دسترسی دارند. (www.bbg.gov,2012,1-3)

۵) تلویزیون الحره:

الحره یک شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای بازرگانی است که به زبان عربی به تولید و پخش اطلاعات و اخبار می‌پردازد. این شبکه برای ۲۲ کشور خاورمیانه

●امروزه در بیشتر کشورها، دیپلماسی عمومی جایگاهی ویژه در ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دارد و نقشی بسیار برجسته در پیشبرد هدفهای کشور در نظام بین‌الملل بازی می‌کند و بیشتر نظریه‌پردازان و سیاستمداران بر این باورند که برای برآوردن هدفها، باید از گزینه دیپلماسی عمومی هم بهره گرفت. اهمیت بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی تا بدان اندازه است که جوزف‌نای می‌گوید دیپلماسی عمومی که مخاطب آن افکار عمومی است، برای برآوردن هدفهای یک کشور به اندازه دیپلماسی سنتی کلاسیک اهمیت دارد.

• دیپلماسی عمومی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر بر جهان اسلام متمرکز شده است. براین پایه، برای مبارزه با موج آمریکا ستیزی که به دنبال اشغال افغانستان و عراق در منطقه شکل گرفته بود، دیپلماسی عمومی ایالات متحده در خاورمیانه بر ترویج دموکراسی استوار شد.

از جمله عراق و پاکستان برنامه‌هایی در زمینه بحث و گفت‌وگو، سرگرمی، ورزشی، علمی و... پخش می‌کند. بویژه با گسترش بنیادگرایی در پاکستان و برخوردهای خشونت‌آمیز در این کشور که برآمده از تعصب مذهبی و فقر اقتصادی است، این شبکه می‌کوشد رویکردی آموزشی در پیوند با مخاطبان داشته باشد. (Tamilson,2007,1)

٦) رادیو اروپای آزاد (رادیو آزادی):

رادیو آزاد اروپا اطلاعات و اخبار را به ۱۹ کشور که از دید آمریکا از آزادی مطبوعات بی‌بهره‌اند، مخابره می‌کند. این رادیو برنامه‌های خود را از پراگ به کشورهای گوناگون می‌فرستد. رادیو فردا که برای ایرانیان برنامه تولید و پخش می‌کند، زیرنظر این رادیو اداره می‌شود و یکی از زیرمجموعه‌های آن است.

الف) رادیو فردا:

پس از تأسیس کمیته ملی اروپای آزاد در ۱۹۴۹ در نیویورک نیاز به یک ابزار رسانه‌ای احساس می‌شد. از این‌رو مدیران کمیته، دست به راه‌اندازی دفتر مرکزی رادیو اروپای آزاد در مونیخ آلمان زدند. این رادیو نخستین برنامه خود را در ژوییهٔ ۱۹۵۰ در حوزه چک‌واسلواکی پخش کرد. نخستین رییس این مجموعه، جان فاستر دالس وزیر خارجه آمریکا در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور بود.

رادیو فردا اخبار سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و هنری را با تأکید بر مسائل ایران پخش می‌کند. رادیو اروپای آزاد/ رادیو آزادی، برنامه‌های بین‌المللی خود را به مناطق خاوری و جنوب خاوری اروپا، روسیه، قزاقستان، آسیای میانه، خاورمیانه و جنوب باختری آسیا مخابره می‌کند. این رادیو از ۱۹۹۶ فعالیت خود را بر پایه همکاری با ۲۴۰ سازمان گوناگون بین‌المللی دنبال کرده و با بهره‌گیری از ابزارهای تازه رسانه‌ای و فناوری پیشرفته، بر دامنه شنوندگان خود افزوده است. رادیو اروپای آزاد برنامه‌های خود را به مدت هزار ساعت در هفته و به ۲۸ زبان زنده جهان از جمله آلبانیایی، ارمنی، عربی، آذربایجانی، بوسنیایی، چچنی، دری، پشتو، فارسی و... عرضه می‌کند.

رادیو فردا که یکی از زیرمجموعه‌های رادیو اروپای آزاد/ رادیو آزادی است زیر کنترل و نظارت شورای مدیران پخش ایالات متحده آمریکا کار می‌کند. (khalaji,2007,1-2)

دیپلماسی عمومی امریکا پس از ۱۱ سپتامبر

پس از پایان جنگ سرد و رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا نهادها و فعالیتهای خود در بخش دیپلماسی عمومی را بازسازی کرده و بخشها و مسئولیتهای تازه‌ای بویژه در وزارت دفاع و خارجه تعریف کرده است. بی‌گمان ۱۱ سپتامبر را همچون جنگ سرد می‌توان نقطه عطفی در سیاستگذاری آمریکا در حوزه دیپلماسی عمومی دانست. این فعالیتها بر رویارویی با پدیدهٔ بنیادگرایی و نیز بر اوضاع خاورمیانه متمرکز است، جایی که بسیاری از حمله‌ها به منافع آمریکا از آنجا پشتیبانی می‌شود.

دولت بوش برای افزایش دادن تأثیر دیپلماسی عمومی، دست به کارهای زیادی زد. دو ماه پس از رویدادهای ۱۱سپتامبر، مرکز اطلاع‌رسانی «ائتلاف» تأسیس شد. وظیفه این مرکز هماهنگ‌سازی نشستهای خبری و موضوعهای محوری مورد نظر آمریکا و انتشار آن در سراسر جهان است. اندکی پس از آن «اداره ارتباطات جهانی» راه‌اندازی شد که وظیفهٔ اصلی آن هماهنگ کردن ارتباطات راهبردی با مخاطبان جهانی تعریف شده است.

در سپتامبر ۲۰۰۲، کاندولیزا رایس کمیته هماهنگ کننده سیاستگذاری در زمینه ارتباطات راهبردی را تأسیس کرد که هدف آن هماهنگ کردن فعالیتهای میان سازمانی، تنظیم پیامهای کاخ سفید و تبلیغ آن در خارج است.

همچنین نهادهای زیر در دوران دولت بوش برای کمک به پیشبرد دیپلماسی عمومی آغاز به کار کردند:

۱) در ژوییه ۲۰۰۴ کمیته هماهنگ کنندهٔ سیاستگذاری در زمینه ارتباط با جهان اسلام، با دستور رییس‌جمهوری تشکیل شد.

۲) اداره سیاستگذاری و برنامه‌ریزی منابع در وزارت امورخارجه و در زیرمجموعه بخش دیپلماسی عمومی و امور عمومی تأسیس شد.

۳) نقشه راه دیپلماسی عمومی در وزارت دفاع در ۲۰۰۳ با هدف نظارت بر تبلیغات نظامی در خارج از

کشور و دیگر اطلاعات مربوط به جنگ با تروریسم تنظیم شد.

برنامه‌های دیپلماسی عمومی در وزارت دفاع، آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده و شورای رادیو تلویزیون ایالات متحده همگی زیرنظر کاخ سفید و شورای امنیت ملی قرار گرفته و بودجه آن نیز افزایش یافته است. در ۲۰۰۵، این بودجه ۱/۲ میلیارد دلار بوده است.

در ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱ بخش دیپلماسی عمومی وزارت امورخارجه آمریکا، چهار موضوع کلیدی زیر طراحی شده از سوی دولت بوش را بعنوان راهنمای دیپلماسی عمومی آمریکا مطرح کرد:

۱ـ حمله‌ها به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون، نه حمله به آمریکا، که حمله به کل جهان بوده است.

۲ـ جنگ با تروریسم، جنگ با اسلام نیست، بلکه هدف، تروریستها و حامیان آنها هستند.

۳ـ آمریکا از مردمان افغانستان پشتیبانی می‌کند و از همین‌رو ۳۲۰ میلیون دلار به کمکهای بشردوستانه در این کشور اختصاص داده است.

۴ـ همهٔ کشورها برای ریشه‌کن کردن تروریسم بین‌المللی باید متحد شوند.

این بخش همچنین، نخستین پیام کتابچه‌ای را با عنوان شبکه تروریسم به ۳۶ زبان تهیه و منتشر کرد. در این کتابچه تصاویری از قربانیان حمله‌های یازده سپتامبر همراه با نقشه‌ای از شبکه تروریستی القاعده در ۴۵ کشور نمایش داده شده بود.

در پیام دوم، برنامه‌ای تلویزیونی با هزینه ۱۵ میلیون دلاری با عنوان ارزشهای مشترک تهیه شد که در آن مسلمانان آمریکا بعنوان کسانی که زندگی عادی دارند و بعنوان آتش‌نشان، نانوا، پزشک و... سرگرم کارند، نمایش داده می‌شدند. همچنین کتابچه‌ای با عنوان زندگی مسلمانان در آمریکا منتشر شد با تصاویری از مسلمانان، و هدف از آن نشان دادن مدارای مذهبی و آزادی مذهبی در آمریکا بود. راه‌اندازی رادیو ساوا، به زبان عربی با هدف برقراری رابطه با جمعیت جوان عرب زبان در خاورمیانه نیز در همین راستا صورت پذیرفت. این رادیو که از دوبی برنامه پخش می‌کند، در ۲۰۰۳ بودجه‌ای ۳۵ میلیون دلاری از دولت ایالات متحده دریافت کرده بود.

اقدامات دیگر این بخش، شامل گسترش برنامه‌های «آمریکن کورنرز» (American Corners) بوده است. این برنامه‌ها، کتابخانه‌ها یا فعالیتهای فرهنگی به شیوهٔ آمریکایی در سفارتخانه‌های ایالات متحده را با هدف آگاهی‌رسانی هرچه بیشتر درباره زندگی و فرهنگ آمریکایی در خارج است. (Ren burnham, 2009,1-5)

همچنین، برنامه‌هایی با هدف تعامل بلندمدت با جوانان در جهان اسلام طراحی شده است. برنامه «مشارکت برای آموزش» و «تعامل جوانان و آموزش» با هزینه‌ای بالغ بر ۶۱ میلیون دلار، امکاناتی فراهم می‌کند تا دانشجویان مسلمان از خاورمیانه، شمال افریقا و جنوب آسیا بتوانند برای گذراندن دوره کارشناسی در دانشگاههای ایالات متحده به این کشور بیایند. (Ibid)

کنگره آمریکا در ۲۰۰۲ با تصویب قانون ترویج آزادی، وزیرامورخارجه را موظف ساخت تا دیپلماسی عمومی را به بخشی جدایی‌ناپذیر در برنامه‌ریزی و اجرای سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل کند. بر پایه این قانون افزون بر پشتیبانی از مبادلات فرهنگی و برنامه‌هایی برای آموزش خبرنگاران خارجی، ۱۳۵ میلیون دلار برای پخش برنامه‌های تلویزیونی در خاورمیانه اختصاص داده شد.

در بخش کمکهای مالی نیز سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا که کمکهای مالی سالانه در اختیار همپیمایان آمریکا بویژه در خاورمیانه قرار می‌داد، پس از ۱۱ سپتامبر از سوی کنگره موظف شد نقش بیشتری در دیپلماسی عمومی بازی کند و این کمکهای مالی در طرحهای بشردوستانه به کار گرفته شود.

برای بهسازی وجههٔ آمریکا در جهان اسلام پس از ۱۱ سپتامبر، دیپلماسی عمومی ایالات متحده بر موارد زیر متمرکز شد:

– ایجاد سازمانی تازه که مسئولیت اصلی را در زمینه فعالیتهای دیپلماسی عمومی و هماهنگی با دیگر نهادهای دولتی داشته باشد. سازماندهی دوباره دیپلماسی عمومی در وزارت امورخارجه، هماهنگی بیشتر کاخ سفید و وزارت‌خارجه در زمینه دیپلماسی عمومی، افزایش منابع پولی و انسانی، افزایش کاربرد فناوری، افزایش مشارکت بخش خصوصی، ایجاد برنامه‌های مطالعاتی آمریکا در دانشگاههای محلی در کشورهای عرب و مسلمان، ایجاد یک پروژه مشارکت بخش خصوصی و دولتی با عنوان «بنیاد آینده جهانی» با هدف تأمین بودجه دائم خارج از بودجه فدرال برای برنامه مبادلات بین‌المللی. (Tiedeman,2004,23-26)

دیپلماسی عمومی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر بر جهان اسلام متمرکز شده است. براین پایه، برای مبارزه با موج آمریکا ستیزی که به دنبال اشغال افغانستان و عراق در

منطقه شکل گرفته بود، دیپلماسی عمومی ایالات متحده در خاورمیانه بر ترویج دموکراسی استوار شد.

راه‌اندازی سایتها و انتشار مجلاتی به زبان عربی در ۲۰۰۳ با بودجه سالانه ۴/۵ میلیون دلار و تیراژ ۵۰ هزار نسخه، اقدام دیگر وزارت امورخارجه ایالات متحده برای آشنا کردن جوانان خاورمیانه و شمال آفریقا با فرهنگ، ارزشها و شیوهٔ زندگی آمریکایی بوده است.

افزون بر شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، اینترنت نیز عرصه‌ای شده است برای اجرای دیپلماسی عمومی و برنامه‌های فرهنگی آمریکا در خاورمیانه و بویژه در مصر. در همین راستا، فعالان سیاسی و وبلاگ‌نویسان مصری با بودجه دولت آمریکا در دانشگاه کلمبیا کنفرانسی برگزار کردند. شماری از شرکت‌کنندگان در این کنفرانس، از مخالفان حکومت حسنی‌مبارک و از سازمان دهندگان اصلی اعتراضهای مردمی در میدان التحریر بودند. (Ibid,28-30)

در ۲۰۰۸، هشت وبلاگ‌نویس مصری برای دیدار از ایالات متحده و تهیه گزارش دربارهٔ شیوه برگزاری انتخابات در آمریکا، به این کشور دعوت شدند. این اقدام بخشی از برنامه مرکز «کمال ادهم» در زمینه آموزش روزنامه‌نگاری و پژوهش در دانشگاه قاهره بود که دولت آمریکا بودجهٔ آنرا تأمین می‌کرد. در این راستا، آمریکا راهکارهای سنتی دیپلماسی عمومی خود را برای نفوذ هرچه بیشتر در مصر در قالب مبادلات فرهنگی به کار می‌گیرد. مهمترین هدف از چنین اقداماتی، شناساندن هرچه بیشتر فرهنگ آمریکایی به مصریان است. برگزاری کنسرت، سخنرانی، اجرای برنامه‌های فرهنگی و سفر به آمریکا از این دست اقدامات است. همچنین، برنامه‌هایی که از آمریکا برای مصر درنظر گرفته می‌شود، گام مهمی است در راه آموزش زندگی آمریکایی به مخاطبان جوان در آن است.

آمریکا سالانه به ۲۵ تن از جوانان مصری برای تحصیل در آمریکا بورس می‌دهد و در برابر، ۵۰ دانشجوی خود را به این کشور می‌فرستد. در این سالها، برنامه‌های مرتبط با دیپلماسی فرهنگی آمریکا در کشورهای منطقه و بویژه در مصر، بر آموزش زبان انگلیسی به جوانان متمرکز شده است.

در برنامه دیپلماسی فرهنگی آمریکا برای کشورهای منطقه و بویژه مصر طرح‌هایی نیز برای فرستادن مدرسان زبان انگلیسی، روزنامه‌نگاران و رهبران جنبشهای زنان پیش‌بینی شده است. (Ibid, 31-33)

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، مهمترین هدفهای دیپلماسی عمومی و فرهنگی آمریکا در کشورهای خاورمیانه در قالب ترویج دموکراسی و آزادی اقتصادی و آشنا کردن جوانان مسلمان با ارزشهای فرهنگی و شیوهٔ زندگی آمریکایی در جوامع مسلمان دنبال شده است.

بهره سخن

بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی آمریکا را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: نخستین دوره از زمان جنگ جهانی دوم آغاز شده و تا پایان جنگ سرد ادامه یافته است. تمرکز آژانس اطلاعات آمریکا در دوران جنگ بر رویارویی خبری با آلمان نازی و پس از آن با کمونیسم بوده است. به‌نظر می‌رسد که درگیر شدن آمریکا در جنگ بویژه با ایدئولوژیهایی که داعیهٔ رهبری جهان را داشته‌اند، نقشی برجسته در شکل گرفتن دیپلماسی عمومی آمریکا بازی کرده است. از آنجا که آمریکا مروج اندیشه‌های لیبرالیستی و سرمایه‌داری به‌شمار می‌رود، تمرکز نهادهای متولّی دیپلماسی عمومی در دوران جنگ سرد بر جلوگیری از گسترش کمونیسم به اروپای باختری، خاورمیانه و آسیای خاوری بوده است. بسیاری از شبکه‌های خبری که در خدمت دیپلماسی عمومی آمریکا قرار دارند، در این دوران راه‌اندازی شده‌اند. دورهٔ دوم دیپلماسی عمومی آمریکا، اقدامات آن کشور پس از ۱۱ سپتامبر را دربرمی‌گیرد. توجه و تخصیص بودجه به شبکه‌های خبری الحره، رادیو آزادی که بخش بزرگی از برنامه‌های خود را به عربی و فارسی منتشر می‌کند، همچنین تأسیس معاونتهای تازه در وزارت امورخارجه، اختصاص دادن بودجه به وزارت دفاع برای پوشش خبری جنگ در منطقه و تلاش برای افزایش مبادلات فرهنگی با شهروندان در کشورهای منطقه، از اقدامات آمریکا در چارچوب دیپلماسی عمومی بوده است. در دههٔ گذشته، آمریکا هر چه بیشتر به قدرت نرم‌افزاری و فرهنگی خود تکیه کرده تا ضمن حفظ نفوذ خود در خاورمیانه، به رویارویی با پدیده بنیادگرایی بپردازد.

منابع

ـ آشنا، حسام‌الدین (۱۳۸۴)، **دیپلماسی عمومی، فرهنگ و ارتباطات در خدمت سیاست خارجی**، تهران، نشر ابرار معاصر.

ـ درویش، رضاداد (۱۳۸۴)، **کتاب آمریکا: ویژه دیپلماسی عمومی**، تهران، نشر ابرار معاصر.

ـ جرجیان، ادوارد (۱۳۸۴)، **تغییر ذهنیت‌ها، پیروزی از طریق صلح**، ترجمه مؤسسه اندیشه‌سازان نور، تهران، نشر اندیشه‌سازان نور.

ـ نای، جوزف (۱۳۸۷)، **قدرت نرم؛ ابزارهای موفقیت در سیاست بین‌الملل**، ترجمه سید محسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، تهران، دانشگاه امام صادق.

ـ وحیدی، موسی الرضا (۱۳۸۹)، **دیپلماسی در جهان درحال تحول**، تهران وزارت امورخارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی .

– Arquilla, John and Ronfeldt, David (1999), **The Emergence of Neopolitic: Toward an American Information Strategy**, Santa Monica, Rand.

– Nakamura, Kennon H, Weed,Matthew C, (2009), "U.S' Public Diplomacy: Background and Current Issues", Congressional Research Service at **www.crs.gov**.

– Johnson Stephan, Dale, Helle (2003), "How to reinvigorate U.S public diplomacy", available on www.heritage.org/research.

– Cooper, Andrew F (2008), **Global Government and Public Diplomacy Worlds apart?**, London, Pallgrave.

– Dizard, Wilson. P, (2001) "U.S foreign policy in the information age", Available on **nla.gov.au/nla.cat**.

– Egner, Micheal (2010), **Between Slogans and Solutions a frame-based Assessment Methodology for Public Diplomacy**, Rand.

– Epstein, Susan B. (2006), "Background and the 9/11 commission recommendation", at fpc. state. gov/ documents/ organization/ 40146.pdf

– Nye, Joseph (2004), **Power in the Global Information Age from Realism to Globalization**, London, Routledge.

– Samei, Marwa Abdel, (2010), "Public diplomacy in the age of regional media", at http://iris.lib.neu.edu/polisci_diss/.

– Signitizer Benno and Coombs (1992), "Public Relations and Public Diplomacy", **Public Diplomacy Review**.

– Pratkanis, Anthony (2001), **Age of Propoganda**, New York, Holt Press.

– Rhonda, Zaharna, (2005), "The network paradigm of strategic public diplomacy", at, www.Fpif.org/pdf/vol.

–Robert, Walter (2007), **What is Public Diplomacy**? Washington, Green Press.

– Tamilson, Ky (2007), "Alhurra TV and radio sawa: Advancing freedom in the Arab world", at **www.arabmediasociety.com.Similar**

– Taylor, Humphery (2006). **The Practice of Public Diplomacy: policy makers and public opinion**. U.S center on public diplomacy.

– Waller, Micheal (2007), The Public Diplomacy Reader, Washington the institute of World Politics Press.

http://www.washingtoninstitute.org/uploads

http://www.exchangediplomacy.com

http://uscpublicdiplomacy.org/pdf

www.bbg.gov,(2012), **at http:// www. bbg. gov/ highlight/ cafe-dc-with-tara-sonenshine**.

تاریخ نویسی با روش نادرست: نگاهی به جزایر تنب و ابوموسی برپایهٔ اسناد

دکتر اصغر جعفری ولدانی

پیشگفتار

کمابیش ۵۵ سال پیش، یعنی در مرداد ۱۳۳۴، استاد عبدالحسین زرین‌کوب در مقاله‌ای با عنوان «تحقیق درست» نوشت: «اگر با این همه محقق که در روزگار ما هست، هنوز ادب (ادبیات) تحقیقی ما سست و بی‌مایه به‌نظر می‌آید، جای دریغ است. امّا علت آن است که داعیه‌داران زمان ما کار تحقیق را زیاد آسان و خوار مایه گرفته‌اند. تا سی سال پیش که هنوز این همه محقق در بین ما ظهور نکرده بود. کسانی مانند محمد قزوینی و همگنان او، اگر تحقیقی در مسایل ادبی و تاریخی می‌کردند دقیق و استوار بود. کار اینگونه محققان اگر بسیار نبود و به کندی و آهستگی پیش می‌رفت امّا روشن و درست بود و تا حد زیادی مایه خرسندی و اطمینان می‌گشت. چنان محققی چون شوق طلب و درد تحقیق داشت با دقت و حوصله تمام در کشف مطالب و دشواری‌ها، اهتمام می‌ورزید... امّا از این همه شور و شوق در کسانی مانند محمد قزوینی... در بسیاری از محققان ما امروز تقریباً هیچ نمانده است».[۱]

اگر استاد عبدالحسین زرین‌کوب هنوز زنده بود، دربارهٔ وضع پژوهش در روزگار ما چه می‌نوشت؟ او در بیش از نیم سده پیش، از وضع پژوهش و کار پژوهشگران آن دوران گله‌مند بوده است، درحالی که امروز وضع پژوهش و کار برخی پژوهشگران ما براستی فاجعه‌بار شده است. آنچه در زیر می‌آید، نمونه‌ای است در این زمینه.

در ۱۳۸۷، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه، با حضور برخی استادان دانشگاهها، پژوهشگران، مورخان و دیپلماتها کتابی را که از سوی آن دفتر منتشر شده بود، رونمایی کرد: «**حاکمیت بر جزایر ابوموسی، تنب کوچک و تنب بزرگ در روند سیاست خارجی ایران**»، نوشته نقی طبرسا (در اصل، پایان‌نامه دکتری او در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام). نگارنده این سطور، با توجه به علاقه‌ای که به این موضوع داشت، بسیار شادمان شد که پژوهشگر دیگری نیز در دفاع از حقوق ایران در مورد این جزایر آستین همت بالا زده است. گفتنی است که نگارنده این سطور از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ به مدت چهار سال در این زمینه بررسی و پژوهش کرده بود که نتیجه آن چند مقاله و یک کتاب با عنوان «**نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**» بود. این کتاب در ۶۴۴ صفحه در ۱۳۷۶ از سوی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی منتشر شد و چاپ دوم آن نیز در ۱۳۸۴ انتشار یافت.

ولی کتاب طبرسا، چندی پس از انتشار با انتقادهایی روبه‌رو شد؛ برای نمونه:

۱. برخی مطالب کتاب ناقض یکپارچگی سرزمینی ایران و ناسازگار با منافع ملی ایران است؛

۲. منابع کتاب، بیشتر جعلی و ساختگی است؛

۳. بسیاری از مطالب کتاب تکراری است؛

۴. بسیاری از مطالب کتاب، از کتابهای دیگران است که نام آنها و منابع ذکر نشده است. برای نمونه، بخش بزرگی از مطالب کتاب برگرفته از کتاب «**نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**» نوشتهٔ اصغر جعفری ولدانی است که حتّا یک بار هم به استفاده از این کتاب اشاره نشده است.

اشکالات کتاب و انتقادهای یادشده، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه را بر آن داشت

تا دست به گردآوری نسخه‌های کتاب بزند و آنها را به خمیر کاغذ تبدیل کند.

با این همه، نویسنده با حذف یا افزودن برخی مطالب تاریخی، کتاب را با عنوانی تازه «جزایر سه گانه ایرانی در خلیج‌فارس، پژوهشی تاریخی ـ حقوقی» به مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر تهران سپرده که در سال ۱۳۹۰ منتشر شده است. این کتاب که به گفته ناشر، به گونه‌ای «کاربر پسند» چاپ شده، ۱۲ فصل و ۱۰۳۹ صفحه دارد که ۲۵۳ صفحه را پیوستهای کتاب تشکیل می‌دهد و همین، مایهٔ حجیم شدن کتاب شده است. در واقع متن اصلی کتاب کمابیش ۷۷۰ صفحه است.

کلیاتی دربارهٔ کتاب

در چاپ تازهٔ کتاب، مطالبی به چشم می‌خورد که جای تأمل دارد. برای نمونه، نویسنده متن ۴۹ یادداشت مبادله شده میان جمهوری اسلامی ایران و امارات عربی متحده از ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۵ را آورده است.[۲] از این شمار، ۲۴ یادداشت مربوط به وزارت امورخارجه امارات عربی متحده است که در آنها به اقدامات ایران در جزیره ابوموسی اعتراض شده است و ۲۵ یادداشت نیز از سوی جمهوری اسلامی به وزارت امورخارجه امارات عربی متحده در پاسخ به یادداشتهای آن دولت است. گذشته از اینکه انگشت گذاشتن بر این اسناد در این روزها جای تأمل دارد، پرسش این است که آیا برشمردن ۲۴ یادداشت فرستاده شده از سوی امارات عربی متحده، در راستای تأمین منافع ملی ایران است؟ آیا آوردن این یادداشتها در کتاب، موضع امارات عربی متحده را تقویت نمی‌کند؟ یا دست‌کم برای خواننده ایجاد شبهه نمی‌کند؟ و آیا آوردن متن ۴۹ یادداشت در پی هم، بی‌اینکه حتّا یک سطر از سوی نویسنده در تحلیل و پاسخگویی آنها نوشته شود، کاری پژوهشی است؟

همچنین، نویسنده از ۲۴ یادداشت یا نامه نام برده که از ۱۹۹۲ پس از حادثهٔ کشتی خاطر تا ۲۰۰۵ از سوی امارات عربی متحده در دبیرخانه سازمان ملل بعنوان سند به ثبت رسیده است. در همهٔ این یادداشتها یا نامه‌ها، بیانیه پایانی نشستهای شورای همکاری خلیج‌فارس، کشورهای عضو اعلامیه دمشق یا ۲+۶، اتحادیه عرب و نشستهای وزیران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس با وزیران کشورهای عضو اتحادیه اروپا آمده است. در این نامه‌ها یا یادداشتها، بندی دربارهٔ پشتیبانی از ادعاهای امارات عربی متحده در مورد جزایر ایرانی تنب و ابوموسی گنجانده شده است. نویسنده که چنین فهرست بلندی از یادداشتها و یا نامه‌های امارات در کتاب خود آورده، در مورد ایران چنین نکرده است، بلکه تنها به یک یادداشت ایران به سازمان ملل اشاره کرده که بعنوان سند شورای امنیت ثبت شده است.[۳]

از سوی دیگر، آوردن متن کامل یادداشت نمایندهٔ دایم امارات عربی متحده در سازمان ملل متحد مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ خطاب به نماینده دائم ایران (کمال خرازی) چه ضرورتی داشته است؟[۴] این یادداشت ۱۲ صفحه‌ای دربرگیرندهٔ ادعاهای واهی و بی‌پایه امارات عربی متحده است که ارزش خواندن ندارد، چه رسد به اینکه متن کامل آن در کتاب آورده شود. همچنین، روشن نیست که آیا نماینده دائم ایران در سازمان ملل به آن پاسخ داده است یا او هم، آنرا بی‌ارزشتر از آن دانسته است که به آن پاسخ دهد و اگر پاسخی داده شده، چرا متن آن در کتاب آورده نشده است.

نکته دیگر دربارهٔ کتاب، سازماندهی نامناسب آن است. برای نمونه، فصلهای کتاب بی‌تناسب است: فصل سوم ۱۴ صفحه و فصل ششم ۲۳۲ صفحه است. گذشته از آن، عنوان فصل دوازدهم با محتوی آن همخوانی ندارد. عنوان این فصل «اراده و قصد دولت ایران در اعمال حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی و کوشش امارات برای وارد کردن طرف‌های ثالث از سال ۱۳۷۱ تا آبان ۱۳۸۴ / ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۵» است، درحالی که همهٔ مباحث این فصل اختصاص به طرفهای ثالث دارد و به هیچ‌رو سخنی از اراده دولت ایران در اعمال حاکمیت بر جزایر تنب و ابوموسی در میان نیست.

مطالب کتاب از توالی و نظم منطقی برخوردار نیست و در آن گونه‌ای آشفتگی به چشم می‌آید که بی‌گمان ناشی از شتابزدگی است. برای نمونه، نویسنده در فصل چهارم دربارهٔ سه نامه ادعایی بریتانیا درخصوص مالکیت مشاع قواسم توضیح می‌دهد و بار دیگر در فصل یازدهم، زیر عنوان مستندات حقوقی و سیاسی امارات عربی متحده درباره جزایر تنب و ابوموسی، اسناد مورد ادعا از جمله سه نامه یاد شده را شرح می‌دهد. همچنین، در فصل ششم درباره استدلال‌های ایران و بریتانیا درباره جزایر تنب و ابوموسی از جمله نقشه‌های جغرافیایی بحث می‌کند و باز در فصل یازدهم به بررسی این مسأله می‌پردازد.

در چکیده کتاب (نسخه اولیه)، گفته شده که نویسنده می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که «راهکارهای پیشبرد و تداوم اعمال حاکمیت ایران بر جزایر کدام‌اند»؟ درحالی که چه در نسخه اولیه و چه در نسخه تجدیدنظر شده، این پرسش مهم بی‌پاسخ مانده است. بی‌گمان از نویسندهٔ یک پایان نامه دکتری انتظار می‌رود که پیشنهادها و راهکارهایی به دست دهد تا گرهی از مشکلات کشور باز شود، ولی از نویسندهٔ این پایان‌نامه چنین چیزی دیده

نمی‌شود.

گذشته از آن، روش پژوهش نویسنده روشن نیست و دربارهٔ آن توضیح داده نشده است. امروزه در پژوهشها، بویژه اگر به صورت کتاب (در اصل پایان نامهٔ دوره دکتری) باشد، نویسنده بی‌چون و چرا باید دربارهٔ روشی که در پیش گرفته، توضیح دهد. مشخص کردن روش پژوهش، از بایستگیهای یک کار پژوهشی است. اهمیت روش پژوهش به اندازه‌ای است که در همهٔ مقاطع تحصیلی دانشگاهی، روش پژوهش تدریس می‌شود. از همین‌رو دربارهٔ روش پژوهش یا شناخت، صدها جلد کتب منتشر شده و در آنها به انواع روشهای پژوهش و شناخت پرداخته شده است. امروزه اگر در پایان‌نامه‌ای روش پژوهش مشخص نشده باشد، آن پایان‌نامه در محافل دانشگاهی پذیرفتنی نیست. از دید بهروز نبوی «توسعه و پیشرفت علمی مدیون به کار بردن روش صحیح تحقیق علمی است».[۵] یا به گفته باقر ساروخانی «دست‌آوردهای هر تحقیق علمی به همان نسبت حایز ارزش‌اند که با روش‌هایی درست اخذ شده باشند».[۶]

از سوی دیگر، در پژوهشهای علمی، بویژه پایان‌نامه‌ها، باید به ادبیات موضوع یا پژوهشهایی که دیگران دربارهٔ موضوع مورد بحث انجام داده‌اند، با ذکر نام نویسندگان و عنوان کتابها و مقالات مربوط پرداخته شود. این کار برای آن است که نوآوری نویسنده نمود یابد و روشن شود که او، چه مطالب یا موضوعهایی را بررسی کرده است که پیشتر، دیگران بررسی نکرده‌اند؛ به سخن دیگر، سهم وی در تولید علم چه بوده است. این نکته، در کتاب مورد بحث که پایان‌نامه دکتری نیز بوده، به فراموشی سپرده شده است. در مقدمه کتاب که در نسخه‌های اول و دوم تغییر نکرده است، نویسنده تنها در صفحه ۳۱ به این نکته بسنده کرده است که «برخی پژوهشگران و اساتید ایرانی... کتاب‌ها و مقاله‌های ارزشمندی منتشر نموده‌اند که در آنها بیشتر بر جنبه‌های تاریخی و حقوقی حقانیت ایران در این جزایر اشاره شده است.» در نسخهٔ جدید، عنوان کتاب، چنان که گفته شد «جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج‌فارس پژوهشی تاریخی ـ حقوقی» است. بدین‌سان، در این کتاب نیز به بررسی جنبه‌های تاریخی و حقوقی حقانیت ایران بر جزایر پرداخته شده است. بنابراین، باید پرسید که نوآوری نویسنده چه بوده است؟ آیا کار ایشان تکرار همان کارهای دیگران نیست؟

فزون بر آن در بسیاری از موارد، متن کامل یادداشتهای مبادله شده میان ایران و بریتانیا آورده شده که به افزایش حجم کتاب انجامیده است. گذشته از آن، در یک پژوهش علمی، نکته‌های مهم یادداشتها یا نامه‌ها در متن کتاب می‌آید و متن کامل آنها که شمارشان نیز بسیار زیاد است، در پیوستها آورده می‌شود. آیا آوردن متن کامل یادداشتها در کتاب، آن هم به دفعات، کاری پژوهشی و علمی است؟ برسرهم، به نظر می‌رسد که طبرسا اهل دقت، تأمل و نقد علمی نیست و کارش حداکثر از نقل ساده و کامل محتویات پرونده‌های وزارت امورخارجه ایران فراتر نمی‌رود.

گذشته از اینها، نویسنده در بسیاری از موارد دچار تناقض‌گویی شده است. برای نمونه، نام کشور امارات، «امارات عربی متحده» است، درحالی که در کتاب عنوان نادرست «امارات متحده عربی» به کار رفته است. همچنین، گفته شده است که عربستان در آغاز نسبت به سراسر خاک کویت ادعای ارضی داشته ولی در سالهای اخیر این ادعا را متوجه مناطق قروه و ام‌المرادیم و فلات قاره آن کشور کرده است.[۷] در این باره باید چند نکته را یادآور شد: ۱. نام قروه نادرست و درست آن قارو است؛ ۲. قارو و المرادم نه منطقه، که جزیره‌اند؛ ۳. در ژوییه ۱۹۹۶ فلات قاره عربستان و کویت تحدید حدود شد و عربستان از ادعای خود نسبت به جزایر قارو و ام‌المرادم چشم پوشید.[۸]

نویسنده کتاب در متن اسناد نیز دست برده و واژهٔ «طلق» را به «مطلق» تبدیل کرده است. در اصل سند «ملک طلق» آمده است.[۹] نویسنده، معنای طلق را در نیافته و تصور کرده که این واژه باید «مطلق» باشد و از این‌رو آنرا تغییر داده است، درحالی‌که «ملک مطلق» بی‌معنا است (مراجعه شود به فرهنگ معین دربارهٔ معنای واژهٔ «طلق»).[۱۰]

نویسنده ادعا کرده است که عمان جداگانه با امارتهای... دبی (منطقه حتا)، شارجه (دباء) و رأس‌الخیمه (از جمله جزیره خورالخویر و رأس مسندم) اختلاف ارضی دارد.[۱۱] دو نکته را در این جا باید یادآور شد: ۱. عمان با امارت دبی اختلاف ارضی ندارد؛ ۲. جزیره‌ای به نام خور الخویر وجود خارجی ندارد.[۱۲]

همچنین، در کتاب آمده است که مناطق بیطرف میان کویت و عربستان و عراق، بعنوان منبع بالقوه تهدید و تنش میان آنها باقی مانده است.[۱۳] این مطلب نادرست است، زیرا امروزه آن مناطق بیطرف دیگر وجود ندارد و تقسیم شده است. پیشتر، دو منطقه بیطرف یکی میان کویت و عربستان و دیگری میان عراق و عربستان وجود داشت.[۱۴]

نویسنده گفته است که پس از استقرار نیروهای ایران در جزایر سه‌گانه، کویت بعنوان اعتراض سفیرش را از ایران فرا خوانده و در اواخر ۱۹۷۲ بار دیگر سفیر به تهران فرستاده است[15]، درحالی‌که ایران به نشانهٔ اعتراض

به مواضع کویت، سفیر خود را از کویت فرا خواند و در اواخر ۱۹۷۲ مبادرت به اعزام سفیر به آن کشور کرد.

طبرسا همچنین نوشته است که به هنگام طرح مسأله جزایر سه‌گانه در شورای امنیت سازمان ملل متحد «در میان ۵ کشور عضو دائم شورای امنیت، دولت آمریکا از ایران بیشترین حمایت را کرد».[۱۶] این نکته که بیشتر از سوی دولتهای غربی و عربی مطرح می‌شود، یکسره نادرست است. آنها مدعی هستند که ایران با پشتیبانی آمریکا، توانسته است حاکمیت خود را بر این جزایر بازگرداند، درحالی‌که گواهی برخی صاحبنظران و سیاستمداران ایرانی که در گفتگوها بر سر جزایر نقش داشته‌اند، چیز دیگری است. برای نمونه، در خاطرات اسدالله علم آمده است که سر آلک داگلاس هیوم وزیر خارجه بریتانیا از آمریکا خواسته بود به ایران فشار آورد تا از ادعای خود درباره جزایر تنب و ابوموسی چشم‌پوشی کند[۱۷]، یا امیر طاهری نوشته است «سیاست‌های ایران و آمریکا در خلیج‌فارس، گرچه در بسیاری از زمینه‌ها با یکدیگر سازگارند، در حوزه‌های دیگر قابلیت انطباق با یکدیگر را ندارند. برای مثال آمریکا درصدد بود ایران را از اعمال حاکمیت بر آن ۳ جزیره در تنگه هرمز برحذر دارد.»[۱۸]

در واقع، اتحاد جماهیر شوروی بود که آشکارا و بی‌پرده از ایران پشتیبانی کرد. نویسنده خود نیز به این موضوع اعتراف کرده و از قول سفیر اتحاد جماهیر شوروی در تهران نوشته است: «دولت شوروی در تعلق این جزایر به ایران تردیدی ندارد و در تمام نقشه‌های ما این جزایر به رنگ خاک ایران است».[۱۹]

همچنین در این کتاب آمده است که: «عربستان نسبت به سایر همسایگان از جمله یمن (در منطقه عسیر)... ادعای ارضی دارد.» (ص۴۳۳) این مطلب نیز درست نیست، زیرا عربستان بر پایهٔ پیمان طائف در ۱۹۳۵ این منطقه را ضمیمه خاک خود کرده بود و یمن نسبت به آن ادعا داشت که سرانجام زیر فشار عربستان، پس از گذشت ۶۰ سال، از ادعای خود چشم پوشید و به موجب یادداشت تفاهم ۱۹۹۵ الحاق عسیر به عربستان را پذیرفت.

نکته مهم دیگر آنکه، گرچه این کتاب مورد تجدید نظر قرار گرفته و در ۱۳۹۰ تجدید چاپ شده و به ادعای ناشر مطالب آن به روز شده، ولی منابع آن بسیار کهنه است و از منابع تازه استفاده نشده است. با نگاهی به فهرست منابع کتاب می‌توان این نقص را دریافت. در این سالها، کتابهایی تازه چه از سوی نویسندگان ایرانی و چه از سوی دولت امارات عربی متحده چاپ و منتشر شده است که در زیر به دو عنوان از آنها اشاره می‌شود:

– Thomas R. Mattair, The **Three Occupied UAF Islands The Tunbs and ABU Musa**, The Emirates Center for Strategic Studies and Researsh, 2005.

– Kourosh Ahmadi, **Islands and International Politics in The Persian Gulf; Abu Musa and The Tunbs in Strategic Perspective**, Routledge. London and New York, 2008.

نکتهٔ مهم دیگر دربارهٔ کتاب، شتابزدگی و بی‌دقتی نویسنده است. زرین‌کوب نوشته است: «آفتی دیگر، سخت‌تر و زیان‌انگیزتر... در کار محققان ما هست که بی‌دقتی است. بی‌دقتی نیز حاصل شتابکاری است. این بی‌دقتی در تحقیق بلایی بزرگ است... این شتابکاری محققان ما را به کجا می‌برد؟ نخست به بی‌رسمی که آغاز سرگشتگی است. و از این‌روست که کار بیشتر محققان ما امروز کم و بیش سست و ضعیف و آمیخته با بی‌دردی و شتابکاری است. این بی‌دردی و شتابکاری که اُفت عمده کار درست است، امروز چنان بر ما چیره گشته است که حتی شور و شوق درد و ذوق دانش‌طلبی و حقیقت‌جویی را از کسانی نیز که از عهده کار درست برمی‌آیند باز گرفته است و ادب تحقیقی ما را ضعیف و بی‌مایه کرده است.»[۲۰]

ناشر در پیشگفتار کتاب ادعا کرده است: «پژوهش حاضر به حق یکی از دقیق‌ترین... متون حاضر در کشور پیرامون جزایر ایرانی است.» برای اینکه ببینیم تا چه اندازه ادعای ناشر درست است، به چند مورد از مطالب تکراری در کتاب اشاره می‌شود:

۱. متن کامل سه نامه از حکام قاسمی بندرلنگه (شیخ خلیفه، علی‌بن خلیفه و شیخ یوسف بن محمد) به شیخ رأس‌الخیمه در صفحات ۱۵۷–۱۵۶ آمده و سپس بی‌هرگونه تغییر در صفحات ۶۵۵–۶۵۴ تکرار شده است.

۲. متن کامل یادداشت تفاهم بر سر جزیره ابوموسی در ۱۹۷۱، نخست در صفحات ۸۳۰–۸۲۹ و بار دیگر در صفحه ۸۴۶ آمده است.

۳. بسیاری از مطالب مربوط به نقشه ایران در ۱۸۸۶ که بوسیله دولت بریتانیا ترسیم و در آن جزایر تنب و ابوموسی به رنگ سرزمین ایران مشخص شده، در صفحات گوناگون کتاب از جمله صفحه ۴۵۸ (بند اول) و صفحه ۶۳۳ (پاراگرافهای اول و دوم) تکرار شده است.

۴. در صفحات ۱۲۵–۱۲۲ دربارهٔ استقرار قاسمی‌ها در بندر لنگه در سه مرحله بحث شده است. این مطالب با اندکی تغییر در صفحات ۲۸–۶۲۷ تکرار شده و منبع

هر دو مطلب و صفحات آن نیز یکی است.

۵. بر سر هم، مطالب تکراری در کتاب بسیار است که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

کاربرد نادرست اسناد

از همه شگفت‌انگیزتر در یک پژوهش باصطلاح علمی، آوردن متن کامل یادداشتهای مبادله شده میان ایران و بریتانیا در متن کتاب و سپس تکرار آنها در پیوستهای کتاب است. بیش از ۵۰ یادداشت مبادله شده میان ایران و بریتانیا در متن و پیوستهای کتاب آورده شده است که برخی از آنها دو تا سه صفحه را دربر می‌گیرد. گنجاندن این همه یادداشت در پیوستها اشکالی ندارد، هرچند که بسیاری از آنها پیشتر در جاهای دیگر منتشر شده است،[۲۱] امّا آوردن متن کامل آنها در متن کتاب جای تأمل دارد.

ناشر در پیشگفتار کتاب ادعا کرده است که «تمرکز مؤلف محترم بر اسناد... ارزش و استناد پژوهش حاضر را به‌مراتب افزایش داده است». ولی آیا آوردن متن کامل یادداشتهای دولت ایران و نیز پاسخ آنها از سوی دولت بریتانیا یا برعکس، آنهم به دنبال هم در متن کتاب و سپس در پیوستهای آن، کاری پژوهشی است؟ البته می‌توان ادعا کرد که برای مستندسازی این کار لازم بوده است و وقتی نویسنده «درصدد است با استفاده از اسناد و مدارک معتبر» پژوهش خود را انجام دهد، چاره‌ای جز استفاده از اسناد نیست!

کمتر دیده شده است که در یک اثر پژوهشی، متن کامل بیش از ۵۰ یادداشت را بیاورند؛ البته این کار در مورد یک یا چند یادداشت مهم انجام می‌گیرد. اصل بر آن است که نکات اصلی یادداشتها را در متن کتاب[۲۲] و متن قراردادها، عهدنامه‌ها یا موافقتنامه‌ها و پروتکلها را در پیوستهای کتاب می‌آورند.[۲۳]

گذشته از آن، آنچه اهمیت دارد آن است که نویسنده، این یادداشتها یا اسناد را مورد تجزیه و تحلیل و نقد علمی قرار دهد. فیروز کاظم‌زاده در مقدمه کتاب خود نوشته است: «من می‌بایست از روی انبوهی از اسناد منتشر شده و نشده، این‌ها را بسنجم و به محک نقد و انتقاد درآورم، تفسیر و تعبیر و ارزیابی کنم. آنگاه نوبت تلفیق مواد و مصالح برگزیده رسید و این کار سال‌ها مرا به خود مشغول داشت....»[۲۴]

از سوی دیگر، در استفاده از اسناد وزارت امورخارجه بریتانیا باید دقت کرد. به گفتهٔ کاوه بیات «برخی از تفاسیر و تعابیر انگلیسی‌ها ضرورتاً با واقعیات تاریخی مطابق نیستند و خود باید مورد بررسی قرار گیرند....»[۲۵] لطفعلی صورتگر نوشته است: «لازم است در درجه اول معلوم شود که آیا اسناد دیگری وجود دارد که مأخذی را با آن مقابله و مقایسه نمود یا نه و در درجه دوم قبل از پذیرفتن یک مأخذ لازم است از هر گونه مقابله و مطابقه دقیق اسناد فروگذاری نشود تا اسناد تاریخی مسجل گردد. برای نوشتن تاریخ باید هر سندی را با سایر اسناد مطابقه نمود».[۲۶] بحثهای تاریخی، هرگز یکسره در اسناد و مدارک جا نمی‌گیرد و مورخ ناچار است از روشهای استنتاجی برای پر کردن خلأ بهره گیرد.

همهٔ اسناد و یادداشتهایی که نویسنده در کتاب از آنها استفاده کرده، اسناد و یادداشتهای متبادله میان ایران و بریتانیا به زبان فارسی است که از آرشیو وزارت امورخارجه ایران برگرفته شده است. به سخن دیگر، حتا یک یادداشت یا سند از وزارت امورخارجه بریتانیا که از انگلیسی به فارسی ترجمه شده باشد، در متن کتاب و پیوستهای آن دیده نمی‌شود. جالب آنکه نویسندهٔ کتاب چندی در سفارت ایران در لندن کار می‌کرده و می‌توانسته است به این اسناد [یا یادداشتها] دسترسی داشته باشد.

ولی چنان که گفته شد، مشکل اساسی این است که یادداشتهای مبادله شده میان ایران و بریتانیا، همهٔ حقایق را بازگو نمی‌کند. بسیار دیده شده است که آنچه دولت بریتانیا در یادداشتهای خود به ایران اعلام کرده، با آنچه در یادداشتها و گزارشهای دیگر خود آورده، متفاوت است.[۲۷] از این‌رو باید یادداشتهای سفارت بریتانیا در تهران به وزارت امورخارجه آن کشور و برعکس را نیز مورد توجه قرار داد و برای این منظور باید به آرشیو اسناد بریتانیا مراجعه کرد و این کاری است که نویسندهٔ کتاب نکرده و تنها به ذکر یادداشتهای مبادله شده میان دولت بسنده کرده است. شاید برای نویسنده، ترجمه و درک و فهم اسناد بریتانیا زمان‌بر و دشوار بوده است، ولی اکنون این اسناد و یادداشتها گردآوری، طبقه‌بندی و منتشر شده و در ایران نیز در دسترس است. ولی دریغ که پژوهشگران ما راحت‌طلب شده‌اند و می‌خواهند در کوتاه‌ترین زمان، کار خود را به‌پایان برسانند.

اسناد و یادداشتهای دولت بریتانیا دربارهٔ خلیج‌فارس که تحت امتیاز British Crown منتشر شده از منابعی مانند دفتر ثبت اسناد عمومی لندن، کلکسیونهای مشرق زمین و هندوستان، کتابخانه بریتانیا (British Library) دانشگاههای کمبریج، دورهام، اکزتر، لندن، آکسفورد و منابع دیگری در اروپا و ایالات متحده از جمله پرونده‌های وزارت امورخارجه آمریکا برگرفته شده است. از این مجموعه، آنچه مربوط به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی است به شرح زیر است:

1. Islands And Maritime Boundaries of The Persian Gulf 1798-1960.

این مجموعه (جزایر و مرزهای دریایی خلیج فارس ۱۹۶۰–۱۷۹۸) در ۲۰ جلد و ۱۳۵۰۰ صفحه منتشر شده و ویراستاران آن، آر.ان اسکوفیلد و بی اِل توی بوده‌اند. این مجموعه شامل تاریخ جزایر خلیج‌فارس، نقش آنها در روابط بریتانیا و اعراب و بریتانیا و ایران، تغییر و تحول مرزها و اهمیت جزایر در تعیین خطوط مرزی است.

2. The Lower Persian Gulf Islands: The Abu Musa And Tunbs Dispute

مجموعه «جزایر جنوبی خلیج فارس: مناقشات مربوط به ابوموسی وتنب‌ها» در ۶ جلد و ۴۰۰۰ صفحه به ویراستاری بی‌اِل‌توی منتشر شده است. این مجموعه اطلاعات ارزشمندی درباره جزایر تنب و ابوموسی و مناقشات قدیمی مربوط به حاکمیت بر این جزایر، پیگیریهای ایران و نیز طرفداری دولت بریتانیا از شیوخ خلیج‌فارس تا زمان تشکیل امارات عربی متحده به‌دست می‌دهد. از این مجموعه‌ها در کتاب استفاده نشده است.

چنان‌که گفته شد، در کتاب جزایر سه‌گانه ایرانی خلیج‌فارس، اسناد بسیاری که میان وزارت امورخارجه ایران و سفارت بریتانیا در تهران مبادله شده، آمده است. در اینجا به برخی از این اسناد اشاره می‌شود. گفتنی است که تفاوت یادداشتها در متن کتاب و پیوستهای آن تنها در این است که در متن کتاب یک یا حداکثر سه سطر نخست یا آخر یادداشتها که دربرگیرندهٔ تعارفات معموله یا اشاره به مکاتبات پیشین بوده، حذف شده است.

نکتهٔ مهم اینکه، تاریخ یادداشتها که به شمسی، قمری و میلادی است همراه با شماره یا نمره آنها در متن کتاب و پیوست‌های آن آورده شده است، درحالی که این کار در متن کتاب ضرورت نداشته است؛ بویژه آنکه افزون بر متن کتاب، مشخصات هر یادداشت یعنی تاریخ و نمره آن در زیرنویس‌ها تکرار شده است. معمول این است که مشخصات یادداشتها در زیرنویس‌ها آورده شود.

مسأله دیگر اینکه پیش از بررسی اسناد، توضیحاتی برای روشن شدن زمینه بحث در هر مورد، داده شده است. گذشته از آن، توضیحاتی دربارهٔ یادداشتها در زیرنویس داده شده است که نشان می‌دهد از یک یادداشت ۴۰ یا ۵۰ سطری، سه تا پنج سطر آن اهمیت داشته و بقیه یا اهمیت نداشته یا تکرار یادداشتها و مکاتبات پیشین بوده است. همچنین، از این یادداشتها چنین برمی‌آید که دولت ناتوان و درمانده قاجار، در برابر قدرت عظیم امپراتوری بریتانیا، سرسختانه از حقوق ایران بر جزایر تنب و ابوموسی دفاع کرده است.

مالکیت مشاع یا مشترک قواسم

قواسم یا قاسمی‌ها قبایلی بودند که در سدهٔ هجدهم به سواحل خلیج‌فارس آمدند و در شارجه و رأس‌الخیمه مستقر شدند. یک شاخه از آنها نیز در بندر لنگهٔ ایران اقامت گزیدند و به تابعیت ایران درآمدند. دولت ایران بندر لنگه را به آنها اجاره داد. در آن زمان جزایر تنب و ابوموسی از توابع بندر لنگه بود و همین، چندی بعد مایه دردسر دولت ایران شد. دولت بریتانیا در سالهای بعد ادعا کرد که «قاسمی‌های لنگه فقط بندر لنگه را از سوی دولت ایران اداره می‌کرده‌اند و اداره جزایر تنب و ابوموسی را از جانب قاسمی‌های شارجه و رأس‌الخیمه برعهده داشته‌اند. به‌عبارت دیگر جزایر تنب و ابوموسی ملک مشترک قاسمی‌های عمان و لنگه بوده و به‌طور مشترک اداره می‌شده است...»[۲۸] در این زمینه، شش یادداشت میان ایران و بریتانیا مبادله شده که محتوای آنها به شرح زیر است:

۱. دولت ایران در ردّ این ادعا و اثبات حقوق خود بر جزایر تنب و ابوموسی و سیری، چند نامه را که از سوی شیخ یوسف‌بن محمد حاکم لنگه مبنی بر تعلق این جزایر به ایران نوشته شده بوده، برای دولت بریتانیا فرستاده است.

۲. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزیر امورخارجه ایران در دوم مارس ۱۸۸۸ اعلام کرد: «نوشتیجات راجع به جزایر سری و تمب را که آن جناب... به جهت دوستدار ایفاد فرموده بودند...، کاملاً رسیدگی شده، ولی ادعای دولت علیه ایران را به ثبوت نمی‌رساند... در نوشتیجاتی که داده شد، اظهارات عمده، اظهارات شیخ یوسف است و این شخص از جمله طایفه جواسمی نبوده است...» نکته جالب توجه در این مورد آن است که دولت بریتانیا درحالی که نامه‌های شیخ یوسف مبنی بر تعلق جزایر تنب و سیری به ایران را رد می‌کند، در همان حال به یک نامه از همین شیخ یوسف به شیخ حمدبن عبدالله القاسمی برای اثبات مالکیت شیوخ قاسمی شارجه و رأس الخیمه بر جزایر استناد می‌کند که این امر بیانگر سیاست دوگانه دولت بریتانیا است.[۲۹]

۳. وزارت امور خارجه ایران در پنجم مارس ۱۸۸۸ پاسخ داده است: «نوشتیجات شیخ یوسف بیانگر تصرفات مالکانه قدیمه صحیحه حکام ایران مثل سایر بنادر دیگر در تمب و سری بوده و... هیچ وقت دو جزیره مزبوره خارج از تحت تصرفات مالکانه و حکومت حکام ایران نبوده.... لهذا با کمال احترام تمام رقعه محترمه آن جناب را عودت داد [می‌دهد]...»[۳۰]

۴. سفارت بریتانیا در تهران بار دیگر در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران در ۱۸ مارس ۱۸۸۸ نوشته است: «این مسأله درست است که نایب الحکومه‌های

بندر لنگه ریاست جزیره سری را می‌نموده‌اند ولیکن نه این است که چون حاکم بندر مزبور بوده، حکومت جزیره سری را می‌نموده، بلکه چون از مشایخ جاسمی بوده در آن جزیره فرمان‌روایی داشته‌اند...». در پایان این یادداشت اضافه شده است که اگر ایران دلایلی مبنی بر اثبات حقوق خود بر این جزایر دارد، ارائه کند.[۳۱]

۵. وزارت امورخارجه ایران نیز با ارسال یادداشتی به سفارت بریتانیا در تهران در ۱۰ فوریه ۱۸۸۸ اظهار داشته موجب کمال تعجب و حیرت است که با توجه به اینکه بریتانیا آگاهی کامل بر جمیع نقاط و اماکن بنادر خلیج‌فارس دارد، ادعای واهی شیوخ جواسمی را پذیرفته و از ایران استعلام دلیل کرده است. از سوی دیگر، دلیل بر مالکیت هر دولتی تصرف آن ملک است. جزیره سری جزء بندر لنگه و همیشه در تحت حکومت بندر لنگه بوده و هست.[۳۲]

۶. وزارت امور خارجه ایران در یادداشت دیگری به سفارت بریتانیا در تهران در ۲۱ ژوییه ۱۸۸۸ نوشته است: «مشایخ جاسمی از طرف دولت علیه ایران در بندر لنگه حکومت داشته‌اند و در آن جزیره نیز حکم‌روا بوده‌اند... سفارت... تصدیق خواهند فرمود که ملکی که سال‌ها در تصرف دولتی بوده باشد و در تحت حکومت عمال و نواب آن دولت باشد، بالبداهه ملک طلق بلامنازعه آن دولت محسوب خواهد بود و حاجت به دلیل دیگری نخواهد داشت.»[۳۳]

موضوع برافراشتن پرچم

جزایر تنب و ابوموسی در ۴-۱۹۰۳ از سوی بریتانیا اشغال و پرچم شارجه در آنها برافراشته شد. ایران به این کار اعتراض کرد و پرچم شارجه را برداشت و به جای آن پرچم خود را برافراشت. سپس دولت بریتانیا به ایران اعتراض کرد. برپایه گفتگوهایی که صورت گرفت مقرر شد هیچ یک از دو دولت پرچم خود را در جزایر نیفرازد و وضع موجود (استاتوکو) حفظ شود. بر پایه این توافق، ایران پرچم خود را برداشت، ولی دولت بریتانیا توافق را نقض کرد و بار دیگر پرچم شارجه را برافراشت که مورد اعتراض ایران قرار گرفت. در این زمینه چهار یادداشت میان دو دولت مبادله شده است:

۱. مشیرالدوله وزیرامور خارجه ایران در نامه‌ای به سر آرتور هاردینگ وزیرمختار بریتانیا در تهران در ۲۰ مه ۱۹۰۴ نوشته است چون ایران جزایر تنب و ابوموسی را متعلق به خود می‌داند، لذا اقدام به نصب پرچم کرده، ولی با توجه به مذاکرات دو دولت، [در مورد حفظ وضع موجود] ایران پرچم خود را برداشته است.[۳۴]

۲. سرآرتور هاردینگ در نامه‌ای به وزارت امورخارجه ایران در ۲۱ مه ۱۹۰۴ در پاسخ به اعتراض ایران در مورد دوباره برافراشته شدن پرچم شارجه نوشته است: «... کاری که مشارالیه کرده فقط این بوده که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده نصب کرده است و به ملاحظه این که اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد...»[۳۵]

۳. سرآرتور هاردینگ بار دیگر در یادداشتی به مشیرالدوله در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۴ اعلام کرده که اگر ایران دلایلی مبنی بر مالکیت بر جزایر دارد ارائه کند. شیخ شارجه حق دارد پرچم خود را بر افرازد مگر اینکه مالکیت قانونی او ثابت نشود. در ضمن هنوز مالکیت جزیره سری محرز نیست، دولت انگلیس اصراری نکرده که دولت ایران پرچم خود را از جزیره بردارد.[۳۶]

۴. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران در ۲۰ ژوئن ۱۹۰۵ دربارهٔ اعتراض ایران به اینکه شیخ شارجه اقدام به احداث ساختمان در جزیره تنب کرده، آنرا رد و اعلام کرده است اظهارات مؤتمن‌الملک مبنی بر اینکه شیخ شارجه بعضی عمارات در جزیره تنب احداث کرده، ابداً حقیقت ندارد.[۳۷]

۵. وزیر امورخارجه ایران در یادداشتی به تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۰۵ نوشته است با وزیر مختار بریتانیا مذاکره شد. دولت انگلیس ادعا می‌کند که تنب و ابوموسی ملک شیخ شارجه است. اما دولت ایران نسبت به آنها ادعا دارد. سری را هم که ممکن است مال شارجه باشد، دولت ایران تصرف کرده و پرچم خود را در آن برافراشته است. یا هر دو طرف پرچم خود را بردارند تا رسیدگی شود یا اگر دولت ایران مداخله خود را در سری متوقف نکند، شیخ شارجه هم باید در تنب و ابوموسی مداخله داشته باشد. جواب داده شد که سری با تنب و ابوموسی شباهت ندارد که هر معامله در تنب و ابوموسی شده در سری هم بشود. سری، تنب و ابوموسی ملک مخصوص دولت ایران است.[۳۸]

اعتراض ایران به واگذاری امتیاز خاک سرخ جزیره ابوموسی

در ۱۹۳۵، شرکت انگلیسی «گلدن ولی» اجازه بهره‌برداری از خاک سرخ جزیره ابوموسی را از شیخ محمود حاکم شارجه به دست آورد. به‌دنبال آن، شرکت دست به استخراج خاک سرخ جزیره و صدور آن به بریتانیا زد. از آنجا که دولت ایران جزیره ابوموسی را متعلق به خود می‌دانست، به این کار اعتراض کرد و چند یادداشت به شرح زیر بین دو دولت مبادله شد:

۱. وزارت امور خارجه ایران در یادداشتی به وزیر مختار بریتانیا در ۲۷ مارس ۱۹۳۵ به واگذاری امتیاز خاک سرخ جزیره ابوموسی به یک شرکت انگلیسی

اعتراض و آنرا تصرف مالکانه در مال غیر اعلام کرد.[۳۹]

۲. سفارت بریتانیا در تهران در پاسخ به اعتراض ایران در یادداشتی به وزیر امورخارجه ایران در ۱۶ آوریل ۱۹۳۵ اعلام کرد که اعتراض ایران به واگذاری امتیاز خاک سرخ جزیره ابوموسی را وارد نمی‌داند و دعاوی ایران را در گذشته در مورد جزیره ابوموسی نپذیرفته است.[۴۰]

۳. وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به سفارت بریتانیا در تهران، در یادداشت ۲۹ آوریل ۱۹۳۵ اعلام کرد اینکه دولت بریتانیا در گذشته ادعای دولت ایران را در مورد جزیره ابوموسی تصدیق نکرده و اعتراف ننموده، تزلزلی در حقوق دولت ایران وارد نمی‌سازد. همین امر که موضوع جزیره ابوموسی از طرف بریتانیا در زمره مسائل معوقه قرار گرفته خود دلیلی بر این است که ادعای حق مالکیت برای غیر دولت ایران تشخیص داده نشده است. از سوی دیگر اعطاء امتیاز مزبور از نظر دولت ایران برخلاف حفظ وضع موجود و غیرقابل قبول بوده و باید فسخ و عملیات استخراج متوقف شود.[۴۱]

۴. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزیرامور خارجه ایران در چهارم مه ۱۹۳۵ اعلام کرد که یادداشت ایران (یادداشت فوق‌الذکر) را در مورد خاک سرخ ابوموسی برای وزیر امور خارجه بریتانیا خواهد فرستاد.[۴۲]

۵. وزارت امورخارجه ایران دوباره در نامه‌ای به وزیرمختار بریتانیا در تهران در ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۵ به امتیاز مذکور و عملیات استخراج اعتراض کرد و آنرا تصرف مالکانه و در مال غیر تشخیص داد و خواستار جلوگیری از عملیات شرکت شد.[۴۳]

۶. وزارت امورخارجه ایران بار دیگر در یادداشتی به سفارت بریتانیا در تهران در ۲۸ فوریه ۱۹۳۶ نوشت: حقوق مالکیت ایران بر جزایر مذکور براساس سوابق و حقایق تاریخی و بین‌المللی مسلم است و اعطاء امتیاز مذکور نقض قرار وضع موجود بوده و مورد اعتراض دولت ایران است.[۴۴]

عدم شناسایی قراردادهای تحت‌الحمایگی شیوخ از سوی دولت ایران

قاسمی‌های ساکن در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس، از آن‌رو که سرزمینشان برای زندگی مناسب نبود، دست به دزدی دریایی می‌زدند و از این‌رو در تاریخ به دزدان دریایی معروف شدند. سرزمین آنها نیز به نام «سرزمین دزدان دریایی» شهرت یافت. کارهای آنها امنیت خلیج‌فارس را برهم می‌زد، بریتانیا آنها را سرکوب کرد و از دهه ۱۸۲۰ قراردادهایی با شیوخ قاسمی بست که برپایهٔ آن تحت‌الحمایه بریتانیا شدند و سرزمینشان نیز به «امارات متصالحه» تغییر نام یافت. از آن پس، بریتانیا مانع برقراری روابط ایران با شیوخ مذکور می‌شد و در ضمن از آنان در برابر ایران دفاع می‌کرد. پشتیبانی بریتانیا از ادعای شیوخ شارجه و رأس‌الخیمه در مورد جزایر تنب و ابوموسی در همین راستا قابل ارزیابی است. در برابر، ایران حاضر به شناسایی قراردادهای تحت‌الحمایگی بویژه در مورد بحرین نبود زیرا بحرین را بخشی از خاک خود می‌دانست. در این زمینه چهار یادداشت میان ایران و بریتانیا مبادله شده است:

۱. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزیر امورخارجه ایران در ۱۷ مارس ۱۹۳۴ اعلام کرد با توجه به اینکه جنابعالی در مورد روابط بریتانیا با شیوخ اظهار عدم اطلاع نموده‌اید لذا ضمن ارسال متن قراردادهای منعقده با شیوخ، جهت استحضار اشعار می‌دارد که روابط خارجی آن‌ها بر عهده بریتانیا است.[۴۵]

۲. وزارت امورخارجه ایران در پاسخ، در یادداشتی به سفارت بریتانیا در تهران در ۱۷ مارس ۱۹۳۴ اعلام کرد که اگر در این قراردادها تعهداتی به ضرر حقوق و منافع ایران مانند بحرین و غیره که جزء لاینفک خاک ایران است، وضع شده باشد، آنها را به رسمیت نمی‌شناسد.[۴۶]

۳. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران در ۱۹ ژوئن ۱۹۳۴ اعلام کرد: «مدیر اداره اروپا و امریکای وزارت امورخارجه ایران به مستر ترات اظهار داشته‌اند که قصد ندارند جواب مکاتباتی را که در گذشته و یا در آینده در مورد مسائل مربوط به منافع هر یک از مالک عرب‌نشین خلیج فارس نموده و یا بنمایند، کتباً مرقوم دارند.» در این یادداشت سفارت بریتانیا خواستار آن شد که علل این مسأله را که باعث اشکال و نگرانی خواهد شد، اطلاع دهند.[۴۷]

۴. سفارت بریتانیا در تهران بار دیگر در ۸ سپتامبر ۱۹۳۴ به وزارت امورخارجه ایران اعلام کرد امتناع دولت ایران از شناسایی قراردادهای منعقده بریتانیا با شیوخ خلیج فارس، بریتانیا را از وظایف خود در قبال حکام مربوطه عرب باز نمی‌دارد. در ضمن دولت بریتانیا ادعای ایران نسبت به بحرین را نمی‌پذیرد.[۴۸]

برافراشته شدن پرچم بریتانیا و حضور نیروهای بریتانیایی در جزایر

در ۱۹۳۰ گزارشهایی از سوی رییس گمرکات بندر لنگه و نیز وزارت جنگ به وزارت امور خارجه فرستاده شد مبنی بر اینکه پرچم بریتانیا در جزایر تنب و ابوموسی برافراشته شده و شماری از نیروهای آن کشور در جزایر مستقر شده‌اند. این کار در ۱۹۵۳ که روابط دو کشور به علت ملی شدن صنعت نفت قطع شده بود، تکرار شد. در این زمینه چهار یادداشت میان ایران و

بریتانیا مبادله شد:

۱. وزارت امورخارجه ایران در یادداشتی به وزیرمختار بریتانیا در تهران در ۲۴ فوریه ۱۹۳۰ اعلام کرد که مطابق اطلاعات رسیده، پرچم بریتانیا در جزایر تنب و ابوموسی برافراشته شده است. نظر به اینکه دولت ایران این جزایر را متعلق به خود می‌داند، شدیداً به این امر معترض است.[۴۹]

۲. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران به تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۰ این امر را تکذیب کرد.[۵۰]

۳. وزارت امورخارجه ایران در ۱۹ مه ۱۹۵۳ در یادداشتی به سفارت سوییس، حافظ منافع بریتانیا در ایران، نوشت: طبق اطلاعات رسیده چهارده نفر سرباز در جزیره ابوموسی که متعلق به ایران است مستقر شده و یک دستگاه بی‌سیم نیز در جزیره برقرار کرده‌اند. وزارت امورخارجه ایران این امر را خلاف توافق ۱۹۰۴ (حفظ وضع موجود) می‌داند و خواستار آن است که بی‌درنگ سربازان و دستگاه بی‌سیم آنان از جزیره خارج شود.[۵۱]

۴. سفارت سوییس در تهران پاسخ دولت بریتانیا را در یادداشتی به تاریخ ۱۱ ژوییه ۱۹۵۳ به وزارت امورخارجه ایران فرستاد که در آن گفته شده بود دولت بریتانیا ادعای ایران را در مورد مالکیت جزیره ابوموسی نمی‌پذیرد. در ضمن قراردادی هم در این مورد (توافق شفاهی ۱۹۰۴ مبنی بر حفظ وضع موجود) منعقد نشده است.[۵۲]

اقدامات ایران برای رویارویی با قاچاق کالا در تنب

به دنبال وضع عوارض بر واردات قند و چای از سوی دولت ایران، قاچاق کالا به دست اعراب کرانه‌های جنوبی خلیج‌فارس به ایران افزایش یافت. آنها از جزایر تنب و ابوموسی بعنوان انبار کالاهای قاچاق استفاده می‌کردند. اقدام ایران در توقیف یک قایق حامل کالاهای قاچاق در اطراف جزیره تنب در ۱۹۲۸، که بیانگر حاکمیت ایران بر این جزیره بود، مورد اعتراض دولت بریتانیا قرار گرفت.[۵۳] در این زمینه، هفت یادداشت میان دو دولت مبادله شد:

۱. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشت مورخ ۱۳ مرداد ۱۳۰۷ به وزارت امورخارجه ایران ادعا کرد که جزیره تنب به رأس‌الخیمه تعلق دارد و اقدام ایران خلاف قوانین بین‌المللی است. انگلستان به علت عهدنامه‌هایی که با شیوخ دارد به این امر معترض و خواستار آزادی قایق، اجناس و سرنشینان آن است.[۵۴]

۲. وزارت امورخارجه ایران در پاسخ، در یادداشت مورخ ۳۰ مرداد ۱۳۰۷ اعلام کرد که جزایر تنب و ابوموسی بخشی از سرزمین ایران است و اقدام ایران در همین راستا بوده و خلاف قوانین بین‌المللی نیست. افزون بر آن، دولت ایران عهدنامه‌های منعقده بین بریتانیا و شیوخ را تأیید نکرده و در نتیجه حمایت بریتانیا از آنها را نمی‌پذیرد.[۵۵]

۳. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران در ۱۶ شهریور ۱۳۰۷ اعلام کرد که قند محموله در قایق قاچاق محسوب نمی‌شود و دولت بریتانیا ادعای مالکیت ایران بر جزایر تنب و ابوموسی را نمی‌پذیرد.[۵۶]

۴. وزارت امورخارجه ایران دوباره در یادداشتی به سفارت بریتانیا در تهران در ۲۹ شهریور ۱۳۰۷ اعلام کرد که جزایر تنب و ابوموسی جزء لایتجزای ایران است و جای تعجب است که این حق مسلم ایران از سوی دولت بریتانیا مورد تردید قرار گرفته است. همچنین درصورتی که در عهدنامه‌های بریتانیا با شیوخ، تعهداتی علیه منافع و حقوق ایران صورت گرفته باشد، معتبر و مورد شناسایی ایران نبوده و نیست.[۵۷]

۵. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران در ۱۸ بهمن ۱۳۰۷ ضمن پذیرش اینکه مالکیت جزیره تنب مورد اختلاف ایران و بریتانیا است، خواستار پرداخت غرامت به مبلغ هزار روپیه برای ناخدای کشتی و چهار هزار روپیه برای ملاحان ومسافران شد.[۵۸] نکته بسیار مهم در این یادداشت آن است که سرانجام دولت بریتانیا بر اثر پافشاری ایران می‌پذیرد که جزیره تنب مورد اختلاف است یا به‌عبارت دیگر متعلق به رأس‌الخیمه نیست.

۶. سفارت بریتانیا در یادداشت دیگری به وزارت امورخارجه ایران در ۶ مهر ۱۳۰۸ از اینکه دولت ایران به یادداشت قبلی آن سفارت پاسخ نداده، اظهار تعجب کرده و اظهار داشته که مبلغ غرامت کاملاً عادلانه است.[۵۹]

۷. وزارت امورخارجه ایران نیز در یادداشتی به سفارت بریتانیا در تهران در ۱۸ مهر ۱۳۰۸ پاسخ داد که مقدار قند و چای موجود در قایق پیش از نیاز بوده و لذا قاچاق محسوب می‌شود. در مورد خسارات وارده و پرداخت غرامت نیز گفته شد که جز چهارصد روپیه که آنهم قاچاق به حساب می‌آید، چیزی از اموال آنها گرفته نشده و آن چهارصد روپیه هم به آنها بازگردانده شده است.[۶۰]

بازدید ناوهای ایران از جزایر و فرود بالگردهای ایرانی در آنها

از آن‌رو که دولت ایران جزایر تنب و ابوموسی را متعلق به خود می‌دانست، هرچند وقت یک‌بار ناوهای ایرانی از این جزایر دیدار می‌کردند یا اینکه بالگردهای ایرانی در

آنها فرود می‌آمدند. برای نمونه، در دوران نخست‌وزیری محمد مصدق رزمناهای ایرانی دو بار (۱۹۵۱ و ۱۹۵۳) به جزایر تنب و ابوموسی گسیل شدند و سرنشینان آن از چراغ دریایی جزیره بازدید کردند. همچنین، در دوران نخست‌وزیری علی امینی در ۱۹۶۱ بالگردهای ایرانی در جزیره تنب فرود آمدند و گروهی در جزیره پیاده شدند که این کار با اعتراض دولت بریتانیا روبه‌رو شد. از سوی دیگر، در گفتگوهایی که میان تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه و سررابرت کلایو وزیرمختار بریتانیا در تهران در سالهای ۳۰–۱۹۲۸ صورت گرفت، وزیرمختار بریتانیا بسته شدن یک عهدنامه را به طرف ایرانی پیشنهاد کرد که در آن، در برابر دادن برخی امتیازات کم اهمیت، از ایران می‌خواست از جزایر تنب و ابوموسی چشمپوشی کند. ولی دولت ایران که جزایر تنب و ابوموسی را متعلق به خود می‌دانست، آنرا نپذیرفت و گفتگوها به نتیجه نرسید. در این زمینه، هفت یادداشت میان ایران و بریتانیا مبادله شد:

۱. سفارت بریتانیا در تهران در ۲۲ اوت ۱۹۳۳ در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران، به بازدید کشتیهای جنگی ایران از جزیره تنب بی‌اطلاع قبلی و بازرسی از چراغ دریایی اعتراض کرد و آنرا خلاف نزاکت و «حفظ وضع موجود» دانست و خواستار جلوگیری از تکرار آن شد. سفارت ادعا کرد که جزیره تنب متعلق به شیخ رأس‌الخیمه است و ادعای ایران را به رسمیت نمی‌شناسد.[۶۱]

۲. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشت دیگری در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۳ از اینکه دولت ایران به یادداشت سفارت پاسخ نداده، گله کرد و خواستار شد که پاسخ فوری و رضایت‌بخشی دریافت کند.[۶۲]

۳. وزارت امورخارجه ایران در یادداشتی به سفارت بریتانیا در تهران در ۲۱ اکتبر ۱۹۳۳ اعلام کرد هنگامی که مأموران ایرانی سرگرم بازدید از همهٔ چراغهای دریایی در سواحل ایران هستند، نمی‌توانند از بازدید چراغ دریایی در جزیره تنب که جزء لاینجزای خاک ایران است، خودداری کنند؛ در ضمن، اقدام ایران خلاف «وضع موجود» نبوده و گمان نمی‌رود که رفتاری خلاف نزاکت انجام گرفته باشد.[۶۳]

۴. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۳۴ اعلام کرد که بازدید کشتیهای ایران از جزیره تنب احتمالاً به دو علت صورت می‌گیرد: نخست اینکه دولت ایران می‌خواهد اعتباری غیرواقعی برای ادعای خود در گفتگوهای آینده فراهم آورد؛ دوم اینکه نمی‌خواهد مسأله از راههای مسالمت‌آمیز و قانونی حل شود. برای دولت بریتانیا هیچ یک از این دو شیوه پذیرفتنی نیست.[۶۴] در این یادداشت دولت بریتانیا از پیشنهاد ایران مبنی بر از سر گرفته شدن گفتگوها برای انعقاد یک عهدنامه استقبال کرد.

۵. وزارت امورخارجه ایران در یادداشتی به تاریخ ۷ اکتبر ۱۹۳۶ اعلام کرد که دولت ایران گفتگوهای لازم در مورد انعقاد یک عهدنامه را انجام داده و خرسند خواهد شد که این گفتگوها به نتایجی سودمند برسد. در ضمن، دولت ایران نظر خود را در موارد متعدد بیان و ابراز امیدواری کرد که دولت بریتانیا بپذیرد که تصوراتش با واقعیت منطبق نیست.[۶۵]

۶. سفارت بریتانیا در تهران در یادداشت مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۱ به وزارت امورخارجه ایران اعلام کرد که یک بالگرد ایرانی در ۱۸ مه ۱۹۶۱ در جزیره تنب فرود آمده و سرنشینان آن عکسهایی از چراغ دریایی و ساختمانهای مربوط گرفته‌اند. همچنین یک قایق موتوری که از بندر لنگه آمده، عده‌ای را در جزیره پیاده کرده است و سفارت بریتانیا با توجه به اینکه جزیره تنب را متعلق به رأس‌الخیمه می‌داند، به این‌گونه اقدامات معترض است.[۶۶]

۷. وزارت امورخارجه ایران در پاسخ در یادداشت مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۶۱ اعلام کرد که دولت ایران هرگز این ادعا را که جزیره تنب متعلق به رأس‌الخیمه است، نپذیرفته و در موارد متعدد، بیان داشته که این جزیره را جزء خاک خود می‌شناسد و از این رو اعتراض بریتانیا را وارد نمی‌داند.[۶۷]

کوشش روسیه، آلمان و ایران برای افزایش نفوذ

در اواخر سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم، دگرگونیهایی سیاسی در صحنه سیاسی خلیج‌فارس روی داد که مایه افزایش اهمیت راهبردی جزایر تنب و ابوموسی شد. تلاشهای آلمان و روسیه برای گسترش نفوذ سیاسی در این منطقه، از این دست دگرگونیها بود. دولت بریتانیا که خلیج‌فارس را به «دریاچه بریتانیا» تبدیل کرده بود، نفوذ روسیه و آلمان در این منطقه را مایه برهم خوردن وضع موجود و ناسازگار با منافع خود می‌دانست. آنچه بیشتر مایه نگرانی دولت بریتانیا شده بود، کوشش روسها برای ایجاد یک پایگاه دریایی در خلیج فارس بود.

لرد لانزدان وزیرامور خارجه بریتانیا گفته بود: «بدون هیچگونه تردیدی می‌گویم به وجود آمدن یک پایگاه دریایی یا یک بندر نظامی به وسیله قدرت خارجی دیگر در خلیج‌فارس، از نظر من خطری بزرگ برای منافع بریتانیا است و اگر چنین وضعی پیش آید با تمام قوا و امکاناتی که داریم با آن مقابله خواهیم نمود.»[۶۸]

دولت بریتانیا کمابیش ۲۰ سال بعد با مسأله دیگری

روبه‌رو شد که نفوذ آنرا در خلیج فارس کاهش می‌داد و آن، کوششهای دولت ایران برای اعمال حاکمیت بر بندرها و جزایرش در خلیج فارس بود: «... در پی مذاکرات بلندمدت میان تیمور تاش [وزیر دربار رضا شاه] و کلایو نماینده دولت بریتانیا، دولت ایران توانست در بسیاری موارد از جمله لزوم اخذ مجوز از دولت ایران برای بازدید کشتی‌های انگلیسی از بنادر ایران، افزایش قلمرو دریایی ایران از سه مایل به هشت مایل، الغای عهدنامه منع برده‌فروشی و مخالفت ایران با تفتیش کشتی‌هایش در خلیج‌فارس و سرانجام انتقال پایگاه دریایی بریتانیا از جزیره هنگام به بحرین در ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) و ادامه اعتراض‌های رسمی به اشغال جزایر سه‌گانه تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی از سوی انگلیسی‌ها و اعزام واحدهایی از نیروی دریایی ایران در چندین دوره زمانی به جزایر تنب کوچک و بزرگ دست یابد».[۶۹]

استقرار قاسمی‌ها در لنگه و پیامدهای آن

قاسمی‌ها در سه مرحله کوشیدند در خاک ایران مستقر شوند. آنها در ۱۷۲۷ از رأس‌الخیمه به جزیره قشم آمدند و در باسیدو، در باختر جزیره مستقر شدند. ولی ده سال بعد یعنی در ۱۷۳۷ به دست نادرشاه از آنجا بیرون رانده شدند. نیروهای ایرانی آنها را تعقیب کردند و رأس‌الخیمه را نیز متصرف شدند. ولی با مرگ نادرشاه در ۱۷۴۷، قاسمی‌ها بار دیگر به ایران بازگشتند. این بار هم به دست کریمخان زند از ایران بیرون رانده شدند، ولی پس از درگذشت کریمخان زند در ۱۷۹۷، برای بار سوم به ایران آمدند و در بندر لنگه اقامت گزیدند و این بار با دولت ایران به توافق رسیدند و به تابعیت ایران درآمدند و از این هنگام تا ۱۸۸۷ از سوی دولت ایران بر لنگه حکومت کردند. امّا در آن سال برکنار شدند و حکومت لنگه به ایرانیان واگذار گردید. جزایر تنب و ابوموسی و سری در آن زمان از توابع بندر لنگه و در حوزه حکومتی فرمانداران لنگه بود. این موضوع، چنان‌که گفته شد، مایهٔ طرح مسأله مالکیت مشاع از سوی دولت بریتانیا گردید.

سفارت بریتانیا در تهران در یادداشتی به وزارت امورخارجه ایران دربارهٔ مالکیت مشاع قاسمی‌ها نوشت: «اگر چه در سنه ۱۸۷۹ دولت علیّهٔ ایران، شیخ یوسف را به نایب‌الحکومگی لنگه تصدیق نمود و آن وقت مشارالیه بنای دخل و تصرف در جزایر سری و تمب را گذارد. ... شیوخ جاسمی بندر لنگه غالباً از جانب دولت علیّهٔ ایران نایب‌الحکومه آنجا بوده‌اند و فرمانروایی جزیره سری را می‌نمودند و در تصرف شیوخ جواسمی بوده و دخلی به حکومت لنگه نداشته است».[۷۰]

وزارت امورخارجه ایران در پاسخ اعلام کرد: «نوشتجات مزبوره{نوشته‌های شیخ یوسف}، مصرح عدم اقدام جدید و موضع تصرفات مالکانه قدیمه صحیحه حکام ایران مثل سایر بنادر دیگر در تمب و سیری بوده و به هیچوجه از برای ادعای جدیدی نبوده است.... هیچ وقت دو جزیره مزبور خارج از تحت تصرفات مالکانه و حکومت حکام ایران نبوده و در این‌صورت به هیچ‌وجه من‌الوجوه به تصدیق منصفانه خود آن جناب لزوم نخواهد داشت، زیرا که هرگاه حرفی خارج از مذاکرات شفاهی شد، به وزارت امورخارجه اظهار خواهید فرمود. لهذا با کمال احترام تمام رقعه محترمه آن جناب را عودت داد».[۷۱]

ناصرالدین شاه ادعای بریتانیا دربارهٔ مالکیت مشاع جواسم در مورد جزایر سه‌گانه را بسیار شگفت‌انگیز می‌دانست. ناصرالدین‌شاه در این زمینه گفته است: «بریتانیا جزیره‌ای را که سالیان سال در تصرف حکومت ایران بوده، متعلق به بنی جواسم عنوان می‌کند. عمده مردم لنگه از اتباع ایران هستند، در این جزایر باغ دارند. در نقشه‌ای که اخیراً وزیرمختار برای من فرستاد، هر سه جزیره به رنگ ایران نشان داده شد و جزو سرزمین ایران محسوب گردیده‌اند.... صریحاً به وولف بگویید که چرا شما ستمگرانه و بیرحمانه با سرزمین ما به نام عرب‌ها، جواسم... برخورد می‌کنید. صمیمانه به ما بگویید که حکومت انگلیس می‌خواهد اینجاها را که سرزمین‌های حقیقی و اصلی ما هستند به خود سازد تا ما بدانیم چه اقدامی به عمل آوریم».[۷۲]

دولت بریتانیا برای اثبات ادعای خود به سه نامه‌ای اشاره می‌کرد که شیخ خلیفه، علی بن خلیفه و شیخ یوسف بن محمد حاکمان بندر لنگه نوشته بودند. در این نامه‌ها به شکایت حاکم رأس‌الخیمه پاسخ داده شده بود. حاکم رأس‌الخیمه شکایت کرده بود که قبیله آل بوسمیط ساکن بندرلنگه چراگاههای خوب جزیره تنب را به خود اختصاص داده‌اند و پس از چرا، همهٔ علوفه را با خود می‌برند. حکام بندرلنگه پاسخ داده بودند که چون این مسأله موجب تکدر خاطر شما گردیده، جلو آنها را خواهیم گرفت و اضافه کرده بودند که جزایر تنب متعلق به قاسمی‌های عمان است.

درباره سه نامهٔ مورد استناد بریتانیا می‌توان گفت:

ـ در این سه نامه هیچ اشاره‌ای به جزیره ابوموسی نشده و هر سه نامه تنها راجع به جزیره تنب است.

ـ مفاد سه نامه از اینکه جزیره تنب ملک مشاع میان قاسمی‌های لنگه و خویشاوندان آنها در عمان است، فراتر رفته و این معنی را به ذهن متبادر می‌سازد که آن جزیره یکسره از تصرف فرمانداران لنگه خارج بوده و

مستقیم از سوی قاسمی‌های عمان کنترل می‌شده است؛ درحالی‌که این امر به هیچ‌وجه نه با اسناد تاریخی ایران و نه با ادعای بریتانیا مطابقت نمی‌کند.

برپایهٔ اسناد انگلیسی‌ها، اصل این نامه‌ها در دست نیست، که همین، مایه تردید در اصالت نامه‌های یاد شده می‌گردد و بنابراین چون اصل سه نامه در دست نیست، نمی‌توان رونوشت و کپی آنها را دارای ارزش حقوقی دانست.[۷۳]

کارشناسان حقوقی وزارت امورخارجه بریتانیا به این مسأله با دیده تردید می‌نگریستند. رندل رییس اداره شرق وزارت خارجه بریتانیا گفته است: «به نظر اینجانب، این حقیقت که جزایر مورد نظر مدتی توسط شیوخ جواسم اداره می‌شدند که نه تنها ساکن ایران و بلکه اتباع و مأموران دولت ایران بوده‌اند، می‌تواند بسیار مخرب باشد. در اینجا تفکیک نسبتاً ظریفی وجود دارد، در شرایطی که در عمل این جزایر تحت اداره مقامات ایرانی مستقر در خاک اصلی ایران بوده، به نظر من می‌توان از همان نکته علیه ما استفاده کرد که اثرات نامطلوبی خواهد داشت. امکان دارد که یادداشت مشابهی در تهران توسط ایرانی‌ها نوشته شده باشد».[۷۴]

چند ماه بعد، سر اریک بکت مشاور حقوقی وزارت امورخارجه بریتانیا در ۱۲ مارس ۱۹۳۵ پس از بررسی پیشینه آمدن طوایف جاسمی به خلیج‌فارس و سواحل جنوبی ایران و پذیرش تابعیت ایران و اداره شدن جزایر به‌دست آنها به نمایندگی از دولت ایران در سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷، چنین اظهار نظر کرد: «دولت ایران از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۷ بر جزایر تنب و ابوموسی حاکمیت داشت، ولی از آن به بعد نتوانسته حاکمیت خود را اعمال کند و ممکن است شیوخ رأس‌الخیمه و شارجه از اصل مرور زمان استفاده نمایند، لذا نتیجه می‌گیریم ممکن است دادگاهی شیوخ مزبور را محق بداند ولی اطمینان کامل در این مورد مشکل است».[۷۵]

در اعمال حاکمیت بر جزایری مانند تنب و ابوموسی، باید به موقع جغرافیایی و اقتصادی آنها توجه کرد، زیرا در جزایری که بی‌سکنه یا با ساکنان اندک باشند، وقفه در اعمال حاکمیت، خدشه‌ای به حق حاکمیت وارد نمی‌کند. برای نمونه، ماکس هوبر در رأی خود در مورد جزیره پالماس در ۱۹۲۸ چنین نظر داده است: «... در اعمال حاکمیت سرزمینی خواه‌ناخواه وقفه‌هایی وجود دارد و گاه در گذر زمان تداوم آن دچار وقفه می‌شود و گاه جایی از سرزمین جدا مانده و فرمان حاکمیت در آن رانده نمی‌شود. چنین حالتی را به‌خصوص در مستعمرات یا سرزمین‌هایی که تحت سیطره کامل نیستند، می‌توان ملاحظه کرد. این واقعیت که دولتی نمی‌تواند بر بخشی از سرزمین خود اعمال حاکمیت کند، نباید نشان فقدان حاکمیت تلقی شود...»[۷۶]

اسناد مربوط به تعلق جزایر تنب و ابوموسی به ایران

جزایر تنب و ابوموسی از آغاز تاریخ تا پایان سدهٔ نوزدهم، بخشی جداناشدنی از سرزمین ایران بوده است. حکومت یکصدسالهٔ قاسمی‌ها بر لنگه از اواخر سدهٔ هجدهم تا اواخر سدهٔ نوزدهم تغییری در این وضع پدید نیاورد. دولت بریتانیا که در آن زمان قدرت مسلط در خلیج‌فارس بود و سیاست خارجی امارات متصالحه را به‌دست داشت، این واقعیت را تأیید کرده است. آن دولت مذکور و نیز حکومت انگلیسی هند، در همهٔ گزارشها، مکاتبات و نقشه‌های رسمی خود جزیره‌های تنب و ابوموسی را همراه با جزیره‌های سری، فارور و بنی‌فارور از توابع بندر لنگه و بخشی از سرزمین ایران نام برده‌اند یا به رنگ سرزمین ایران مشخص کرده‌اند.

دربارهٔ نقشه ۱۸۸۶ که از سوی بریتانیا تهیه و به ناصرالدین شاه داده شده است، از قول وولف وزیرمختار بریتانیا در تهران خطاب به لرد سالیسبوری وزیرامورخارجه آن کشور آمده است: «طبق دستور... آن جناب نقشه مذکور تسلیم شد، ولی نتایج غیرمنتظره‌ای به بار آورده است. اعلیحضرت پادشاه ایران این نقشه را دلیلی برای ادعای خود نسبت به منطقه هشتادان در مرز ایران و افغانستان قرار داده و به علاوه چون جزایر تنب و ابوموسی و سری به همان رنگی نشان داده شده که قلمرو ایران به‌طور کلی در آن نقشه رنگ‌آمیزی شده، شاه ایران این مطلب را دلیل قاطعی می‌داند بر این‌که هرگونه ادعای شیوخ نسبت به این جزایر غیرمسموع و مردود است».[۷۷]

«نقشه سال ۱۸۸۶ که به وسیله بخش اطلاعات وزارت جنگ بریتانیا تهیه شده بود، در سال ۱۸۹۱ به‌وسیله شعبه مذکور تجدید چاپ شد و برای دومین بار در سال ۱۸۹۸ به‌وسیله اداره نقشه‌برداری دولت هندوستان چاپ شد و در همه نسخ آن جزایر سری، تنب و ابوموسی با همان رنگی که قلمرو کشور ایران رنگ‌آمیزی شده، مشخص شده بود. این نقشه به درخواست شاه ایران از دولت بریتانیا که بارها خواستار دریافت اطلاعات در این زمینه بود، ارسال شد و انگلستان از ادعاهای ایران به جزایر به‌طور کامل آگاهی داشت».[۷۸]

گذشته از نقشهٔ یادشده، می‌توان از نقشه‌ای که از سوی اتحاد جماهیر شوروی تهیه شده نام برد. «در اطلس جهانی که در سال ۱۹۶۷ به دستور شورای وزیران اتحاد شوروی به‌وسیله **بخش اجرایی مساحی و نقشه‌کشی** به روسی و انگلیسی تهیه شده، افزون بر رنگ‌آمیزی جزایر

تنب و ابوموسی به رنگ خاک ایران، نام کشور ایران در کنار این جزایر نیز درج شده است....»[۷۹]

تقدم در اشغال جزایر تنب و ابوموسی

دولت بریتانیا برای توجیه اشغال جزایر تنب و ابوموسی، متوسل به اصل تقدم در اشغال شد، بدین معنا که جزایر تنب و ابوموسی بی‌صاحب بوده و شیخ شارجه نخستین کسی بوده که آنجا را تصرف کرده و حق دارد پرچم خود را در آنجا نگهدارد. البته دولت ایران این استدلال را نپذیرفت و دولت بریتانیا نیز در سالهای بعد که کارشناسان حقوقی آن دربارهٔ این اصل تردید کردند، آنرا کنار گذاشت. به‌دنبال گفتگوهایی میان ایران و بریتانیا، دولت ایران پرچم خود را از جزیره ابوموسی برداشت.

از قول مشیرالدوله وزیرامور خارجه ایران به سرآرتور هاردینگ وزیر مختار سفارت بریتانیا در تهران آمده است: «درباره جزیره تنب و ابوموسی که دولت علّیهٔ ایران آن دو جزیره را متعلق به خود می‌داند، اقدام مباشرین گمرک در آن دو محل آنچه شده [نصب پرچم] بدین موجب بوده است. ولی چون نتیجه مذاکراتی را که چند روز قبل در حین ملاقات با آن جناب... به عمل آمد به عرض حضور همایون شاهنشاهی رسانید، امر و مقرر شد که عجالتاً اقدامی را که مباشرین گمرک در آنجا نموده‌اند، موقوف باشد تا بعد رسیدگی درخصوص آن‌ها بشود».[۸۰]

ولی چنان‌که گفته شد، دولت بریتانیا به توافق مبنی بر «حفظ وضع موجود» وفادار نماند و پرچم شارجه را دوباره در جزیره ابوموسی برافراشت که با اعتراض دولت ایران روبه‌رو شد. دولت بریتانیا در پاسخ به اعتراض دولت ایران اعلام کرد: «کاری که مشارالیه [شیخ شارجه] کرده فقط این بوده که بیرق خود را در جزایری که هنوز رسماً در تصرف هیچ یک از دول نبوده، نصب کرده است. به ملاحظه این که اول کسی بوده که آنجا را تصرف نموده است، حق دارد بیرق خود را به حال خود نگاه دارد تا این که حق تصرف شرعیه مشارالیه جرح گردد...»[۸۱]

تأکید ایران بر حقوق خود بر بحرین

دولت ایران، بحرین را تا ۱۹۷۱ بخشی جداناشدنی از خاک خود می‌دانست. برهمین پایه، اشغال این جزیره را در ۱۸۲۰ از سوی دولت بریتانیا و قرارداد تحت‌الحمایگی بحرین را نپذیرفت. حتا بر پایهٔ ماده دوم قراردادی که در ۳۰ اوت ۱۸۲۲ میان ویلیام بروس نماینده دولت بریتانیا و میرزا زکی خان نوری وزیر ایالت فارس به امضاء رسید و به قرارداد شیراز معروف است، دولت بریتانیا حاکمیت ایران را بر بحرین به رسمیت شناخت. ولی فرماندار هندوستان این عهدنامه را بی‌اعتبار اعلام و بروس را برکنار کرد. با این همه، ایران از حقوق خود بر بحرین چشم نپوشید و در فرصت‌های مناسب با نادیده گرفتن قراردادهای تحت‌الحمایگی بریتانیا با شیخ بحرین، همچنان بر حقوق خود در مورد این جزیره تأکید می‌کرد. در یکی از این اسناد، از سوی دولت ایران خطاب به سفارت بریتانیا در تهران آمده است: «اگر در این معاهدات و قراردادها [قراردادهایی که بریتانیا با شیوخ خلیج فارس در قرن نوزدهم به‌ویژه سال ۱۸۹۲ بسته است] مقررات و امتیازات و تعهداتی بر ضرر حقوق و منافع ایران و یا مستلزم محدودیت آن‌ها وضع شده باشد، دولت متبوعه دوستدار آن‌ها را مدرک اقدامی از لحاظ قانونی برعلیه خود نمی‌داند و نمی‌پذیرد. علاوه بر این از معاهدات و قراردادها و امتیازات مزبور آنچه به اراضی و نقاطی باشد که مانند بحرین و غیره جزء خاک لاینفک ایران است، گذشته از این که به رسمیت و اعتبار شناخته نمی‌شود، انعقاد آنها از طرف دولت ثالثی مغایر اصول دوستی تلقی کرده و بر چنین اقدامی که ناقض حقوق حاکمیت و سلطنت ایران در آب و خاک خود می‌باشد، قویاً و شدیداً معترض می‌باشد».[۸۲]

یادداشت تفاهم مربوط به ابوموسی

به دنبال گفتگوهایی که میان ایران و بریتانیا بر سر بحرین، ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک صورت گرفت، در ۱۹۷۱ یادداشت تفاهمی درباره جزیره ابوموسی به امضاء رسید. این یادداشت تفاهم ۱۱ ضمیمه یا پیوست دارد که بر پایهٔ آن حاکمیت ایران بر جزیره ابوموسی اعاده شده است. در مورد جزایر تنب یادداشت تفاهمی امضاء نشد و دولت ایران با موافقت دولت بریتانیا حاکمیت خود را بر آنها اعمال کرد.

پس از حل مسأله جزایر سه‌گانه و برپا شدن دولت امارات عربی متحده، این دولت درخواست عضویت در اتحادیه عرب را کرد که هرچند با مخالفت عراق روبه‌رو شد، سرانجام به عضویت آن درآمد. «هیئت عراقی پذیرش امارات در اتحادیه عرب را مشروط به موارد زیر دانست:

الف) لغو یادداشت تفاهم شارجه با ایران

ب) محکوم کردن اقدام خصمانه ایران در اشغال سه جزیره عربی توسط امارات

ج) عدم برقراری روابط سیاسی با ایران

د) وضع قوانینی در امارات برای اشتغال و مهاجرت اعراب به آن کشور و تعهد به امکان ایجاد سفر به آن کشور».[۸۳]

(دنباله دارد)

زیرنویس و یادداشتها

این مقاله در واقع نقدی است بر کتاب زیر:

نقی طبرسا، **جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس پژوهشی تاریخی ـ حقوقی**، تهران: مؤسسه فرهنگی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۰.

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، **یادداشتها و اندیشه‌ها**، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲، چاپ چهارم، صص ۱۰-۹.

۲. صفحات ۵۹۸ تا ۶۰۵ کتاب.

۳. صفحات ۸۳۰ تا ۸۳۴ کتاب.

۴. صفحات ۸۱۸ تا ۸۲۹ کتاب.

۵. بهروز نبوی، **مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم اجتماعی**، تهران: فروردین ۱۳۷۱، ص ۲.

۶. باقر ساروخانی، **روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، جلد اول، ص۷.

۷. صفحه ۴۳۳، پاراگراف دوم.

۸. اصغر جعفری ولدانی و نیلوفر حق‌شناس کاشانی، **ایران و حقوق بین‌الملل**، تهران: پازینه، ۱۳۸۰، ص ۱۴۹.

۹. یادداشت مظفرالدین‌شاه به عین‌الدوله صدراعظم ص ۲۰۱ پاراگراف آخر.

۱۰. محمد معین، **فرهنگ فارسی**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، جلد ۲، ص۲۲۳۳.

۱۱. صفحه ۴۳۴، پاراگراف سوم.

۱۲. در مورد جزایر خلیج فارس بنگرید به:

سرتیپ حسنعلی رزم‌آرا، «جزایر خلیج‌فارس» در: **سمینار خلیج‌فارس**، تهران: سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور، جلد ۱ صص ۸۳-۵۱.

۱۳. صفحه ۴۳۳، پاراگراف سوم.

۱۴. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

اصغر جعفری ولدانی، **تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس**، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۴.

۱۵. صفحه ۵۱۸، دو سطر آخر.

۱۶. صفحه ۵۱۲، پاراگراف آخر.

۱۷. اسدالله علم، **گفت‌وگوهای من با شاه**، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: صبا، ۱۳۷۱، جلد ۲ ص ۶۵۶.

۱۸. امیر طاهری، «سیاست‌های ایران در حوزه خلیج فارس» در: **خلیج فارس و اقیانوس هند در سیاست بین‌الملل**، (ویراستار) عباس امیری، تهران: مؤسسه پژوهش‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، ۱۳۵۵، ص ۴۵۱.

۱۹. صفحه ۵۲۳، پاراگراف آخر.

۲۰. زرین‌کوب، پیشین، ص ۱۰.

۲۱. به‌عنوان نمونه می‌توان به منابع زیر اشاره کرد:

- گزیده اسناد خلیج فارس: ۲ جلد، تهران، وزارت امورخارجه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳. جلد یکم این کتاب دربرگیرنده اسناد مربوط به جزایر ایرانی در خلیج فارس از جمله جزایر تنب و ابوموسی است.

- مجموعه روابط ایران و انگلستان در خلیج‌فارس، یادداشت‌ها و مکاتبات دولت بریتانیا مربوط به جزایر خلیج فارس از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۴، تهران: وزارت امورخارجه مرکز اسناد و خدمات پژوهشی، ۱۳۸۳.

- اصغر جعفری ولدانی، **نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم ۱۳۸۴.

۲۲. در این مورد به عنوان نمونه می‌توان به کتب زیر اشاره کرد که همه آن‌ها براساس یادداشت‌ها و اسناد تهیه شده است:

- فیروز کاظم‌زاده، **روس و انگلیس در ایران ۱۹۱۴-۱۸۶٤ پژوهشی درباره امپریالیسم**، ترجمه منوچهر امیری، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴.

- سیروس غنی، **ایران برآمدن رضا خان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها**، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷.

- علی اصغر زرگر، **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه**، ترجمه کاوه بیات، تهران: پروین و معین، ۱۳۷۲.

۲۳. برای نمونه بنگرید به:

- Rouhollah K. Ramazani, **The Persian Gulf Iran's Role**, University Press of Virginia, 1972.

- R.K. Ramazani, **The Persian Gulf And The Strait of Hormuz**. Sijthoff & Noordhoff, 1979.

۲۴. کاظم‌زاده، پیشین، ص ۱ دیباچه.

۲۵. زرگر، پیشین، صفحه ۹ مقدمه مترجم

۲۶. لطفعلی صورتگر، «طرز تعلیم تاریخ در مدارس عالیه» **تعلیم و تربیت**، ش ۹، صص ۵۴۳-۵۳۸.

۲۷. به‌عنوان نمونه بنگرید به:

اصغر جعفری ولدانی، **بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عراق**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ سوم ۱۳۷۶، صص ۱۴۹-۱۴۵.

۲۸. جعفری ولدانی، **نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**، همان، صص ۱۶۷.

۲۹. متن کامل یادداشت در صفحه ۲۲۰ کتاب یادداشت اول، تکرار در صفحات ۱۸-۹۱۷ یادداشت یکم، این یادداشت ۱۸ سطر است که فقط ۴ سطر آخر آن در متن ذکر نشده و بقیه در متن کتاب و پیوست‌های آن تکرار گردیده است.

۳۰. متن کامل یادداشت در صفحات ۲۱-۲۲۰ کتاب یادداشت دوم، تکرار در صفحات ۱۹-۹۱۸ یادداشت دوم، متن این یادداشت ۱۴ سطر است و در متن کتاب تنها سطر اول که تعارفات بوده حذف شده است و بقیه در متن کتاب و پیوست‌ها آورده شده است.

۳۱. متن کامل یادداشت در صفحات ۲۲-۲۲۱ کتاب یادداشت سوم، تکرار در صفحات ۲۰-۹۱۹ یادداشت چهارم. این یادداشت ۱۸ سطر است و در متن کتاب فقط ۳ سطر اول که عطف به موضوع یادداشت قبلی بوده، حذف شده و بقیه در متن و پیوست‌ها آورده شده است.

۳۲. متن کامل یادداشت در صفحات ۲۳-۲۲۲ کتاب یادداشت چهارم، تکرار در صفحات ۲۲-۹۲۰ یادداشت پنجم. این یادداشت ۲۴ سطر است و در متن کتاب ۲ سطر اول که عطف به یادداشت قبلی بوده، حذف شده و بقیه در متن و پیوست‌ها آمده است.

۳۳. متن یادداشت در صفحه ۲۲۳ کتاب تکرار در صفحه ۹۲۲ یادداشت ششم.

۳۴. **گزیده اسناد خلیج فارس**، جلد دوم، ص ۳۵۶. متن این یادداشت در صفحه ۲۲۴ کتاب طبرسا یادداشت اول، آمده و در صفحات ۲۴-۹۲۳ یادداشت هشتم تکرار شده است. تاریخ این یادداشت در متن کتاب و در پیوست‌های آن با هم نمی‌خواند. در این یادداشت ۲ سطر اول که تعارفات معموله

بوده، در متن کتاب حذف ولی در پیوستها حفظ شده است.
۳۵. **گزیده اسناد خلیج‌فارس**، جلد دوم، ص ۲۶۸. متن این یادداشت در صفحه ۲۲۴ کتاب طبرسا یادداشت دوم آمده و در صفحات ۲۳-۹۲۲ یادداشت هفتم تکرار شده است. این یادداشت ۱۶ سطر است که در متن ۲ سطر آن حذف و بقیه در متن کتاب و پیوست‌ها آورده شده است.
۳۶. متن یادداشت در صفحات ۲۶-۲۲۵ کتاب یادداشت چهارم، تکرار در صفحه ۹۲۶ یادداشت یازدهم. این یادداشت ۱۷ سطر است که در متن کتاب ۵ الی ۶ کلمه آن که تعارفات بوده حذف و بقیه در متن کتاب و پیوست‌ها ذکر گردیده است.
۳۷. **گزیده اسناد خلیج‌فارس**، جلد دوم، ص ۲۶۶. متن یادداشت در صفحه ۲۲۷ کتاب طبرسا، آمده و در صفحه ۹۲۷ کتاب یادداشت دوازدهم تکرار گردیده است. این یادداشت ۱۴ سطر است و یک سطر آن که تعارفات معموله بوده در متن کتاب حذف و بقیه مطالب در متن و پیوست‌ها آورده شده است.
۳۸. **گزیده اسناد خلیج‌فارس**، جلد دوم، ص ۲۷۴. متن کامل یادداشت در صفحه ۲۲۸ کتاب طبرسا، ذکر شده و در صفحات ۲۸-۹۲۷ کتاب تکرار گردیده است. این یادداشت ۱۴ سطر است که در متن ۲ سطر آن حذف و بقیه یادداشت در متن و پیوست‌ها آورده شده است.
۳۹. متن کامل یادداشت در صفحات ۴۰-۲۳۹ کتاب یادداشت اول، تکرار در صفحه ۹۵۹ یادداشت سی و پنجم. این یادداشت ۱۴ سطر است که عیناً در متن و پیوست‌ها تکرار شده، تنها در متن این جمله حذف شده است «موقع را مغتنم شمرده، اقدامات فائقه خود را تجدید می‌نماید».
۴۰. متن کامل یادداشت در صفحات ۴۱-۲۴۰ کتاب یادداشت دوم، تکرار در صفحات ۶۱-۹۶۰ یادداشت سی و هفتم. این یادداشت ۲۵ سطر است که در متن تنها ۴ سطر آن که مربوط به سوابق یا مکاتبات قبلی بوده حذف شده است. همچنین به جای کلمه Status quo که در پیوست‌ها آمده در متن کتاب ترجمه آن [حفظ وضع موجود] ذکر شده است.
۴۱. متن کامل یادداشت در صفحات ۴۳-۲۴۱ کتاب یادداشت دوم، تکرار در صفحات ۶۴-۹۶۲ یادداشت سی و هشتم. این یادداشت ۵۴ سطر است که فقط ۲ سطر آن در ابتدای یادداشت در متن حذف شده است و بقیه در متن کتاب و پیوست‌ها تکرار گردیده است. این شاید روش جدیدی باشد از یک یادداشت ۵۴ سطری، ۵۲ سطر آن در متن کتاب و پیوست‌های آن تکرار شود.
۴۲. متن یادداشت در صفحات ۴۴-۲۴۳ کتاب یادداشت چهارم، تکرار در صفحات ۶۵-۹۶۴ یادداشت سی‌ونهم در اکثر یادداشت‌ها، تاریخ یادداشت به شمسی، قمری و میلادی و نمره [شماره] آن در متن و در پیوست‌ها ذکر شده است، که در متن نیازی به آن نبوده است. همچنین عناوین اشخاص و سمت آن‌ها در متن و پیوست‌ها آمده است.
۴۳. متن یادداشت در صفحه ۲۴۴ کتاب یادداشت پنجم، تکرار در صفحه ۹۶۵ یادداشت چهلم.
۴۴. متن کامل یادداشت در صفحات ۴۵-۲۴۴ کتاب یادداشت ششم، تکرار در صفحه ۹۶۶ یادداشت چهل‌ویکم. این یادداشت ۱۴ سطری به‌طور کامل در متن و پیوست‌ها آمده است.
۴۵. متن کامل یادداشت در صفحه ۲۴۶ کتاب یادداشت اول، تکرار در صفحات ۵۳-۹۵۲ یادداشت سی‌ام. این یادداشت نیز ۲۹ سطر است که به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست‌ها آورده شده است.
۴۶. متن کامل یادداشت در صفحات ۴۸-۲۴۷ کتاب یادداشت دوم، تکرار در صفحات ۵۵-۹۵۴ یادداشت سی‌ویکم. این یادداشت ۲۲ سطری به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست‌ها آورده شده است.
۴۷. متن یادداشت در صفحات ۴۹-۲۴۸ کتاب یادداشت سوم، تکرار در صفحه ۹۵۵ یادداشت سی و دوم. این یادداشت نیز به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست تکرار شده و فقط جمله آن که عبارت است از: «موقع را مغتنم شمرده و احترامات فائقه را تجدید می‌نماید» در متن حذف شده است.
۴۸. متن کامل یادداشت در صفحات ۵۰-۲۴۹ یادداشت چهارم، تکرار در صفحات ۵۷-۹۵۶ یادداشت سی‌وسوم. از این یادداشت ۲۶ سطری نیز ۴ سطر اول آن‌که در مورد مکاتبات قبلی بوده در متن کتاب حذف گردیده و بقیه تکرار شده است.
۴۹. **گزیده اسناد خلیج فارس**، جلد دوم، ص ۳۵۴. متن یادداشت در صفحات ۵۹-۲۵۸ کتاب طبرسا آمده و در صفحات ۹۳۸ یادداشت بیستم کتاب تکرار شده است.
۵۰. متن یادداشت در صفحه ۲۵۹ کتاب تکرار در صفحه ۹۳۹ یادداشت بیست‌ویکم.
۵۱. متن کامل یادداشت در صفحات ۶۱-۲۶۰ کتاب، تکرار در صفحات ۷۱-۹۷۰ یادداشت چهل و پنجم. این یادداشت ۱۸ سطری نیز به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست آن آورده شده است، با این تفاوت که کلمه Status quo در متن فارسی آن «حفظ وضع موجود» قید گردیده و جمله «موقع را مغتنم شمرده، احترامات فائقه را تجدید می‌نماید» در آخر حذف شده است.
۵۲. متن کامل یادداشت در صفحه ۲۶۱ کتاب، تکرار در صفحه ۹۷۲ یادداشت چهل و ششم. این یادداشت ۱۴ سطر است که تفاوت آن در متن و پیوست کتاب در آن است که در متن عبارت «سفارت سوئیس با اظهار تعارفات خود به وزارت امورخارجه شاهنشاهی» حذف شده ولی جمله عطف به یادداشت شماره ۱۲۰۷ مورخ ۱۹ مه ۱۹۵۳، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲ در متن و پیوست‌ها آمده است. ذکر این جمله در متن چه ضرورتی داشته روشن نیست.
۵۳. جعفری ولدانی، **نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی**، پیشین، صص ۹۷-۱۹۶.
۵۴. **گزیده اسناد خلیج فارس**، جلد دوم، ص ۳۱۱. متن کامل یادداشت در صفحات ۷۶-۲۷۵ کتاب طبرسا یادداشت اول، آورده شده است و در صفحات ۲۹-۹۲۸ یادداشت سیزدهم تکرار گردیده است. این یادداشت که در پیوست کتاب ۲۱ سطر است در متن فقط ۳ جمله آن حذف شده و بقیه تکرار شده است. جملات حذف شده عبارتند از: «ظاهراً چندی است که قایق ایران از طرف تمب در حرکت بوده» و «از قراری که به دوستدار اطلاع رسیده» و «موقع را مغتنم شمرده، احترامات فائقه خود را تجدید می‌نمایم».
۵۵. متن کامل یادداشت در صفحات ۷۷-۲۷۶ کتاب یادداشت دوم، تکرار در صفحه ۹۳۰ یادداشت چهاردهم. این یادداشت ۱۸ سطر است که به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست‌های

آن تکرار شده است.

۵۶. **گزیده اسناد خلیج فارس**، جلد دوم، صص ۳۲۰-۳۱۸. متن کامل یادداشت در صفحات ۷۸-۲۷۷ کتاب طبرسا یادداشت سوم، آورده شده است و در صفحات ۳۳-۹۳۱ یادداشت پانزدهم تکرار گردیده است. این یادداشت ۴۶ سطر است و فقط ۳ سطر اول آن که اشاره به مکاتبات قبلی بوده، در متن کتاب حذف گردیده و بقیه به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست‌ها آورده شده است.

۵۷. **گزیده اسناد خلیج فارس**، جلد دوم، ص ۳۴۱. متن کامل یادداشت در صفحات ۷۹-۲۷۸ کتاب طبرسا یادداشت چهارم، آورده شده است و در صفحات ۳۴-۹۳۳ یادداشت شانزدهم تکرار گردیده است. این یادداشت نیز ۲۱ سطر است که در متن کتاب فقط عبارت «با مطالعه مندرجات و ضمیمه آن لازم می‌داند خاطر شریف را متذکر سازد» حذف شده و بقیه تکرار گردیده است. حتی عبارت «مراسله محترمه مورخ ۱۶ شهریور ۱۳۰۷ به نمره ۲۲۸ وصل بخشید» در متن کتاب و پیوست‌ها نیز آورده شده است.

۵۸. **گزیده اسناد خلیج فارس**، جلد دوم، ص ۳۴۳. متن کامل یادداشت در صفحات ۸۰-۲۷۹ کتاب طبرسا یادداشت پنجم، آورده شده است و در صفحات ۳۵-۹۳۴ یادداشت هفدهم تکرار گردیده است. از این یادداشت ۱۸ سطری تنها ۳ سطر آخر آن در متن کتاب حذف شده و بقیه در متن و پیوست‌ها تکرار گردیده است.

۵۹. متن کامل یادداشت در صفحه ۲۸۰ یادداشت ششم، تکرار در صفحات ۳۶-۹۳۵ یادداشت هجدهم. این یادداشت نیز ۱۵ سطر است که در متن کتاب ۳ سطر آخر آن حذف شده که عبارتند از «شخصاً به جناب آقای فتح‌الله پاکروان تسلیم نمودم [یادداشت] جنابعالی بلاشک از یادداشت مزبور» و نیز «و به این جهت است که حال به جنابعالی زحمت می‌دهم. آن جناب فوراً ملتفت خواهند شد که این مسأله تا حدی حایز اهمیت و طوری است که». بقیه یادداشت در متن و پیوست‌ها آورده شده است.

۶۰. **گزیده اسناد خلیج فارس**، جلد دوم صص ۳۴۷-۳۴۶. متن کامل یادداشت در صفحات ۸۲-۲۸۰ کتاب طبرسا یادداشت هفتم، آورده شده است در صفحات ۳۸-۹۳۶ یادداشت نوزدهم تکرار گردیده است. این یادداشت ۲۸ سطر است که به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست آن فقط با حذف دو کلمه [در آن جنابعالی] آورده شده است.

۶۱. متن کامل یادداشت در صفحات ۹۱-۲۸۹ کتاب یادداشت اول، تکرار آن در صفحات ۴۳-۹۴۱ یادداشت بیست‌وچهارم. از این یادداشت ۴۱ سطری، در متن کتاب فقط یک سطر حذف و بقیه در متن کتاب و پیوست‌ها تکرار شده است.

۶۲. متن یادداشت در صفحه ۲۹۱ کتاب یادداشت دوم، تکرار کامل آن در صفحات ۴۵-۹۴۴ یادداشت بیست‌وپنجم. این یادداشت تکرار مطالب یادداشت‌های پیشین سفارت بریتانیا در تهران است.

۶۳. متن این یادداشت در صفحات ۹۳-۲۹۲ کتاب یادداشت سوم، تکرار آن در صفحات ۴۸-۹۴۷ یادداشت بیست‌وهفتم . از این یادداشت ۳۱ سطری نیز به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست‌ها آورده شده است و تنها کلمات «تجدید احترامات» در متن حذف گردیده است.

۶۴. متن این یادداشت در صفحات ۹۴-۲۹۳ کتاب یادداشت چهارم، تکرار آن در صفحات ۵۸-۹۵۷ یادداشت سی‌وچهارم. از این یادداشت ۲۵ سطری نیز ۳ سطر اول آن در متن کتاب حذف شده و بقیه به‌طور کامل در متن کتاب و پیوست‌ها تکرار گردیده است.

۶۵. متن یادداشت در صفحات ۹۵-۲۹۴ کتاب، تکرار آن در صفحه ۹۶۷. این یادداشت نیز به طور کامل در متن کتاب و پیوست‌های آن آمده است.

۶۶. متن کامل یادداشت در صفحات ۹۷-۲۹۶ کتاب یادداشت اول، تکرار آن در صفحات ۷۴-۹۷۳ یادداشت چهل‌وهفتم. این یادداشت نیز ۲۱ سطر است که سطر اول و سطر آخر که تعارفات بوده در متن کتاب حذف گردیده و بقیه در متن و پیوست‌ها تکرار شده است.

۶۷. متن کامل یادداشت در صفحه ۲۹۷ کتاب یادداشت دوم، تکرار آن در صفحه ۹۷۴ یادداشت چهل وهشتم.

۶۸. این پاراگراف در ص ۷۶ کتاب آورده شده و دوباره در صفحات ۱۸۱ و ۱۸۲ تکرار گردیده است.

۶۹. جملات داخل گیومه از صفحه ۸۱ کتاب است که در صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷ تکرار شده است.

۷۰. جملات داخل گیومه در ص ۱۴۰ کتاب آمده که در ص ۲۲۰ تکرار شده است.

۷۱. جملات داخل گیومه از ص ۱۴۱ کتاب است که در صفحات ۲۲۱-۲۲۰ تکرار شده است.

۷۲. جملات داخل گیومه از ص ۱۶۵کتاب است که در ص ۱۸۷ تکرار شده است.

۷۳. این مطالب در ص ۱۵۹ کتاب آمده و دوباره در صفحه ۶۶۷ تکرار شده است.

۷۴. جملات داخل گیومه در صفحه ۱۵۳ (پاراگراف اول) کتاب آمده که دوباره در صفحات ۶۳۶-۶۳۵ تکرار شده است، منبع هر دو نیز یکی است.

۷۵. این مطالب از صفحه ۳۸۲ کتاب است که در صفحه ۴۱۷ (پاراگراف چهارم) تکرار شده است، منبع هر دو نیز یکی است.

۷۶. جملات داخل گیومه از صفحه ۵۴ (پاراگراف اول) کتاب است که در صفحه ۴۱۵ تکرار گردیده است.

۷۷. این مطالب در صفحات ۲۱۴-۲۱۳ کتاب آمده و دوباره در صفحه ۴۵۹ (پاراگراف سوم) تکرار گردیده است.

۷۸. مطالب داخل گیومه از صفحه ۴۵۸ (بند اول) کتاب است که در صفحه ۶۳۳ (پاراگراف اول و دوم) تکرار شده است.

۷۹. جملات داخل گیومه از صفحه ۲۱۱ کتاب (بند ح) است که در صفحه ۴۵۹ (۸ سطر به آخر) تکرار شده است.

۸۰. مطالب داخل گیومه از صفحه ۲۲۴ کتاب است که در صفحه ۲۲۵ مقابل هم تکرار شده است.

۸۱. مطالب داخل گیومه در صفحه ۲۲۴ کتاب آمده که در صفحه ۴۱۲ تکرار شده است.

۸۲. مطالب داخل گیومه در صفحه ۲۴۶ کتاب آمده که در دو صفحه بعد یعنی صفحه ۲۴۸ (از سطر ۱۱ به بعد) تکرار گردیده است. منبع مورد استناد نیز یکی است.

۸۳. مطالب داخل گیومه از صفحه ۵۳۱ (آخر بند ۴) کتاب است که در صفحه ۶۶۴ تکرار شده است.

فرهنگ استوار بر ارزیابی سرمایه دانشی: ابزاری برای به دست آوردن مزیت رقابتی

دکتر شمس‌الدین ناظمی ـ دانشیار دانشگاه فردوسی
الهه شیعه‌زاده ـ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی
سیده سمیرا سید حسینی ـ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی

چکیده

امروزه چالش پیش‌روی مدیران، فراهم کردن بستری مناسب برای رشد و پرورش ذهن کارکنان در سازمان دانش بنیاد است. از آن‌رو که در فضای کنونی، داراییهای نامشهود و از جمله مهمترین آنها، سرمایه‌های دانشی، نقش برجسته‌تری نسبت به داراییهای مشهود در کسب مزیت رقابتی برای سازمانها ایفا می‌کنند، هدف این مقاله بررسی و تحلیل ادبیات مربوط به ارزیابی سرمایه‌های دانشی و فرهنگ سازمانی مشوّق ارزیابی است. در این راستا، به معرفی اجزای سرمایه دانشی می‌پردازیم و مدلهای مختلف ارزیابی سرمایه دانشی را به منظور داشتن ارزیابی بهتر، معرفی می‌کنیم. در ادامه، با توجه به کاستیهای موجود در هر یک از این مدلها، مدل زنجیره دانشی ارائه می‌شود، تا به همراه فرهنگ مشوق ارزیابی، زمینه‌ای برای تحقیقات بیشتر توسط محققان و تحلیلگران فراهم شود.

مقدمه

امروزه، مدیریت سرمایه دانشی، موضوعی مهم در پیوند با مدیریت سازمانهاست. صاحبنظران و نظریه‌پردازان در زمینهٔ مدیریت، همگی بر این نکته اتفاق نظر دارند که به دست آوردن مزیت رقابتی تنها شاخصی است که برتری سازمانها را نسبت به یکدیگر نشان می‌دهد. با توجه به اوضاع پیچیده و دستخوش دگرگونی کنونی، سازمانهایی می‌توانند ماندگاری خود را تضمین کنند که محصولات و خدمات بهتری از رقیبانشان ارائه کنند و از این راه به مزیت رقابتی خود بیفزایند و برتری سازمان خود را بر دیگر سازمانها نشان دهند (ندلا و تویت، ۲۰۰۱).

سرمایه دانشی، در واقع منبع شایستگی اصلی سازمان به‌شمار می‌آید و مدیریت دانش، ابزار مفیدی برای شکل‌گیری شایستگی محوری سازمان است. سازمانهایی که از سطوح بالای سرمایه دانشی برخوردارند، تعیین کنندگان اصلی نوع و شدت رقابت در محیط رقابتی هستند (لیگن و میائومیا، ۲۰۱۲). بیشتر سازمانهای بزرگ امروزی دریافته‌اند که بر پایهٔ تجربه و مهارتهای نیروی انسانی خود موفق خواهند بود، نه به علّت سیستمهای فیزیکی و مکانیکی و اگر نتوانند سطح دانش و تخصص نیروهای انسانی در سازمان را بالا ببرند، بی‌گمان از بازار جهانی کنار گذاشته خواهند شد. بنابراین، برای بهسازی جایگاه رقابتی خود در بازار، باید مدیریت سرمایه دانشی را در اولویت قرار دهند و آنرا محور مدیریت سازمان قلمداد کنند.

دانش و سرمایه دانشی

اطلاعاتی که توسط افراد در سازمان مورد تجزیه‌وتحلیل قرار می‌گیرد و به‌کار می‌رود، دانش سازمانی را می‌سازد. دانش، به دوگونهٔ ضمنی و آشکار وجود دارد. دانش ضمنی، شامل اطلاعاتی می‌شود که به سختی قابل بیان است. کدگذاری و انتقال آنها به دیگران نیز دشوار است. دانش آشکار، در برابر دانش ضمنی قرار می‌گیرد و به سادگی قابل انتقال به دیگران است (پیت و کلرک، ۱۹۹۹)؛ زیرا، به‌صورت مکتوب در قالب کتاب، مقاله، اسناد، گزارشها و... در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. بسیاری از اندیشمندان (نوناکا، ۱۹۹۵؛ گرنت، ۱۹۹۷؛ زاک. ۲۰۰۲؛ پورتر، ۱۹۹۸) برآنند که تنها منبع

خلق مزیت رقابتی پایدار، دانش است. در دیدگاه مبتنی بر منابع نیز، داراییهای استراتژیک سازمان، باید ارزشمند، منحصر به فرد و غیر قابل جایگزین شدن باشد. در این میان، دانش سازمانی، بیش از هر عامل دیگر در کسب مزیت رقابتی سازمانها، نقش دارد (بارنی، ۱۹۹۱). نظر به اینکه بیان کردن، رمزگذاری و انتقال دانش ضمنی کار سختی است، دانش ضمنی نسبت به دانش آشکار برتری رقابتی دارد و از سازمان در برابر رقیبان حمایت می‌کند (لوبیت، ۲۰۰۱).

ادوینسون (۲۰۰۱)، سرمایه دانشی را دربرگیرندهٔ هرگونه دانشی می‌داند که برای سازمان ارزش‌آفرینی کند. بر پایه این تعریف، سرمایه دانشی می‌تواند هم دانش ضمنی و هم دانش آشکار را دربرگیرد، به گونه‌ای که برای سازمان ارزش‌آفرین باشند. به‌نظر مالون و ادوینسون (۱۹۹۷) سرمایه دانشی شامل تجارب به کار رفته، فناوری سازمانی، روابط مشتری و مهارتهای حرفه‌ای است، به‌گونه‌ای که می‌تواند ابزار مفیدی برای کسب مزیت رقابتی در بازار باشد.

روس و روس (۱۹۹۷) سرمایه دانشی را، بعنوان یکی از اجزای سرمایه فکری در نظر می‌گیرند و سرمایه فکری را حاصل جمع دانش اعضای یک سازمان و کاربرد عملی دانش اعضای سازمان می‌دانند.

با وجود این، بیشتر صاحبنظران (نانوکا (۱۹۹۵)، لو (۲۰۰۰)، پتی (۲۰۰۰)، سیتارامان و دیگران (۲۰۰۲)، لیگن و میائومیا (۲۰۱۲)) سرمایه دانشی را با سرمایه فکری مترادف می‌دانند. در این پژوهش، این دیدگاه مورد پذیرش پژوهشگران قرار گرفته است.

اجزای سرمایه دانشی

تاکنون، مدلهایی چند از سرمایه دانشی ارائه شده که در هر یک از آنها، ابعاد متفاوتی برای سرمایه دانشی درنظر گرفته شده است (واسکلین، ۲۰۰۷). بونتیس (۲۰۰۱) سرمایه دانشی را شامل دو فاکتور می‌داند: سرمایه انسانی و سرمایه ساختاری. سرمایه انسانی، عنصر مهم سرمایه دانشی است که از آموزش و پرورش، شایستگیهای حرفه‌ای، دانش مرتبط با شغل، ظرفیت مرتبط با کار و ارزیابی حرفه‌ای ناشی می‌شود. سرمایه ساختاری که به آن سرمایه سازمانی یا داخلی نیز گفته می‌شود، شامل همه منابع غیرانسانی در سازمان است که دانش ضمنی و ساختاری خود سازمان را دربر می‌گیرد. سرمایهٔ سازمانی، ارزش بالقوه سازمانهاست و به‌گونهٔ معمول، فرایند مدیریت، فلسفه مدیریت و فرهنگ مشترک را دربرمی‌گیرد (لیگن و میائومیا، ۲۰۱۲). از دید بونتیس (۲۰۰۱)، سازمان نمی‌تواند مالک همیشگی سرمایه انسانی باشد، ولی (چنان که گفته شد) سرمایه

● سرمایه دانشی، در واقع منبع شایستگی اصلی سازمان به‌شمار می‌آید و مدیریت دانش، ابزار مفیدی برای شکل‌گیری شایستگی محوری سازمان است. سازمانهایی که از سطوح بالای سرمایه دانشی برخوردارند، تعیین کنندگان اصلی نوع و شدت رقابت در محیط رقابتی هستند. بیشتر سازمانهای بزرگ امروزی دریافته‌اند که بر پایهٔ تجربه و مهارتهای نیروی انسانی خود موفق خواهند بود، نه به علّت سیستمهای فیزیکی و مکانیکی و اگر نتوانند سطح دانش و تخصص نیروهای انسانی در سازمان را بالا ببرند، بی‌گمان از بازار جهانی کنار گذاشته خواهند شد.

ساختاری هر چیزی را دربرمی‌گیرد که پس از رفتن کارکنان از سازمان، در سازمان می‌ماند. برخلاف سرمایه انسانی، سرمایه ساختاری در مالکیت سازمان است.

روس و روس (۱۹۹۷)، استوارت (۱۹۹۷) و ادوینسون و مالون (۲۰۰۱)، سرمایه دانشی را دربرگیرندهٔ سرمایه داخلی، سرمایه رابطه‌ای (خارجی) و سرمایه انسانی می‌دانند. سرمایه رابطه‌ای نیز دربرگیرندهٔ مواردی مانند رابطه مناسب با مشتریان، تأمین‌کنندگان، سرمایه‌گذاران و سهامداران، نشان بازرگانی سازمان و حق امتیاز و... است (اسویبی، ۲۰۰۱؛ به‌نقل از فطرس و بیگی، ۱۳۸۸).

در بررسی جامعی که لیگن و میائومیا (۲۰۱۲) انجام داده‌اند، سرمایه دانشی شامل سرمایه انسانی، سرمایه سازمانی، سرمایه فناوری و سرمایه بازار درنظر گرفته شده است. سرمایه فنی مربوط به عملیات شرکت می‌شود و شامل توانایی کاربرد روشها، ظرفیت تغییر و امکان ظرفیت‌سازی است. سرمایه بازار، سرمایه‌ای است که از روابط مشتریان ناشی می‌شود. براین پایه، لیگن و میائومیا مدل ارزیابی سرمایه دانشی خود را ارائه کرده‌اند که شامل چهار عنصر و هر عنصر شامل چهار شاخص است که برسرهم شانزده شاخص را دربرمی‌گیرد (نگاره ۱).

فرهنگ سازمانی، مدیریت دانش و سرمایه دانشی

افراد جزء اصلی مدیریت دانش هستند. بنابراین، نوع فرهنگی که بر سازمان حاکم است نقشی برجسته در موفقیت مدیریت دانش بازی می‌کند (ندلا و تویت، ۲۰۰۱). ویلکینز و دایر (۱۹۸۸)، فرهنگ سازمانی را شامل ارزشها، قابلیتها و اعتقادات گروهی از افراد می‌دانند که بر شیوهٔ تحقق استراتژیها اثر می‌گذارند. فرهنگ سازمانی باید به گونه‌ای باشد که در آن آفرینش و نوآوری یک ارزش دانسته شود، تا بدین‌سان یکی از ابعاد پیش‌برنده

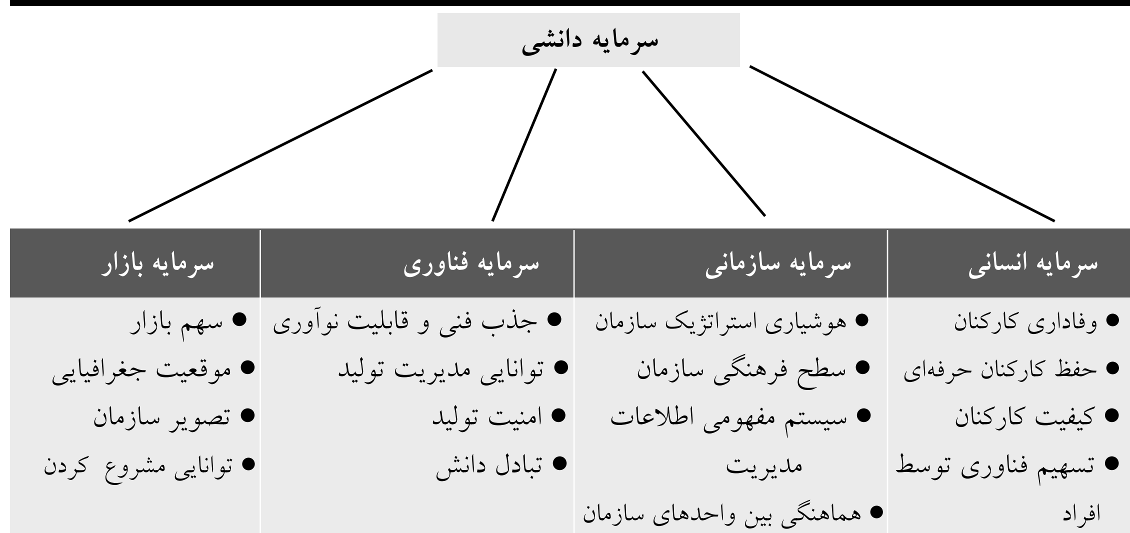
● دانش، به دوگونهٔ ضمنی و آشکار وجود دارد. دانش ضمنی، شامل اطلاعاتی می‌شود که به سختی قابل بیان است. کدگذاری و انتقال آنها به دیگران نیز دشوار است. دانش آشکار، در برابر دانش ضمنی قرار می‌گیرد و به سادگی قابل انتقال به دیگران است؛ زیرا، به‌صورت مکتوب در قالب کتاب، مقاله، اسناد، گزارشها و... در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. بسیاری از اندیشمندان برآنند که تنها منبع خلق مزیت رقابتی پایدار، دانش است. در دیدگاه مبتنی بر منابع نیز، داراییهای استراتژیک سازمان، باید ارزشمند، منحصر به فرد و غیر قابل جایگزین شدن باشد. در این میان، دانش سازمانی، بیش از هر عامل دیگر در کسب مزیت رقابتی سازمانها، نقش دارد. نظر به اینکه بیان کردن، رمزگذاری و انتقال دانش ضمنی کار سختی است، دانش ضمنی نسبت به دانش آشکار برتری رقابتی دارد و از سازمان در برابر رقیبان حمایت می‌کند.

مدیریت دانش به‌شمار آید. در چنین فرهنگی، سرمایه دانشی کاربرد فراوان دارد. علوی، کی‌ورس و لیدنر (۲۰۰۵)، تخصّص، رسمی‌سازی، خلاقیت، همکاری و اقتدار را از ارزشهای مهم فرهنگ سازمانی قلمداد می‌کنند به‌گونه‌ای که اثربخشی مدیریت دانش را تضمین می‌کند (به نقل از هرلی و گرین، ۲۰۰۵). پروساک و داونپورت (۱۹۹۸) تأکید می‌کنند، همچنان که سازمانها با محیط خود رابطه دارند، از محیط خود اطلاعات می‌گیرند، آنها را با تجربه‌ها، ارزشها و قوانین داخلی خود می‌آمیزند و به دانش تبدیل می‌کنند. سازمانهایی که برای دانش خود اهمیت قائل می‌شوند، می‌کوشند محیط و فرهنگ خود را به گونه‌ای پرورش دهند که یادگیری مستمر را حمایت کند. فرهنگ، آجر اصلی ساختمان مدیریت دانش است و یک برنامه مدیریت دانش، برای اینکه به خوبی اجرا شود، باید از سوی فرهنگ پذیرفته شود؛ یعنی باید در مأموریت، چشم‌انداز و هدفهای سازمان بیان شود و نیز در آموزشها و ارتباطات سازمانی مورد تأکید قرار گیرد.

ایجاد یک فرهنگ دانش‌مدار، یکی از مهمترین فاکتورهای موفقیت پروژه مدیریت دانش است و به انجام رساندن آن بسیار دشوار است، زیرا به رهبری نیرومند و تغییر رفتارها و نگرشها نیاز دارد (ندلا و تویت، ۲۰۰۱). بی‌فرهنگی که فعالیتهای مدیریت دانش را شناسایی و تشویق کند، اجرای مدیریت دانش اثربخش نخواهد بود (هرلی و گرین، ۲۰۰۵). زمانی که مدیریت دانش از راه فرهنگ دانش‌مدار به درستی در سازمان معرفی شود، همراه با تلاشهایی که در زمینه مدیریت تغییر صورت می‌گیرد، حمایت و تعهد بیشتر کارکنان را خواهد داشت، سازمان رقابتی‌تر می‌شود و قادر است در زمان کوتاهتر کارهای بیشتری انجام دهد.

مدیریت دانش، یعنی مدیریت سرمایه دانشی کنترل شده بوسیلهٔ سازمان (بونتیس، ۲۰۰۱). بنابراین، روشن

نگاره ۱- مدل سرمایه دانشی (لیگن و میائومیا، ۲۰۱۲)



است که برای موفقیت هرچه بیشتر مدیریت دانش و ارزش‌آفرینی سرمایه‌های دانشی سازمان، فرهنگ سازمانی باید به گونه‌ای باشد که در آن یادگیری و بالندگی فردی و سازمانی یک ارزش شمرده شود. در چنین فرهنگ سازمانی، همه کارکنان سازمان در همهٔ سطوح و در هر جایگاه، بر این باورند که باید دانش و اطلاعات خود را در راه بالندگی و پیشرفت سازمان، با یکدیگر به اشتراک گذارند و این اندیشه در سازمان تشویق و پشتیبانی می‌شود. به کارکنان اجازهٔ سعی و خطا، تجربه و یادگیری داده می‌شود. گذشته از این، بهره‌گیری از منابع سازمان بهبود نمی‌یابد مگر در پرتو ارزیابی سرمایه‌های دانشی سازمان و گرفتن بازخورد لازم از محیط درونی و بیرونی و شناخت و تجزیه و تحلیل نقاط قوت، ضعف، فرصتها و تهدیدها؛ و همین، به نرمش‌پذیری برنامه‌ها و هدفها و مأموریت سازمان در محیط پویای امروزی کمک چشمگیر می‌کند. در این راستا، برای یک ارزیابی بهینه، گذشته از اینکه فرهنگ سازمانی باید مشوق ارزیابی باشد، باید همواره این فرهنگ را بهبود بخشید.

اهمیت ارزیابی سرمایه دانشی

به فرایند شناسایی، ارزیابی و گزارش‌دهی سرمایه‌های دانشی سازمان یا مؤسسه به سهامداران و ذینفعان اصلی و فرعی آن، مدیریت سرمایه‌های دانشی گویند (صلواتی و مداح، ۱۳۸۷). در این میان، بررسی نتایج ارزیابی سرمایه دانشی، یک فرایند راهبردی مهم شمرده می‌شود. با توجه به اینکه در جهان کنونی، منابع و داراییهای مورد نیاز سازمان برای محقق ساختن استراتژیها، به‌گونه چشمگیر نامشهود شده است، سازمانها به خوبی می‌دانند که هنگام تنظیم استراتژیهای خود، بی‌چون‌وچرا باید نیروهای رقابتی، فرصتها و تهدیدهای موجود و مرتبط با سازمان را شناسایی کنند. نکته مهم این است که سازمانها باید پیوندها میان سرمایه دانشی و مزیتهای نسبی خود را دریابند و شناسایی کنند و بدانند که چگونه داراییهای استوار بر دانش، بر فرایند تنظیم استراتژی آنها اثر می‌گذارد. سازمانها، همچنین با ارزیابی سرمایه دانشی خود خواهند توانست از اندازهٔ شایستگی خود در بهره‌گیری از فرصتها و توانمندیها و دوری از ضعفها و خطرها آگاهی یابند (آشنا، یوسفی و صادقی، ۱۳۸۸). گذشته از این، نگهداشت و بهسازی جایگاه رقابتی، در گرو به دست آوردن و آفرینش دانش است، و به این هدف از راه پاسداشت و بالا بردن سرمایه‌های دانشی می‌توان رسید که در جای خود یک هنر یا شایستگی است و می‌تواند مزیت استراتژیک پدید آورد (زاک، ۲۰۰۲) برای افزایش دادن سرمایه دانشی باید پیوسته این

نگاره ۲ـ مدل رهیاب اسکاندیا (بونتیس، ۲۰۰۱)



سرمایه‌ها را ارزیابی کرد. بدین منظور، توسعه مجموعه‌ای از معیارهای کارکردی که با استراتژی هدایت و رهنمود می‌شود، بسیار مهم است. ارزیابی سرمایه‌های دانشی سازمان، همچنین به ارزیابی اجرای استراتژیها از راه ایجاد شاخصهای کلیدی کارکرد کمک می‌کند. نیز گفتنی است که تأکید صرف بر معیارهای مالی مرتبط با سیستم جبران خدمات، کارایی و اثربخشی خوبی ندارد، زیرا کوته‌بینی را تشویق می‌کند. معیارهای مالی، بیشتر گذشته نگر است و رفتارهای غیر کارکردی را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود توجه کافی به توانایی‌های کارکنان نشود. بیشتر مدلها نشان‌دهنده این نکته است که اگر معیارهای مالی در کنار معیارهای غیرمالی مطرح شود، تلاشهای

• ادوینسون (۲۰۰۱)، سرمایه دانشی را دربرگیرندهٔ هرگونه دانشی می‌داند که برای سازمان ارزش‌آفرینی کند. بر پایه این تعریف، سرمایه دانشی می‌تواند هم دانش ضمنی و هم دانش آشکار را دربرگیرد، به گونه‌ای که برای سازمان ارزش‌آفرین باشند. به‌نظر مالون و ادوینسون (۱۹۹۷) سرمایه دانشی شامل تجارب به کار رفته، فناوری سازمانی، روابط مشتری و مهارتهای حرفه‌ای است، به‌گونه‌ای که می‌تواند ابزار مفیدی برای کسب مزیت رقابتی در بازار باشد.

کارکنان بهتر و روشنتر بیان خواهد شد. بنابراین، نتایج حاصل از ارزیابی سرمایه دانشی می‌تواند بعنوان مبنایی برای جبران خدمات درنظر گرفته شود (آشنا، یوسفی و صادقی، ۱۳۸۸).

مدل‌های ارزیابی سرمایه‌های دانشی

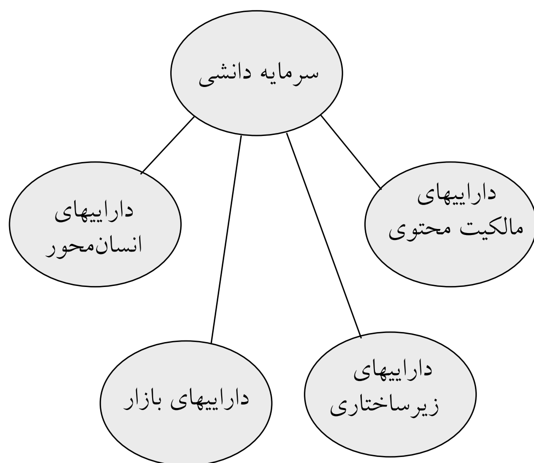
امروزه، دانش یک دارایی راهبردی برای سازمانها به‌شمار می‌آید، هرچند مدیریت و ارزیابی آن دشوار است (شپارد، ۲۰۰۰). با این همه، اگر سازمان بخواهد از سرمایه‌های دانشی خود، بعنوان ابزاری برای به‌دست آوردن مزیت رقابتی بهره گیرد، باید ارزیابی سرمایه‌های دانشی را اساس کار خود قرار دهد. برای این کار، روشهای گوناگون وجود دارد که به آنها می‌پردازیم.

– مدل رهیاب اسکاندیا

اسکاندیا، نخستین شرکت بزرگی به‌شمار می‌آید که کوششهای پیوسته برای اندازه‌گیری سرمایه‌های دانشی خود داشته است. این شرکت در ۱۹۸۵ یک گزارش داخلی از اندازه سرمایه دانشی خود به‌دست داد و بدین‌سان نخستین شرکتی شد که در گزارشهای مالی خود برای سهامداران، سرمایه دانشی را هم می‌آورد (بونتیس، ۲۰۰۱). ادوینسون، طراح اصلی ابتکارات این شرکت بود. وی مدلی برای گزارش سرمایه دانشی ارائه کرد و آنرا مدل رهیاب نامید. این مدل، پنج حوزه را دربرمی‌گیرد: مالی، مشتری، فرایند، توسعه و نوسازی، انسانی. ادوینسون و مالون در طرح ارزش اسکاندیا، سرمایه فکری را در دو بخش سرمایه انسانی و سرمایه ساختاری ارائه کردند. از دید ادوینسون و مالون (۱۹۹۷)، اندازه‌گیری سرمایه دانشی، روشی نو برای نشان دادن ارزش سازمانی است که در حسابداری سنّتی هرگز جایی نداشته است. آنان برآنند که با وجود داراییهای نامشهود، محاسبه شکاف میان ارزش ثبت شده در ترازنامه و برآورد سرمایه‌گذاران از ارزشهایشان امکانپذیر خواهد بود.

● بونتیس (۲۰۰۱) سرمایه دانشی را شامل دو فاکتور می‌داند: سرمایه انسانی و سرمایه ساختاری. سرمایه انسانی، عنصر مهم سرمایه دانشی است که از آموزش و پرورش، شایستگیهای حرفه‌ای، دانش مرتبط با شغل، ظرفیت مرتبط با کار و ارزیابی حرفه‌ای ناشی می‌شود. سازمان نمی‌تواند مالک همیشگی سرمایه انسانی باشد، ولی (چنان که گفته شد) سرمایه ساختاری هر چیزی را دربرمی‌گیرد که پس از رفتن کارکنان از سازمان، در سازمان می‌ماند. برخلاف سرمایه انسانی، سرمایه ساختاری در مالکیت سازمان است.

نگاره ۳ـ مدل بروکینگ (بروکینگ، ۱۹۹۶)



بر سرهم، در مدل ارزشی اسکاندیا، سرمایه دانشی دربرگیرندهٔ تجربه‌های به‌کار رفته، فناوری سازمانی، روابط مشتری و مهارتهای حرفه‌ای است به‌گونه‌ای که می‌تواند همچون ابزاری سودمند برای به دست آوردن مزیت رقابتی در بازار عمل کند. این مدل شامل دو دسته مالی و غیرمالی می‌شود، که هر دو برای تخمین زدن ارزش بازار سازمان به کار می‌رود (بونتیس، ۲۰۰۱).

– مدل بروکینگ

بروکینگ (۱۹۹۶)، سرمایه دانشی را آمیزه‌ای از چهار جزء می‌داند: داراییهای بازار، داراییهای انسان‌محور، داراییهای مالکیت معنوی و داراییهای زیرساختاری (نگاره ۳). در این مدل، منظور از داراییهای بازار، مواردی همچون مارکهای تجاری، مشتریان، کانالهای توزیع و همکاریهای تجاری است. داراییهای انسان‌محور شامل آموزش، دانش و شایستگی افراد سازمان است. داراییهای مالکیت معنوی عبارت از حق ثبت اختراع، حق امتیاز و اسرار تجاری است. در نهایت، داراییهای زیرساختاری نیز مجموعه‌ای از فرایندهای مدیریتی، سیستمهای تکنولوژی اطلاعات، شبکه ارتباطها و سیستمهای مالی است. در مدل بروکینگ، سه روش برای ارزیابی سرمایه دانشی ارائه شده است: روش هزینه که بر پایه ارزیابی هزینه‌های جایگزینی دارایی است؛ روش بازار که از قابلیت مقایسه بازار برای تعیین ارزش داراییها استفاده می‌کند؛ و روش درآمد که به ارزیابی قابلیت درآمدزایی داراییها می‌پردازد (بروکینگ، ۱۹۹۶).

– مدل نمایشگر داراییهای ناپیدا

این مدل را اسویبی (۱۹۹۷) عرضه کرده است. وی، سه دسته از داراییهای ناپیدا را عنوان کرده و سپس یک

مدل مفهومی برای اندازه‌گیری آنها به دست داده است (نگاره ۴). داراییهای ناپیدا، ساختار بیرونی، ساختار درونی و شایستگی فردی را دربرمی‌گیرد. سه شاخص اندازه‌گیری داراییهای ناپیدا نیز، به ترتیب شامل رشد و نوسازی، کارایی و ثبات است. وی پیشنهاد می‌کند که مدیران می‌توانند از یک یا دو شاخص که با نوع داراییهای ناپیدا و استراتژی سازمان همخوانی دارد، برای اندازه‌گیری داراییهای ناپیدای سازمانشان بهره گیرند. همچنین، وی خاطرنشان می‌کند که این مدل می‌تواند با سیستم اطلاعات مدیریت ترکیب شود.

– مدل ارزش افزوده اقتصادی

ارزش افزوده اقتصادی (EVA: Economic Value Added) روشی بر پایه بازگشت سرمایه، برای سنجش ارزش بر پایه حسابداری سنّتی است که استوارت در ۱۹۹۷ مطرح کرد. در این الگو، به پیروی از اصول حداکثرسازی ارزش سهام، تفاضل مجموع ارزش واحد اقتصادی و مجموع ارزش سرمایه به‌کار گرفته شده توسط سرمایه‌گذاران، حداکثر می‌شود. ارزش افزوده اقتصادی الگوی جامعی است که متغیرهایی چون بودجه‌بندی سرمایه، برنامه‌ریزی مالی، هدف‌گذاری، اندازه‌گیری عملکرد، ارتباط سهامداران و انگیزه پاداش را به کار می‌گیرد. هرچند مدیریت سرمایه دانشی آشکارا با ارزش افزوده اقتصادی مرتبط نیست، امّا به‌گونهٔ ضمنی با مدیریت اثربخشی سرمایه دانشی، ارزش افزوده اقتصادی افزایش می‌یابد (بونتیس، ۲۰۰۱). ارزش افزوده اقتصادی از راه فرمول زیر به‌دست می‌آید:

ارزش افزودهٔ اقتصادی = فروش خالص – هزینه‌های عملیاتی – مالیات – هزینه‌های سرمایه

● در بررسی جامعی که لیگن و میائومیا (۲۰۱۲) انجام داده‌اند، سرمایه دانشی شامل سرمایه انسانی، سرمایه سازمانی، سرمایه فناوری و سرمایه بازار درنظر گرفته شده است.

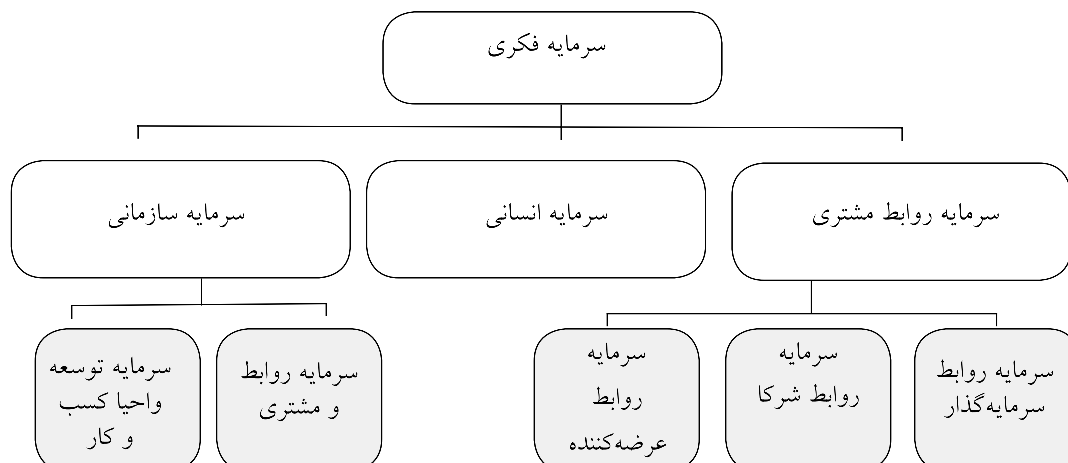
– مدل شاخص سرمایه دانشی

این الگو که در ۱۹۹۷ از سوی روس و همکاران پیشنهاد شد نیز در زمره رویکردهای کارت امتیازی قرار دارد. هدف این شاخص ایجاد تجسّم و انتقال سرمایه دانشی و ارزش مشتق شده از آن است. شاخص سرمایه دانشی به نسل دوم از روشهای اندازه‌گیری سرمایه دانشی تعلّق دارد که کاستیهای شیوه‌های پیشین را رفع می‌کند. این الگو، همهٔ مؤلفه‌های سرمایه دانشی را در یک شاخص سازمانی گرد می‌آورد. در این ادغام، اهمیّت ضریب اثرگذاری هر یک از نماگرها نشان داده شده است. این شاخص، مدیران را به گونهٔ مستقیم قادر به تشخیص و قضاوت درباره وضع سرمایه دانشی سازمان می‌سازد. همچنین، زمینه مقایسهٔ سازمانها و واحدهای اقتصادی را فراهم می‌آورد (فطرس و بیگی، ۱۳۸۸). روس و همکاران (۱۹۹۷)، سرمایه فکری را به سرمایه انسانی، سرمایه سازمانی و سرمایه ارتباطی تقسیم می‌کنند. سرمایه سازمانی نیز سرمایه نوسازی و توسعه و سرمایه فرایند را دربرمی‌گیرد.

نگاره ٤ـ الگوی نمایشگر داراییهای نامشهود (اسویبی، ۱۹۹۷)

ارزش بازاری سازمان			
خالص داراییهای مشهود	داراییهای نامشهود		
	ساختار خارجی	سرمایه دانشی	
		ساختار داخلی	شایستگی فردی

نگاره ٦ـ مدل شاخص سرمایه دانشی (روس و همکاران، ۱۹۹۷)



● فرهنگ سازمانی باید به گونه‌ای باشد که در آن آفرینش و نوآوری یک ارزش دانسته شود، تا بدین‌سان یکی از ابعاد پیش‌برنده مدیریت دانش به‌شمار آید.

نگاهی کلی به مدلهای ارائه شده

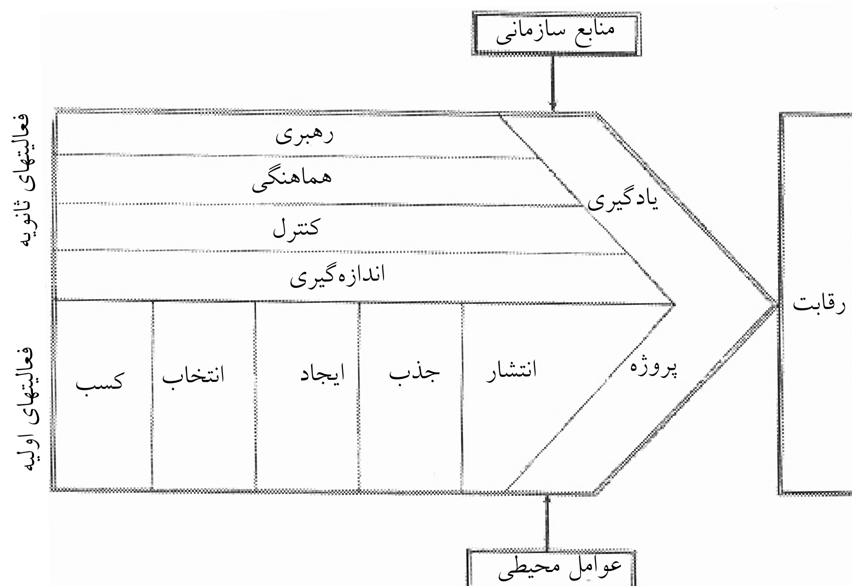
هر یک از مدلهای ارزیابی سرمایه دانشی که به آنها اشاره شد، دارای نقاط قوت منحصر به فرد است. با این همه، محدودیتهایی نیز دارند. نقاط قوت و ضعف مدلهای ارزیابی سرمایه دانشی، به گونهٔ فشرده در جدول (۱) آورده شده است.

نقش مدل زنجیره دانشی در ارزیابی سرمایه‌های دانشی

همه سازمانها از مدیریت دانش سود می‌برند، زیرا به آنها اجازه می‌دهد نوآوری داشته باشند (دیکمن، ۱۹۹۸). با این همه، درحالی که بیشتر سازمانها فناوری لازم را برای مدیریت دانش دارند، ولی چنان‌که باید از آن بهره نمی‌گیرند (بلاک، ۱۹۹۸). سینگ و هالساپل (۲۰۰۱) برای بهره‌گیری هرچه بیشتر از توان رقابتی و مدیریت دانش، مدل زنجیره دانشی را ارائه کردند که به پژوهشگران کمک می‌کند رابطه میان مدیریت دانش و رقابت را بیابند. این مدل پنج فعالیت اصلی دانش را که در فرایند مدیریت دانش روی می‌دهد به تصویر می‌کشد. همچنین، چهار اقدام اصلی مدیریتی را که در اجرای مدیریت دانش اثرگذار است، شناسایی می‌کند که به ترتیب پنج فعالیت اولیه و چهار فعالیت ثانویه مدیریت دانش را شکل می‌دهند. ترکیبهای گوناگون این فعالیتها و عملی شدن آنها، منجر به یادگیری سازمانی و پروژه می‌شود. یادگیری سازمانی شامل تغییراتی است که در وضع دانش سازمان روی می‌دهد و منظور از پروژه‌ها، منابع آزاد شده سازمانی به محیط است. فرض اصلی مدل زنجیره دانشی بر این است که تا چه اندازه یادگیری سازمانی خوب است و تا چه اندازه پروژه‌های (منابع) سازمان، می‌توانند موفقیت و حیات سازمان را در یک محیط رقابتی تعیین کنند. چنان‌که در نگاره (۷) دیده می‌شود، گذشته از فعالیتهای اولیه و ثانویه، منابع سازمانی و عوامل محیطی نیز می‌توانند منجر به یادگیری و پروژه شوند.

مدل زنجیره دانش بر این فرض استوار است که ماندگاری و موفقیت سازمان در محیط رقابتی به این موضوع بستگی دارد که سازمان تا چه اندازه در یادگیری و پروژه موفق عمل کرده و ماندگاری و موفقیت سازمان تا چه اندازه تابع یادگیری و پروژه است. هر یک از فعالیتهای ارزش‌آفرین در مدل زنجیره دانش می‌تواند در ایجاد رقابت سهم داشته باشد. نتایج این فعالیتها می‌تواند شامل بهبود بهره‌وری، افزایش چابکی سازمان، کاهش هزینه‌ها، ایجاد کانالهای تازه توزیع، کسب بازارهای تازه، تحویل بهنگام به مشتریان، پرورش خلاقیت و افزایش شهرت سازمان باشد. همه این نتایج و هر یک از فعالیتهای ارزش‌آفرین در مدل زنجیره دانش، جداگانه می‌تواند نقشی برجسته در کسب و حفظ مزیت رقابتی بازی کند (هالساپل و جونز، ۲۰۰۴).

نگاره ۷ـ مدل زنجیره دانشی (هالساپل و جونز، ۲۰۰۴)



جدول ۱ـ مدلهای ارزیابی سرمایه دانشی

مدل ارزیابی سرمایه دانشی	طراح مدل	اجزای سرمایه دانشی	نقاط قوت	نقاط ضعف (محدودیتها)
رهیاب اسکاندیا	ادوینسون (۱۹۹۷)	سرمایه انسانی سرمایه ساختاری	– تشویق مدیران به منظور کردن داراییهای نامشهود در طبقه‌بندی داراییهای سازمان. – کمک به شناخت نقش سرمایه مشتری در خلق ارزش برای سازمان. – کمک به شناخت چگونگی تغییر روابط مشتری – مشتمل بر فاکتورهای ساختاری و فرایند سازمان به‌طور وسیع.	– هر سازمان باید به یک درک کامل و مجزا از داراییهای نامشهود خود برسد. – ایجاد استانداردهای مجزا و بی‌همتا برای شاخصهای ارزیابی سرمایه دانشی در هر سازمان؛ به این معنا که استانداردهای عمومی برای همه سازمانها وجود ندارد. – ارائه یک تصویر لحظه‌ای از موقعیت سازمان و عدم توانایی این مدل در نشان دادن پویاییهای بلندمدت سازمان. – تولید دانش توسط کارکنان کار ساده‌ای نیست درحالی‌که در این مدل چنین فرض می‌شود که کارکنان داده را به اطلاعات و اطلاعات را به دانش تبدیل کرده و وارد کامپیوتر می‌کنند.
بروکینگ	بروکینگ (۱۹۹۶)	داراییهای بازار داراییهای انسان‌محور داراییهای مالکیت معنوی داراییهای زیرساختاری	– ارائه یک جعبه ابزار یا ممیزی سرمایه دانشی به‌منظور ارزشگذاری سرمایه دانشی سازمان. – کمک به سازمانها در بازاریابی فعّال. – کمک به سازمانها در تشخیص، ارزشگذاری و به کار بردن سرمایه دانشی. – امکان استفاده از طیف لیکرت برای کمّی کردن سؤالات کیفی. – سؤالات ممیزی سرمایه دانشی در این مدل ذهنی است، درحالی‌که در مدل رهیاب اسکاندیا عینی است	– مهمترین ضعف مدل بروکینگ این است که بین نتایج کیفی حاصل از پاسخگویی به سؤالات پرسشنامه و ارزش واقعی داراییها اختلاف زیادی وجود دارد.
نمایشگر داراییهای نامشهود (IAM)	اسویبی (۱۹۹۷)	ساختار داخلی شایستگی فردی	– قابلیت ادغام با سیستم اطلاعات مدیریت. – کاربرد صحیح این مدل نتایج خوب مالی به دنبال خواهد داشت.	– عدم کارایی این مدل زمانی که توسط یک سیستم بازخورد مالی حمایت نشود. – عدم کارایی این مدل زمانی که توسط فرهنگ سازمانی پشتیبانی نشود.
ارزش افزوده اقتصادی (EVA)	استوارت (۱۹۹۷)	مدیریت سرمایه دانشی به گونه صریح با ارزش افزودهٔ اقتصادی مرتبط نیست، اما به‌طور ضمنی با مدیریت اثربخش سرمایه دانشی، ارزش افزوده اقتصادی افزایش می‌یابد.	– ارزش افزوده اقتصادی مثبت نشاندهنده به کارگیری خلاقیتی است که ریشه در داراییهای نامشهود دارد. – محاسبه ارزش سرمایه دانشی از راه قیمتی که افراد برای چنین سرمایه‌ای می‌پردازند انجام می‌گیرد. – این مدل از ۱۶۴ تعدیلگر عملکرد به منظور حل مشکلاتی از قبیل محاسبه داراییهای نامشهود و یا سرمایه‌گذاریهای بلندمدتی که از اطمینان بالایی برخوردار نیستند، استفاده می‌کند.	– مدیران قادر نیستند منابع نامشهود سازمان و نقش خاص هر کدام از آنها را بطول کامل درک کنند. – امکان مقایسه بین سازمانها از طریق این مدل دشوار است – به دلیل استفاده از داراییها و هزینه‌های ثبت شده در دفتر، این مدل قادر به نشان دادن وضعیت کنونی بازار نیست. – تحقیقات صورت گرفته به‌طور قطعی به این نتیجه دست نیافته‌اند که این روش بتواند پیشگوی بهتری از قیمت سهام یا تغییرات آن در بازار باشد. – این مدل بر این فرض اساسی استوار است که سازمانها منحصراً در راستای منافع سهامداران راه‌اندازی شده‌اند. – به‌طور کلی این مدل، روش مناسبی برای کمّی کردن ارزش داراییهای نامشهود نیست.
شاخص سرمایه دانشی	روس و روس (۱۹۹۷)	سرمایه دانشی بخشی از سرمایه فکری	– این مدل امکان مقایسه بین سازمانها و واحدهای اقتصادی را فراهم می‌کند. – مدیران را به‌طور مستقیم قادر می‌سازد تا وضعیت سرمایه دانشی سازمان را تشخیص و درباره آن قضاوت کنند. – این مدل از طریق اندازه‌گیری تغییرات حاصل شده در سرمایه دانشی، سازمان را بعنوان یک سیستم یادگیرنده مورد بررسی قرار می‌دهد. – این مدل به مدیران این امکان را می‌دهد که تأثیر استراتژیهای سازمانی بر سرمایه دانشی را درک کرده و استراتژی مناسبتر را برگزینند.	– این مدل از عمومیت و فراگیری چندانی برخوردار نیست. – این مدل بدون بعد و به‌صورت ارقام ترتیبی گزارش می‌شود.
مدل ارزیابی سرمایه دانشی	لیگن و میائومیا (۲۰۱۲)	سرمایه انسانی سرمایه سازمانی سرمایه فناوری سرمایه بازار	– با توجه به اینکه این مدل، به تازگی ارائه شده؛ درحد جستجوی محققان، نقاط قوت و ضعف این مدل یافت نشد. لذا انجام تحقیقات بیشتر در این زمینه، توسط سایر محققان می‌تواند منجر به توسعه دانش مرتبط شود.	

چنان‌که گفته شد، یادگیری سازمانی شامل دگرگونیهایی است که در وضع دانش سازمان روی می‌دهد، و این یادگیری حاصل نمی‌شود مگر با ارزیابی این دگرگونیها. ارزیابی فعالیتهای ۹ گانهٔ یاد شده در بالا مشخص می‌کند که سازمان تا چه اندازه در تأمین نیازهای مشتریان و کسب رضایت آنان موفق بوده است. همچنین، چگونگی اجرای این کارها، ارزش سازمان در برابر رقیبان را تعیین می‌کند (هالساپل و جونز، ۲۰۰۴). بنابراین، با ارزیابی دانش بر پایهٔ این مدل، مدیران به افزایش یا کاهش دانش سازمانی پی‌می‌برند؛ چنانچه بهبود حاصل شود، به تبع آن سرمایه دانشی نیز بهبود می‌یابد. گذشته از این، سازمان می‌تواند از راه مقایسه زنجیره ارزش خود با رقیبان، تفاوتها و در نتیجه مزیت رقابتی خود را تعیین کند (هالساپل و جونز، ۲۰۰۴).

نتیجه‌گیری

پارادایم حسابداری صنعتی برای دوران صنعتی مناسب بوده، زیرا بیشتر داراییهای سازمانها در آن دوران مشهود بوده است. از آن‌رو که امروزه بیشتر داراییهای سازمانها ناپیدا است، زمینه‌های لازم برای ابداع روشهای برآورد ثروت سازمانهایی که مهمترین دارایی آنها داراییهای ناپیدا ـ بویژه فکری و دانشی ـ است، بخوبی فراهم شده است (سالیوان و سالیوان، ۲۰۰۰). سرمایه دانشی یک موضوع فرّار است، ولی زمانی که کشف شود و مورد استفاده قرار گیرد، سازمان را قادر می‌کند با یک منبع تازه در محیط بیرونی رقابت کند (بونتیس، ۱۹۹۶). ارزیابی سرمایه دانشی، روشی تازه برای نشان دادن ارزش سازمانی است که در حسابداری سنّتی هرگز جایی نداشته (ادوینسون و مالون، ۱۹۹۷) و بر پایهٔ آن، محاسبه شکاف میان ارزش ثبت شده در ترازنامه و برآورد سرمایه‌گذاران از ارزشهایشان امکانپذیر خواهد بود. بنابراین، اهمیت ارزیابی سرمایه دانشی برای هر سازمان روشن است.

از آن رو که در روزگار اقتصاد دانشی، سازمانهای برخوردار از سطوح بالای سرمایه دانشی، تعیین کنندگان اصلی شدت رقابت در محیط رقابتی هستند، ایجاد فرهنگ دانش‌مدار در سازمان، یکی از عوامل موفقیت سازمان در محیط رقابتی است، به‌گونه‌ای که همهٔ اعضای سازمان، بسته به سهمی که در رشد دانش سازمان دارند، مورد ارزیابی و تشویق قرار می‌گیرند و یادگیری مستمر را حمایت می‌کنند. چنین فرهنگی باید توجه ویژه به داراییهای ناپیدا، همچنین فاکتورهای ساختاری و فرایندی را در سازمان لحاظ کند. گذشته از این، برای شناخت نقش مشتری و چگونگی روابط مشتری اهمیت خاص قائل شود، به‌گونه‌ای که بازاریابی فعال در آن لحاظ شود؛ افزون بر آن، تشخیص، ارزشگذاری و به‌کار بردن سرمایه دانشی نمود داشته باشد. در این راستا، فرهنگ سازمان باید از روشهای گوناگون ارزیابی سرمایه دانشی بهره گیرد و بهترین مدل یا مدلها را با در نظر گرفتن استراتژیهای سازمان به‌کار بندد تا قادر به تشخیص وضع سرمایه دانشی و قضاوت درباره آن شود، به‌گونه‌ای که امکان مقایسه سازمان و دیگر واحدهای اقتصادی فراهم آید؛ همچنین، استراتژی مناسب سازمانی، با توجه به تأثیر آن بر سرمایه دانشی انتخاب شود. در نتیجه، سازمانهایی که بتوانند یک فرهنگ سازمانی نیرومند بر پایه ارزیابی سرمایه دانشی را در همه جنبه‌های سازمانی لحاظ کنند، خواهند توانست به سادگی سهمی چشمگیر از بازار را از آن خود کنند.

در نهایت، با توجه به اینکه هر یک از مدلهای ارزیابی سرمایه دانشی کاستیهایی دارد، توصیه می‌شود مدیران در کنار بهره‌گیری از مدلهای ارزیابی سرمایه دانشی، از مدل زنجیره دانشی و مدل کارت امتیازی نورتون و کاپلان نیز استفاده کنند.

منابع و مآخذ

– صلواتی سرچشمه، بهرام و معصومه مداح «کاربرد مدل ARC در گزارش‌دهی سرمایه‌های دانشی مؤسسات دانش بنیان»، فصلنامه **رشد فناوری**، ۱۳۸۷، ش ۱۵، ۴۱–۴۷.
– آشنا، مصطفی؛ یوسفی، حمیدرضا و فرزانه صادقی، «سرمایه فکری، سرمایه‌ای ارزشمند و موثر در سازمان امور مالیاتی کشور»، فصلنامه **مالیات**، ۱۳۸۸، ش ۶، ۱۳۹–۱۵۵.
– فطرس، محمد حسن و تورج بیگی «الگوهای اندازه‌گیری سرمایه فکری، با نگاهی به بخش خدمات»، ماهنامه **تدبیر**، ۱۳۸۸، ش ۲۰۳، ۲۷–۳۳
- Barney, J. (1991). "Firm resources and sustained competitive advantage". **Journal of Management**, 17(1), 99-120.
- Black, G. (1998). "Companies fail to exploit knowledge management". **Computer Weekly**, 4, 8.
- Bontis, N. (1996). "There's a price on your head: managing intellectual capital strategically". **Business Quarterly**, 60, 40-78.
- Bontis, N. (2001). "Assessing knowledge assets: a review of the models used to measure intellectual capital". **International Journal of Management Reviews**, 3(1), 41-60.
- Brooking, A. (1996). **Intellectual capital**: Thomson Learning.
- Davenport, T. H., & Prusak, L. (1998). **Working knowledge: Managing what your organization knows**. Harvard Business School Press, Boston, MA.

- Petty, R., & Guthrie, J. (2000). "Intellectual capital literature review: measurement, reporting and management". **Journal of Intellectual Capital**, 1(2), 155-176.
- Porter, M. E. (1998). **Competitive advantage: Creating and sustaining superior performance**: Free Press.
- Roos, G., & Roos, J. (1997). "Measuring your company's intellectual performance". **Long Range Planning**, 30(3), 413-426.
- Seetharaman, A., Sooria, et al (2002). "Intellectual capital accounting and reporting in the knowledge economy". **Journal of Intellectual Capital**, 3(2), 128-148.
- Shepard, S. (2000). **Telecommunications convergence: how to profit from the convergence of technologies, services, and companies**: McGraw-Hill, Inc.
- Stewart, T. (1997). **Intellectual capital: The new wealth of nations**. NewYork: Doubleday Dell Publishing Group.
- Stewart, T., & Ruckdeschel, C. (1998). "Intellectual capital: The new wealth of organizations". **Performance Improvement**, 37(7), 56-59.
- Sullivan Jr, P. H., & Sullivan Sr, P. H. (2000). "Valuing intangibles companiesâ€“an intellectual capital approach". **Journal of Intellectual Capital**, 1(4), 328-340.
- Sveiby, K. E. (1997). **The new organizational wealth: Managing and measuring knowledge-based assets**: Berrett-Koehler Publishers.
- Vaskeliene, L. (2007). "Quantitative research approach versus qualitative within the organizational intellectual capital performance measurement research". Paper presented at the **Changes in Social and Business Environment: Proceedings of the** 2 nd **International Conference**, Selected Papers.
- Zack, M. H. (20) **Developing a knowledge strategy. The strategic management of intellectual capital and organizational knowledge,** 255-276.
- Dykeman, J. B. (1998). "Knowledge management moves from theory toward practice". **Managing Office Technology,** 43(4), 12-13.
- Edvinsson, L. and Malone, M. (1997), **Intellectual capital: realising your company's true value by finding its hidden brainpower**, Harper Collins, New York, NY.
- Grant, R. M. (1997). "The knowledge-based view of the firm: implications for management practice". **Long Range planning**, 30(3), 450-454.
- Holsapple, C. W., & Jones, K. (2004). "Exploring primary activities of the knowledge chain". **Knowledge and Process Management**, 11(3), 155-174.
- Holsapple, C. W., & Singh, M. (2001). "The knowledge chain model: activities for competitiveness". **Expert Systems with Applications**, 20(1), 77-98.
- Hurley, T. A., & Green, C. W. (2005). "Creating a knowledge management culture: the role of task, structure, technology and people in encouraging knowledge creation and transfer". **Proceedings Collaborative Improvisation: The Playful Intersection of Jazz and Work** (Composing a Masterpiece Knowledge Creation and Transfer at Work), Midwest Academy of Management, Chicago.
- Lev, B. (2000), “New math for a new economy”, available at **www. bayacht. com/ resource/ business/ busvalue. htm.**
- Ligen, Y., & Miaomiao, L. (2012). "Research on Comprehensive Evaluation of Knowledge Capital of Power Enterprise Based on Membership Conversion". **Physics Procedia**, 24, 1655-1662.
- Ndlela, L. T., & Du Toit, A. S. A. (2001). "Establishing a knowledge management programme for competitive advantage in an enterprise". **International Journal of Information Management**, 21(2), 151-165.
- Nonaka, I., & Takeuchi, H. (1995). **The knowledge-creating company: How Japanese companies create the dynamics of innovation**: Oxford University Press, USA.

در جست‌وجوی تعریفی جامع و مانع برای تورم با ملاحظاتی دربارهٔ تمایز تورم از گرانفروشی

دکتر احمد کتابی ـ عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«در روزگار قدیم معمولاً کاهنان و روحانیان معابد، اسرار و رموز را در انحصار خود داشتند و ادعیه و اوراد و تشریفات خاصی به کار می‌بردند و اغلب هم، آنها را به زبانهای بسیار قدیمی می‌خواندند تا هیچ کس چیزی نفهمد.

امروز، دیگر قدرت کاهنان و روحانیان خیلی کمتر شده است و در کشورهای صنعتی تقریباً از میان رفته است. امّا به‌جای آنها کارشناسان امور اقتصادی و بانکداران و نظایر ایشان پیدا شده‌اند که با زبانی مرموز سخن می‌گویند و بیشتر، کلمات و اصطلاحات فنی خاصی را به کار می‌برند که برای مردم عادی، فهم آنها دشوار است.

راست است که فهم این مطالب (مسائل اقتصادی و پولی) خیلی ساده نیست و محتاج تفکّر و اندیشه است؛ امّا آن‌قدرها هم هولناک نیست. دانشمندان اقتصاد و کارشناسان این رشته تا اندازه‌ای، مسئول وضع و قیافهٔ مرموزی هستند که در اطراف این موضوع‌ها به‌وجود آمده است» (نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ۱۳۵۳، ص ۱۵۴۵)

چکیده

واژهٔ «تورم» که تا چند دهۀ پیش، فقط اصطلاح آشنا و مورد استفادهٔ اقتصاددانان بود، امروزه برای عامهٔ مردم نیز، مفهومی تقریباً شناخته شده است. طی سالهای اخیر، تورم، به‌سرعت، به‌صورت مهمترین منشاء نگرانی برای مردم بسیاری از کشورها ـ و به‌خصوص کشور ما ـ درآمده است که زبان حال و دغدغهٔ مشترک آنها این است: «هر روز که می‌گذرد باید با جیب‌هایی پرپول‌تر به بازار برویم و با سبدهایی خالی‌تر به خانه بازگردیم!»

شگفتا! که همین مردم کوچه و بازار که با الفبای اقتصاد هم آشنا نیستند و کم‌وبیش، به آثار و عواقب آن واقفند؛ ولی متخصصان اقتصاد و کارشناسان پولی دربارهٔ این مفهومِ سادهٔ اقتصادی اتفاق‌نظر ندارند و درخصوصِ آن به مجادلات کلامی و قلمی سرگرمند.

مقالهٔ حاضر، تلاشی است برای ارائهٔ، طبقه‌بندی، ارزیابی و نقدِ تعاریف متعددی که از جانب اقتصاددانان در مقام معرفی و توصیف تورم ارائه شده است به‌منظور دستیابی به مفهوم و تعریفی نسبتاً ساده، روشن و جامع از این اصطلاح مشهور اقتصادی که این روزها دیگر وردِ همهٔ زبان‌ها و نقل همهٔ محافل شده است. در این بررسی، دست‌کم، ۳۳ تعریفِ تورم نقد و ارزیابی گردیده و در پایان، وجوه افتراقِ «تورم» و «گرانفروشی» به اجمال بررسی شده است.

الف ـ شناسایی اجمالی تورم

در مقدمهٔ این گفتار، شاید بی‌مناسبت نباشد که واژهٔ «تورم» را از نظر لغوی بررسی و به وجه تسمیهٔ آن اشاره شود:

اصطلاح «تورم» ـ که معنای عمومی آن در زبان فارسی آماس و افزایش حجم است (ناظم‌الاطباء، ۱۳۵۵، ذیل تورم)ـ در ترجمهٔ واژه‌های انگلیسی و فرانسوی Inflation به‌کار رفته است که این دو کلمه ـ و کلمات معادل آنها در اکثر زبانهای اروپایی[۱] ـ از ریشهٔ لاتینی Inflatus ـ به‌معنای وَرَم ـ مشتق شده‌اند.

(The American College Dictionary, 1963, Random House see: inflation)

شایان ذکر است که معنای عمومی Inflation در زبانهای مذکور نیز، همانند فارسی، آماس و افزایش حجم است و اتفاقاً اصطلاح مورد استعمال عرب‌زبان‌ها برای تورم هم، به‌معنای مذکور کاملاً نزدیک است زیرا در زبان عربی برای تورم از واژهٔ «تضخّم» (و گاهی «تضخّم‌المالی») استفاده می‌شود. (میرزایی الحسینی، ۱۳۷۹، ذیلِ «تورم»)

در موردِ وجه تسمیهٔ اصطلاح مذکور باید متذکر شد

که این لغت، نخستین بار در قرن نوزدهم در کشورهای اروپایی، به مفهوم انتشار بیش از حدّ اسکناس برای تأمین هزینه‌های جنگی، متداول و مصطلح گردید. شایان توجه است که تا قبل از جنگ جهانی اول، واژهٔ تورم، برای نشان دادن افزایش حجم اسکناس غیرقابل تبدیل به فلز (طلا یا نقرهٔ پشتوانهٔ) و گسترش غیرعادی حجم پول در گردش به‌کار برده می‌شد و ارتباط چندانی با افزایش قیمتها نداشت؛ زیرا در آن زمان، به‌علت وجود سیستم پایهٔ طلا[۲] و محدودیت‌هایی که در سیستم مذکور برای انتشار اسکناس مقرر شده بود، قیمتها، در اکثر کشورها عموماً از ثباتی نسبی برخوردار بود. چنانکه ملاحظه می‌شود کاربرد کلمهٔ Inflation برای افزایش مقدار (حجم) پول در گردش، تقریباً با معنای عمومی این کلمه ـ آماس و ازدیاد حجم ـ مطابقت داشته است.

در دوران بعد از جنگ جهانی اوّل، و بالاخص پس از «بحران (کسادی) بزرگ»[۳] (۳۳-۱۹۲۹) اکثریت قریب به اتفاق کشورهای اروپایی سیستم پایهٔ طلا را ترک و رواج اجباری اسکناس ـ به مفهوم تبدیل‌ناپذیری آن به فلز پشتوانه ـ را برقرار کردند. در نتیجهٔ این تحوّل، محدودیتهایی که در راه افزایش حجم پول در گردش وجود داشت، کم‌وبیش، از میان برداشته شد و دست دولتها برای انتشار اسکناس بدون پشتوانه و یا مازاد بر آن، تا حدود زیادی، بازگردید و به‌دنبال آن، بر حجم وسایل پرداخت در کشورهای یاد شده، به‌میزان معتنابهی، افزوده شد. این افزایش حجم پول، طبعاً، ازدیاد قیمتها را در بسیاری از کشورها به‌دنبال داشت. (هیات، ۱۳۵۵،ص۶)

در دورهٔ مزبور. اصطلاح تورم به مفهوم افزایش بیش از حد وسایل پرداخت ـ اعم از پول مسکوک[۴]، اسکناس[۵] و پول اعتباری (تحریری)[۶] ـ به کار می‌رفت و علمای اقتصاد ازدیاد قیمتها را منحصراً نتیجه و معلول افزایش حجم پول در گردش می‌دانستند. بعدها اقتصاددانان، بر اثر مطالعات و بررسی‌های دقیق‌تر، به یک جانبه و افراطی بودن این نظریه توجه یافتند و ثابت کردند که تغییرات قیمتها، صرفاً تابع تغییرات حجم پول در گردش نیست بلکه در بعضی موارد، قیمتها ممکن است به‌سبب علل و عوامل دیگری نیز، دستخوش تغییر گردد. به‌علاوه، این نکته هم مدلّل شد که در برخی مواقع، جریان امر ممکن است کاملاً معکوس باشد به این ترتیب که تغییرات حجم پول، به تبعیت از تغییرات قیمتها و متعاقب آنها صورت پذیرد و یا به دیگر سخن، افزایش قیمتها علّت و افزایش حجم پول معلول آن باشد.[۷]

ب ـ تعریف تورّم

ارائه تعریفی دقیق ـ و به اصطلاح منطق جامع و مانع ـ برای «تورم»، اگر غیرممکن نباشد، لااقل بسیار دشوار است.[۸] زیرا، دانشمندان، و صاحبنظران مختلف اقتصادی دهها تعریف متفاوت و غالباً مکمل هم ـ و در برخی موارد متناقض ـ برای تورم مطرح کرده‌اند. وجود این اختلاف‌نظرها و تعریف‌های متعدد، در عین حال که دانش اقتصاد را غنی کرده، به ابهام و اشکال مسأله تورم، بیش‌ازپیش، افزوده است.

برای راهیابی در میان این انبوه تعاریف و دسترسی به تعریفی نسبتاً دقیق شاید بی‌مناسبت نباشد که به طبقه‌بندی تعریف‌های مذکور و نقد آنها پرداخته شود.

۱ـ تعاریف مبتنی بر ـ یا متمایل به ـ نظریهٔ مقداری پول[۹]

در اینجا، به چند نمونه از این گونه تعریفها استناد می‌کنیم:

۱-۱- تعریفی که دکتر محمد حسین علی‌آبادی ـ از حقوقدانان و اقتصاددانان پیش‌کسوت در ایران ـ در جزوهٔ درسی خود ارائه داده است:

«تورم پولی عبارت است از عدم تعادل بین مقدار پول منتشر شده‌ای که برای معاوضه در اختیار مردم است و مقدار احتیاجی که مردم برای انجام معاوضات (مبادلات) خود به پول دارند» (علی‌آبادی، پلی‌کپی پول، به نقل از مشکوه، ۱۳۴۸، ص۱۶۷)

چنانکه ملاحظه می‌شود در تعریف مذکور، صرف افزایش نامتناسب حجم پول منتشر شده نسبت به مقدار پولی که به‌طور عادی برای رفع نیازها و به انجام رسانیدن دادوستدهای مردم کافی است، بعنوان تورم تلقی گردیده است؛ بدون اینکه به نتیجه و ثمرهٔ این عدم تعادل ازنظر طرفداران نظریهٔ مقداری پول ـ یعنی افزایش قیمتها ـ اشاره‌ای شده باشد.

تعریف یاد شده که از جملهٔ قدیم‌ترین تعاریف تورم در ادبیات اقتصادی فارسی به‌شمار می‌رود، گرچه خالی از واقعیت نیست، از دو جهت غیر جامع به نظر می‌رسد:

اولاً ـ در آن، فقط افزایش نامتناسب حجم اسکناسهای منتشر شده، بعنوان تورم تلقی گردیده و به این نکتهٔ اساسی توجه نشده است که حجم وسایل پرداخت در جامعه ممکن است از طریقی غیر از انتشار اسکناس ـ مثلاً از راه ازدیاد حجم اعتبارات بانکی و غیره ـ هم افزایش یابد.

ثانیاً ـ برخی از انواع تورم ـ و از جمله تورم وارداتی[۱۰] ـ از شمول آن خارج است.

۱-۲- تعریفی که دکتر علی اصغر پورهمایون ـ از اقتصاددانان و مؤلفان پیش‌کسوت اقتصاد در ایران ـ در کتاب «اقتصاد» خود ارائه کرده است:

«تورم پول موقعی پیدا می‌شود که میزان وسایل پرداخت، زیادتر از احتیاجات اقتصادی کشور و حجم کالاهای موجود باشد» (پورهمایون، ۱۳۴۸،ص ۴۲۴)

به‌طوریکه ملاحظه می‌شود، تعریف اخیر، بیشتر متوجه علت‌یابی (=چرایی) تورم است تا بیان ماهیت و چگونگی (= چیستی) آن. با وجود این، روی هم رفته، جامع‌تر از تعریف قبلی به‌نظر می‌رسد.

۱-۳- پروفسور فردیناند بودوئن ـ مؤلف کتاب «اقتصاد نوین» ـ که صرف قدرت خرید اضافی را تورم دانسته است بدون اینکه به نتیجه و اثر آن توجه و اشاره کند. به گفتهٔ وی:

«تورم عبارت از مازاد خرید است یا مازاد وسایل پرداخت» (بودوئن، ۱۳۴۷، جلد دوّم، ص ۶۱)

نکتهٔ قابل تأمل در این تعریف، در پی هم آوردن «مازاد قدرت خرید» و «مازاد وسایل پرداخت» است که تفاوت چندانی ندارند تا آنجا که، عامل نخست را می‌توان نتیجه و ثمرهٔ عامل دوّم دانست.

۱-۴- هارود ورتینگتن ـ کارشناس بازرگانی وزارت بازرگانی ایالات متحدهٔ آمریکا ـ که سبقت گرفتن حجم پول بر حجم کالاها و منابع را تورم تلقی کرده است. وی می‌گوید:

«به نظر من، تورم چیزی بیش از افتادن پول به دنبال منابع کمیاب[11] نیست و این همان چیزی است که قیمت‌ها را بالا می‌برد» (مجلهٔ مرزهای نو)

شایان توجه است که در تعریف یاد شده، خودِ «تورم» با علت و عامل آن مشتبه و خلط شده است.

۱-۵- پیش[12] ـ اقتصاددان انگلیسی ـ «تورم» را به عنوان وضعی توصیف می‌کند «که در آن، درآمد پولی سریع‌تر از درآمد واقعی ملّی رشد می‌کند» (والتون، ۱۳۵۷، ص۸۸)

این تعریف، ضمن آنکه فاقد قابلیت شمول بر همهٔ انواع تورم (از جمله «تورم وارداتی» و «تورم ناشی از فشار هزینه»[13]) است، بیشتر به بیان علت تورم (آن هم گونه خاصی از تورم) پرداخته است تا به ارائهٔ تعریفی جامع و عمومی.

۱-۶- تعریفی که تامسون ـ در «فرهنگ بانکداری» خود ـ ارائه کرده و ترجمهٔ آن بدین شرح است:

«تورم هنگامی اتفاق می‌افتد که حجم پول رایج افزایش یابد بدون اینکه، حجم کالاها به همان اندازه افزایش یافته باشد؛ و نیز در موردی (روی می‌دهد) که حجم پول کاغذی افزایش یابد، بدون اینکه پشتوانهٔ فلزی آن به‌همان اندازه زیاد شده باشد. تورم به شکل تصاعد قیمت‌ها و کمبود کالاهای ضروری[14] و وسایل رفاه[15] متجلی می‌شود و معلول ایجاد قدرت خرید اضافی است» (Thomson, 1969, see: Inflation)

چنانکه ملاحظه می‌شود در تعریف طولانی اخیر نیز، بین خودِ تورم و علت و آثار و تجلیات آن خلط شده و «قدرت خرید اضافی» به‌عنوان تنها عامل بروز تورم تلقی گردیده است. علاوه براین، محدود کردن تورم به کالاهای ضروری و وسایل رفاه موجه به‌نظر نمی‌رسد. در ضمن، مقید کردن انتشار حجم پول کاغذی به پشتوانهٔ فلزی نمی‌تواند در اقتصاد امروز مصداق چندانی داشته باشد.

۲- تعاریفی که در آنها «تورم» به‌عنوانِ عدم انطباق و نابرابریِ عرضه و تقاضا تلقی شده است:

ذیلاً به نمونه‌هایی از این گونه تعاریف استناد می‌شود:

۲-۱- تعریفی که لِرنر[16] ـ اقتصاددان اصلاً روسی ـ ارائه کرده است:

«تورم عبارت است از زیادی تقاضا نسبت به عرضه» (مشکوه، همان مأخذ، ص۱۶۷)

۲-۲- تعریف انستیتوی ملّی آمار و بررسی‌های اقتصادی فرانسه (I.N.S.E.E) که تورم را بعنوان «یک عدم انطباق غیرموقت تقاضای کل و عرضهٔ کل» تلقی کرده است. (Grand Larousse Encyclopedique, 1962, inflation)

۲-۳- تعریف فرانسوا پرو[17]ـ اقتصاددان شهیر فرانسوی‌ـ که تورم را عبارت از عدم انطباق و نابرابری بین دو جریان: یکی جریان تقاضا و دیگری جریان عرضهٔ کالاها و خدمات می‌داند با این خصوصیت که این عدم تعادل ابتدا جنبهٔ موضعی و محلی دارد و سپس ممکن است عمومیت یابد. به گفتهٔ خود وی: «تورم عبارت است از سیستم عدم انطباقی که در ناحیهٔ انتقال پدید آمده یا مستهلک می‌شود و یا گسترش می‌یابد» (مشکوه، همان مأخذ، ص۱۶۸)

در این تعریف، منظور پرو، از «ناحیهٔ انتقال» دقیقاً مشخص نیست. شاید، مراد وی محدوده‌ای باشد که تورم نخست در آن ظاهر می‌شود.

۲-۴- تعریف نسبتاً دقیق‌تری که جان مینارد کینز[18]ـاقتصاددان نامدار انگلیسی ـ ارائه کرده است: «تورم ناشی از فزونی تقاضای قطعی (=مؤثر) در وضع اشتغال کامل است». (همان مأخذ)

گرچه تعریف‌های ذکر شده ـ در مقام مقایسه با تعریف‌های دستهٔ اوّل ـ از جامعیت بیشتری برخوردارند، با وجود این نمی‌توان آنها را فاقد نقص به‌شمار آورد. چنین به‌نظر می‌رسد که در این تعاریف نیز، علتِ پیدایش تورم، با خودِ تورم مشتبه شده است؛ زیرا عدم انطباق و فزونی جریان تقاضا بر جریان عرضه، در واقع،

علتِ تورم است نه خودِ آن. علاوه براین، تمام تورم‌ها، ناشی از فزونی تقاضا نسبت به امکانات عرضه[19] نیست (دو موردِ استثنای مشخص آن عبارتند از «تورم ناشی از افزایش هزینه تولید» و «تورم وارداتی»)

۲-۵- تعریف زیر از امیل‌ژام ـ اقتصاددان فرانسوی ـ را نیز می‌توان از شمار تعاریف وابسته به گروه دوم دانست هرچند که این تعریف ـ در قیاس با چهار تعریف پیش گفته ـ از ویژگی و تمایز آشکاری برخوردار است:

«تورم عبارت است از زیادی جریان تقاضای کالاها نسبت به امکانات عرضه درصورتیکه این زیادی به‌طوری موجب پیدایش جریانِ افزایش غیرقابل بازگشت قیمت‌ها شود که جریان مزبور به خودی خود ادامه یابد و منتهی به کم شدن تدریجی موجودی ارزی کشور شود» (مشکوه، همان مأخذ، ص ۱۶۷)

چنانکه ملاحظه می‌شود تعریف امیل‌ژام فاقد بسیاری از نقاط ضعفِ تعاریف سابق‌الذکر است زیرا در این تعریف، به رابطهٔ بین عدم‌انطباق عرضه و تقاضا و مسألهٔ افزایش قیمتها توجه شده و به بعضی از مشخصات اساسی تورم ـ از قبیل خصیصهٔ سیر تراکمی و خودافزایی قیمتها ـ اشاره گردیده است. با وجود این، در این تعریف نیز، همانند تعاریف قبلی، علت اصلی تورم، که عبارت از فزونی تقاضا بر عرضه است، با خود تورم خلط شده است. زیرا همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم ـ و در تعریف کینز نیز، مورد تصریح قرار گرفته است ـ تورم نتیجه و معلولِ عدم تعادلِ عرضه و تقاضا است نه خودِ آن، ضمنِ اینکه کم شدن ذخایر ارزی کشور را نمی‌توان الزاماً از آثار و نتایج تورم به‌شمار آورد و جریان افزایش قیمتها را نمی‌توان ضرورتاً برگشت‌ناپذیر دانست.

۳- تعاریفی که در آنها تورم با افزایش زیاد و مداوم قیمت‌ها مترادف دانسته شده است.

شمارِ تعریف‌های مشمول عنوان مذکور به‌مراتب، بیش از تعدادِ تعاریف دیگر است. از این‌رو تنها به ذکرِ اهمّ آنها اکتفاء می‌شود:

۳-۱- ریمون‌بار[20]- اقتصاددان شهیر و نخست‌وزیر اسبق فرانسه ـ که تعریف زیر را ارائه کرده است:

«تورم موقعی وجود دارد که سطح عمومی قیمت‌ها روبه افزایش مداوم و کم یا بیش سریع است» (مشکوه، همان مأخذ، ص ۱۶۸).

ذکر قیدِ «کم یا بیش» در این تعریف، قابلیت شمول آن را بر انواع مختلف تورم از نظر شدّت (خزنده[21]، نیمه شدید[22]، تازنده[23]، افسارگسیخته[24] و...) میسر ساخته است.

۳-۲- دکتر ضیاءالدین هیئت ـ مؤلف کتاب «تورم جهانی» ـ تورم را بدین‌گونه توصیف می‌کند:

تورم عبارت است از «افزایشِ مداوم سطح عمومی قیمت‌ها» (هیئت، ۱۳۵۵،ص۷)

۳-۳- دکتر منوچهر کیانی ـ اقتصاددان ایرانی ـ که از تورم، با عبارت «افزایش غیر منطقی و نامعقول سطح قیمت‌ها» تعبیر کرده است. (روزنامهٔ کیهان، شمارهٔ ؟)

آنچه در این تعریف می‌تواند منشاء ابهام باشد تعیین و تشخیصِ حدّ «غیر منطقی» و «نامعقولِ» افزایش قیمت‌هاست.

۳-۴- دکتر باقر قدیری اصل ـ از اقتصاددانان و مؤلفان شهیر اقتصاد در ایران ـ که تورم را «صعود خودافزای قیمت‌ها» تلقی می‌کند. (قدیری اصل، ۱۳۵۶، ش۳۸-۳۷)ـ تعریفی که در عین گویایی، نیازمند مختصری توضیح و تکمیل است.

۳-۵- دکتر علی طیب‌نیا ـ مؤلفِ کتاب «تئوری‌های تورم...ـ که تورم را با عبارتِ «افزایش مداوم در سطح عمومی قیمت‌ها و یا کاهشِ مستمر قدرت خرید پول» توصیف می‌کند. (طیب‌نیا، ۱۳۷۴،ص۲۳)

۳-۶- جمشید صداقت کیش ـ مؤلف «فرهنگ اصطلاحات اقتصادی» ـ که در مقام تعریف «تورم» چنین می‌گوید: «تورم عبارت است از افزایش ناگهانی سطح قیمت‌ها درحالیکه مقدار پول در جریان (اسکناس و ودایع[25] بانکی) نسبت به کالاها و خدمات موجود زیاد است و از طرفی اعتماد مردم نسبت به پول کم [است] و مردم کوشش می‌کنند که پول خود را تبدیل به کالا نمایند» (صداقت کیش، ۱۳۵۳، ذیل تورم)

قید صفت «ناگهانی» برای افزایش قیمت‌ها در این تعریف منافی با یکی از لوازم اصلی تورم یعنی استمرار ازدیاد قیمت‌هاست ولی تأکید آن بر کاهش اعتماد مردم ـگرایش آنها به خلاصی و گریز از پول[26] ـ بمورد است.

۳-۷- حسن گلریز ـ مؤلف «فرهنگ توصیفی اصطلاحات پول، بانکداری و مالیهٔ بین‌المللی» ـ تورم را «افزایش مداوم و شدید قیمت‌ها که موجب کاهش مستمر قدرت خرید یا ارزش پول می‌گردد» تلقی می‌کند. (گلریز، ۱۳۸۰، ذیل Inflation)

این تعریف فاقد جامعیت است و از جمله شامل تورم خزنده و تورم وارداتی نمی‌شود.

۳-۸- دکتر مرتضی قره باغیان ـ مؤلف «فرهنگ اقتصاد و بازرگانی» ـ که در مقام تعریف تورم، به ذکر عبارتی بس کوتاه و ساده اکتفاء کرده است: «در دورهٔ تورم قیمتها، ارزش واقعی پول کاهش می‌یابد» (قره باغیان، ۱۳۷۶، ذیل تورم)

در این تعریف، مضاف قرار دادن «قیمت‌ها» برای

واژهٔ «تورم» موجه به نظر نمی‌رسد.

۳-۹- دکتر منیژهٔ نخعی آغمیونی و دکتر رضا نجارزاده ـ‌مؤلفانِ «واژه‌های کلیدیِ اقتصادِ خرد و کلان» ـ که در توصیفِ و تعریف تورمِ از عبارتِ زیر استفاده کرده‌اند: «تورم یعنی افزایش در سطح عمومی قیمت‌های (یا سطح عمومی قیمت‌های) همهٔ کالاها و خدمات یا به عبارتی کاهش در قدرت خرید واحد پول» (نخعی، نجارزاده، ۱۳۸۲، ذیل تورم)

آنچه در این تعریف قابل تأمل است ذکر قید همهٔ کالاها و خدمات است و حال آنکه در محاسبهٔ تورم معمولاً فقط افزایش قیمت کالاها و خدمات مصرفی[۲۷] مدنظر است.

۳-۱۰- دکتر سیاوش مریدی و علیرضا نوروزی ـ‌مؤلفان «فرهنگ اقتصادی» ـ که تورم را بدین شرح توصیف کرده‌اند:

«فرایندِ افزایشِ مداوم قیمت‌ها به نحوی که باعث کاهشِ قدرت خریَد مقدار معینی پول شود» (مریدی و نوروزی، ۱۳۷۳، ص ۲۸۴)

از آنجا که صِرفِ افزایش قیمت‌ها، فی‌نفسه به‌معنای کاهش قدرت خَریدِ پول است، بنابراین، ذکر عبارتِ «به‌نحوی که باعث کاهشِ قدرت خریدِ مقدار معینی پولَ شود» ضروری به‌نظر نمی‌رسد و جنبهٔ حشو دارد. زیرا، افزایشِ قیمتی که موجب کاهش قدرت خرید پول نشود اصولاً قابل تصور نیست.

۳-۱۱- م. عسگری‌زاده ـ مؤلف «اقتصاد به زبان ساده» ـ که ساده‌ترین تعریف را دربارهٔ تورم ارائه می‌دهد ـ تعریفی که در واقع معرفِ تلقی عامهٔ مردم از این اصطلاح است.

«تورم عبارت است از بالا رفتن قیمت‌ها، در واقع گرانی همان تورم است» (عسگری‌زاده،...، ص ۱۷۱)

۳-۱۲- آلکس ژاکمن و هانری تولکان ـ مؤلفان «مبانی علم اقتصاد» ـ که در مقام تعریف تورم چنین اظهارنظر کرده‌اند: «تورم عبارت است از تغییرات همه‌جانبهٔ قیمت‌ها در جهت ترقی در مجموعهٔ بازارها» (ژاکمن و...، ۱۳۵۴)

دکتر منوچهر فرهنگ ـ اقتصاددان شهیر و مترجم کتاب مزبور ـ در ذیل تعریف یاد شده، متذکر این نکته شده است که در محاسبهٔ نرخ (نسبت) تورم، تغییراتِ نرخ اوراق بهادار ـ سهام، اوراق قرضه، و... ـ معمولاً منظور نمی‌شود.

صرف‌نظر از تذکر بموردِ نامبرده کاربردِ تعبیرهای «تغییرات همه‌جانبه» و «مجموعهٔ بازارها» که در تعریف مذکور آمده نیز، محل تأمل و منشاء ابهام است زیرا اولاً معلوم نیست که منظور از کاربردِ صفت «همه‌جانبه» برای تغییرات چیست؟ ثانیاً چنانکه قبلاً یادآوری شد نرخ تورم عموماً مربوط به بازار کالاهای مصرفی است که جنبهٔ خرده‌فروشی دارد و قیمت‌های عمده‌فروشی[۲۸] غالباً از شمول آن خارج است. افزون براین، همهٔ کالاهای مصرفی بادوام هم، مشمول آن قرار نمی‌گیرند از آن جمله است خانه که فقط مال‌الاجارهٔ آن در محاسبهٔ نرخ تورم ملحوظ می‌شود.

تعریف دیگری از تورم که دکتر فرهنگ در مأخذی دیگر: فرهنگ فشردهٔ علوم اقتصادی (ص۳۹۹) ارائه کرده‌اند نیز، کم و بیش، مشمولِ ملاحظات یاد شده است.

«تورم فراگردِ افزایش پیوسته و همه‌جانبهٔ قیمت‌های پولی کالاها و خدمات است و یا به معنایی برابر، کاهش پیوسته و همه‌جانبهٔ ارزش پول می‌باشد.»

در ضمن، قیدِ صفتِ «پولی» برای قیمت‌ها در تعریف مذکور با توجه به منسوخ بودن مبادلهٔ کالا به کالا در عصر حاضر ضروری به‌نظر نمی‌رسد.

۳-۱۳- سر رابرت پالگریو[۲۹] ـ اقتصاددان نامدار انگلیسی ـ در فرهنگ اقتصادی معروف خود، تعریفی از تورم ارائه کرده است که ترجمهٔ آن ذیلاً نقل می‌شود: «تورم عبارت است از فرایندِ افزایش مداوم قیمت‌ها و یا به تعبیر معادل آن، فرایند تنزل مداوم ارزش پول».
(Palgrave, 1992, see Inflation)

۳-۱۴- چارلز ولفل[۳۰]- در «دائرةالمعارف بانکداری و مالیه» تعریفی را از تورم آورده که برگردان فارسیِ آن بدین شرح است:

«وضعیت اقتصادی که خصیصهٔ آن افزایش قیمت‌ها است. این افزایش موجب جریان موازی و همزمانی می‌شود که همان تنزلِ قدرت خرید پول به همان نسبت است» (Woelfel, 1994, see inflation)

چنانکه ملاحظه می‌شود در تعریف مذکور، تورم تقریباً با افزایش قیمتها مترادف تلقی شده است بدون اینکه به ویژگیهای افزایش قیمتها اشاره شده باشد.

۳-۱۵- اسلوان[۳۱] و زورچر[۳۲] ـ مؤلفان «فرهنگ اقتصاد»ـ در کتاب خود، تعریفی از تورم ذکرِ کرده‌اند که ترجمهٔ آن به شرح زیر است: «افزایش نسبتاً ناگهانی[۳۳] و به نحو نامتناسب[۳۴] زیاد سطح عمومی قیمت‌ها».
(Sloan and Zurcher, 1966, see Inflation)

تذکرِ دو نکتهٔ اساسی در مورد این تعریف ضروری است:

یک ـ ذکر صفت «ناگهانی» برای افزایش سطح عمومی قیمتها، چنانکه قبلاً نیز یادآور شدیم، اصولاً با ماهیت تورم منافی و مانعةالجمع است. زیرا چنانکه در اکثریت قریب به اتفاق تعاریف مربوط به تورم دیده‌ایم،

اقتصاددانان، تداوم افزایش قیمتها را یکی از ارکان و لوازم اصلی تحقق تورم تلقی می‌کنند.

دو ـ کاربرد صفت «نامتناسب زیاد» برای افزایش قیمتها، ضمن اینکه خود تعبیری مبهم و نامشخص است، از جامعیت تعریف می‌کاهد.

۳–۱۶– جووان رابینسون[۳۵]ـ اقتصاددان انگلیسی ـ که تعریف بسیار کوتاهی از تورم به شرح زیر ارائه می‌دهد:

تورم عبارت است از «افزایش زیاد، نامنظم و لجام‌گسیخته قیمت‌ها» (مشکوة، پیشین، ص ۱۶۸)

برخی از صاحب‌نظران تعریف اخیرالذکر را تعریفی قابل قبول و جامع می‌دانند (همان مأخذ، ص ۱۶۸) ولی به اعتقاد نگارنده این تعریف نیز به دلایل زیر، چندان جامع و مانع نیست:

اولاً ـ در این تعریف از عمومیت افزایش قیمت‌ها سخنی به‌میان نیامده است و حال آنکه خصوصیت مزبور یکی از عناصر اساسی تورم به‌شمار می‌رود زیرا اگر افزایش قیمت‌ها شیوع نداشته و فقط محدود به یک یا چند کالا و یا خدمت باشد، تورم نمی‌تواند مصداق داشته باشد.

ثانیاً ـ در تعریف مذکور به خصیصهٔ «ادامهٔ خود به‌خود» و حالتِ «خودافزایی» و «برهم‌افزایی» افزایش قیمت‌ها ـ که مهمترین عنصر تورم است ـ توجهی نشده است. منظور از حالت «خودافزایی» این است که اگر تورم به‌حال خود رها شود، یعنی برای رفع علل و جلوگیری از آن، اقدامات لازم صورت نپذیرد، افزایش قیمتها متوقف نخواهد شد؛ بلکه برعکس، به‌نحوی روزافزون و با شدتی بیشتر ادامه خواهد یافت. به‌عبارت دیگر، قیمتها، خود موجبات افزایش بیشتر خود را فراهم خواهد کرد، و مراد از «برهم‌افزایی» تسرّی افزایش قیمتها به یکدیگر و بروز یک حالت «مسابقه» بین آنهاست.

ثالثاً ـ در این تعریف، فقط افزایش «زیاد» و «لجام‌گسیخته» قیمتها بعنوان تورم تلقی شده و در نتیجه برخی از اقسام تورم ـ از جمله «تورم خزنده» و یا «تورم نیمه شدید» ـ از شمول آن خارج گردیده است. علاوه براین، در کنار هم آوردن صفاتِ «زیاد» و «لجام‌گسیخته» هم خالی از اشکال نیست.

۳–۱۷– دکتر امان‌الله مهاجر ایروانی ـ مؤلف کتاب «مبانی سیاست اقتصادی» ـ تعریف زیر را از تورم ارائه داده است:

«تورم پولی عبارت است از افزایش شدید و غیر عادی قیمت‌ها در یک جامعهٔ اقتصادی. حال این افزایش شدید ممکن است ناشی از گسترش حجم پول باشد و یا سبب و منشاء دیگری داشته باشد» (مهاجر ایروانی، ۱۳۴۸، ص۱۰۴)

چنین به‌نظر می‌رسد که انتقادات وارد بر تعریف خانم رابینسون، کم و بیش، در مورد تعریف دکتر ایروانی نیز صادق باشد با این تفاوت که در تعریف اخیر، به‌جای صفات «زیاد» و «لجام‌گسیخته» از تعبیرهای «شدید» و «غیر عادی» ـکه مفاهیم چندان مشخصی هم نیستند ـ استفاده شده و ضمن تعریف تورم، به بیان علل و عوامل موجبهٔ آن نیز پرداخته شده است ـ کاری که چندان معمول نیست و غالباً در مبحث جداگانه‌ای صورت می‌گیرد. علاوه براین، کاربرد صفت «پولی» بعد از تورم در آغاز تعریف هم، موجه نیست زیرا ممکن است این توهم را ایجاد کند که مشکل تورم صرفاً و منحصراً یک مشکل ماهیتاً پولی است. همچنین استفاده از صفتِ «اقتصادی» برای جامعه نیز، ضروری به‌نظر نمی‌رسد.

۳–۱۸– سید محمود علوی ـ مؤلف کتاب «چهارچوب پولی متکی بر هدف‌گذاری تورم و زمینهٔ اجرای آن در ایران»ـ از تورم، تعریف زیر را ارائه داده است:

تورم «افزایش مستمر و نامنظم سطح عمومی قیمت‌ها است» (علوی، ۱۳۸۲،ص۷۹)

کاربردِ صفت «نامنظم» در این تعریف ممکن است منشاء این ابهام شود که منظور نویسنده از ذکر آن چیست؟ آیا نامتناسب بودن افزایش قیمت کالاها و خدمات مختلف مورد نظر است و یا نامنظم بودن تغییرات متوسط قیمت‌ها در طول زمان؟

۳–۱۹– کِی وی و اِستریونس در فرهنگ (انگلیسی) خود تورم را بدین‌گونه تعریف کرده‌اند: «تورم به وضعیت اقتصادی اطلاق می‌شود که در آن، قیمت‌ها به نسبتی غیرعادی[۳۶] افزایش و ارزش پول به همان نسبت کاهش می‌یابد.» (Key V. and Strevens, 1979, see: Inflation)

در این تعریف نیز، ملاکِ تشخیصِ «غیر عادی» و «نامتعارف» بودن افزایش قیمت‌ها معلوم نیست.

۳–۲۰– بالاخره می‌رسیم به آخرین تعریف از این گروه که نگارنده بدان دست یافته است ـ تعریف دکتر عباس شاکری ـ اقتصاددان ایرانی ـ که در پایان‌نامهٔ دکترای اقتصاد نامبرده تحت عنوان بررسی ماهیت تورم در اقتصاد ایران آمده است: «تورم عبارت است از افزایش مستمر و همه‌گیر قیمت‌ها و یا به‌طور معادل عبارت است از کاهش مستمر ارزش پول» (شاکری، ۱۳۷۹، ص۳)

٤ـ تعاریف دیگر

در اینجا به ارائهٔ تعریفهای گوناگونی پرداخته می‌شود که در قالب هیچ یک از گروههای سه‌گانهٔ پیش گفته نمی‌گنجد، هر چند که حاوی عناصری از آنها هم

هست:

۴-۱- تعریفی که دکتر عبدالحسین نیک‌گهر ـ در «فرهنگ علوم اقتصادی یا بازرگانی و مالی» ـ آورده است:

تورم عبارت است از «پدیدهٔ عمومی تنش‌های فعال در مجموعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی از راه مکانیسم پولی که صفت مشخصهٔ آن ترقی سطح عمومی قیمت‌ها و کاهش ارزش پول است» (نیک گهر، ۱۳۶۹، ذیل تورم)

قسمت اوّل این تعریف واجد ابهام بسیار است و معلوم نیست منظور نویسنده و یا مترجم از عبارت پر آب و تاب «تعدیل تنش‌های فعال در مجموعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی! از راه مکانیسم پولی» چیست؟ اگر تورم عامل تعدیل کنندهٔ تنش‌های فعال در مجموعهٔ اقتصادی ـ اجتماعی شمرده شود، بروز آن نمی‌تواند و نباید منشاء نگرانی باشد. امّا قسمت دوّم آن، برعکس، کاملاً گویا و مبیّن مفهومی از تورم است که امروزه مورد قبول اکثریت غالب اقتصاددانان قرار دارد.

۴-۲- تعریفی که گونتر بورگر از تورم ارائه کرده است:

«تورم یک نوع جنگ داخلی است یعنی مبارزه میان طبقاتی که دستمزدها و قیمت‌ها را تعیین می‌کنند» (مجلهٔ بورس، شمارهٔ ۱۴۳،ص۳۵)

این تعریف که بیشتر از دیدگاه سیاسی و طبقاتی مطرح گردیده، به‌جای بیان ماهیت این عارضه به توضیح یکی از آثار آن: تأثیر تورم بر توزیع مجدد درآمدها و ثروت‌ها در جامعه ـ مخصوصاً بین دو طبقهٔ سودبران و مزدبران ـ می‌پردازد. در این تعریف، اندیشهٔ مبارزهٔ طبقات و گروههای اجتماعی برای حفظ موقعیت مالی خود، و درصورت امکان، کسب ثروت و یا درآمد هرچه بیشتر از رهگذر تورم و یا لااقل حفظ وضع موجود و تلاش برای جلوگیری از کاهش ارزش دارایی‌ها و قدرت خرید خود، کاملاً مطرح است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بعد از ارائه، طبقه‌بندی و نقد اجمالی تعاریف تورم، اکنون هنگام آن است که به مقایسه و ارزیابی کلی گروههای چهارگانهٔ مذکور پرداخته شود باشد که از این طریق بتوان به تعریفی نسبتاً جامع دست یافت:

۱ـ در بین بسیاری از تعریف‌های یاد شده، مشابهت‌های زیادی ـ چه از نظر محتوا و چه از جهت نحوهٔ بیان ـ مشاهده می‌شود. این شباهتها را نباید عجولانه بر تقلید صرف و یا اقتباس محض حمل کرد بلکه معقول‌تر و منصفانه‌تر آن است که آنها را گونه‌ای «توارد»[۳۷] بشمار آورد که مصادیق آن در علوم مختلف ـ و از جمله در دانش اقتصاد[۳۸]ـ کم نیست.

۲- در میان گروههای چهارگانه یادشده، تعریفهای وابسته به گروه سوّم ـ که عموماً تورم را «افزایش عمومی و مستمر قیمت‌ها» تلقی کرده‌اند ـ از واقع‌بینی و منطق‌گرایی بیشتری برخوردار است؛ زیرا که ارائه‌کنندگان این تعاریف کوشیده‌اند آنچه را که عملاً توسط قاطبهٔ متخصصان و کارشناسان اقتصادی بعنوان تورم شمرده می‌شود، در تعریف خود ملحوظ و منظور کنند.

صرف‌نظر از آنچه گفته شد، ارائه این‌گونه تعریف، با شیوهٔ رایج در محاسبهٔ تورم در کشور ما و سایر کشورها نیز کاملاً مطابقت دارد. در واقع، همهٔ کسانی که تورم را به‌گونه‌ای دیگر تعریف کرده‌اند، هنگامی که مسأله محاسبهٔ آن مطرح می‌شود، تورم را بعنوان افزایش شاخص عمومی (میانگین) تغییرات قیمتها تلقی می‌کنند و از تغییرات آن در طول دورهٔ زمانی معینی (ماه، سال،....) بعنوان «نرخ تورم» تعبیر می‌نمایند.

علاوه براین، تلقی عامهٔ مردم از تورم نیز، دقیقاً با آنچه در گروه سوّم تعاریف آمده است، تطابق دارد.

با توجه به مَلاحظات یادشده، اگر نکات مورد اتفاق‌نظر در گروه سوّم تعاریف مدنظر قرار گیرد و جرح و تعدیل‌هایی در آنها به‌عمل آید، شاید بتوان به تعریفی نسبتاً ساده و در عین‌حال جامع به شرح زیر دست یافت:

«تورم عبارت است از افزایش کم یا بیش سریع سطح متوسط (شاخص) قیمت‌ها (به‌ویژه قیمت کالاها و خدمات مصرفی[۳۹]) که غالباً حالتی خودافزا و مداوم دارد».

بدیهی است که این تعریف نیز، به نوبهٔ خود، نیازمند نقادی و ویراستاری اقتصاددانان و صاحب‌نظران آگاه است.

تورم و گرانفروشی

در پایان این مقاله، بی‌مناسبت نیست به تفاوت مابین مفاهیم «تورم» و «گرانفروشی»[۴۰] که گاهی با هم خلط و اشتباه می‌شوند، اشاره گردد. این خلط، متأسفانه، در بسیاری از برنامه‌های به‌اصطلاح «مبارزهٔ با تورم» هم راه یافته است تا آنجا که مجریان این برنامه‌ها غالباً مبارزه با تورم را با مقابلهٔ با گرانفروشان و تعیین جریمه و مجازات برای آنها مشتبه می‌کنند. به دیگر سخن، تورم را صرفاً بعنوان گرانفروشی تلقی می‌کنند و مبارزه با گرانفروشان را چاره اصلی و نهایی تورم می‌دانند و به این واقعیت آشکار توجه ندارند که مقابلهٔ با گرانفروشی بیشتر جنبهٔ مقطعی و موضعی و مبارزهٔ با معلول دارد و حال آنکه حصول موفقیت در مبارزه با تورم موقوف و مرهون مقابلهٔ ریشه‌ای با علل و عوامل موجبهٔ تورم است.

متأسفانه، در ادبیات اقتصادی ما به تشخیص و تمییز تورم از گرانفروشی توجه شایسته‌ای مبذول نشده است. از جملهٔ معدود بررسی‌هایی که در این زمینه انتشار یافته، مقالهٔ دکتر منوچهر فرهنگ تحت عنوان «تورم و گرانی» است که در آگاهی نامه (نشریهٔ داخلی) انجمن اقتصاددانان ایران (شمارهٔ ؟) چاپ شده است.

در این مقاله، دکتر فرهنگ بین «تورم» و «گرانی»[۴۱] تمایز قایل شده است به این ترتیب که تورم را معلول نارسایی تولید و یا کمبود عوامل تولید دانسته و در مقابل، گرانی را ناشی از تنگناهای توزیع و عدم تناسب شبکهٔ پخش کالا تصور کرده است.

به اعتقاد نگارنده، این توجیه قابل تأمل به‌نظر می‌رسد. درست است که نارسایی‌های شبکهٔ توزیع و حائل شدن واسطه‌های متعدد و زائد بین تولیدکننده و مصرف‌کنندهٔ نهایی موجب می‌شود که کالاها و خدمات در بسیاری از موارد، به بهایی چندین برابر قیمتی که به تولیدکننده پرداخت شده است، به خریدار فروخته شود ولی اگر مسأله را با دقّت بیشتری تحلیل کنیم، درمی‌یابیم که این نارسایی‌ها و تنگناهای مربوط به توزیع کالاها و خدمات، در واقع امر، خود از موجبات تورم و از شمار عوامل ساختاری آن بشمار می‌آیند و به همین مناسبت، این‌گونه تورم‌ها را باید از مصادیق «تورم ناشی از تنگناها»[۴۲] و یا «تورم ساختاری»[۴۳] بشمار آورد.

به هرحال، در اینکه تورم و گرانفروشی مفاهیمی «متداخل» و یا لااقل «مرتبط»اند، تردیدی نمی‌توان رواداشت. به‌همین مناسبت، ترسیم مرز قطعی و مشخصی بین این دو آسان نیست. در اینجا، نگارنده، صرفاً از باب فتح باب، به ارائه بعضی ملاحظات کلی دربارهٔ وجوه افتراق (و احیاناً تشابه) تورم و گرانفروشی می‌پردازد. بدیهی است که این ملاحظات جنبهٔ کاملاً مقدماتی دارد و نیازمند نقد و اصلاح و تکمیل از جانب استادان ارجمند و صاحبنظران آگاه است:

۱- تورم معلول علل و عوامل متعدد و متنوع اقتصادی است و صرفنظر از تصمیم و ارادهٔ فروشنده و یا عرضه‌کننده، پدید می‌آید و حال آنکه گرانفروشی بیشتر معلول ارادهٔ فروشنده و روحیهٔ سودجویی و احیاناً حرص و طمع اوست که در بسیاری از موارد با استفاده از امتیازاتی نظیر موقعیت مکانی مناسب، حُسن شهرت و سابقه و امثال آن صورت می‌گیرد. اگر بخواهیم از اصطلاحات رایج در دستور زبان کمک بگیریم، تورم حالتِ لازم[۴۴] فعل یعنی (گران‌شدن) است که به‌صورت قهری و فارغ از تصمیم عرضه کننده یا فروشنده ایجاد می‌شود. در مقابل، گرانفروشی جنبهٔ متعدی[۴۵] (یعنی گران کردن) دارد و بنا به ارادهٔ وی صورت می‌گیرد.

۲- تورم، چنانکه گفتیم، جنبهٔ عمومی دارد و منحصر به کالاها و خدمات خاص و فروشندگانِ معینی نیست و حال آنکه گرانفروشی عموماً جنبهٔ مقطعی و موضعی[۴۶] دارد و غالباً از جانب عرضه‌کننده و فروشندهٔ خاص و یا گروهی از فروشندگان و یا در مورد کالاهای معینی مصداق می‌یابد که خریداران و مشتریان خاصِ خود را دارند. به همین مناسبت، گرانفروشی، غالباً حمل بر اجحاف و بی‌انصافی فروشنده می‌شود و حال آنکه مسئولیتِ افزایش قیمت ناشی از تورم، کمتر متوجه فروشنده یا فروشندگان می‌گردد.

۳- گرانفروشی ممکن است، به‌رغم تورم، و حتا در دوران رکود و کسادی کالاها صورت گیرد.

۴- تورم می‌تواند زمینه‌ساز گرانفروشی باشد و یا دستاویز آن قرار گیرد. در مقابل، گرانفروشی هم می‌تواند، به تشدید و تسریع تورم کمک کند.

یادداشتها

۱. در زبان آلمانی هم، به تورم Inflation، به ایتالیایی Inflazione، در اسپانیایی Inflacion و در هلندی Inflatie اطلاق می‌شود. (Ricci, 1960.p.102)

2. Gold Standard
3. Great Depression
4. Coined money
5. Notes

۶. در اصطلاح اقتصادی، «سپرده‌های دیداری "Sight Demand) deposits) (= موجودی حساب‌های جاری) اشخاص نزد بانک‌ها و همچنین وسیلهٔ دریافت و نقل و انتقال این سپرده‌ها از قبیل چک و.... را پول تحریری (یا ثبتی یا بانکی) می‌نامند.

۷. معلول بودنِ تغییرات حجم پول در گردش را نسبت به تغییرات قیمت‌ها می‌توان بدین‌گونه توجیه کرد که بدواً بر اثر عواملی خاص، درآمدهای جامعه افزایش می‌یابد و متعاقب آن، میزان تقاضا برای کالاها و خدمات بالا می‌رود که این امر سبب ترقی قیمت‌ها می‌شود. سرانجام، مقامات پولی ناگزیر می‌شوند برای هماهنگی حجم پول موجود در جامعه با قیمت‌های افزایش یافته و تأمین وسایل پرداخت کافی جهت انجام دادوستدهای مردم به حجم پول در گردش بیفزایند. کمبود شدید نقدینه و افزایش شدید نرخ بهره ـ که در بعضی تورم‌های شدید و از جمله در تورم ۱۹۲۳ آلمان مشاهده شده است ـ دلیل و شاهد دیگری بر این مدعاست.

۸. هنگام تعریف، این سخن خردمندانهٔ سقراط ـ فیلسوف سترگ یونان باستان ـ بی‌اختیار، متبادر به ذهن می‌شود که «دشوارترین کار در علم، تعریف کردن است.»

۹. نظریه مقداری پول (Quantity Theory of money) مدعی آن است که بین تغییرات حجم پول در گردش و تغییرات سطح قیمتها، رابطهٔ مستقیم و متناسب وجود دارد. به دیگر سخن، طرفداران این نظریه، تغییرات حجم پول در گردش را

علت و تغییرات حاصل در قیمتها را معلول و تابع مستقیم و متناسبِ آن تلقی می‌کنند. (برای توضیحات بیشتر ← دکتر منوچهرِ زندی حقیقی، پول و بانک، انتشارات پیام، چاپ سوّم، ص ۱۶۲ به بعد و نیز دکتر باقر قدیری اصل، پول (نظریه‌های پولی)، ۱۳۶۴، انتشارات دانشگاه تهران از ص ۴۳ به بعد)

10. Imported inflation

۱۱. این تعبیر در زبان انگلیسی به شکل زیر بیان می‌شود:
Too much money chasing too little goods

12. Paish
13. Cost-push-inflation
14. Necessaries
15. Comforts
16. Lerner,A
17. Francois Perroux
18. John Maynard Keynes
19. Demand-pull-inflation
20. Raymond Bar
21. Creeping inflation
22. Trotting inflation

(حرکت اسب با سرعت متوسط، یورتمه رفتن =Trot)

23. Galloping inflation
24. Runaway inflation (=Hyper inflation)

۲۵. (جمع ودیعه)، سپرده‌ها. (Deposits)

۲۶. منظور، تمایل شدید و همراه با هراس مردم برای تبدیل هر چه سریعتر پول به کالاست که در اصطلاح اقتصادی، از آن با تعبیرِ پول سوزاننده Hot money تعبیر می‌شود.

27. Consumer goods and services
28. Wholesale Prices
29. Sir Robert Palgrave
30. Charlse Woelfel
31. H. Sloan
32. A. Zurcher
33. Sudden
34. Disproportionate
35. Joan Robinson
36. Abnormal rate

۳۷. منظور از اصطلاح «توارد»، خطور یک نظریه، اندیشه یا مضمون واحد به ذهن دو یا چند دانشمند، صاحبنظر و یا شاعر است بدون اینکه از کار هم آگاهی داشته باشند. (← «فرهنگ معین و «لغت‌نامهٔ دهخدا» ذیلِ «توارد»)

۳۸. یکی از موارد و مصادیق بارز «تَوارد» در علم اقتصاد، خطورِ اندیشهٔ «مطلوبیت نهایی» به ذَهن سه تن از اقتصاددانان برجستَه: کارل منگر (Carl Menger) اتریشی (۱۹۲-۱۸۴۰)، استانلی جونز (Stanley Jevons) انگلیسی (۱۸۸۲-۱۸۳۵) و لئون والراس (Leon Walras) فرانسوی (۱۹۱۰-۱۸۳۴) است که در حوالی سال ۱۸۷۰ـمستقل و بی‌خبر از یکدیگر ـ به شرح و بسطِ نظریهٔ مطلوبیت نهایی» پرداختند. (فرهنگ، ۱۳۷۱، ذیل اَسامی اقتصاددانان مذکور)

در مورد نظریه‌های اقتباس شده از دیگران نیز، ذکر شاهد مثالی بی‌مناسبت نیست: نمونهٔ بسیار بارز، اندیشهٔ «دست نامرئی (invisible hand)» آدام اسمیت (Adam Smith) است که به احتمال قریب به یقین، از اندیشهٔ «دست راهنما (Guiding hand»)ی فرانسیس هوجسون (Francis Hutcheson)ـ استادِ اسمیت ـَ الهام‌گرفته شده است. (تفضلی، ۱۳۵۵، ص ۷۴)

۳۹. شایان توجه است که در اصطلاح اقتصادی، تورم علی‌الاصول به ازدیاد قیمت کالاها و خدمات مصرفی در سطح خرده‌فروشی (Retail) ـ بویژه در نقاط شهری ـ اطلاق و شدتِ آن با محاسبهٔ افزایشِ حاصل در شاخص قیمتهای کالاهایَ مصرفی (Consumers Prices Index = C.P.I) اندازه‌گیری می‌شود.

بدیهی است که قیمتهای کالاهای مصرفی در سطح خرده‌فروشی، با قیمتهای عمده‌فروشی و نیز با قیمتهای کالاها نزد تولیدکنندگان، ارتباط نزدیکی دارد. از این‌رو، در اغلب نشریات مربوط به آمارهای اقتصادی، دو شاخص دیگر: شاخص قیمتهای عمده‌فروشی Wholesale Prices Index (WPI) = و شاخص قیمتهای تولیدکننده Producer Prices Index (=PPI) هم ارائه می‌شود.

۴۰. در فرهنگهای فارسی ـ انگلیسی، برای واژهٔ «گرانفروشی» معادلهای انگلیسی متعددی ارائه شده است از آن جمله extortion، over-charging و fleecing (← فرهنگ فشردهٔ فارسی به انگلیسی آریان‌پور، امیرکبیر، ۱۹۷۶) ولی به‌نظر می‌رسد که over-pricing معادل دقیق‌تری باشد.

۴۱. احتمال بسیار می‌رود که منظور دکتر فرهنگ از «گرانی»، «گرانفروشی» است و حال آنکه گرانی، همان‌طور که در یکی از تعریفهای پیش گفته ذکر شد، چیزی جز تورم ـ منتها به زبان و تعبیر عامهٔ مردم ـ نیست.

42. Bottleneck inflation
43. Structural inflation
44. Intransitive
45. Transitive

۴۶. بهترین مثال آن، تفاوت فاحش قیمتها در محلات اعیان‌نشین و فقیرنَشین است.

منابع

- آزمون، رزاماریا گریفونه و بناپور، شانتال (۱۹۸۰م.)، **فرهنگ فارسی ـ ایتالیایی**، تهران، اشراقی.
- بودوئن، فردیناند (۱۳۴۷)، **اقتصاد نوین**، ترجمهٔ احمد نامدار، ۴ جلد، تهران، اقبال.
- پور همایون، علی اصغر (۱۳۴۸)، **اقتصاد**، ج ۱ ، تهران، مؤسسه عالی حسابداری، چاپ چهارم.
- تفضلی، فریدون، (۱۳۵۵)، **تاریخ عقاید اقتصادی**، جلد اول، بررسی تحلیلی از افلاطون تا پایان مکتب تاریخی، تهران، دانشگاه ملّی (شهید بهشتی)
- رئیس دانا، فریبرز و قبادی، فرخ (۱۳۶۸)، **پول و تورم**، تهران، پیشبرد.
- زندی حقیقی، منوچهر (۱۳۴۹)، **پول و بانک**، پیام، تهران، چاپ سوّم.
- ژاکمن، آلکس و تولکان، هانری (۱۳۵۴)، **مبانی علم اقتصاد**، ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ، تهران، دانشگاه ملی ایران.
- صداقت کیش، جمشید (۱۳۵۳)، **فرهنگ اصطلاحات اقتصادی**، انگلیسی ـ فارسی، تهران، روشنفکر.

– شاکری، عباس (۱۳۷۹)، **بررسی ماهیت تورم در اقتصاد ایران**، پایان‌نامه دکترای اقتصاد، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، دانشکدهٔ اقتصاد به راهنمایی دکتر شرافت.
– طبیب‌نیا، علی (۱۳۷۴)، **تئوری‌های تورم با نگاهی به فرایند تورم در ایران**، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
– عسگری‌زاده، م، **اقتصاد به زبان ساده**، بی‌نا. چاپ دوم.
– علوی، سید محمد (۱۳۸۲)، **چهارچوب پولی متکی بر هدف‌گذاری تورم و زمینهٔ اجرای آن در ایران**، تهران، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکدهٔ پولی و بانکی.
– علی‌آبادی، محمد حسین، **پول**، تقریرات در دورهٔ دکترای اقتصاد دانشکدهٔ حقوق.
– فرهنگ، منوچهر (۱۳۷۱)، **فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی**، ۲ جلد، تهران، البرز.
– قدیری اصلی، باقر (۱۳۶۴)، **پول** (نظریات پولی)، تهران، دانشگاه تهران
– قدیری اصل، باقر (۱۳۵۶)، «دوره جدید مبارزه با تورم در ایران»، **تحقیقات اقتصادی**، ش ۳۷–۳۸.
– کتابی، احمد (۱۳۷۱)، **تورم، علل، آثار و راههای مقابله با آن** به اضافهٔ واژنامه، تهران، اقبال، چاپ سوم.
– گلریز، حسن (۱۳۸۰)، **فرهنگ توصیفی اصطلاحات پول، بانکداری و مالیهٔ بین‌المللی** (انگلیسی ـ فارسی) تهران، فرهنگ معاصر.
– مجیدزاده، حسن (۱۳۵۵)، **فرهنگ حبیبی اقتصادی** «آلمانی ـ فارسی» تهران، آبان.
– مریدی، سیاوش، نوروزی، علیرضا (۱۳۷۳)، **فرهنگ اقتصادی**، تهران، مؤسسه کتاب پیشبرد و انتشارات نگاه.
– مشکوه، محمد (۱۳۴۸)، **پول**، تهران، کتابفروشی دهخدا، چاپ سوم.
– ملک‌زاده، سیروس (۱۳۴۷)، **اولین فرهنگ بازرگانی، حسابداری و اقتصادی** (انگلیسی ـ فارسی) تهران، کتابفروشی دانشجو.
– مهاجر ایروانی، امان‌الله (۱۳۴۸)، **مبانی سیاست اقتصادی**، تهران، امیرکبیر.
– ناظم‌الاطباء (نفیسی)، علی اکبرخان (۱۳۵۵)، **فرهنگ نفیسی**، تهران، چاپ افست، کتابفروشی خیام.
– نخعی آغمیونی، منیژه، نجارزاده، رضا (۱۳۸۲)، **واژه‌های کلیدی اقتصاد «خرد و کلان»**، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی.
– نهرو، جواهر لعل (۱۳۵۳)، **نگاهی به تاریخ جهان**، ترجمه محمود تفضّلی، ۳ جلد، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم.
– نیک‌گهر، عبدالحسین (۱۳۶۹)، **فرهنگ علوم اقتصادی، بازرگانی و مالی**، (انگلیسی ـ فرانسه ـ فارسی) تهران، علمی ـ صفار.
– هیأت، ضیاءالدین (۱۳۵۵)، **تورم جهانی**، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
– والتون، ا گ پ (۱۳۵۷)، **بحران و تورم**، ترجمهٔ م ـ سوداگر، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
– Barnhart. C.L. and Stein Jess (1967), **The American College Dictionary**, Random House, New York.
– **Grand Larousse Encyclopedique**, 1962.
– Kay. V and Strevens (1973), **Beyond the Dictionary in English**, Cassell, London.
– Nemmers E.E (1960), **Dictionary of Economics and Business**, Littlefield, Adams Company, New Jersey.
– Palgrave, A. (1992), **The New Palgrave Dictionary of Money and Finance**, The Macmillan Press, London.
– Perry. E.E, **Thomson's Dictionary of Banking**. The New Era Publishing Co. 11th edition, London.
– Ricci Julio (1960), **Banking Dictionary** (In Six Languages), Elsevier Publishing Company.
– Sloan, H and Zurcher A. (1960), **A Dictionary of Economics**, Barnes, New York.
– Sills D.L. (1972), **International Encyclopedia of the Social Sciences**. 19 Vol. (see Inflation). The Macmillan Company & The Free Press. New York.
– Woelfel C. J (1994), **Encyclopaedia of Banking and finance**, Tenth edition, Bankline Publications.

اقتصاد سیاسی قیمت‌گذاری منابع طبیعی با تکیه بر شواهدی از بازار محصولات سوختی

دکتر هادی صالحی اصفهانی ـ استاد اقتصاد دانشگاه ایلی نویز
ترجمه: دکتر علی سرزعیم

چکیده

این مقاله نشان می‌دهد که توسعه نهادی اثرات یکسانی بر کارایی (efficiency) سیاستگذاری اقتصادی ندارد. این مقاله مدل و شواهدی از قیمت‌گذاری سوخت در کشورهای مختلف عرضه می‌کند تا نشان دهد که بهبود در حاکمیت قانون و دموکراسی می‌تواند ابتدائاً توده مردم را قادر سازد تا سهمشان را از رانتهای موجود در اقتصاد افزایش دهند. این امر از طریق سیاستهای مختل‌کننده بازار (distortionary policies) که رانتهای کالایی (In kind) را به مردم منتقل کرده و دسترسی سیاستمداران به این رانتها را برای استفاده شخصی محدود می‌کند میسر می‌شود. در مرحله بعد، وقتی عرصه سیاست رقابتی شده و مکانیزمهای ارزیابی و تعدیل (check and balance) قویتر می‌شود، توده مردم از اینکه از منافع ناشی از درآمد دولت بهره‌مند خواهند شد مطمئن شده و خواستار سیاستهای اقتصادی کارآمدتری می‌شوند. به‌نظر می‌رسد که اندازه این اثر قابل توجه است و فایده (gain) طرحهای نهادی و سیاستی که بتواند معضل التزام (commitment problem)دولت به مردم را حل کند می‌تواند بسیار بزرگ و قابل توجه باشد. بررسی آماری چشم‌اندازهای جدیدی در مورد عوامل تأثیرگذار در قیمت سوخت عرضه می‌کنند. فزون بر آن چشم‌اندازی که در اینجا ترسیم می‌شود تبیین‌هایی برای پدیده‌هایی چون همبستگی میان گسترش دموکراسی و تکثیر سیاستهای مختل‌کننده بازار در کشورهای درحال توسعه در چند دهه گذشته ارائه می‌کند.

۱. مقدمه

بسیاری از دولتها به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم قیمت فرآورده‌های ناشی از منابع طبیعی (resource product) نظیر انرژی و آب را کنترل می‌کنند. باوجود اینکه این محصولات کالاهای تجاری بشمار می‌روند، این کنترلها موجب تفاوتهای چشمگیر در قیمت داخلی این محصولات در میان کشورهای مختلف گردیده است. قیمت بنزین نمونه خوبی از این مسئله است. براساس داده‌های بانک جهانی قیمت خرده‌فروشی بنزین سوپر در سال ۱۹۹۸ بین ۰/۰۱و ۱/۳۶ دلار در هر لیتر متغیر بوده است. این تفاوتِ فاحش نشان‌دهنده وجود سوبسید زیاد در مورد بنزین در کشورهایی که در یک سمت طیف قرار دارند و احتمالاً مالیات در کشورهایی که در سمت دیگر طیف حاضرند می‌باشد. بعنوان مثال، اگر میانگین قیمت جهانی بنزین را بعنوان هزینه فرصت آن قلمداد کنیم، وجود تفاوت فاحش در قیمت بنزین در جهان نشاندهنده سوبسید زیاد حدود ۵ درصد تولید ناخالص ملی در کشورهایی چون ایران، یمن و مالیاتی در حد ۲ تا ۳ درصد تولید ناخالص ملی در کشورهایی چون آلبانی و ساحل عاج (cote d'Ivoire) است. این تفاوت زیاد و بازتوزیع وسیع از طریق یک کالا پدیده‌ای مختص کشورهای درحال توسعه نیست. مشابه همین محاسبات وجود سوبسیدی در حد ۱ درصد تولید ناخالص ملی در کشور آمریکا را نشان می‌دهد درحالیکه

در اروپا معادل ۱ تا ۲درصد تولید ناخالص داخلی از محل مالیات بر سوخت فراهم می‌شود. البته با تغییر قیمت پایه، محاسبات تغییر خواهد کرد و در آنچه مالیات یا سوبسید خوانده می‌شود تفاوتهایی ایجاد خواهد شد امّا روند کلی حاکم بر تفاوت میان کشورها را منتفی نمی‌سازد.

بررسی‌های آماری در مورد عوامل تأثیرگذار نشان‌دهنده آن است که میزان بهره‌مندی از مواهب طبیعی می‌تواند یکی از عوامل مؤثر در قیمت‌گذاری داخلی این منابع باشد. بعنوان مثال، میانگین وزنی قیمت بنزین در کشورهای عضو اوپک ۱۴ سنت در هر لیتر است درحالیکه همین امر در بقیه کشورهای دنیا ۵۱ سنت می‌باشد. یک دلیل این تفاوت می‌تواند ناشی از هزینه جابجایی و یا محدودیتهای اوپک باشد که فاصله‌ای میان قیمت آن در بازار خارج و هزینه فرصت آن در داخل ایجاد کرده است. همین مسئله را می‌توان در مورد برخی منابع طبیعی دیگر نیز تا حدودی مطرح کرد. با این حال، نگاهی دقیقتر مؤید آن است که عرضه و هزینه جابجایی توضیح دهنده همه داستان نیست.

جدول۱ـ قیمت سوخت، میزان تولید و سوبسید پنهان در کشورهاي برخوردار از نفت، ۱۹۹۸

Countries	Price of Super Gasoline (US$ per liter)	Price of Diesel Fuel (US$ per liter)	Daily Per Capita Oil Production (% of Barrel)	Implicit Gasoline Subsidy (% of GDP)*
OPEC Countries				
Qatar	0.16	0.15	142.97	n.a.
Kuwait	0.17	0.13	117.91	3.07
United Arab Emirates	0.28	0.18	92.34	1.02
Saudi Arabia	0.16	0.10	46.45	3.41
Libya	0.22	0.17	27.35	n.a.
Venezuela	0.14	0.08	14.25	3.37
Iraq	0.01	0.01	9.70	n.a.
Iran	0.05	0.02	5.99	5.36
Algeria	0.31	0.16	4.75	1.01
Nigeria	0.13	0.10	1.78	4.97
Indonesia	0.16	0.07	0.79	3.87
OPEC Weighted Ave.	0.14	0.09	6.19	3.27
Non-OPEC Exporters				
Norway	1.21	1.10	71.04	−1.14
Brunei	0.13	0.12	56.98	1.92
Oman	0.31	0.26	39.35	1.15
Gabon	0.63	0.39	29.82	−0.18
Trinidad and Tobago	0.39	0.20	9.58	0.71
Congo (formerly Zaire)	0.50	0.50	9.52	−0.03
Canada	0.41	0.39	8.70	0.48
Bahrain	0.26	0.18	7.41	1.89
Angola	0.38	0.19	6.12	0.25
United Kingdom	1.11	1.11	4.82	−1.30
Denmark	1.05	0.85	4.50	−0.88
Russian Federation	0.28	0.18	4.14	2.52
Non-OPEC Exporter Ave.	0.38	0.27	4.33	0.60
Non-OPEC World Ave.	0.51	0.35	0.80	−0.09

* Assuming that the opportunity cost of gasoline is the average world price weighted by gas consumption.

Source: World Bank, *World Development Indicators*, 2001, and Energy Information Administration website, eia.doe.gov.

بعنوان مثال به قیمت سوخت در کشورهای عضو اوپک توجه کنید. همانگونه که جدول شماره ۱ نشان می‌دهد، تفاوتهای زیادی میان کشورهای عضو اوپک وجود دارد که ربطی به مسئله عرضه نفت توسط آنها ندارد. بعنوان مثال، تولید نفت ایران نسبت به ابعاد جمعیت و بخش غیرنفتی اقتصاد بسیار شبیه به الجزایر است امّا قیمت سوخت در ایران یک ششم قیمت سوخت در الجزایر است. حتّا در مقایسه با کشورهایی چون عمان، قطر، امارات عربی متحده و عربستان سعودی که نفت زیادتری تولید می‌کنند، قیمت سوخت در ایران چیزی بین یک سوم تا یک ششم آنهاست. همین مسئله در مورد اعضای اصلی صادرکننده نفت غیر اوپک نیز صادق است که در پایین جدول شماره ۱ آمده است. این کشورها به‌طور متوسط قیمت پایین‌تری را نسبت به متوسط جهانی بابت مصرف سوخت از شهروندان خود طلب می‌کنند امّا در بین خود آنها نیز تفاوتهای زیادی وجود دارد. درحالیکه برخی از آنها سوخت را بسیار ارزان قیمت‌گذاری کرده‌اند، برخی دیگر قیمت داخلی سوخت را خیلی بالا تعیین کرده‌اند که از این دسته می‌توان به‌طور مشخص به کشورهای اروپایی و آفریقایی نظیر کنگو، گابن، دانمارک، نروژ و انگلیس اشاره کرد. اگر از کشورهای تولیدکننده نفت فراتر رویم و به همه کشورها نظر کنیم، همربطی (correlation) میان قیمت داخلی سوخت و سرانه تولید نفت چیزی در حدود ۰/۲۶ خواهد بود. اگر به‌جای تولید سرانه، کل تولید را درنظر بگیریم، این میزان همبستگی به ۰/۱۴ تقلیل می‌یابد. آشکار است که مسائلی چون عرضه و تقاضا و سهمیه اوپک می‌تواند مؤثر باشد امّا به توجیهات پیچیده‌تری برای تبیین تفاوتهای موجود میان قیمت سوخت در کشورهای مختلف نیاز است.

ادبیات موجود در مورد بازتوزیع درآمد ایده‌های جالب زیادی را در اختیار می‌گذارد که می‌تواند توضیح دهد چرا دولتها شیوه‌های ناکارآمدی برای انتقال رانت به گروههای ذینفع را انتخاب می‌کنند. یک خط تحقیق بر روی مدلهای هنجاری (normative models) متمرکز شده است. براساس این مدلها، دولتها تابع رفاه اجتماعی موزون (weighted social welfare function) را حداکثر می‌کنند. اشکال این مدلها این است که اطلاعات کمی در مورد افراد دارند. براساس این تحقیقات، انتقال منابع عمومی از طریق کالاها می‌تواند از طریق تغییر الگوی مصرف و یا انتخاب خود(self selection) تخصیص را بهبود بخشد. (از میان تحقیقات موجود در این زمینه نگاه کنید به ملتزر و ریچارد (Meltzer and Richard) ۱۹۸۵ گونزری و رابرتز، (Guensnerie and Roberts) ۱۹۸۴، بیسلی و کوت (Besley and Coat) ۱۹۹۱، کرمر و گهواری، (Cremer and Gahvari) ۱۹۹۷). مبتنی بر همین استدلالات، رودریک (۱۹۸۶)، ویلسون (۱۹۹۰) و بکر و مولیگان (۱۹۹۸) پیشنهاد کرده‌اند که دولتها شاید استفاده از روشهای ناکارآمد انتقال منابع عمومی را برای مواجهه با اختلالات درونزا (endogenous distortion) مفید تشخیص داده باشند. با اینکه این نتایج برگرفته از مدلهای هنجاری هستند، می‌توان آنها را از مدلهای اثباتی اقتصاد سیاسی نیز بدست آورد. در این مدلها رأی‌دهندگان و نیروهای سیاسی می‌خواهند بازتوزیع درآمد انجام دهند درعین‌حال تلاش می‌کنند تا از حذف رفاه(deadweight loss) خودداری کنند (بلومکویست و کریسچیانسن، ۱۹۹۹). این امر مدلهای هنجاری را در تبیین اقسام بازتوزیعها خصوصاً در مورد کالاهایی که نقش مکمل برای عرضه نیروی کار ایفا می‌کنند و یا نیازهای عمومی را برآورده می‌سازند، توانمند می‌گرداند. در این مورد آخر رأی‌دهندگان تمایل دارند این کالاها بیشتر نصیب اقشار و گروههای ضعیف جامعه گردد. این رویکرد را می‌توان درحالتی بکار برد که سیاستها بعنوان راه‌حلی برای اثرات بیرونی آن هم در شرایطی که اطلاعات ناکاملی پیرامون افراد درگیر در مسئله وجود دارد، استفاده می‌شود.با همه این احوال، هر کدام از این اثرات را به سختی می‌توان در مسئله فرآورده‌های سوختی نظیر بنزین مشاهده کرد. شاید تنها بتوان به اثرات بیرونی فرآورده‌های سوختی در زمینه آلایندگی محیط زیست اشاره کرد که برای رفع آن از مالیات اصلاح‌کننده استفاده می‌کنند. در واقع علت اینکه در برخی کشورها قیمت سوخت بسیار بالا تعیین شده، همین ملاحظه بوده است. امّا چرا چنین دغدغه‌ای در کشورهایی که قیمت سوخت را پایین می‌گذارند مطرح نشده است؟

در رویکرد اثباتی یا ادبیات اقتصاد سیاسی، دو خط فکری دیگر گسترش یافته است. یک خط تحقیق از خلال مباحثاتی که میان دو مکتب فکری شیکاگو و ویرجینیا در عرصه اقتصاد سیاسی در گرفت ظاهر شد که عمدتاً به این سؤال می‌پردازد آیا رقابت سیاسی می‌تواند شیوه‌های ناکارآمد بازتوزیع درآمد را منتفی سازد. (استیگلر، (stigler) ۱۹۷۱، بکر، (Becker) ۱۹۸۳ و ۱۹۸۵، تولوک، (Tullock) ۱۹۸۳) کوت و موریس (Coate and Morris) (۱۹۹۵) مروری تحسین برانگیز بر این ادبیات انجام داده‌اند و نشان داده‌اند که انتقال درآمد به شکل ناکارآمد وقتی اتفاق می‌افتد که توده مردم اطلاعات کافی در مورد سیاستمداران و پروژه‌هایی که آنها با پول مردم انجام می‌دهند، نداشته

باشند. استدلال آنها این است که در چنین شرایطی سیاستمداران می‌توانند از طریق پروژه‌های عمومی ناکارا، انتقال درآمد به نفع گروههای ذینفع انجام دهند. عموم مردم خواستار رفع ناکارایی‌ها هستند امّا دو نوع فقدان اطلاعات یادشده مانع از ظاهر شدن مکانیزمهایی می‌شود که انتقال درآمد به گروههای ذینفع از خلال مکانیزمهای مستقیم و کارآمد انجام شود.

خط دیگر تحقیق در عرصه اقتصاد سیاسی به بررسی اثرات بیرونی شیوه‌های ناکارآمد بازتوزیع منابع عمومی به گروههای ذینفع می‌پردازد. در این مسیر تحقیق، بحث آن است که لابی‌ها ممکن است برخی شیوه‌های بازتوزیع را به شیوه‌های دیگر ترجیح دهند زیرا این شیوه‌ها دولتها را به سیاستها به نحو قویتری متعهد می‌گرداند و یا این شیوه‌ها به گروههای ذینفع کمک می‌کنند تا مسائل رفتار جمعی را به نحو بهتری حل‌وفصل نمایند. بعنوان مثال، ناگنت (Nugent) (۱۹۸۹)، مثالی از تولیدکنندگان تونسی عرضه کرده است که در آن این افراد به جای شیوه‌های کارآمد تعرفه‌گذاری، برای سهمیه‌بندی لابی می‌کنند چرا که با این روش به نحو بهتری می‌توانند توزیع منافع را کنترل نمایند. آسمقلو و رابینسون (۲۰۰۰) با توسعه مدلی که در آن گروههای ذینفع می‌توانند نفوذ سیاسی و اطمینانشان از تداوم سیاستهای مطلوب را با گسترش اعضا افزایش دهند، شکل صریحی به مسئله تعهد دولت به سیاستها بخشیدند. در این چارچوب، طرفداران این سیاست خواستار شکلی از بازتوزیع می‌شوند که مردم را به سمت مشاغلی سوق می‌دهد که از لحاظ اقتصادی ناکارا است. بعنوان مثال، عاملین اقتصادی در یک صنعت رو به افول ممکن است برای کسب حمایت دولت، سیاستهایی را اتخاذ کنند که افراد زیادی را به این صنعت جذب کند و به این ترتیب وزن و قدرت سیاسی صنعت را حفظ نمایند.

این حالت یک تعادل اقتصاد سیاسی با تخصیص نیروی انسانی کمتر از مقدار بهینه ایجاد می‌کند. با این حال، این مدل لزوماً بازتوزیع از طریق قیمت‌گذاری پایین یا انتقال‌های درآمد از طریق کالا را مدنظر قرار نمی‌دهد زیرا پرداخت نقدی به افراد موجود (entrants) همین کار را انجام می‌دهد. این مدل همچنین فرض می‌کند که گروهها اگر اعضایشان در همان خط فعالیت قرار داشته باشند می‌توانند مؤثر باشند. اگر این فرض رها شود و افرادی از بخشهای مختلف اقتصاد با هم جمع شوند تا برای کسب برخی منافع دولت را تحت فشار قرار دهند، آنها قاعدتاً شیوه پرداخت نقدی را ترجیح می‌دهند که این شیوه البته ناکارایی تخصیصی ایجاد نمی‌کند. علل بازتوزیع درآمد آن هم به شکل ناکارا که در ادبیات اقتصاد سیاسی به آن اشاره شد، بی‌تردید پرتوی به اشکال مختلف انتقال منابع عمومی به گروههای ذینفع می‌افکند. امّا چنین به‌نظر می‌رسد که این ادبیات برای توضیح انتقال درآمد از طریق قیمت‌گذاری منابع طبیعی ناکافی است. محصولات منابع طبیعی معمولاً توسط بخشهای بزرگی از جامعه مصرف می‌شود. در نتیجه، بسیار بعید است که بکارگیری شیوه‌های ناکارآمد (انتقال منابع عمومی) ناشی از تلاشهایی در جهت پنهان کردن این انتقال و یا در جهت ایجاد یک گروه کوچک باشد. در واقع، روشهای جایگزین برای پرداخت نقدی در مقایسه با سوبسید وسیعاً مورد بحث قرار گرفته و مشخص شده که دولتها درحالتی که پرداخت نقدی باشد بیش از توده جامعه منتفع می‌شوند. در حقیقت، در برخی موارد برخی تلاشها برای انتقال به حالت پرداخت نقدی موجب واکنشهای شدید توده مردم در صندوقهای رأی و یا حتّا در خیابانها شده است. (همانطور که در اردن در سال ۱۹۹۶ رخ داد). حتّا اگر فردی مدلهای موجود پرداختهای ناکارا را بعنوان توصیفی برای قیمت‌گذاری منابع بپذیرد، چالش اصلی یعنی استفاده از آنها برای تبیین تفاوتهای قابل توجه سیاستگذاری در کشورهای مختلف باقی می‌ماند. چرا مصرف‌کنندگان انرژی در خاورمیانه، آسیای مرکزی و دیگر کشورهای بهره‌مند از منابع نفت به‌دنبال آن هستند که بازتوزیع از طریق قیمتهای پایین سوخت انجام شود درحالیکه کشورهای مشابه آنها در آفریقا یا اروپا به گزینه قیمت‌گذاری بالا برای سوخت رسیده‌اند؟ آیا عرصه سیاست در اروپا و آفریقا عدم تقارن اطلاعاتی کمتری در رابطه با دولت نسبت به دیگر کشورهای جهان دارد؟ به‌نظر نمی‌رسد یافتن متغیرهایی برای مدلهای موجود به‌منظور توضیح این پدیده کار آسانی باشد.

در این مقاله، براساس قدرت محدود توده مردم در کنترل سیاستمداران حاکم تبیینی برای انتقال عظیم امّا ناکارآمد منابع عمومی عرضه خواهد شد. وقتی منابعی در اختیار دولت قرار دارد، مردم نگران این هستند که مبادا سیاستمداران این منابع را در جهت منافع خود صرف کنند و آنرا در سطح وسیعی میان مردم توزیع نکنند. وقتی سیاستمداران دستانی باز برای تخصیص منابع داشته باشند و دغدغه‌ای نسبت به واکنش توده مردم در انتخابات و یا تظاهرات خیابانی آنها نداشته باشند، به سادگی منابع عمومی را برای خود برداشته و بخش کمی از آن را میان

مردم توزیع می‌کنند. بعنوان مثال، اگر دولتی نفت تولید کند، پول زیادی بابت قیمت بالای سوخت بدست خواهد آورد و سیاستمداران حاکم می‌توانند این منابع را در راستای نفع شخصی خود بکار گیرند. شاید بتوان گفت که این وضعیت در آفریقا حاکم است. در سمت دیگر طیف، در کشورهایی که مکانیزمهای ارزیابی و تعدیل به‌قوت وجود دارد و انتخاباتی رقابتی برگزار می‌شود که از طریق آن مردم می‌توانند به آسانی سیاستمداران بدکار را تنبیه کنند، سیاستمداران نمی‌توانند بخش اعظم منابع عمومی را نابجا مصرف کنند. مردم با اطمینان از اینکه پول زیادی جمع خواهد شد، به‌طور طبیعی شیوه‌های انتقال درآمد و قیمت‌گذاری کارا را ترجیح می‌دهند که می‌تواند به شکل کاهش مالیات و یا افزایش ارائه کالاهای عمومی باشد. این وضعیت در کشورهای توسعه‌یافته حاکم است چرا که در این کشورها قیمتهای بالا برای قیمت سوخت توسط مردم تحمل می‌شود و حتّا مورد حمایت مردم قرار می‌گیرد.

پرداختهای وسیع و در عین‌حال ناکارآمد عمدتاً در حالتهای میانی طیف مربوط به توسعه‌یافتگی نهادی قرار می‌گیرد. مردم تاحدی قدرت آنرا دارند که خواستار توزیع بخشی از درآمد دولت شوند و می‌دانند که مابقی توسط سیاستمداران حاکم به یغما خواهد رفت. در این حالت، استراتژی بهینه برای عموم مردم این خواهد بود که قبل از اینکه به شکل پول در اختیار دولتمردان قرار گیرد، سهم خود را از این منابع و رانتها به شکل پرداختهای جنسی و کالایی بدست آورند. بعنوان مثال در بازار نفت، این مسئله می‌تواند خود را به شکل تقاضای قیمت پایین سوخت و واکنش شدید به افزایش آن نشان دهد تا سیاستمداران نتوانند قیمتهای بالایی برای سوخت طلب کنند و منابع زیادی از این حیث برای خود فراهم سازند چرا که در این‌صورت فرصتی برای سوءاستفاده سیاستمداران به‌وجود می‌آید. مضافاً باید توجه داشت که مکانیزمهای موجود برای تنبیه سیاستمدارانی که چنین تخلفاتی را انجام دهند از طریق انتخابات ناکامل است لذا اصلاح این وضعیت بسیار دشوار خواهد بود.

در چنین شرایطی اندازه منابع به شکل جالبی اهمیت می‌یابد. هرچه این منابع بیشتر باشد، توده مردم تلاش بیشتری را معطوف آن خواهند کرد که پرداختهای کالایی بیشتری را دریافت کنند و سهم کمی را برای سیاستمداران باقی گذارند. نفع سیاستمداران در این است که مخالفت توده مردم را با شریک کردن آنها در این منبع کاهش دهند و از دستیابی به مابقی این کیک بزرگ اطمینان یابند. بعنوان مثال در بازار نفت، این به آن معنی است که هرچه درآمد موجود نفت بزرگتر باشد، قیمتهای سوخت پایین‌تر خواهد بود. حتّا وقتی که داد وستد نفت بدون هزینه باشد و هیچ انحصاری در بازار خرید و یا فروش وجود نداشته باشد نیز این وضعیت صادق است. به این دلیل این اثر ظاهر می‌شود که وقتی کنترل آنها بر سیاستمداران ضعیف است (اما صفر هم نیست)، پایین آوردن قیمت بهترین راه پیش روی مردم است تا بتوانند سهمی از این منابع بدست آورند. چنین ترتیباتی بسیار نزدیک به تجربه کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا است که از نظر سیاسی تا حدودی توسعه یافته‌اند.

مباحث گفته شده (در ادامه نیز دقیقتر بیان خواهد شد) موید آن است که به دلیل کنترل محدود سیاستمداران توسط توده مردم، می‌توان رابطه‌ای U شکل میان کارایی توزیع و قابلیتهای نهادی توده مردم برای نظارت بر سیاستمداران و تنبیه آنان فرض کرد. این چشم‌انداز همچنین مبین آن است که میزان پرداختهای ناکارآمد به اندازه منابع در اختیار دولتها بستگی خواهد داشت. این مشاهدات فرضیه‌هایی ارائه می‌کند که می‌تواند به آزمون آماری گذارده شود. اگر این فرضیه توسط اطلاعات موجود تأیید شود، چارچوبی مفید در اختیار می‌گذارد که می‌تواند نوری به تصویر پیچیده سیاستهای قیمت گذاری منابع در کشورهای مختلف بیفکند. این نتایج می‌تواند دلالتهای هنجاری و اثباتی مهمی داشته باشد. به‌طور خاص این مباحث نشان می‌دهد که ناکارایی‌های سیاستگذاری که به دلیل معضل کارگزاری (Agency Problem) میان مردم و دولت ایجاد می‌شود به‌تناسب تقویت قابلیتهای نهادی آن کاهش نخواهد یافت. بعنوان مثال، هنگامی که نهادهای دموکراتیک در یک کشور توسعه می‌یابند، دولت ممکن است که در وهله اول ناچار شود سیاستهای توزیعی مختل کننده بازار را پذیرا شود و تنها در مراحل بالاتر توسعه نهادی قادر به تبدیل آنها به سیاستهای بازتوزیع کارآمد گردد. از یک چشم‌انداز هنجاری، این نتایج نشان می‌دهد که در ارزیابی سیاستها، ضروری است تا میزان اعتماد میان سیاستمداران و توده مردم مورد توجه قرار گیرد و باید به ایجاد این اعتماد توجه نمود تا بتوان سیاستهای کارآمدی را ارائه کرد.

در این رابطه ابتدا مدلی عرضه می‌شود که مفروضات لازم را آشکار کرده و رابطه میان خصوصیات نهادی و اشکال انتقال درآمد را بعنوان تعادل ناشی از یک بازی میان توده مردم و سیاستمداران از آن مدل استخراج می‌کند. سپس اطلاعات قیمت بنزین بکار گرفته می‌شود تا مدل پیشنهادی آزمون شود. این گامها در بخش ۲ و ۳ برداشته

می‌شود. بخش ۴ به نتیجه‌گیری خواهد پرداخت.

۲. مدل اقتصاد سیاسی قیمت‌گذاری منابع

اقتصادی با دوره‌های تاریخی مشخص و افق زمانی نامحدود را درنظر بگیرید که در آن دولت مالک منابع طبیعی است و یا اگر مالک آن بخش خصوصی است، حق کنترل درآمد آنرا از طریق سیاستهای مالیاتی یا سوبسید دارد. فرض کنید که در هر دوره که این منبع، عرضه‌ای ثابت معادل $\chi\geq 0$ از یک کالای تجاری (مانند نفت) عرضه می‌کند که هزینه فرصت آن برای همه دوره‌ها p است. هزینه فرصت، قیمت جهانی محصول به‌علاوه همه اثرات بیرونی است که مصرف آن تحمیل می‌کند. فرض کنید قیمت داخلی این محصول در دوره‌های مختلف $t = 1...\infty, t$ را با $d(r_t)$ نشان دهیم که در آن $r_t \geq 0$ قیمت داخلی محصول در زمان t است. قیمت داخلی یا از طریق حق مالکیت و یا از طریق قدرت تنظیم‌گری نظیر مالیات و سوبسید، تحت کنترل کامل دولت قرار دارد. اگر $\chi-d(r_t)>0$ باشد، کشور از مازاد محصول بهره‌مند می‌شود و از محل صادرات آن (و کاهش اثرات بیرونی نظیر هزینه تمیز کردن و غیره) درآمدی معادل $p\times[\chi-d(r_t)]$ بدست می‌آورد. اگر $\chi-d(r_t)<0$ باشد، تقاضای داخلی با انجام واردات جواب داده می‌شود. مقدار درآمد خالص بدست آمده از این منبع در دوره t عبارت خواهد بود از:

$$n(r_t) = r_t d(r_t) + p[\chi-d(r_t)] \quad (۱)$$

اگر مقدار خالص بدست آمده، مثبت باشد، وارد بودجه دولت می‌شود و می‌تواند به‌صورت نقدی توزیع شود.* وقتی مقدار درآمد خالص منفی است، این مقدار توسط مالیات ثابت (Lump sum) جبران می‌شود. فرض کنید که در قیمتهای بالا تقاضای داخلی به اندازه کافی کشش‌پذیر باشد که $n(r_t)$ محدود باقی بماند. مضافاً، فرض کنید که $n(r_t)$ یک مقدار ماکزیمم خاص در برخی قیمتها نظیر r^+ داشته باشد. این مقدار ماکزیمم تلویحاً از طریق زیر محاسبه می‌شود:

$$r^+ = \frac{p}{1-1/\eta(r^+)} \quad (2)$$

در فرمول بالا $\eta(r) = -rd'(r)/d(r), 0<\eta<\infty$ مقدار مطلق کشش قیمتی تقاضای داخلی است. توجه داشته باشید که r^+ همواره بیشتر از هزینه فرصت آن p است. همچنین $n(r_t)$ همواره مقداری مثبت در طیفی از r_t است زیرا $n(p)\geq 0$ است و اگر نقطه‌ای مانند r_0 باشد که در آن خالص بدست آمده صفر شود، $n(r_0)=0$ خواهیم داشت $r_0<p$.

فرض کنید که جمعیت کشور شامل دو گروه می‌شود که طول زندگی بینهایت خواهند داشت: سیاستمداران و مردم. در این مقاله مردم بعنوان یک بازیگر متحد درنظر گرفته می‌شوند که تابع مطلوبیتش در دوره t به شرح زیر باشد:

$$v(\alpha_t, r_t) = y + \alpha_t n(r_t) + s(r_t)$$

در عبارت فوق y درآمد غیرمنابع طبیعی در هر دوره است. $\alpha_t \epsilon[0,1]$ سهم آن از خالص دریافتی است که در میان مردم توزیع می‌شود و $s(r_t)$ مازاد مصرف کننده توده مردم بدلیل خرید محصول در قیمت r_t است. طبیعتاً $s'(r_t) = -d(r_t)$ برقرار است.** وقتی که درآمد خالص منفی است $n(r_t)<0$، خواهیم داشت $\alpha_t=1$ زیرا مالیاتی که نیاز است تا آن را جبران کند باید تماماً توسط مردم پرداخت شود.

برای مقدار مشخصی از α_t، قیمت داخلی بهینه از منظر توده مردم به‌طور ضمنی به این شکل مشخص می‌شود:

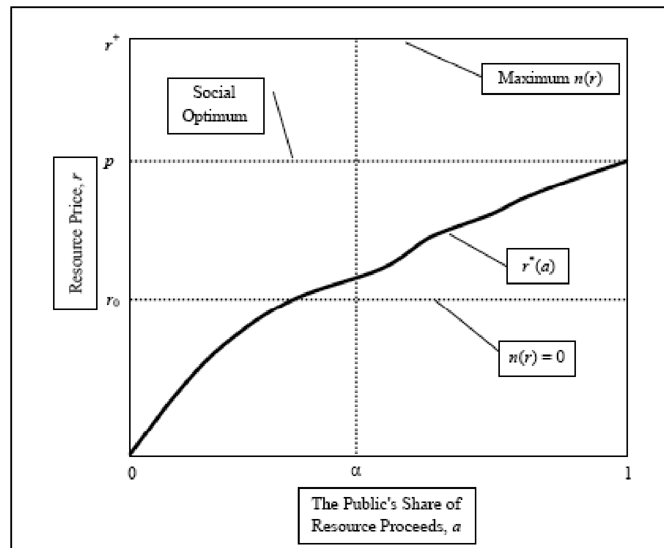
$$r^*(a_t) = \frac{p}{1+\frac{1-a_t}{a_t\eta(r^*(a_t))}} \quad (4)$$

$r^*(\alpha_t)$ همواره بین 0 و p خواهد بود و $r^*(0)=0$ و $r^*(1)=p$ برقرار می‌شوند. شرط مرتبه دوم این مسئله مستلزم آن است که:

$$\frac{\partial^2 v}{\partial r_t^2} = (2a_t-1)d' - (1-a_t)dd''/d' < 0. \quad (5)$$

محدود بودن $n(r_t)$ و $s(r_t)$ تضمین می‌کند که این معادله حتماً برای برخی r_t ها که معادله ۴ را حل می‌کند برقرار باشد. برای احتراز از پیچیدگی که اثرات کمی در نتیجه‌گیری نهایی دارد، فرض کنید که شرط ۵ به‌طور جهانی برقرار باشد. لذا r^* مقداری خاص خواهد بود. این امر موجب می‌شود تا نشان دادن اینکه $r^*(\alpha_t)$ در α_t افزایشی است، آسان شود.

$$\frac{\partial r^*(a_t)}{\partial a_t} = -\left(\frac{\partial^2 v}{\partial r_t^2}\right)^{-1}\left(\frac{\partial^2 v}{\partial a_t \partial r_t}\right) = -\left(\frac{\partial^2 v}{\partial r_t^2}\right)^{-1}\frac{d}{a_t} > 0. \quad (6)$$



شکل ۱ـ ارجحیت سیاستی مردم و سیاستمداران

شکل ۱ موقعیت $r^*(\alpha_t)$ و مقادیر اصلی قیمت داخلی را در فضای α-r نشان می‌دهد.

سیاستمداران افرادی هستند که مهارت کافی برای اداره حکومت و تعیین سیاستها را دارند. فرض کنید که تعداد آنها زیاد است و در هر دوره تنها یکی از آنها می‌تواند کنترل دولت را به دست گیرد. سیاستمداران وقتی خارج از دولت قرار می‌گیرند، مطلوبیتشان صفر می‌شود. وقتی یک سیاستمدار دولت را در زمان t در اختیار می‌گیرد، مطلوبیتش شامل رانت موقعیت $b>0$ و بخشی از منابع دولت است که در میان توده مردم توزیع نشده باشد. رانت موقعیت دربرگیرنده همه نوع رانتی است که از کنترل دیگر منابع دولت از جمله رانت خود (ego rent) حاصل می‌شود.

$$u(\alpha_t) = b + (1-\alpha_t)n(r_t) \quad (۷)$$

وجود عبارت $(1-\alpha_t)n(r_t)$ در تابع مطلوبیت سیاستمداران مهمترین بخش این مدل است. این امر تأکید می‌کند که سیاستمداران می‌توانند بخشی از درآمد ناشی از فروش منابع طبیعی را برای منافع شخصی خود هزینه کنند. بعنوان مثال سیاستمداران حاکم می‌توانند این درآمدها را صرف پروژه‌ها و یا تعهدات دولتی کنند که نفع اصلی آن عاید خود و یا افراد مرتبط با خود شود. حتّا اگر سیاستمداران قول دهند که بخشی از این درآمد را در پایان سال به توده مردم اختصاص دهند، ممکن است که در پایان سال به میزان کافی پول در خزانه باقی نمانده باشد تا این قول را عملی کنند یا ممکن است (از طریق عرضه پول بدون پشتوانه) تورم ناگهانی ایجاد کند و (عملاً) ارزش پول توزیع شده بین مردم را کاهش دهند. البته وجود چنین فرصتهایی منوط به ترتیبات نهادی هر کشور (نظیر میزان فساد و حاکمیت قانون) است. یک راه برای اینکه این تفاوتهای کشوری را در مدل لحاظ کنیم آنست که پارامتر $\alpha\epsilon[0,1]$ را معرفی کنیم. این پارامتر کمترین میزان سهمی است که مکانیزمهای نهادی کشور تضمین می‌کند از پول درآمد حاصل از فروش منابع طبیعی در اختیار توده مردم قرار گیرد. مقصود از مکانیزمهای نهادی سازوکارهایی نظیر ارزیابی و تعدیل، حاکمیت قانون و کلیه مکانیزمهایی است که از طریق رأی منفی مردم در انتخابات بعدی، حیطه عمل سیاستمداران را در امور ناصواب پیشاپیش محدود می‌کند. میزانی که توده مردم پس از آگاهی از سرنوشت پولهای در دست دولت تلاش می‌کنند تا از طریق انتخابات دوره‌ای و گاه اعتراضات خیابانی سیاستمداران را تنبیه کنند، جداگانه مدل خواهد شد. پارامتر α توانایی توده مردم را برای محدود کردن فعالیتهای روزمره سیاستمداران پیش از آنکه بتوانند درآمدها را از مسیر درست خود منحرف کنند اندازه می‌گیرد. توده مردم مجبور نیستند که سهم سیاستمداران را کم کنند بلکه می‌توانند آنها را با اعطای سهمی بیش از $1-\alpha$ تشویق کنند. امّا این در اختیار توده مردم است و هرگاه بخواهند می‌توانند سیاستمداران را ملزم کنند که سهمی بیش از $1-\alpha$ انتخاب کنند. الزام سیاستمداران به انتخاب سهمی کمتر از

$1-\alpha$ از طریق مکانیزمهای جاری موجود ممکن نخواهد بود. مقادیر بالای α به معنای آن است که سیاستمداران حاکم فرصتهای کمتری برای آن دارند که به صورت یکجانبه اموال عمومی را در جهت منافع شخصی خود چپاول کنند. البته همه این موارد وقتی مطرح می‌شود که خالص درآمدها مثبت باشد. وقتی که این مقدار منفی است، $n(r_t)<0$ ، همه هزینه‌ها به دوش مردم می‌افتد $(\alpha=1)$ و سیاستمداران به درآمدی معادل حق موقعیت خود b بسنده خواهند کرد.

با توجه به مطلوبیت توده مردم و سیاستمداران، می‌توان تابع رفاه اجتماعی کلان را به شکل زیر نشان داد:

$$w(r_r) = y + n(r_t) + s(r_t) + b. \qquad (۸)$$

به سادگی می‌توان اثبات کرد که $w(r_t)$ وقتی به مقدار ماکزیمم خود می‌رسد که قیمت داخلی مساوی هزینه فرصت آن شود یعنی $r_t = p$. این مقدار البته بیشتر از مقدار مطلوب توده مردم r^* و کمتر از r^+ است که می‌تواند کل میزان درآمد حاصل از فروش منابع طبیعی $n(r)$ را حداکثر کند. طبیعی است که وقتی $\alpha_t<1$ باشد، قیمت مطلوب سیاستمداران p خواهد بود. (وقتی $\alpha_t=1$ است، سیاستمداران نسبت به قیمت فرآورده‌ها بی‌تفاوت خواهند بود). چگونگی حل این تعارض میان توده مردم و سیاستمداران به ساختار بازی میان آنها بستگی دارد که در ادامه تشریح خواهد شد.

بجز محدودیتهای پیشینی بر α_t، فاکتور دیگری که از دید سیاستمداران اهمیت دارد میزان پشتیبانی مردمی است. این عامل می‌تواند تا حدی میل سیاستمداران را به چپاول اموال دولتی مهار کند. ریشه این تمایل در هراس از واکنش سیاسی مردم است که می‌توان با حضور و رفتار آنها در مواقع انتخابات آنرا مدل کرد. فرض کنید که در شروع هر دوره، طبیعت از میان سیاستمداران خارج از قدرت کسی را برمی‌انگیزد که در چالش با سیاستمداران حاکم قرار گیرد و به عرصه انتخابات وارد شود. سیاستمداران حاکم و این سیاستمداران چالشگر هر کدام {در تبلیغات انتخاباتی خود} قیمتی را برای منابع طبیعی درصورت روی کار آمدن اعلام می‌کنند و مردم بر این اساس به آنها رأی می‌دهند. اگر مردم رأی مثبت دهند (یعنی رضایت خود را از سیاست قیمت‌گذاری فعلی اعلام کنند)، سیاستمداران حاکم در عرصه سیاست باقی می‌مانند. اگر توده مردم رأی منفی دهند (یعنی نارضایتی خود را اعلام کنند)، سیاستمداران حاکم به احتمال $\mu<۱$ از کار برکنار خواهند شد.*** پیروز انتخابات به وعده خود عمل خواهد کرد و قیمت داخلی و خارجی منابع طبیعی را مطابق با وعده خود تعیین خواهد کرد و در مورد اینکه چه سهمی از درآمد حاصله را بین خود و مردم تقسیم کند تصمیم‌گیری خواهد نمود. وی آنچه که برای مردم تعیین می‌شود را نهایتاً در پایان دوره بین مردم تقسیم خواهد کرد. اگر مقدار باقی مانده برای مردم منفی باشد، به ناچار با استفاده از مالیات معادل آن از جامعه جمع‌آوری خواهد شد.

اگر چه واکنش مردم به سیاستمداران در انتخابات ظاهر می‌شود، امّا مدل را می‌توان وسیعتر نیز تفسیر کرد. واکنش توده مردم به سیاستمداران می‌تواند به شکل تأیید و یا نفی باشد که درحالت نفی به‌صورت تظاهرات خیابانی و شورش نیز ظاهر می‌گردد. امّا در هرصورت نقش اصلی آن که تحمیل هزینه به سیاستمدارانی باشد که سیاستهای نامطلوبی را از دید توده مردم اتخاذ کرده‌اند، همانند انتخابات است. البته، سهولت و دشواری به چالش کشیدن سیاستمداران حاکم توسط مردم بستگی به مکانیزمهای در دسترس آنها برای تنبیه سیاستمداران دارد. این تفاوتها با پارامتر μ مشخص شده است که میزان باز بودن و رقابتی بودن سیستم سیاسی در یک کشور را نشان می‌دهد. هرچه μ بالاتر باشد، به معنی آن است که توده مردم سهولت و قدرت بیشتری برای تنبیه سیاستمداران دارند.

استراتژی سیاستمداران حاکم و رقیبان آنها در دوره t این است که قیمت منابع طبیعی r_t را تعیین کرده و درصورت انتخاب شدن، سهم توده مردم از منابع بدست آمده (α_t) را تعیین نمایند. استراتژی مردم در دوره t این است که براساس قیمتهای داخلی اعلامی و همچنین میزان منابع توزیع شده بین آنها در دوره قبل به نفع یا علیه سیاستمداران حاکم رأی دهند. براساس این استراتژیها می‌توان بهره هر کدام از بازیگران را محاسبه کرد و مشخص نمود که نقطه تعادل در این بازی کجاست. برای ساده کردن این مراحل، فرض کنید که سیاستمداران حاکم اگر در انتخابات شکست بخورند به کلی از عرصه سیاست خارج می‌شوند و مجدداً به انتخابات برنمی‌گردند. همچنین فرض کنید که مقادیر حدی $\bar{r}$ و $\bar{\alpha}$ وجود دارد به نحوی که اگر در گذشته هرگاه $r_t>\bar{r}$ یا $\alpha_{t-1}<\bar{\alpha}$ شده باشد، مردم در انتخابات فعلی بر علیه سیاستمداران موجود رأی خواهند داد. حافظه بلندمدت رأی‌دهندگان تضمین می‌کند سیاستمدارانی که آستانه حساسیت مردم را رعایت نکرده باشند، تنبیه خواهند شد. اگر توده مردم $\bar{\alpha}$ را کمتر از α قرار دهند، در این صورت این امر سیاستمداران را قادر خواهد ساخت تا سهم بزرگتری از $1-\alpha$ را در اختیار گیرند و بتوانند بدون اینکه با تنبیهی مواجه شوند، سهمی معادل $1-\bar{\alpha}$ را نصیب خود سازند. مقادیر آستانه‌ای $\bar{r}$ و $\bar{\alpha}$ براساس

رفتاری عقلانی توده مردم در نقطه تعادلش در یک بازی ناکامل (sub– game perfect Nash equilibrium) مشخص می‌شود. در هر گروه تصمیم‌گیری در وضعیت تعادل، بازیگر تصمیمی را اتخاذ خواهد کرد که با توجه به استراتژی دیگران، درآمد آتی تنزیل شده خود را حداکثر کند.

اگر سیاستمدار حاکم مقادیر آستانه‌ای مردم را از نظر قیمت منابع طبیعی و یا سهم‌شان از کل درآمد کسب شده نادیده گرفته باشد، با احتمال μ برای برکنار شدن در انتخابات بعدی روبه‌رو خواهند بود و مستقل از آنچه عمل کند، سهمی به میزان **1-α** را بصورت پیشاپیش در همه دوره‌های بعدی کسب خواهند کرد. در نتیجه، چنین سیاستمداری تمام تلاش خود را بکار خواهد بست که تا زمانی که بر سر کار است، $r = r^{+}$ و $\alpha = \alpha$ قرار دهد. در این حالت، کل درآمد کسب شده وی در طول فعالیت سیاسی‌اش در ابتدای دوره معادل خواهد بود با

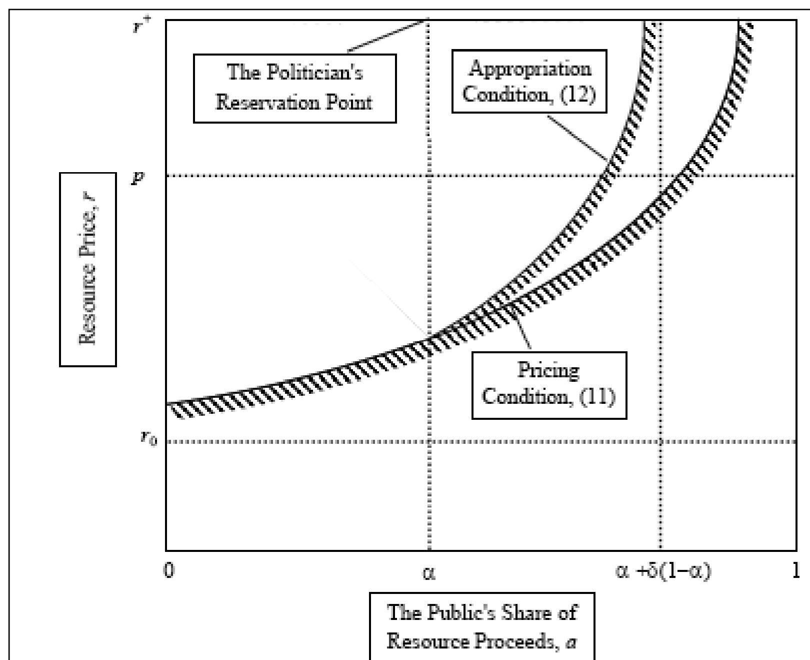
$$(9) \qquad U^0 = \frac{1-\mu}{1-\delta(1-\mu)}[b+(1-\alpha)n(r^{+})],$$

که در آن δ نرخ تنزیل است. فرض کنید که سیاستمداران حاکم این آستانه حساسیت را همواره در گذشته رعایت کرده باشند. اگر مقادیر r و α را به نحوی انتخاب کنند که در همه زمانها و همه دوره‌های آینده $r \leq \bar{r}$ و $\alpha \geq \bar{\alpha}$ باشد، درآمد آنها از طی دوره حاکمیت در ابتدای دوره جاری معادل خواهد بود با:

$$(10) \qquad U^1(a,r) = \frac{1}{1-\delta}[b+(1-a)n(r)],$$

برای بررسی شرایطی که طی آن سیاستمداران حاکم ملزم به رعایت مقادیر آستانه حساسیت مردم باشند، دو موضوع باید مورد بررسی قرار گیرد. اولی آن است که سیاستمداران نباید به این نتیجه رسند که نادیده گرفتن این مقادیر حدی به نفع‌شان است. برای اینکه شرایطی ایجاد شود که از این امر اطمینان حاصل آید، باید توجه داشت که اگر یک سیاستمدار حد مربوط به قیمت داخلی منابع r_r را نادیده گرفت، با نتایج منفی این اقدام که همان رأی منفی در انتخابات بعدی است، روبه‌رو خواهد شد. در این‌صورت انگیزه خواهد داشت که مقدار حدی α_t را نیز نادیده گیرد. بنابراین، اگر سیاستمدار مذکور به این تصمیم برسد که به این شکل از مسیر درست منحرف شود، بهترین انتخاب او این خواهد بود که $r_r = r^{+}$ و $\alpha_t = \alpha$ را برگزینند. این انتخاب به معنی آن است که درآمد انتظاری او از دوران فعالیتش معادل U^0 خواهد شد. بنابراین، شرط کافی برای اینکه سیاستمدار مذکور مقدار آستانه‌ای r را

شکل ۲ـ ارجحیت سیاستمداران و محدودیتهای انگیزشی وقتی که m>0



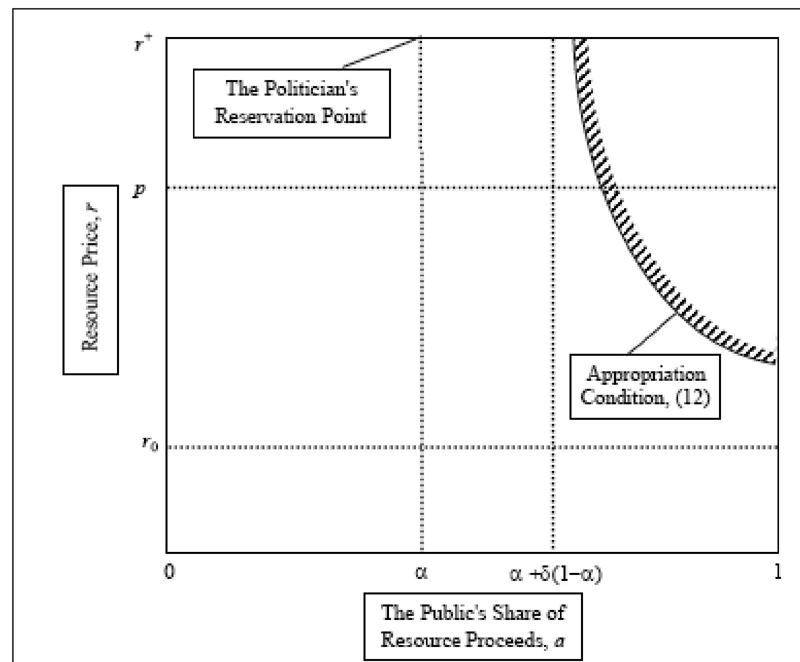
رعایت کند آن است که:

$$(11) \quad U^1(\alpha,\bar{r}) \geq U^0 \quad \Rightarrow \quad (1-\bar{\alpha})n(\bar{r}) \geq m \equiv \frac{(1-\delta)(1-\mu)(1-\alpha)n(r^+)-\mu b}{1-\delta(1-\mu)}.$$

می‌توان به شرط (۱۱) شرط قیمت‌گذاری اطلاق کرد. مقادیر سمت راست معادله نشان دهنده آن است که این شرط ضروری، حد پایینی برای $(1-\bar{\alpha})n(\bar{r})$ است. به این معنی که اگر سیاستمدار حاکم بخواهد قیمت آستانه‌ای مورد تقاضای مردم را رعایت کند، باید مقدار حداقلی از درآمد m در هر دوره را در اختیار گیرد. در غیر این صورت، برای او بهتر خواهد بود که توده مردم را نادیده گیرد و همه درآمد را از آن خود سازد تا زمانی که توسط مردم در انتخابات بعدی از حاکمیت اخراج شود. مقدار m به عواملی چون حداکثر درآمد انتظاری اختصاص داده شده به سیاستمداران $(1-\mu)(1-\alpha)n(r^+)$ و میزان درآمد انتظاری از دست رفته به دلیل موقعیت $\mu b/(1-\delta)$ بستگی دارد.

به خاطر داشته باشید که اگر $m\leq 0$ باشد، شرط قیمت‌گذاری همواره در $\bar{\alpha}=1$ برای کلیه مقادیر قیمت داخلی $(0,r^+)$ برآورده خواهد شد و توده مردم می‌توانند سیاستمداران را ترغیب کنند تا خود را با هر آستانه قیمتی که انتخاب کنند سازگار گردانند. شهودی که در پس این مشاهدات است آن است که اگر درآمد یک موقعیت حکومتی زیاد باشد و سیاستمداران به راحتی بتوانند از آن برخوردار شوند، یعنی $\mu b/(1-\delta)$ بیشتر از $(1-\mu)(1-\alpha)n(r^+)$ باشد، دیگر برای آنها به صرفه نخواهد بود که خود را به دردسر بیندازند تا بخشی از درآمد ناشی از فروش منابع طبیعی را به هزینه نارضایتی رأی‌دهندگان به‌دست آورند. در نتیجه توده مردم دلیلی برای نگرانی نسبت به انگیزه قیمت‌گذاری سیاستمداران نخواهند داشت. وقتی که حداقل انگیزه درآمدی مثبت باشد، $m>0$ ، مرز شرط قیمت‌گذاری در دامنه مذکور از فضای $\alpha\text{-}r\ [0,1]\times[0,r^+]$ ، یک منحنی با شیب مثبت خواهد بود، $\bar{\alpha} = 1 - m/n(\bar{r})$. به شکل ۲ نگاه کنید. این مرز همواره به سمت چپ تا $\bar{\alpha}=1$ و بالای $\bar{r}=r_0$ است و وقتی $\bar{r}=r^+$ گردد، عمود می‌شود. اگر μ یا b کاهش یابند، m افزایش یافته و نقاط مرز به سمت بالا انتقال می‌یابد. وقتی که $\mu=0$ است، مرزها به سمت نقطه احتیاط سیاستمداران پیش می‌روند (α,r^+) . در این حالت، ناحیه‌ای در منطقه بالا و چپ فضا وجود خواهد داشت که معادله ۱۱ را تا زمانی که $\alpha>0$ باشد، (شکل ۴ را ببینید) برآورده می‌کند. تنها وقتی که $\alpha=0$ باشد، توده مردم می‌توانند سیاستمداران را ترغیب کنند که قیمت منابع را کمتر از r^+ قرار دهند در عوض سهم‌شان را از منابع بدست آمده بیشتر از $1-\alpha$ گردانند.

شکل ۳ـ ارجحیت سیاستمداران و محدودیتهای انگیزشی وقتی که m<0



موضوع دوم این است که وقتی سیاستمداران قول داده‌اند که قیمت منابع را $r_r \leq \bar{r}$ قرار دهند و براساس این وعده به پیروزی رسیده‌اند، نباید بتوانند مقدار حدی α_t را نادیده گیرند. البته این دغدغه وقتی مطرح می‌شود که کل درآمد حاصله از فروش منابع مثبت باشد، $n(\bar{r})>0$ و مردم بخواهند سهمشان از این درآمد را بیشتر از α قرار دهند. (توجه داشته باشید وقتی $n(\bar{r})<0$ برقرار باشد، α_t همواره معادل ۱ است که در این صورت سهم مردم به صورت طبیعی کمتر از α خواهد شد). اگر سیاستمداران بخواهند با انتخاب α_t فرصت‌طلبانه رفتار کنند، باید بیشترین درآمدشان را درحالتی بدست آورند که $r_t = \bar{r}$ و $\alpha_t=\alpha$ برقرار باشد. بنابراین، برای اطمینان از اینکه مقدار حدی در مورد توزیع درآمد رعایت می‌شود، باید شرط مصادره کردن (Appropriation Condition) به شرح زیر برقرار گردد:

$$(12) \qquad U^{I}(\alpha,\bar{r}) \geq b+(1-\alpha)n(\bar{r})+\delta U^{0} \qquad \Rightarrow \qquad \frac{1}{\delta}[\alpha+(1-\alpha)\delta-\bar{a}]n(\bar{r}) \geq m.$$

توجه داشته باشید که شکل بازنویسی شده معادله (۱۲) در سمت راست همانند معادله (۱۱) است امّا سمت چپ آن وقتی که $\bar{\alpha}>\alpha$ و $\bar{r}>r_0$ برقرار باشد از معادله (۱۱) کمتر است.

[چرا که $[\alpha+(1-\alpha)\delta-\bar{a}]/\delta = 1-\bar{a}-(\bar{a}-\alpha)(1-\delta)/\delta < 1-\bar{a}$]در واقع برای همه ترکیبهای سیاستی که در آن $\bar{\alpha}>\alpha$ برقرار باشد، شرط (۱۲) به مراتب سفت و سخت تر از (۱۱) است. همانگونه که شکل ۲ نشان می‌دهد، وقتی $m>0$ باشد، مرز شرط مصادره در طیف $[0,1]\times[0,r^{+}]$ از فضای α-r یک منحنی صعودی بین $\bar{\alpha}=\alpha$ و $\bar{\alpha} = \alpha + (۱-\alpha)\delta$ خواهد بود. در این طیف، این منحنی در بالا و سمت چپ مرز شرط قیمت قرار می‌گیرد که حد پایین آن در $\bar{\alpha}=\alpha$ به منحنی شرط قیمت می‌رسد. مقادیر بسیار کم $\bar{r}$ که درآمد حاصله را کمتر از صفر می‌کند $n(\bar{r})<0$ (و بنابراین $\alpha_t=1$) ، می‌تواند معادله (۱۲) را برآورده سازد.

امّا این قیمتها شرط (۱۱) را نقض می‌کند و تا وقتی که $m>0$ برقرار باشد، قابل حصول نخواهد بود. وقتی $m<0$ باشد، مرز (۱۲) منحنی رو به نزولی به سمت راست $\bar{\alpha}= \alpha+ (۱-\alpha)\delta$ و بالای $\bar{r}=r_0$ خواهد بود که در شکل ۳ نشان داده شده است. مجموعه از ترکیبهای $(\bar{\alpha},\bar{r})$ که می‌توانند محدودیتهای وضع شده بر انگیزه سیاستمداران را برآورده سازند، همگی در زیر و سمت چپ منحنی مربوط به شرط مصادره قرار می‌گیرند. وقتی $m=0$ است، این مرز بر خط عمودی بالا و خط افقی سمت راست نقطه $\bar{\alpha}=\alpha+(1-\alpha)\delta$ و $\bar{r}=r_0$ منطبق می‌شود. در این حالت، همه نقاط که در سمت چپ $\bar{\alpha}=\alpha+(۱-\alpha)\delta$ و یا زیر $\bar{r}=r_0$ قرار دارند، هر دو شرط را برآورده می‌کنند.

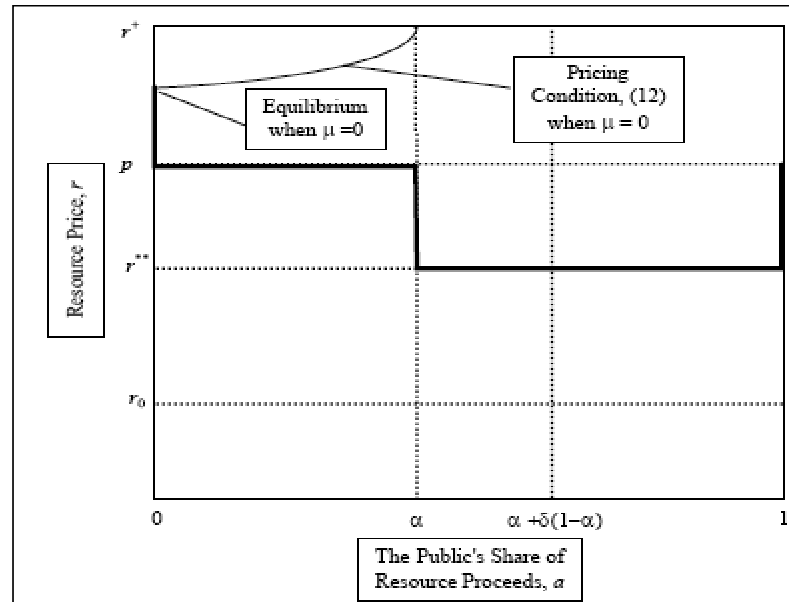
برای سیاستمدار رقیب خارج قدرت نیز درصورت انتخاب، تصمیم بعدی این خواهد بود که قیمت داخلی را تعیین کند. در این حالت انگیزه این سیاستمدار رقیب همانند سیاستمدار حاکم خواهد شد لذا مردم در مورد او نیز همان دغدغه‌ها را خواهند داشت. لذا او باید r را به نحوی انتخاب کند که $r\leq\bar{r}$ گردد. تنها فرق آن است که اگر سیاستمدار حاکم به خواست مردم در مورد مقادیر حدی تن دهد، مردم سیاستمدار حاکم را ترجیح می‌دهند تا انگیزه‌ای بلندمدت برای او ایجاد کنند. اگر سیاستمدار حاکم این مقدار حدی را نقض کند، سیاستمدار رقیب وی ممکن است انتخاب شود که در این صورت تبدیل به سیاستمدار حاکم می‌گردد.

با توجه به شروط گفته شده برای ایجاد اطمینان از التزام سیاستمداران با مقادیر حدی مردم، مسئله اصلی مردم این خواهد بود که این مقادیر حدی را به نحوی تعیین کنند که مطلوبیت خود را مشروط به شروط (۱۱)، (۱۲) و $0\leq\bar{\alpha}<1$ حداکثر کنند. ملاحظات فوق در مورد محدودیتهای انگیزشی بستری برای صورت بندی مسئله فراهم می‌کند. بعنوان یک نتیجه ابتدایی توجه داشته باشید که اگر شرط (۱۱) تنها شرط محدود کننده بود، قیمت داخلی می‌باید معادل قیمت بهینه می‌بود یعنی $r_t=p$. (این ادعا را می‌توان با جایگزین کردن $\bar{\alpha}n(\bar{r})$ از معادله (۱۱) در (۳) اثبات کرد) علت آن این است که وقتی توده مردم بدون اینکه نگرانی آنرا داشته باشند که سیاستمداران منابع را به نفع خود چپاول کنند، می‌توانند سهم آنها را تعدیل کنند، در این صورت می‌توانند هر مقداری را ورای حد m بدست آورند و به سیستم قیمت‌گذاری کارا و کامل برسند. وقتی که شرط (۱۲) تنها محدودیت باشد، مسئله متفاوت خواهد بود. حداکثر کردن v در این حالت منتج به قیمت داخلی

$$(۱۳) \qquad r^{**} = r^{*}[\alpha + \delta(۱-\alpha)] < p.$$

می‌شود که در آن $r^{*}(.)$ براساس معادله (۴) در بالا تعیین می‌شود. دلیل اینکه چرا در این حالت، توده مردم قیمتی کمتر از p را ترجیح می‌دهند، آن است که اطمینان یافتن از اینکه سیاستمداران منابع جمع شده توسط دولت را به درستی تقسیم کنند دشوار است. کاهش قیمتها توده مردم را مجاز می‌سازد تا خیلی زود بخشی از رانت منابع

شکل ٤ـ مکان هندسی نقطه تعادل وقتی که μ تغییر می‌کند



را بدست آورده و اندازه منابعی که سیاستمداران می‌توانند چپاول کنند را کاهش دهند و به این ترتیب به شکل راحت‌تری با مسئله سوءاستفاده سیاستمداران روبه‌رو شوند.

قضیه بعد تعادل این بازی را مشخص می‌کند و نتایجی که خواهد آمد ویژگی ایستای مقایسه‌ای این تعادل را وقتی که پارامترها تغییر نمایند بررسی می‌کند.

قضیه ۱. در تعادل مدل سیاست‌گذاری منابع

i) اگر $\frac{m}{1-\alpha} \leq -(1-\delta)n(p)$ باشد، هیچکدام از شروط محدود کننده نخواهد بود، $\bar{\alpha}=۱$ و $\bar{r}=p$. اگر $\frac{m}{1-\alpha} > -(1-\delta)n(p),$ باشد، هم (۱۱) و هم (۱۲) و یا هر دو باید محدود کننده باشند.

ii) وقتی که $\frac{m}{1-\alpha} > -(1-\delta)n(p),$ برقرار باشد، شرط (۱۲) محدودکننده خواهد بود، $\bar{\alpha}=1$ و $\bar{r} = n^{-1}\left(\frac{-\delta m}{(1-\delta)(1-\alpha)}\right)\Big|$ اگر $m<0$ وقتی که $n(r^{**})\geq 0$. یا اگر $\frac{m}{1-\alpha} > -(1-\delta)n(p),$ وقتی که $n(r^{**})\geq 0$.

iii) اگر $m, = n(r^{**})<0$ باشد، شرط (۱۲) محدودکننده خواهد بود و $\bar{\alpha}\epsilon[0,1]$ و $\bar{r}=r_0$

iv) وقتی که $n(r^{**})\geq 0$ و $n(r^{**}) > \frac{m}{1-\alpha} \geq -\frac{1-\delta}{\delta}n(r^{**})$ برقرار باشند، شرط (۱۲) محدود کننده خواهد بود،

v) وقتی که، $n(p) > \frac{m}{1-\alpha} > \max\{0, n(r^{**})\},$ برقرار باشد، هر دو شرط (۱۱) و (۱۲) محدودکننده خواهد بود، $\bar{r}=n^{-۱}[m/(۱-\alpha)]$ و $\bar{\alpha}=\alpha$.

vi) اگر $\frac{n(p)}{1-\alpha} \geq \frac{m}{1-\alpha} \geq n(p)$ برقرار باشد، شرط (۱۱) محدودکننده خواهد بود، $\bar{\alpha}=1 - m/n(p)$ و $\bar{r}=p$.

vii) اگر $m>n(p)$ برقرار باشد، شرط (۱۱) محدودکننده خواهد بود، $\bar{\alpha}=0,$ و $\bar{r}=n^{-۱}(m)$.

برای اثبات قضیه به ضمیمه رجوع کنید.

نتیجه۱: قیمت داخلی تعادلی منابع طبیعی در متغیرهایی چون α, μ, δ و U,b شکل خواهد بود به این معنی که وقتی که پارامترها در پایین‌ترین سطح طیف خود رسیده باشند، قیمت در هر کدام از آنها غیر صعودی خواهد بود و وقتی که پارامترها در بالاترین سطح خود باشند، غیر نزولی خواهد بود و وقتی که متغیرها در میانه طیف قرار داشته

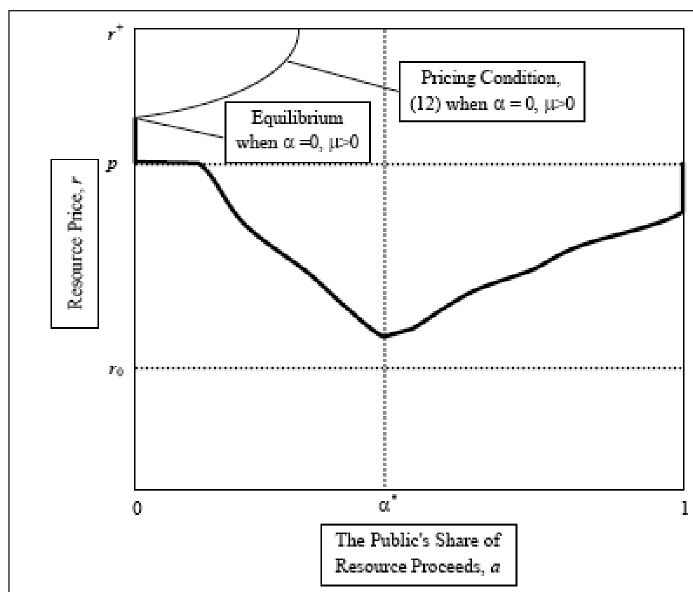
باشند، مقدار حداقل محقق خواهد شد.

این نتیجه براساس قضیه ۱ ارائه گردیده است. اگر به جای اینکه به شیوه متداول و رسمی دلیلی برای این نتیجه ارائه کنیم، به بررسی این مسئله بپردازیم که با تغییر این متغیرها چه اتفاقی می‌افتد، نتیجه به مراتب روشنتر و بهتر خواهد بود. در مورد μ ، بگذارید با وضعیتی شروع کنیم که توده مردم هیچ قدرتی برای به زیر کشیدن سیاستمداران ندارند یعنی $\mu=0$ باشد. در این حالت سیاستمداران می‌توانند قیمت را در مقدار مطلوب خود قرار دهند یعنی r^+ ، بدون اینکه به دلیل این انتخاب ترس این را داشته باشند از منصب خود کنار زده شوند. با این حال اگر برخی مکانیزمهای نهادی چون ارزیابی و تعدیل در سیاست حاکم باشد که دامنه اختیار سیاستمداران را برای چپاول اموال عمومی محدود کند، $\alpha>0$، توده مردم می‌توانند به سیاستمدار حاکم اجازه دهند که سهم بیشتری برای خود بردارد به شرط اینکه قیمت را پایین بگذارد. در واقع، تا زمانی که قیمت داخلی بیشتر از p است، این مسئله همواره پابرجا است. دلیل آن این است که وقتی $\mu=0$ است، تنها شرط قیمت (۱۲) محدود کننده خواهد بود و قیمت ترجیح داده شده در راستای مرز این شرط، عبارت خواهد بود از $r^-=p$. اگر دیگر پارامترها به نحوی باشند که مرز شرط قیمت، قبل از اینکه به $\alpha^-=0$ برسد، خط $r^-=p$ را قطع کند، همانطور که در شکل ۴ نشان داده شده است، آنگاه نقطه تعادل در $\alpha^-=0$ و $r^-=n^{-1}[(1-\alpha)n(r^+)]>p$ خواهد بود. اگر موقعیت مرز پایین باشد و در مقادیر مثبت α^- به $r^-=p$ رسیده شود، آنگاه تعادل در $r^-=p$ و $\alpha^-=1-(1-\alpha)n(r^+)/n(p)$ خواهد بود. در این حالت، وقتی که $\mu=0$ است، قیمت مساوی و یا بیشتر از هزینه فرصت آن خواهد بود.

وقتی که عرصه سیاسی در یک کشور رقابتی باشد و μ افزایش یابد، شرط قیمت کنار می‌رود و مرزهای آن به سمت پایین انتقال می‌یابد زیرا مردم برخی فرصتها را برای کنار زدن سیاستمداران پیدا خواهند کرد و به این ترتیب مقدار رانتی را که در اختیار سیاستمداران قرار می‌گیرد تا چپاول کنند را کاهش می‌دهند. اگر قیمت داخلی در تعادل اولیه بالاتر از p باشد، قیمت پایین خواهد رفت. اگر قیمت داخلی قبلاً به قیمت جهانی رسیده باشد، سهم سیاستمداران از درآمد در حالت تعادل کاهش خواهد یافت. وقتی که سهم سیاستمداران به $1-\alpha$ برسد، این فرایند متوقف خواهد شد زیرا توده مردم نمی‌توانند به‌صورت مستقیم الزام کنند درصدی که به سیاستمداران اختصاص می‌یابد به کمتر از $1-\alpha$ برسد. در نتیجه، وقتی که در تعادل، α^- با α مساوی شود، افزایش قدرت رأی‌دهی توده مردم، μ، تنها در جهت ترغیب سیاستمداران به کاهش قیمت داخلی همراستا با خط $\alpha^-=\alpha$ مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع این حالت تا وقتی است که قیمت تعادلی بالاتر از r^{**} و r_0 قرار دارد. در این وضعیت، شروط (۱۱) و (۱۲) محدودکننده خواهد بود و مشترکاً قیمت تعادلی و سهم هر کدام از درآمد را تعیین می‌کنند.

وقتی که μ به اندازه کافی بزرگ باشد که قیمت داخلی به r^{**} و r_0 برسد، شرایط تغییر می‌کند و قیمتهای پایین

شکل ۵ـ مکان هندسی نقطه تعادل وقتی که α تغییر می‌کند



جدول ۲ـ رگرسیون قیمت سوخت با یک متغیر نهادی

(Resource Supply: Oil and Liquid Gas Production, Instrumented by Proven and Gas Reserves)

(p-Values Given in Italics Below Each Coefficient. Bold Figures are Significant at the 5% Level.)

(p-Values Are Based on Newey-West Heteroskedasticity-Consistent Standard Errors.)

	Dependent Variable:					
	Log(Gasoline Price, US$/Liter)			Log(Diesel Fuel Price, US$/Liter)		
	Institutional Variables:			Institutional Variables:		
Explanatory Variables:	Rule of Law	Democracy	$\frac{1}{1+Turnover}$	Rule of Law	Democracy	$\frac{1}{1+Turnover}$
Constant	−0.069	0.283	5.399	−0.153	0.016	−7.206
	0.903	*0.219*	*0.364*	*0.810*	*0.967*	*0.409*
Log(Real Exch. Rate)	**0.639**	**0.551**	**0.549**	**0.738**	**0.608**	**0.709**
	0.000	***0.000***	***0.000***	***0.003***	***0.001***	***0.000***
Urbanization Rate	**−2.147**	−0.821	**−2.086**	−2.199	−1.078	**−2.219**
	0.038	*0.298*	***0.015***	*0.094*	*0.286*	***0.049***
(Urbanization Rate)^2	**1.513**	0.758	**1.846**	1.198	0.664	1.612
	0.068	*0.268*	***0.013***	*0.238*	*0.436*	*0.096*
Log(1+Oil Prod.)	**2.146**	**−0.363**	**12.642**	2.142	**−0.308**	**15.672**
	0.042	***0.000***	***0.006***	*0.083*	***0.000***	***0.012***
Institutional Variable	0.260	0.002	−11.833	0.153	−0.006	17.656
	0.424	*0.971*	*0.408*	*0.654*	*0.935*	*0.388*
(Institutional Variable)^2	−0.022	−0.003	6.957	−0.004	−0.001	−10.251
	0.572	*0.601*	*0.413*	*0.913*	*0.943*	*0.394*
Institutional Variable × Log(1+Oil Prod.)	**−1.060**	**−0.212**	**−28.007**	**−1.083**	**−0.301**	**−34.894**
	0.030	***0.011***	***0.008***	***0.050***	***0.002***	***0.017***
(Institutional Variable)^2 × Log(1+Oil Prod.)	**0.110**	**0.025**	**15.006**	**0.116**	**0.034**	**18.897**
	0.046	***0.005***	***0.014***	***0.053***	***0.001***	***0.023***
R^2	0.469	0.577	0.559	0.447	0.578	0.475
Adjusted R^2	0.424	0.541	0.521	0.400	0.543	0.431
Number of Obs.	103	103	103	103	103	103

جدول ۳ـ تبیین تفاوت کشورها از حیث قیمت‌گذاری بنزین

(Resource Supply: Oil and Liquid Gas Production, Instrumented by Proven and Gas Reserves)

(*p-Values Based on Newey-West HC Standard Errors Given in Italics Below Each Coefficient Estimate.*)

	Dependent Variable: Log(Gasoline Price, US$/Liter)				
Explanatory Variables:	**Basic Model**	**Real Exch. & Urbanization**	**Adding OPEC Dum.**	**Adding Regional Dum.**	**Dropping Turnover**
Constant	–0.499 *0.000*	0.329 *0.238*	0.277 *0.302*	0.131 *0.596*	0.129 *0.595*
Log(Real Exch. Rate)		0.501 *0.000*	0.464 *0.000*	0.305 *0.002*	0.311 *0.003*
Urbanization Rate		–1.878 *0.024*	–1.864 *0.021*	–2.086 *0.004*	–2.023 *0.004*
(Urbanization Rate)^2		1.721 *0.021*	1.722 *0.020*	1.791 *0.004*	1.729 *0.004*
Log(1+Oil Prod.) ×					
×Constant	9.012 *0.027*	14.259 *0.000*	11.714 *0.000*	3.302 *0.207*	1.132 *0.000*
×Rule of Law	–0.627 *0.009*	–0.706 *0.002*	–0.578 *0.000*	–0.560 *0.000*	–0.497 *0.000*
×(Rule of Law)^2	0.068 *0.018*	0.072 *0.006*	0.058 *0.002*	0.055 *0.003*	0.047 *0.000*
×Democracy	–0.250 *0.002*	–0.173 *0.017*	–0.146 *0.004*	–0.168 *0.001*	–0.186 *0.000*
× (Democracy)^2	0.029 *0.001*	0.019 *0.017*	0.015 *0.006*	0.018 *0.001*	0.020 *0.000*
×1/(1+Turnover)	–18.556 *0.039*	–28.734 *0.001*	–23.126 *0.000*	–4.765 *0.397*	
×1/(1+Turnover)^2	10.739 *0.034*	15.845 *0.001*	12.609 *0.000*	2.721 *0.382*	
OPEC Dummy			–0.609 *0.000*	–0.751 *0.000*	–0.761 *0.000*
North Amer. Dummy				–0.565 *0.005*	–0.756 *0.001*
Europe Dummy				0.374 *0.000*	0.364 *0.000*
R^2	0.418	0.626	0.670	0.728	0.727
AdjustedR^2	0.375	0.586	0.630	0.688	0.694
Number of Obs.	103	103	103	103	103

جدول ٤ـ تبیین تفاوت کشورها از حیث قیمت‌گذاری سوخت دیزل

(Resource Supply: Oil and Liquid Gas Production, Instrumented by Proven and Gas Reserves)
(*p-Values Based on Newey-West HC Standard Errors Given in Italics Below Each Coefficient Estimate.*)

	Dependent Variable: Log(Diesel FuelPrice, US$/Liter)				
Explanatory Variables:	**Basic Model**	**Real Exch. & Urbanization**	**Adding OPEC Dum.**	**Adding Regional Dum.**	**Dropping Turnover**
Constant	–0.897 *0.000*	0.092 *0.820*	0.030 *0.940*	–0.198 *0.632*	–0.155 *0.694*
Log(Real Exch. Rate)		0.614 *0.000*	0.563 *0.000*	0.340 *0.032*	0.348 *0.018*
Urbanization Rate		–1.750 *0.106*	–1.749 *0.105*	–1.957 *0.055*	–2.178 *0.027*
(Urbanization Rate)^2		1.287 *0.163*	1.318 *0.154*	1.279 *0.110*	1.574 *0.039*
Log(1+Oil Prod.) ×					
×Constant	7.793 *0.070*	11.347 *0.002*	7.023 *0.032*	–4.401 *0.306*	1.096 *0.000*
×Rule of Law	–0.708 *0.007*	–0.791 *0.001*	–0.622 *0.001*	–0.516 *0.011*	–0.489 *0.000*
×(Rule of Law)^2	0.080 *0.008*	0.084 *0.002*	0.066 *0.004*	0.054 *0.021*	0.050 *0.000*
×Democracy	–0.342 *0.001*	–0.263 *0.005*	–0.229 *0.001*	–0.249 *0.000*	–0.230 *0.000*
× (Democracy)^2	0.039 *0.001*	0.029 *0.003*	0.025 *0.001*	0.028 *0.000*	0.025 *0.000*
×1/(1+Turnover)	–15.826 *0.097*	–22.326 *0.005*	–12.973 *0.068*	11.578 *0.211*	
×1/(1+Turnover)^2	9.349 *0.083*	12.489 *0.006*	7.166 *0.074*	–6.003 *0.236*	
OPEC Dummy			–0.656 *0.023*	–1.018 *0.000*	–0.921 *0.000*
North Amer. Dummy				–0.753 *0.002*	–0.339 *0.266*
Europe Dummy				0.513 *0.000*	0.491 *0.000*
R^2	0.444	0.601	0.642	0.700	0.702
Adjusted R^2	0.403	0.557	0.599	0.657	0.666
Number of Obs .	103	103	103	103	103

دیگر امکانپذیر نخواهد بود. وقتی که μ از این نقطه بیشتر افزایش یابد، توده مردم دیگر از کاهش قیمتهای داخلی منتفع نخواهند شد و استفاده از قدرت خود در انتخابات را شروع می‌کنند تا سیاستمداران را وادار سازند تا سهم کمتری از درآمد را برای خود بردارند. در این نقطه، شرط مصادره بعنوان مهمترین محدودیت ظاهر می‌شود و تلاش برای الزام سیاستمداران به قرار دادن قیمت در سطحی پایین موضوعی درجه دوم خواهد بود. اگر $r^{**}\geq r_0$ برقرار باشدـ حالتی که در شکل ۴ نشان داده شده است ـ قیمت تعادلی در r^{**} باقی خواهد ماند درحالیکه سهم توده مردم به سمت ۱ افزایش خواهد یافت. اگر b به اندازه کافی بزرگ باشد، در برخی مقادیر بالای μ، توده مردم ممکن است بتوانند سهم سیاستمداران را به صفر تقلیل دهند. وقتی $\bar{\alpha}=1$ شود، ممکن است که توده مردم بخواهند قیمت را پایین نگه دارند تا امکان وسوسه شدن سیاستمداران را برای طمع بستن به این درآمد به کلی از بین ببرند. وقتی μ به مقدار ۱ نزدیک می‌شود و قدرت مردم برای تنبیه سیاستمداران تقریباً کامل می‌شود، قیمت می‌تواند به بهترین گزینه خود افزایش یابد بدون اینکه ترسی از سوءاستفاده از آن وجود داشته باشد. اگر $r^{**}<r_0$ برقرار باشد، فرایند مشابه قبل خواهد بود اما بخش پایینی مکان هندسی نقاط تعادل در راستای $\bar{r}=r_0$ قرار خواهد داشت و تنها وقتی که $m=0$ باشد، تعادل را نشان خواهد داد.

بهبود در مکانیزمهای کنترل پیشینی همانند حاکمیت قانون روند مشابهی را نشان می‌دهد (به‌عنوان مثال شکل ۵ را مشاهده کنید). وقتی که $\alpha=1$ باشد، توده مردم مطمئن است که منابع در اختیار دولت کاملاً توزیع خواهد شد. در نتیجه کارآمدترین قیمت را تقاضا خواهد کرد. این مسئله البته برای مقادیری در حوالی ۱ نیز صادق است. به همین ترتیب، وقتی α به اندازه کافی به ۱ نزدیک شود، $m/(1-\alpha)$ عددی منفی و بزرگ خواهد بود که می‌تواند به میزان $(1-\delta)n(p)$ ـ کاهش یابد که در این حالت بخش (i) قضیه ۱ بکار خواهد رفت. اما برای قیمتهای پایین‌تر, $m/(1-\alpha)$ تا جایی افزایش می‌یابد که بخش (ii) قضیه بکار رود و شرط مصادره محدودکننده گردد. این بدان معنی است که برای مقابله با وسوسه سیاستمداران برای چپاول درآمد ایجاد شده، توده مردم خواهان آن می‌شوند تا از طریق قیمت پایین بازتوزیع انجام شود و منابع کمی در اختیار سیاستمداران باقی بماند. همین که α کاهش می‌یابد، اگر $n(r^{**})$ منفی گردد وقتی که m به صفر می‌رسد (r^{**} به زیر r_0 می‌رسد)، آنگاه تعادل در $\bar{r}=r_0$ و $\bar{\alpha}\in[0,1]$ برقرار خواهد شد و وقتی که α پایین‌تر رود، به $\bar{\alpha}=\alpha$ و $\bar{r}=n^{-1}[m/(1-\alpha)]$ تغییر می‌یابد.

به عبارت دیگر، اگر $n(r^{**})$ مثبت باقی بماند وقتی که $m=0$ است، آنگاه مقادیری از α وجود خواهد داشت که در آن قیمت تعادلی در راستای خط $\bar{\alpha}=1$ به r^{**} می‌رسد. پس از آن، قیمت تعادلی تا وقتی که α کم می‌شود، در راستای $r^{**}=r^{*}[\alpha+\delta(1-\alpha)]$ کاهش خواهد یافت. سهم منابع توزیع شده نیز همانطور که در شکل ۵ نشان داده شده است، براساس بخش (V) قضیه ۱ به زیر یک خواهد رسید. درحالیکه α شروع به کاهش می‌کند، محدودیت مصادره

جدول A۱: خلاصه آماری متغیرهای مورد استفاده در رگرسیون

(For the 103-Observation Common Sample)

Variable	Mean	Minimum	Maximum	Standard Deviation
Log(Gasoline Price, US$/Liter, 1998)	–0.649	–2.996	0.191	0.572
Log(Diesel Fuel Price, US$/Liter, 1998)	–1.056	–3.912	0.104	0.661
Log(1+ Percent of a Barrel of Oil Produced per Capita per Day, 1998)	0.667	0.000	4.970	1.179
Log(1+ Million BTUs of Daily Energy Production per Capita, 1998)	0.257	0.000	2.532	0.476
Urbanization Rate (1998)	0.583	0.060	1.000	0.236
Log(Real Exchange Rate, 1998)	–0.694	–1.750	0.336	0.562
Rule of Law (1998)	4.272	2.000	6.000	1.277
Democracy Score (1998)	5.961	0.000	10.000	3.880
1/(1+Average Political Turnover Rate, 1990-1997)	0.884	0.644	1.000	0.094

تنگتر می‌شود و توده مردم با قرار دادن سهم کمتری از آنچه جمع خواهد شد واکنش نشان می‌دهند درحالیکه همزمان تلاش می‌کنند رانت بیشتری را از طریق قیمت پایین در اختیار گیرند. در این شرایط، $\bar{\alpha}$ بزرگتر از α خواهد بود اما سریعتر از α کاهش خواهد یافت و وقتی که αبه میزانی باشد که $m=(1-\alpha)n(r^{**})$ برقرار گردد به آن خواهد رسید. اجازه دهید این مقدار αرا با α^* نشان دهیم. کمتر از این مقدار، r^{**} شروع به کاهش خواهد کرد اما در تعادل دیگر امکانپذیر نخواهد بود چرا که شرط قیمت محدودکننده خواهد بود و براساس بخش (V) قضیه ۱، قیمت تعادلی بر اساس $\bar{\alpha}=\alpha$ و $\bar{r}=n^{-1}[m/(1-\alpha)]$ تعیین خواهد شد. در این حالت، روند در قیمت تعادلی معکوس خواهد شد و $\bar{r}$ همزمان با کاهش α شروع به افزایش می‌کند (به شکل ۵ نگاه کنید). دلیل آن این است که α های کمتر قدرت بیشتری به سیاستمداران می‌دهد تا رانتها را به نفع خود مصادره کنند و انگیزه‌های آنها را برای درنظر گرفتن سود کوتاه مدت از طریق نادیده گرفتن آستانه قیمت تشدید می‌کند. این امر توده مردم را ملزم می‌کند تا قیمتی را بپذیرند که به اندازه کافی زیاد است تا همنوایی سیاستمداران را برانگیزد و سیاستمداران را از انتخاب r^+ بازدارد. این روند ممکن است ادامه یابد تا جایی که در محدوده$\alpha=0$ ، $\bar{r}<p$ گردد. اما اگر در$n(p)>m,\alpha=0$ شود، در این صورت همانطور که در شکل ۵ مشخص است، محدوده‌ای از αوجود خواهد داشت که در آن توده مردم سطح کارایی از قیمت منابع طبیعی را می‌پذیرند و مقدار $\bar{\alpha}$ را برحسب $(1-\bar{\alpha})n(p)=m$ تعیین می‌کنند که به این ترتیب با کاهش $\bar{\alpha}$، مقدار α هم کاهش می‌یابد. این فرایند زمانی که $\bar{\alpha}$ به صفر می‌رسد و $\bar{r}$ با توجه به $(\bar{r}=n^{-1}(m)$ در نقطه $\alpha=0$ مشخص می‌شود) به سطحی بالاتر از p می‌رسد پایان می‌یابد.

اثر دو متغیر دیگر یعنی b و δ را می‌توان به همین شکل و با همین نتایج تحلیل نمود. به‌طور خاص، نقش b همانطور که در بالا توصیف و در شکل ۴ نشان داده شد، بسیار شبیه μ است. وقتی b بسیار کوچک است، حداقل رانت انگیزشی یعنی m نسبتاً زیاد است و تعادل در مقادیر پایین $\bar{\alpha}$ اتفاق می‌افتد که در آن قیمت مساوی یا بیشتر از قیمتهای جهانی است. دلیل آن این است که در چنین شرایطی، مطلوبیت سیاستمداران عمدتاً از طریق استفاده شخصی از درآمد حاصله از فروش منابع طبیعی کسب می‌شود و واکنش رأی دهندگان در زمان انتخابات به جز حذف این درآمد برای سیاستمداران، هزینه چندانی به همراه نخواهد داشت. در نتیجه، توده مردم باید سهم نسبتاً زیادی از آن را به سیاستمداران بدهند تا از حصول همنوایی آنها با خواست خود مطمئن گردند. هرچه b افزایش یابد، رأی دهندگان برای تنبیه سیاستمداران حاکم قدرت بیشتری می‌یابند و m کاهش یافته و توده مردم درحالت تعادل سهم بیشتری از این درآمد را برای خود طلب می‌کند.

با این حال وقتی که به α می‌رسد، قدرت کنترل توده مردم که به صورت پیشاپیش سهم آنها را از درآمد تضمین می‌کرد از بین می‌رود و توده مردم تنها می‌توانند از قدرت رأی خود پس از توزیع منابع استفاده کنند تا سیاستمداران را وادار سازند تا سهم کمتری بردارند. در چنین شرایطی، برای توده مردم بهتر این خواهد بود که قیمت پایین‌تری را برای منابع طبیعی طلب کنند. وقتی b به اندازه کافی بزرگ شد، m عددی منفی خواهد شد و تعادل درحالی که $\bar{\alpha}=1$ برقرار است، به سمت $\bar{r}=p$ بالا می‌رود.

نرخ تنزیل بالا توسط سیاستمداران (δ کم) موجب افزایش m و کاهش سهم توده مردم از درآمد تعادلی می‌شود که در این حالت قیمت در حوالی هزینه فرصت خواهد بود. در این صورت، وقتی که δ افزایش و m کاهش می‌یابد، قیمت افت کرده و سهم توده مردم افزایش می‌یابد. اگر μb به اندازه کافی بزرگ باشد، در مقادیر δ که نزدیک ۱ است، $\bar{\alpha}$ به ۱ خواهد رسید و پس از آن به سطح $\bar{r}=p$ افزایش می‌یابد. یک نتیجه مهم این بررسی‌ها، نقش میزان چرخش سیاستمداران است که می‌تواند نرخ تنزیل δ را کاهش دهد. در کشورهایی با نرخ چرخش بالا یا پایین سیاستمداران، قیمت منابع باید به‌طور متوسط بالاتر از کشورهایی باشد که نرخ چرخش سیاستمداران آن در حالت بینابین قرار دارد.

نیروی پیشران این بررسیها این فرض بود که قیمت منابع طبیعی مسیری U شکل را دنبال می‌کند که در آن پارامترهای نهادی مدل از یک سر طیف به سر دیگر حرکت می‌کردند. تغییر در میزان عرضه χ اثرات یکنواتری (monotone) بر قیمت دارد. به‌طور مشخص $\bar{r}$ در χ غیر صعودی است. نتیجه دیگری که در ادامه می‌آید از طریق بررسی مقایسه ایستای ناشی از تغییر χ این مدعا را اثبات می‌کند.

نتیجه ۲. (i) وقتی منابع داخلی وجود ندارد، $\chi=0$، در حالت تعادل، $\bar{r}=r_0=p$ برقرار است، به جز وقتی $\bar{\alpha}=0$ باشد که در این حالت، $\bar{r}>p$ است. (ii) وقتی χ افزایش یابد، از قیمت داخلی در حالت تعادل کاسته می‌شود. این امر در شرایطی ممکن می‌گردد که $\bar{\alpha}=0$ و $\bar{r}>p$ باشند و یا $\bar{\alpha}\geq\alpha$ $m\geq-(1-\delta)(1-\alpha)n(p)$ و $r_0>r^{**}$ برقرار شود. (iii) وقتی χ

به اندازه کافی بزرگ است تا $r_0 \leq r^{**}$ برقرار شود، قیمت تنها وقتی کاهش می‌یابد که در محدوده $\bar{\alpha}=0, \bar{r}>p$ برقرار باشد یا در محدوده $\bar{\alpha}=\alpha, \bar{r}>r^{**}$ برقرار گردد و یا در محدوده $r_0>r^{**}, \bar{\alpha}=1$ و $m \geq -(1-\delta)(1-\alpha)n(p)$ حاکم شود. (iv) وقتی که شرط $\bar{a} > \alpha + \frac{\delta\mu(1-\alpha)}{1-\delta(1-\mu)}$, (14) برقرار باشد، سهم مردم از درآمد کسب شده با افزایش χ کاهش می‌یابد به جز وقتی که $\bar{r}>\max(r^{**}, r_0)$ شود که در این حالت $\bar{\alpha}$ معادل ۱ خواهد شد. سهم توده مردم تنها وقتی افزایش می‌یابد که جهت نامعادله (۱۴) معکوس شود که البته تنها استثناء در این وضع وقتی است که $\bar{r}>p$ گردد که در آن $\bar{\alpha}$ مساوی صفر شود یا وقتی که $p \geq \bar{r} > r^{**}$ برقرار باشد که در این صورت α خواهد شد.

برای اثبات به ضمیمه مراجعه کنید.

مهمترین هدف از طرح نتیجه ۲ نشان دادن رابطه معکوس میان عرضه منابع طبیعی و قیمت داخلی آن بود. مضاف بر آن مشاهده رفتار سهم توده مردم در حالت تعادل از جذابیت زیادی برخوردار بود. این نتیجه‌گیری نشان می‌دهد که وقتی این سطح بیش از آن مقداری قرار می‌گیرد که در سمت راست معادله (۱۴) مشخص شده، شروع به کاهش می‌کند و اگر در مقادیری کمتر از آن باشد، شروع به افزایش خواهد کرد. دلیل این نتیجه ساده است. وقتی عرضه منابع زیاد است، اگر توده مردم علیه سیاستمداران موجود رأی می‌دهند، سیاستمدار شکست خورده درآمد زیادی را از دست خواهد داد. در نتیجه، وقتی سهم توده مردم از کل درآمد زیاد است، سیاستمداران علاقه بیشتری برای همراهی با خواست مردم نشان می‌دهند. این نتیجه در هر دو حالت قیمت پایین یا سهم بالاتر توده مردم از درآمد صادق است. زمانیکه سیاستمداران از طریق مکانیزم انتخابات به صورت پسینی ترغیب می‌شوند که سهم کمتری از درآمد ایجاد شده را نصیب خود کنند تا وقتی که فرصت‌طلبانه رفتار کنند، این رابطه تغییر می‌کند. وقتی رانت منابع افزایش می‌یابد و $\bar{\alpha}$ بزرگ است، سیاستمداران می‌توانند از اختیارات خود استفاده کنند و درصد آستانه‌ای توزیع را نادیده گرفته و همه α-۱ را به جیب زنند. در نتیجه توده مردم یا باید قیمت داخلی کمتری طلب کند تا منابع کمتری ایجاد شود که در اختیار سیاستمداران قرار گیرد یا سهم مورد مطالبه خود را کاهش دهد تا به این وسیله سیاستمداران را ترغیب کنند که با خواست آنها همراهی می‌کنند. در این‌صورت یا قیمت کاهش می‌یابد یا سهم توده مردم از درآمد ایجاد شده کم می‌شود یا هر دو. این وضعیت در شرایطی رخ می‌دهد که δ, α, μ و b به اندازه‌ای بزرگ باشند که وضعیت تعادلی در سهم‌های بزرگ برای توده مردم ایجاد شود و معادله (۱۴) نیز برآورده شود.

این نتیجه که قیمت داخلی رابطه معکوسی با میزان عرضه منابع دارد جالب است چرا که توضیح جدیدی برای رابطه معکوس میان پدیده رابطه قیمت انرژی و تولید نفت (همانطور که در جدول ۱ آمد) عرضه می‌کند. دیدگاه مشترک در تمام این مشاهدات آن است که این رابطه به دلیل درآمد حاشیه‌ای رو به افول از بازار صادرات (و هزینه‌های رو به افزایش عرضه در حالت وارد کردن نفت) ایجاد می‌شود چرا که وقتی ظرفیت تولید داخلی بسیار زیاد است، برای دولت کاملاً منطقی است که قیمت این اقلام را در بازار داخلی در سطحی پایین قرار دهد. این تأثیر اگرچه ممکن است کاملاً درست باشد امّا بعید است که بتواند خیلی بزرگ باشد چرا که نفت کالایی تجاری است و فزون برآن می‌توان آنرا در داخل زمین نگه داشت و بعدها آنرا فروخت بدون اینکه درآمد حاشیه‌ای موجود را کاهش داد. این مسئله در مورد کشورهای عضو اوپک می‌تواند درست باشد که در مجموع اثرات بزرگی بر بازار دارند. امّا برای اکثر کشورها، عرضه و تقاضای داخلی بخش کوچکی از بازار جهانی را تشکیل می‌دهد و منحنی تابع تقاضای خارجی (در مورد کشورهای واردکننده تابع عرضه خارجی) کاملاً با کشش است.

دلالت دیگر نتیجه ۲ آن است که اثرات U شکل پارامترهای نهادی بر قیمت داخلی کاملاً مشروط به میزان عرضه منابع طبیعی در داخل است. وقتی $\chi=0$ باشد، قیمت داخلی تعادلی کاملاً صاف می‌شود به جز وقتی که δ, α, μ و b آنقدر کم است که سیاستمداران ترغیب می‌شوند تا همه منابع را در اختیار گیرند. وقتی χ افزایش می‌یابد، $-r_0$ که بعنوان کف قیمت داخلی در نظر گرفته می‌شود ـ پایین می‌رود و اجازه می‌دهد که وقتی $\bar{\alpha} \in [\alpha,1]$ است، قیمت کاهش یابد. در نتیجه، مکان هندسی نقاط تعادل شکل U پیدا می‌کند و با افزایش χ تشدید (pronounced) می‌شوند. این مسئله از لحاظ بررسی‌های تجربی اهمیت دارد چرا که نشان می‌دهد اندازه عرضه منابع باید با پارامترهای نهادی در تعامل باشند. این پیش‌بینی در بخش بعدی توسط آمار پشتیبانی می‌شود.

۳. شواهد آماری از بازار سوخت

در این بخش از مدل تهیه شده در بخش قبل برای سنجش سیاستهای قیمت‌گذاری سوخت در کشورهای مختلف در سال ۱۹۹۸ استفاده می‌کنیم. متغیرهای مورد استفاده متوسط قیمتهای بنزین و سوخت دیزل هستند. اطلاعات مربوط به این متغیر برحسب دلار بر لیتر در نشریه شاخصهای توسعه جهانی (world Development Indicators

(WDI)) بانک جهانی قابل دسترس است. مهمترین نتیجه مدل قبل این بود که این قیمتها رابطه‌ای U شکل با توان توده مردم برای کنترل سیاستمداران حاکم دارد و این رابطه مشروط به میزان عرضه داخلی نفت است.

برای سنجش میزان توانایی توده مردم برای کنترل حاکمان در مورد اینکه مبادا درآمدها را به نفع خود استفاده کنند (در مدل این متغیر توسط α نشان داده شد)، می‌توان از شاخص «حاکمیت قانون» از مجموعه راهنمای بین‌المللی ریسک کشورها (International Country Risk Guide (ICRG)) استفاده کرد که توسط کیفر و کنک (Keefer and Knack (۱۹۹۵)) رواج یافت. این شاخص کشورها را برحسب پیمایشی از کارشناسان کشورهای مختلف از ۱ تا ۶ رتبه‌بندی کرده است. این شاخص نشان می‌دهد که در هر کشور تا چه حد فرایندهای نهادی برای تصویب قانون و اجرای آن ایجاد شده و مورد استفاده قرار دارد. نمرات بالا نشان دهنده ساختارهای سیاسی مقبول و سیستم قضایی قوی است. نمرات پایین نشان دهنده فقدان قوانین شفاف در رابطه با رفع تعارضات حقوقی، جایگزینی سیاستمداران و سیاست‌گذاری است. این مجموعه، همچنین شاخصی برای سنجش میزان فساد و میزان شیوع سوء رفتار در میان دولتمردان تهیه کرده است. این شاخص همچنین برای اندازه‌گیری α مورد استفاده قرار می‌گیرد و در واقع نقشی معادل شاخص حاکمیت قانون در معادلات رگرسیونی دارد که در آنها متغیرهای نهادی در سمت راست قرار می‌گیرند. اما، با حضور متغیرهای دیگر از اهمیتش کاسته می‌شود. به همین دلیل در اینجا تمرکز بر شاخص حاکمیت قانون خواهد بود که شاخص بزرگتر و وسیعتری است.

برای μ که شاخصی برای سنجش سهولت تنبیه سیاستمداران توسط مردم بود، می‌توان از شاخص دموکراسی از مجموعه داده‌های سازمان پلی‌تی (polity IV data set) استفاده کرد. این شاخص به نحوی تعریف شده تا میزان باز بودن و رقابتی بودن سیستم سیاسی را اندازه بگیرد (مارشال و جگرز، ۲۰۰۱). همچنین باید یادآور شد که شاخص حاکمیت قانون تا حدی می‌تواند توانایی توده مردم را برای تنبیه سیاستمداران از طریق انتخابات منعکس کند. امّا نمره دموکراسی شاخص مستقیم‌تری برای این اثر است و بکارگیری آن به همراه شاخص حاکمیت قانون کمک می‌کند تا اثرات اصلی نهادهایی که مانع از سوءاستفاده سیاستمداران در فرایند سیاست‌گذاری می‌شود را همراه با مکانیزمهایی که اگر چنین سوءاستفاده‌هایی رخ دهد بتواند عاملین را مجازات کند، اندازه بگیرد.

متغیرهای دیگر مدل را به سختی می‌توان اندازه گرفت. با اینحال، متغیری که معمولاً همراه با نرخ تنزیل δ در کشورهای مختلف مطرح می‌شود، میزان چرخش رهبران سیاسی است. وقتی سیاستمداران به سادگی می‌توانند موقعیت خود را از دست دهند، حتّا زمانیکه در جهت منافع مردم عمل می‌کنند، وزنی که آنها به اثرات بلندمدت سیاستهایشان می‌دهد کاهش می‌یابد. عوامل تصادفی در مورد چرخش رهبران دخیل است چرا که ممکن است رأی دهندگان گاه براساس اطلاعات مخدوش یا تصادفی به سیاستمداران رأی دهند. همچنین ممکن است فرایند انتخاب رهبران سیاسی مسیر چندان تثبیت شده‌ای نداشته باشد. در کشورهایی که چنین اثراتی قوی است، چرخش سیاسی نسبتاً زیاد است و سیاستمداران ممکن است منافع آتی سیاست‌هایشان را با نرخ بیشتری تنزیل کنند. برای سنجش میزان چرخش نخبگان، یک شاخص جایگزین امّا معرف (proxy) درصد کسانی است که دارای حق وتو هستند و هر سال از دولت سقوط می‌کنند. بانک اطلاعاتی نهادهای سیاسی (بک و دیگران، ۱۹۹۹) شاخصهای چهارگانه متفاوتی برای سنجش این متغیر عرضه کرده است که بستگی به تعریف دارندگان حق وتو دارد. نتیجه نسبت به انتخاب این متغیرها خیلی حساس نخواهد بود. شاخصی که در رگرسیون به‌کار خواهد رفت، متوسط شاخصی است که دارندگان حق وتو را رؤسای قوه مجریه، رئیس بزرگترین حزب و یک یا دو حزب بزرگی که ممکن است در دولت حضور داشته باشند تعریف می‌کند. این شاخصها بعنوان شاخص جایگزین امّا معرف برای نرخ تنزیل بکار می‌رود. بنابراین از (1/(1+turnover rate بعنوان شاخص جایگزین و معرف نرخ تنزیل δ استفاده کردم.

برای سنجش عرضه منابع، یک متغیر طبیعی تولید نفت (به علاوه گاز مایع) سرانه است که می‌توان این اطلاعات را از سایت (eia.doe.gov) سازمان اطلاعات انرژی (EIA) برای کشورهای گوناگون استخراج کرد. می‌توان از شاخصهای دیگری استفاده کرد که عرضه انرژی را به نحو وسیعتری اندازه می‌گیرد ـ مثلاً کل میزان انرژی تولید شده ـ تا بتوان اثرات ناشی از سوبسیدهای متقاطع (cross subsidization) احتمالی را درنظر گرفت. امّا پرداختهای غیرمستقیم از دیگر منابع، هزینه‌های خاص خودش را داشته و در تعیین قیمت سوخت اثرات ناچیزی دارد. در واقع، انجام رگرسیون براساس تولید انرژی سرانه بعنوان عرضه انرژی موجب نتایج ضعیف‌تری از آنچه در اینجا ارائه شده می‌شود. ملاحظه دیگر در رابطه با تولید نفت این است که ممکن است این متغیر به‌صورت درونزا با قیمت داخلی تعیین شود. برای فائق شدن بر این مشکل، من برای سنجش تولید نفت از میزان ذخایر نفت و گاز اثبات شده استفاده

کردم که در این حالت دیگر درونزا نخواهد بود. با استفاده از مقادیر وقفه‌دار این متغیرها و یا تولید نفت با وقفه بعنوان متغیر اندازه‌گیری، نتایج تغییر نخواهد کرد.

علاوه بر متغیرهایی که در این مدل شناسایی شدند، عوامل دیگری نیز هستند که تغییراتی را در قیمت سوخت در میان کشورهای گوناگون ایجاد می‌کنند. لحاظ کردن این متغیرها مهم است چرا که می‌تواند دغدغه‌های مربوط به از دست دادن سوگیری متغیرها در درون رگرسیون را تا حدودی کاهش دهد. همچنین می‌تواند اثرات توضیح داده شده توسط مدل را از لحاظ اندازه و اهمیت نسبی در وضعیت بهتری قرار دهد. یک عامل مهم از این دست، تغییرات در فرایند محلی و هزینه‌های توزیع سوخت در کشورهای مختلف است. این هزینه‌ها بخشهای مهمی از قیمت خرده‌فروشی هستند و باید حداقل بخشی از تغییرات در قیمت سوخت داخلی را توضیح دهند. برای دستیابی به این اثرات، از متغیر نرخ ارز حقیقی برای سال ۱۹۹۸ که در مجموعه شاخصهای توسعه جهانی (WDI) گزارش شده، استفاده شد. مقادیر بزرگتر نرخ ارز به معنی قیمتهای نسبی بالاتر برای کالاها و خدمات محلی است و بنابراین باید با قیمتهای داخلی بالاتر برای سوخت همراه باشند.

دو متغیر مهم دیگر، یکی اثرات بیرونی ناشی از سوزاندن سوخت که همان آلودگی محیط زیست باشد و دیگری تغییرات احتمالی در کشش تقاضای سوخت است. اثرات جانبی می‌تواند از یک‌جا به جای دیگر متغیر باشد و به همین دلیل هزینه فرصت متفاوتی را برای مصرف سوخت در کشورهای گوناگون ایجاد کند. کشش تقاضا می‌تواند برحسب ساختار تولید و مصرف تغییر نماید. برای اینکه بتوان این دو اثر را لحاظ نمود، متغیرهایی چون سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی، تراکم جمعیت و نرخ شهرنشینی (سهم ساکنین شهرها از کل جمعیت) درنظر گرفته شد. می‌توان انتظار داشت که این متغیرها با کشش پایین‌تر و اثرات بیرونی بیشتر مصرف سوخت (به‌صورت آلودگی) همراه باشند. در این‌صورت این متغیرها، قیمت سوخت را در بازار داخلی در جهت افزایش تحت تأثیر قرار می‌دهند. تولید ناخالص داخلی سرانه می‌تواند کشش تقاضا یا هزینه آلودگی را تحت تأثیر قرار دهد. در رگرسیون، این متغیرها علامت مورد انتظار را نمایش دادند امّا مشخص شد که تنها متغیر شهرنشینی به لحاظ آماری معنادار است. در ادامه، رگرسیون تنها با استفاده از متغیر شهرنشینی گزارش شده است. این متغیر را می‌توان از مجموعه شاخصهای توسعه جهانی (WDI) بدست آورد. برای تکمیل این متغیر و لحاظ کردن دیگر متغیرهای جغرافیایی و فرهنگی، از متغیرهای مجازی (dummy variable) گوناگونی در رگرسیون استفاده کردم. نهایتاً همانطور که قبلاً گفته شد، عضویت در اوپک می‌تواند فاصله‌ای میان هزینه فرصت نفت و درآمد حاشیه‌ای ناشی از صادرات ایجاد کند. برای اینکه این مسئله نیز درنظر گرفته شود، یک متغیر مجازی برای عضویت در اوپک درنظر گرفته شد.

برای سنجش رابطه U شکل، یک رویکرد مستقیم این است که متغیرهای نهادی را در سمت راست رگرسیون به‌صورت توان دو قرار دهیم. همانگونه که مدل پیشنهاد می‌کند، فزون بر آن باید متغیرهای نهادی در تعامل با شاخص عرضه انرژی و شاید دیگر متغیرها قرار داشته باشند. بررسیهای انجام شده نشان داد که تعامل متغیرهای نهادی معنی‌دار نیست و در اینجا گزارش نخواهند شد. همچنین برخی از رگرسیونها نشان دهنده وجود همربطی متغیرهای رگرسیون (Heteroskedasticity) هستند. برای فائق شدن بر این مشکل، مقادیر احتمالی (p–value) بر اساس خطاهای استاندارد سازگار با همربطی نیویی ـ وست (Newey–West heteroskedasticity- consistent standard errors) محاسبه شدند. در ادامه، رگرسیون را برای هر متغیر نهادی ارائه خواهم کرد و پس از آن نتایج حاصل از تجمیع آنها را به بحث خواهم گذارد. خلاصه آماری این متغیرها در درون رگرسیون در ضمیمه ارائه شده است.

نتایج آماری

جدول ۲ نشان دهنده نتایج رگرسیونی است که در آن لگاریتم دو قیمت سوخت با یک متغیر نهادی به همراه تولید نفت، لگاریتم نرخ حقیقی ارز و نرخ شهرنشینی وجود دارد. آخرین متغیر با توان دو ظاهر شده تا بتواند احتمال اثرات افزایشی یا کاهشی را نیز دربرگیرد. برای اینکه بتوان نتایج را قابل مقایسه ساخت، نمونه‌ها همانهایی هستند که در رگرسیونی که همه متغیرها را شامل می‌شود استفاده شده است. این تخمین مقدماتی نشان می‌دهد که شکل توان دو متغیرهای نهادی وقتی که در تعامل با عرضه نفت قرار می‌گیرد کاملاً معنادار است امّا وقتی به تنهایی وارد می‌شوند معنادار نیستند. این نتیجه با پیش‌بینی مدل کاملاً سازگار است. مدل پیش‌بینی کرده بود که اثر نهادها مشروط به وجود منابع طبیعی است. تنها استثناء این مورد، محدوده کمی از متغیرهای نهادی است که در انتهای طیف قرار دارند. همچنین باید توجه داشت که متغیرهای توان دو، علامت درستی دارند به این معنی که وقتی متغیرهای نهادی از مقادیر خیلی کم به سمت افزایش تغییر می‌کنند، بر کاهش قیمتها دلالت دارند. همچنین توان دو نشان می‌دهد که

وقتی متغیرهای نهادی خیلی زیاد می‌شوند، قیمت سوخت افزایش می‌یابد. براساس متغیرهای تعاملی، حداقل قیمت سوخت وقتی حاصل می‌شود که متغیر حاکمیت قانون به مقدار ۵ برسد. مقدار نظیر برای متغیر دموکراسی بین ۴ و ۵ و برای متغیر چرخش نخبگان، ۰/۹۳ است. همه این مقادیر در درون طیف واقعی این ارقام قرار دارند. (به جدول A۱ نگاه کنید). این مسئله دلالت بر این دارد که ضرایب مثبت متغیرهای توان دو دار، در جهت اثرات رو به کاهش (dimminishing effects) متغیرهای خطی نیستند.

جدول ۳ و ۴ نتایج مربوط به وارد کردن هر سه متغیر نهادی در رگرسیون قیمت سوخت را نشان می‌دهند. متغیرهای نهادی توان دو که در تعامل با متغیرهای دیگر نیستند بی‌معنی‌اند و از رگرسیون حذف شده‌اند تا توجه بر بخشهای معنادار تمرکز یابد. ستون اول جدول ۳ و ۴، تخمین‌هایی را بدون هرگونه متغیری در رگرسیون نشان می‌دهد. این مقادیر نشان دهنده آن هستند که همه متغیرهایی که در تعامل با تولید نفت قرار دارند معنا دارند و دارای علامت مورد نظر هستند. وارد کردن نرخ حقیقی ارز و متغیر شهرنشینی در ستون دوم این دو جدول آشکارا نتایج را تقویت کرده است.

اضافه کردن متغیر مجازی عضویت در اوپک به رگرسیون (همانطور که در ستون سوم جدول ۳ و ۴ نشان داده شده است) منجر به ضریب منفی شدید امّا معنادار برای متغیر مجازی می‌شود و ضریب توضیح دهندگی تعدیل یافتهٍ مدل را افزایش می‌دهد. با اضافه کردن این متغیر، ضریب متغیرهای نهادی تا حدی کاهش می‌یابد امّا کماکان کاملاً معنادار باقی می‌مانند. تنها استثناء پارامتر چرخش نخبگان در رگرسیون سوخت دیزل است که مقدار معناداری آن تا حدی زیادی تقلیل می‌یابد. وقتی سه متغیر مذکور در همان رگرسیون ترکیب می‌شوند و عضویت اوپک در نظر گرفته می‌شود، حداقل قیمت برای مقادیر مختلف حاکمیت قانون و دموکراسی بدون تغییر باقی می‌ماند امّا مقادیر مربوط به چرخش نخبگان به مقدار ۰/۹ کاهش می‌یابد.

اگر همین رگرسیون را با متغیر مجازی منطقه‌ای اجرا کنیم، به ضرایبی سازگار و معنادار برای مناطق شرق و غرب اروپا و آمریکای شمالی (و نه مناطق دیگر) می‌رسیم. علاوه بر آن ضرایب شرق و غرب اروپا هر دو مثبت و از نظر اندازه و قابلیت تشخیص آماری بسیار شبیه هم هستند. برای سادگی (parsimony)، این دو متغیر در یک متغیر مجازی اروپا ادغام می‌شوند. نتایج بدست آمده در ستون چهارم جدول ۳ و ۴ آمده است. افزودن متغیرِ مجازی آمریکای شمالی و اروپا اثرات منفی و غیرقابل چشم‌پوشی بر معناداری برخی متغیرهای نهادی خصوصاً میزان چرخش نخبگان دارد. دلیل آن این است که متغیر مجازی اروپا با شاخصهای نهادی همربطی دارد و برخی همربطی‌های چندگانه‌ای (multicollinearity) که قبلاً موجود بوده را تشدید می‌کند. حذف هر کدام از این متغیرهای نهادی موجب آن می‌شود که معناداری دو متغیر دیگر شدیداً افزایش یابد حتا زمانیکه متغیر مجازی اروپا در رگرسیون حضور داشته باشد. آخرین ستون جدول ۳ و ۴ نمونه‌هایی از این رگرسیون را نشان می‌دهد که در آن متغیر چرخش نخبگان حذف شده است.

نتیجه رگرسیون انجام شده در جدول ۳ و ۴ موید آن است که قیمت سوخت رابطه پیش‌بینی شده از نوع توان دو با متغیرهای نهادی که میزان توانایی مردم برای کنترل سیاستمداران را نشان می‌دهد، دارد. مضافاً همانگونه که مدل پیش‌بینی کرده بود، این روابط مشروط به میزان عرضه نفت هستند. اجرای این رگرسیون برای کشورهایی بدون تولید نفت و وارد کردن متغیرهای نهادی به شکل توان دو که در تعامل با دیگر متغیرها نباشد در سمت راست معادله، منجر به معناداری ناچیز ضرایب این متغیرها می‌شود درحالیکه ضرایب نرخ ارز، نرخ شهرنشینی و متغیر مجازی اروپا ثابت و شدیداً معنادار باقی می‌ماند. این مسئله دیگر پیش‌بینی‌های مدل از جمله این مورد که در غیاب عرضه داخلی منابع، قیمت عموماً مستقل از متغیرهای نهادی خواهد بود را تأیید می‌کند چرا که این متغیرها از این جهت مؤثر هستند که در زمینه نحوه توزیع درآمد حاصل از فروش منابع طبیعی دخالت دارند. (نتیجه ۲ را نگاه کنید)

این نتیجه نشان دهنده آن است که عوامل نهادی در کشورهایی که بهره‌مند از نفت هستند در قیمت‌گذاری داخلی فرآورده‌های نفتی اثرات کمی دارند. متغیرهای نهادی به خودی خود و در تعامل با میزان عرضه منابع طبیعی می‌توانند بیش از ۴۰درصد تغییرات قیمت سوخت را تبیین کنند. یک راه دیگر برای بررسی اثرات این متغیرها این است که متغیرهای نرخ ارز، شهرنشینی و تولید نفت سرانه را کنترل کنیم و اثرات تغییر در متغیرهای نهادی را بر قیمت سوخت بررسی نماییم.

تثبیت این متغیرها در کشورهای تولیدکننده که در ناحیه میانی طیف قرار دارند همراه با صفر کردن متغیر مجازی عضویت در اوپک، منجر به آن می‌شود که قیمت هر لیتر برحسب رگرسیون انجام شده در ستون سوم جدول ۳ و ۴

برای بنزین در ارقامی میان ۰/۴۲ و ۰/۸۷ دلار و برای سوخت دیزل بین ۰/۲۵ و ۰/۵ دلار نوسان کند. اگر رگرسیون انجام شده در ستون چهارم و پنجم را درحالیکه متغیر منطقه‌ای صفر درنظر گرفته شده، بکار گیریم، محدوده تغییرات فوق به حدود ۰/۳۸ – ۰/۶۳ دلار و ۰/۲۱– ۰/۳۸ دلار تبدیل می‌شود. در هرصورت، این طیف کاملاً گسترده است و نشان می‌دهد که متغیرهای نهادی می‌توانند نقش مهمی در تعیین نرخ سوخت داشته باشند. بررسی نوع کشورهایی که در دو سر این طیف قرار می‌گیرند جالب است. فارغ از اینکه متغیرهای مجازی منطقه‌ای مورد استفاده قرار گیرد یا نه، کشورهای موجود در یک سر طیف که از لحاظ شاخص حاکمیت قانون و دموکراسی وضعیت ضعیفی دارند، شامل ایران، مالزی، پاراگوئه و گویان کمترین قیمت سوخت (حدود ۴ تا ۶) و متغیر چرخش نخبگان حدود ۰/۸۸–۰/۹۶ پیدا می‌کنند. در سمت دیگر طیف، معجون رنگارنگی از کشورها قرار می‌گیرد که در آنها شاخص حاکمیت قانون و دموکراسی عددی بالاست امّا نرخ چرخش نخبگان آن نیز پایین است. این کشورها شامل بسیاری از کشورهای اروپایی نظیر ایتالیا، یونان و نروژ با نمره بالای حاکمیت قانون و دموکراسی (۶ تا ۱۰) و برخی کشورهای آفریقایی نظیر نیجریه و کنیا با شاخصهای نهادی بسیار پایین (۲ یا کمتر برای هر دو شاخص) می‌شود. کشورهایی چون هند و گواتمالا که در آنها شاخص دموکراسی بالاست امّا از نظر حاکمیت قانون در رتبه پایینی قرار دارند، در این سمت طیف قرار می‌گیرند.

اثر عرضه نفت بر قیمت انرژی در اکثر کشورها منفی است. البته میزان این اثرگذاری برحسب نهادهای هر کشور متغیر است. امّا تست والد متغیرهایی که در هر دو رگرسیون در تعامل با متغیر عرضه نفت بودند مستقل از اینکه متغیر مجازی منطقه‌ای قرار داشت یا نه، مؤید آن است که اثرات عرضه نفت منفی است و در سطح ۵درصد برای ویژگیهای نهادی کشورهایی که ۷۳درصد این طیف را تشکیل می‌دهند و در دو سمت طیف قرار ندارند، غیر صفر است. در رگرسیونی که در آن متغیر مجازی منطقه‌ای وجود ندارد، مقدار میدانی آن برای بنزین ۰/۲۵ و برای سوخت دیزل ۰/۲۳– است. با توجه به اینکه متغیرهای وابسته به شکل لگاریتمی هستند، این به آن معناست که در کشورهای میانی، هر انحراف از میانگین در عرضه نفت (افزایش ۱/۱۸ در لگاریتم یک به علاوه تولید نفت سرانه) موجب کاهش قیمت بنزین به میزان ۲۶درصد و کاهش قیمت سوخت دیزل به میزان ۲۴درصد می‌گردد. برای کشورهایی که شاخص دموکراسی و چرخش نخبگان آنها این مقدار را حداقل می‌سازد، این اثر قوی‌تر است امّا در کشورهایی که از منطقه میانی طیف دورتر هستند، اثر آن ضعیف‌تر می‌گردد. یک مثال جالب که این اثر را نشان می‌دهد ایران است. ویژگیهای این کشور در بین کشورهای نمونه، کمترین مقادیر برای متغیرهای متعامل با عرضه نفت را نتیجه می‌دهد: ۰/۶۸ـ برای بنزین و ۰/۸۱ـ برای سوخت دیزل. ایران کمترین قیمت را در رگرسیون انجام شده برای هر دو محصول دارد: ۰/۰۵ دلار و۰/۰۲ دلار در هر لیتر (به ترتیب برای بنزین و سوخت دیزل). تخمین‌های انجام شده برای ضریب فزاینده نشان دهنده آن است که یک درصد کاهش انحراف میانگین تولید نفت سرانه ایران، منجر به افزایش ۰/۰۹ دلار در قیمت بنزین و ۰/۰۶ دلار در قیمت سوخت دیزل می‌شود. این به معنی دو برابر شدن قیمت بنزین و سه برابر شدن قیمت سوخت دیزل است. با فرض وجود ضریب متغیر مجازی اوپک، عضو نبودن در اوپک اثرات مشابهی برجا خواهد داشت و قیمت داخلی سوخت در ایران را مشابه مالزی (۰/۲۸ دلار در مقابل ۰/۱۷ دلار) خواهد کرد. باید توجه داشت که مالزی ویژگیهای مشابهی با ایران دارد امّا تولید نفت آن از ایران کمتر است و عضو اوپک نمی‌باشد.

ضریب نسبتاً بزرگ متغیر مجازی عضویت در اوپک خود قابل توجه است. حدس اینکه اگر کشوری عضویت در اوپک را رها کند قیمتهای داخلی‌اش دو برابر خواهد شد شاید ناشی از تخمین زیاده زدن (overestimation) باشد زیرا همین که کشوری ملزم نباشد تولید خود را با دیگر کشورها هماهنگ سازد، می‌تواند تولیدش را زیاد کند و بخشی از افزایش قیمت را خنثی سازد. همچنین ممکن است که متغیر مجازی عضویت در اوپک اثرات برخی ویژگیهای کشورها که در تعیین قیمت داخلی سوخت مؤثر هستند اما در رگرسیون نیامده را در بر داشته باشد. با اینحال مشخص نیست که اگر چنین سوگیری وجود داشته باشد، اثر خالص آن چه خواهد بود مثبت یا منفی؟ در هر صورت اثر جایگزینی که توسط متغیر مجازی لحاظ شده، رها کردن این بحث را که در کشورهای عضو اوپک درآمد حاشیه‌ای ناشی از صادرات نفت کمتر از قیمت آن در بازار جهانی است، دشوار کرده است.

اثرات معنادار متغیر مجازی آمریکای شمالی و اروپا نیز قابل توجه است. ضرایب تخمین زده شده برای متغیر مجازی آمریکای شمالی مؤید آن است که قیمت سوخت در آمریکا و کانادا حدوداً ۵۰درصد کمتر از مقدار پیش‌بینی شده برحسب ویژگیهای اقتصادی و نهادی آنهاست. به عبارت دیگر، ضریب متغیر مجازی اروپا دلالت بر این دارد

که اگر دیگر متغیرهای موجود در رگرسیون کنترل شوند، متوسط قیمت بنزین و سوخت دیزل در اروپا به ترتیب ۴۵درصد و ۶۵درصد بیشتر از بقیه دنیا خواهد بود. این مشاهدات دلالت بر این دارد که می‌باید عامل مشترک مهمی در کشورهای اروپای غربی و آمریکا و کانادا وجود داشته باشد که آنها را از بقیه دنیا متمایز می‌کند. این مسئله می‌تواند ناشی از مسائل جغرافیایی، فرهنگی و یا برخی اثرات همسایگی باشد. همچنین عامل این وضعیت می‌تواند عوامل نهادی مشابهی باشد که در مدل مورد توجه قرار گرفته اما متغیرهای استفاده شده نتوانسته به‌صورت کامل و مطلوب آنها را در رگرسیون نشان دهد. با همه اینها، بسیار محتمل است که این اثرات که تا حدی توسط متغیرهای مجازی لحاظ شده با متغیرهای نهادی به نحوی همبستگی داشته باشد که قیمت سوخت را عمدتاً از طریق هزینه کالاهای محلی و خدمات تحت تأثیر قرار دهد اما توسط متغیر نرخ ارز کاملاً در نظر گرفته نشوند. این مدعا با توجه به این واقعیت که وقتی متغیرهای مجازی منطقه‌ای در مدل وارد می‌شود، ضرایب نرخ ارز شدیداً اُفت می‌کند، پشتیبانی می‌شود (ستون سوم و چهارم جدول ۳ و ۴ را مقایسه نمایید). این مسئله خصوصاً در مورد اروپا صادق است که در آن فعالیتهای تنظیم‌کننده و محدودکننده دولت، قیمتهای محلی کالاها را تا حد نسبتاً زیادی از قیمت جهانی بالاتر برده است. در هر صورت، اثرات منطقه‌ای هرچه باشد، اندازه آنها نیازمند بررسی بیشتر است.

اثرات نرخ ارز حقیقی که در رگرسیون تخمین زده شد بر کشش‌پذیری قیمت سوخت خرده‌فروشی نسبت به نرخ ارز به میزان ۰/۳ تا ۰/۶ دلالت دارد. این مسئله کاملاً منطقی است چرا که سهم پالایش، بازاریابی، توزیع و خرده‌فروشی در هزینه‌های پیش از مالیات سوخت چیزی در حد ۰/۴ تا ۰/۶ است. (سایت سازمان اطلاعات انرژی) بنابراین، به نظر می‌رسد که نرخ ارز نقشی در جهت نمایندگی تفاوتهای کشوری در بخشهای محلی هزینه‌های سوخت ایفا می‌کند. نرخ ارز به خصوص در تبیین تفاوت قیمت (سوخت) میان کشورهای درحال توسعه و کشورهای توسعه یافته که تفاوت نرخ ارزشان خیلی زیاد است، متغیر کمکی مهمی به‌شمار می‌رود. بعنوان مثال، نرخ ارز حقیقی در اروپای غربی سه برابر اروپای شرقی است. این امر موجب می‌شود که لگاریتم تفاوت آنها ۱/۰۶ گردد. اگر کشش قیمت سوخت به نرخ ارز را حدوداً ۰/۴ فرض کنیم، این به آن معنی است که قیمت سوخت در اروپای غربی تنها به دلیل همین متغیر ۵۰درصد بالاتر از اروپای شرقی باشد. در مقابل، تفاوت نرخ ارز حقیقی تنها می‌تواند ۵درصد فاصله میان قیمت بنزین در اروپای غربی (۱/۰۴ دلار در لیتر) را با آمریکای شمالی(۰/۳۳ دلار در لیتر) توضیح دهد.

نهایتاً تخمین صورت گرفته در مورد متغیر شهرنشینی به اثر مهمی اشاره دارد. وارد کردن متغیر شهرنشینی به‌صورت خطی در اکثر رگرسیونها ضریب چندان معناداری ایجاد نمی‌کند. امّا به صورت توان دو، میزان توضیح دهندگی مدل را خصوصاً رگرسیون بنزین افزایش می‌دهد. این واقعیت که بنزین بیشتر برای حمل و نقل در مناطق شهری به کار می‌رود ممکن است دلیل این تفاوت مهم باشد. تفاوت در اندازه و علامت ضریب این متغیر درحالت خطی و توان دو نشان از آن دارد که وقتی نرخ شهرنشینی بالاست، قیمت سوخت شدیداً افزایش می‌یابد. امّا در نرخهای پایین، عکس آن صادق است. کمترین قیمت سوخت برای بنزین در نرخ شهرنشینی ۰/۵۶ و برای سوخت دیزل در ۰/۷ ایجاد می‌گردد. این نتیجه دلالت بر این دارد که اگر چه آلودگی و دیگر اثرات بیرونی مصرف سوخت ممکن است قیمت آنرا بالا ببرد، در دیگر سمت طیف عوامل دیگری چون تغییر در کشش تقاضا یا توانایی‌های سیاسی همراه با شهرنشینی ممکن است که قیمتها را به سمت پایین سوق دهد. افزایش شدید در متغیر توان دو شهرنشینی تا سطحی بالاتر از ۰/۷ به معنی آن است که وجود تفاوت در اثرات بیرونی مصرف سوخت چندان بدیهی نیست. بعنوان مثال، این اصطلاح به معنی آن است که تفاوت در نرخ شهرنشینی آمریکای شمالی (۰/۷۷) و اروپای غربی (۰/۸۹) می‌تواند ۱۵درصد تفاوت میان قیمت بنزین در دو منطقه را توضیح دهد.

۴. نتیجه‌گیری

کار تئوریک و تجربی این مقاله مبین آن است که توسعه نهادی ممکن است که اثرات یکنواختی بر سیاستگذاری اقتصادی نداشته باشد. همانطور که شواهد بدست آمده از قیمت‌گذاری سوخت نشان می‌دهد، بهبود در حاکمیت قانون و دموکراسی ممکن است که در وهله اول توده مردم را قادر سازد تا سهمشان را از رانت اقتصاد از طریق سیاستهای مختل‌کننده بازار که در آن بازتوزیع از طریق انتقال رانت موجود در کالاها صورت می‌گیرد افزایش دهند و منابع در اختیار سیاستمداران را تقلیل دهند تا منابع کمتری را در جهت منافع شخصی خود بکار گیرند. در مراحل بعد، وقتی سیاست رقابتی‌تر شود و مکانیزمهای ارزیابی و تعدیل به تدریج تقویت شود، توده مردم می‌توانند از دریافت منافع ناشی از درآمد حاشیه‌ای دولت مطمئن گردند و سیاستهای کارآمدتری را ترجیح دهند. اندازه این

اثرات به نظر بسیار بزرگ است و منافع طرحهای نهادی و سیاستی که بتواند معضل تعهد دولت به مردم را حل کند، می‌تواند بسیار زیاد باشد.

چشم‌اندازی که در این مقاله در مورد رابطه میان توسعه نهادی و سیاستگذاری اقتصادی ترسیم شد، می‌تواند دلیلهای گوناگونی داشته باشد. این چشم‌انداز می‌تواند تبیینی برای این پدیده که در کشورهای درحال توسعه، به رغم توسعه سیاسی که به مردم قدرت و توان بیشتری در عرصه سیاسی می‌بخشد، سیاستهای مختل کننده بازار تکثیر می‌شود، عرضه کند. دلیل این همبستگی در ادبیات پوپولیسم اقتصادی عنوان شده است. اما مکانیزمی که برای آن برشمرده شده به خوبی شناخته شده نیست و این ادبیات به این اکتفا کرده که سیاستمداران یا مردم را بابت ایده‌های غلط سرزنش کند. مکانیزمی که در این مقاله به‌صورت خلاصه تشریح شد نشان می‌دهد که ممکن است ضعف و سستی در کار نباشد، بلکه تنها افراد و نهادهای ضعیفی وجود داشته باشند.

ضمائم:

اثبات قضیه ۱:

I) وقتی $m \leq -(1-\alpha)(1-\delta)n(p)$ برقرار است، بهترین انتخاب مردم این خواهد بود: $\bar{\alpha}=1$ و $\bar{r}=p$، با این انتخاب همه قیود برآورده می‌شود و سیاستمداران انگیزه‌ای نخواهند داشت تا از این حدود تخلف کنند. وقتی $m > -(1-\alpha)(1-\delta)n(p)$ باشد، همه نقاطی که در محدوده $\bar{\alpha}=1$ و $\bar{r} \geq p$ قرار گیرند، شرط (۱۲) را نقض می‌کنند. برای دیگر نقاط، نه شرط (۱۱) و نه شرط (۱۲) محدودکننده نباشد، توده مردم با افزایش $\bar{\alpha}$ تا سطحی که یکی از قیود محدود کننده شود یا $\bar{\alpha}=1$ گردد. در این حالت آخر، نفع مردم در این است که $\bar{r}$ را تا هر جای ممکن تا سقف p ببرند تا جاییکه قید (۱۲) محدودکننده گردد.

II) اگر $m<0$ باشد، قید (۱۱) نمی‌تواند محدود کننده باشد. بنابراین، وقتی $0>m>-(1-\alpha)(1-\delta)n(p)$ است، قید (۱۲) محدودکننده خواهد بود. اگر $n(r^{**})<0$ باشد، قید (۱۲) نمی‌تواند تنها قید محدود کننده باشد زیرا وقتی تنها قید محدود کننده باشد، نقطه بهینه امکانپذیر نخواهد بود. زیرا در این وضعیت، همه نقاط با ویژگی $\bar{\alpha}=0$، قید (۱۲) را نقض خواهند کرد. از اینرو باید $\bar{\alpha}=1$ قرار دهیم. سپس، $\bar{r}$ باید با توجه به قید (۱۲) در نقاط $\bar{\alpha}=1$ مشخص شود که معادل $n^{-1}\left(\frac{-\delta m}{(1-\delta)(1-\alpha)}\right)$ خواهد شد. اگر $n(r^{**})\geq 0$ و $m<-\frac{1-\delta}{\delta}(1-\alpha)n(r^{**})$ باشد، مجموعه نقاطی که قید (۱۲) را برآورده می‌کنند، بالای خط $\bar{r}=r^{**}$ قرار می‌گیرند. در این حالت، نقطه روی قید (۱۲) که شرط $\bar{\alpha}=1$ را نیز برآورده کند، به همه نقاط دیگر در این محدوده مسلط خواهد بود. دلیل آن این است که پس از جایگزینی از قید (۱۲)، مطلوبیت مردم مساوی $y+[\alpha+(1-\alpha)]n(r)+s(r)-\delta m$ خواهد شد که برای همه $r>r^{**}$، در r نزولی خواهد بود و وقتی که $\bar{\alpha}=1$ باشد، به کمترین نقطه امکانپذیر خواهد رسید.

III) وقتی $m=0$ باشد، مرز (۱۲) با خط عمودی بالا و خط افقی سمت راست نقطه $\bar{\alpha}=\alpha+(1-\alpha)\delta$ و $\bar{r}=r_0$ منطبق خواهد بود. اگر $n(r^{**})<0$ باشد، مطلوبیت مردم در نقاط مرزی با کاهش r افزایش خواهد یافت. بنابراین، راه‌حل در پایین‌ترین نقطه طیف $\bar{r}=r_0$ قرار خواهد داشت. از آنجا که در آن نقطه، درآمد صفر خواهد شد، همه مقادیر $\bar{\alpha}$ می‌تواند نقطه تعادل باشد.

IV) وقتی $n(r^{**})\geq 0$ و $n(r^{**}) > \frac{m}{1-\alpha} > -\frac{1-\delta}{\delta}n(r^{**})$ برقرار باشد، شرط (۱۲) در محدوده $\bar{\alpha}>\alpha$ محدودکننده‌تر از (۱۱) خواهد بود. در این طیف، مردم می‌توانند مطلوبیت خود را صرفاً مقید به شرط (۱۲) و نقطه درونی $\bar{r}=r^{**}$ و $\bar{a}=\alpha+(1-\alpha)-\frac{\delta m}{n(r^{**})}$ حداکثر کنند. این نقطه راه‌حلی برای مسئله توده مردم خواهد بود زیرا بر همه نقاطی که در طیف $\bar{\alpha}<\alpha$ قرار گیرند نیز مسلط خواهد بود. نقطه آخر درست است زیرا جواب ارائه شده در $\bar{\alpha}=\alpha$ نسبت به محدوده پایینی قید (۱۲) مسلط خواهد بود. خود نقاط $\bar{\alpha}=\alpha$ در مرز (۱۱) قرار دارند و به نوبه خود نسبت به همه نقاط این مرز که در محدوده $\bar{\alpha}<\alpha$ قرار داشته باشند، مسلط خواهد بود. از آنجا که قید (۱۱) در فاصله $\bar{\alpha}=\alpha$ محدود کننده خواهد بود، اگر نقطه جواب در همان سمت قرار داشته باشد، جوابهای ارائه شده بر همه نقاط امکانپذیر مسلط خواهد بود.

V) وقتی $n(p) > \frac{m}{1-\alpha}$ باشد، شرط (۱۱) نمی‌تواند تنها قید محدود کننده باشد چرا که در این مورد تعادل در $\bar{\alpha}=1-m/n(p)>\alpha$ خواهد بود که این امر به نوبه خود شرط (۱۲) را نقض می‌کند. اما وقتی $\frac{m}{1-\alpha} > 0 > n(r^{**})$ یا $\frac{m}{1-\alpha} > n(r^{**}) > 0$ برقرار

باشد، قید (۱۲) نیز نمی‌تواند به تنهایی قید محدود کننده باشد چرا که مجموعه $\bar{r}=r^{**}$ امکانپذیر نخواهد بود. بنابراین هر دو قید باید با هم محدود کننده باشند که این امر به معنی آن است که $\bar{\alpha}=\alpha$ و $\bar{r} = n^{-1}\left(\frac{m}{1-\alpha}\right)\Big|$ گردد.

VI) وقتی $\frac{n(p)}{1-\alpha} \geq \frac{m}{1-\alpha} \geq n(p),\Big|$ برقرار باشد، در جایی که قید (۱۱) تنها قید محدودکننده باشد، نقطه $\bar{\alpha}=1-m/n(p)$ و $\bar{r}=p$ امکانپذیر خواهد بود و نسبت به نقطه محدود کننده قید (۱۲) در $\bar{\alpha}=\alpha$ مسلط خواهد بود. باید توجه داشت که $\bar{\alpha}=\alpha$ جایی است که توده مردم بالاترین مطلوبیت را در مجموعه نقاط امکانپذیر شرط (۱۲) کسب می‌کنند. بنابراین، قید (۱۱) باید در $\bar{\alpha}=1-m/n(p)$ محدود کننده باشد و $\bar{r}=p$ جواب باشد.

VII) وقتی $m>n(p)$ است، محدوده شرط (۱۱) کاملاً بالای خط $r=p$ قرار می‌گیرد و نقاطی که تابع مطلوبیت توده مردم را مقید به شروط (۱۱) و (۱۲) حداکثر کند، امکانپذیر نخواهد بود. بنابراین، یا هر دو قید باید محدود کننده باشند یا $0\leq\bar{\alpha}\leq1$ باید محدودکننده گردد. نقاط موجود بر روی $\bar{\alpha}=1$ شرط (۱۱) را نقض می‌کنند و نقطه $\bar{\alpha}=0$ و $\bar{r}=n^{-1}(m)$ نسبت به هر نقطه دیگری را در مجموعه امکانپذیر (۱۱) مسلط خواهد بود زیرا در مرزهای شرط (۱۱) بالای خط $r=p$ مطلوبیت مردم $y+n(r)+s(r)$ در r کاهنده خواهد بود.

اثبات نتیجه ۲.

I) وقتی $x=0$ باشد، خواهیم داشت $n(p)=0.r_{.}=p$ و برای همه مقادیر $n(r^{**})<0,\alpha<1$ برقرار خواهد بود. بنابراین، تنها بخشهای I,III,VI,VII از قضیه ۱ بکار می‌آید. وقتی VII بکار گرفته شود، $\bar{\alpha}=0$ و $\bar{r}>p$ خواهد بود. در دیگر موارد، $\bar{r}=r_{.}=p$ حاکم است.

II) توجه داشته باشید که مقدار تولید منابع در هر دوره px متغیری افزودنی در $n(r_t)$ خواهد بود. بنابراین، همین که x زیاد می‌شود، هر دو سمت (۱۱) و (۱۲) نیز افزایش می‌یابد. با اضافه شدن مقدار x، شرط (۱۱) به شرط اینکه نامعادله $\bar{a} > \alpha + \frac{\mu(1-\alpha)}{1-\delta(1-\mu)}$ (A1) برقرار باشد، تنگ‌تر می‌شود. اگر A1 معکوس گردد، شرط (۱۱) ضعیف می‌شود. بدلیل اینکه در تعادل، شرط (۱۱) تنها وقتی که $\alpha\leq\bar{\alpha}$ برقرار شود، محدود کننده خواهد بود، رابطه A1 هرجا که قید ۱۱ شرط محدود کننده باشد، معکوس خواهد شد. بنابراین، در حالت تعادل افزایش در x، محدودیتهایی که قید ۱۱ بر انتخاب مردم از آستانه سیاست اعمال می‌کند، را ضعیف می‌کند. این امر موجب کاهش قیمت تعادلی می‌شود اگر $\bar{\alpha}=0$ و $\bar{r}=n^{-1}(m)>p$ برقرار گردد. (بخش هفتم قضیه ۱ را بررسی کنید) اگر $\bar{\alpha}>\alpha$ برقرار گردد، آنگاه متناسب با قسمت ششم قضیه $\bar{r}=p,l$ خواهد شد و تنها در $\bar{\alpha}$ افزایش خواهد یافت. شرط (۱۲) نیز در نتیجه افزایش در مقدار x تضعیف خواهد شد تا جایی که شرط (۱۴) درحالت تعادل معکوس گردد اما عکس این حالت نیز وقتی که (۱۴) برقرار باشد، درست است. این مسئله موجب می‌شود تا وقتی که $\bar{\alpha}=\alpha$ برقرار گردد و بخش پنجم قضیه ۱ حاکم باشد $\bar{r}$ کاهش یابد. اگر $\alpha<\bar{\alpha}<1$ برقرار باشد، $\bar{r}$ مساوی r_0 خواهد شد و تا وقتی که $r_{.}>r^{**}$ برقرار باشد، با افزایش x همراه با آن کاهش می‌یابد. قیمت نیز وقتی که $\bar{\alpha}=1$ است، کاهش می‌یابد اما اگر $m<-(1-\delta)(1-\alpha)n(p)$ و بخش V قضیه ۱ برقرار باشد، کاهش نخواهد یافت.

III) وقتی $r_0\leq r^{**}$ است، همه نتایج فوق برقرار است به جز $\bar{r}=r^{**}$ وقتی که $1>\bar{\alpha}>\alpha$ باشد. در این حالت، قیمت داخلی همراه با x دیگر کاهش نخواهد یافت. اما تضعیف (۱۱) و (۱۲) در $\bar{\alpha}=0$ و $\bar{\alpha}=\alpha$ و تنگتر شدن قید (۱۲) وقتی که $\bar{\alpha}=1$ است، به معنی آن است که قیمت در حالت تعادل می‌تواند کاهش یابد. این وضعیت اگر $\bar{r}>p$ باشد، در $\bar{\alpha}=0$ رخ می‌دهد. اگر $\bar{r}>r^{**}$ باشد، در $\bar{\alpha}=\alpha$ رخ خواهد داد و اگر $m\geq-(1-\delta)(1-\alpha)n(p)$ و $\bar{r}>r^{**}$ باشد، در $\bar{\alpha}=1$ رخ خواهد داد.

IV) وقتی شرط (۱۴) برقرار است، تنگتر شدن قید (۱۲) با افزایش x به معنی آن است که قیمت یا سهم توده مردم باید کاهش یابد. وقتی در $\bar{r}>\max(r^{**},r_0),\bar{\alpha}=1$ است، تنها قیمت کاهش می‌یابد. در دیگر تعادلهایی که شرط (۱۴) را برآورده می‌سازد، $\bar{r}=r^{**}$ ثابت است و سهم مردم باید کاهش یابد. وقتی که (۱۴) معکوس گردد، تضعیف شرط (۱۱) و (۱۲) همزمان با افزایش x به معنی آن است که قیمت باید کاهش یابد و یا سهم مردم افزایش یابد. وقتی در $\bar{r}>p,\bar{\alpha}=0$ است، یا وقتی که در $p\geq\bar{r}>r^{**},\bar{\alpha}=\alpha$ برقرار است، تنها قیمت کاهش خواهد یافت. در دیگر تعادلها جاییکه (۱۴) معکوس می‌شود، $\bar{r}$ ثابت خواهد بود و سهم مردم افزایش خواهد یافت.

یادداشتها

* توزیع این مقدار خالص می‌تواند به شکل تدارک افزایش خدمات عمومی ظاهر شود (یا کاهش خدمات عمومی در مواردی که این مقدار خالص منفی است). اضافه کردن این جزئیات، نتیجه اصلی را تغییر نخواهد داد. من از اینها صرفنظر می‌کنم تا مدل را ساده نگه دارم.

** این نتیجه را می‌توان چنین بدست آورد: اگر مطلوبیت کسب شده بدلیل مصرف d مقدار کالا، $n(d)$ باشد، و $s(r_t) = \max_d u(d) - rd$ برقرار گردد، آنگاه $S'(r)$ – باید با مقدار بهینه d مساوی شود.

*** طبیعت احتمالی نتیجه انتخابات ناشی از این امر است که عوامل دیگر نیز می‌توانند ارجحیت‌های مردم را در مورد کاندیداها تحت تأثیر قرار دهند.

کارکردهای اقتصادی توسعه صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک در بازار سرمایه و رشد اقتصادی ایران

دکتر عباس علوی راد ــ گروه برنامه‌ریزی سیستم‌های اقتصادی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات یزد
مهدی شکوهی ــ دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت اجرایی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات یزد

چکیده

یکی از مهمترین اهداف دولتها در حوزه اقتصاد، دستیابی به رشد اقتصادی، بویژه در بلندمدت است. در تمامی مدلهای رشد از گذشته‌های دور تا امروز، سرمایه یکی از عوامل کلیدی رشد اقتصادی محسوب می‌گردد. در این راستا، نهادهای مختلف مالی نقش مهمی در راه تأمین مالی فعالیتهای اقتصادی ایفا می‌کنند. رسالت مؤسسه‌ها یا واسطه‌های مالی آن است که داراییهای مالی مانند سهام و اوراق بهادار سایر شرکتها را خریداری و سرمایه مورد نیاز آن شرکتها را تأمین می‌کنند. این واسطه‌ها، منابع مالی خود را غالباً از طریق سهامداران کسب کرده، آنها را به‌صورت تخصصی و حرفه‌ای سرمایه‌گذاری می‌کنند. صندوقهای سرمایه‌گذاری یک نوع از این واسطه‌های مالی است که امروزه یکی از کسب‌وکارهای گسترده در جهان محسوب شده و شهرت و محبوبیت آن در سالهای گذشته دارای رشد قابل ملاحظه‌ای بوده است. در این مقاله تلاش شده تا گوشه‌ای از کارکردها و مزیتهایی را که این نهاد ارزشمند می‌تواند برای اقتصاد کلان کشور به ارمغان بیاورد، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

۱. مقدمه

اگر توسعه اقتصادی را بعنوان مجموعه فعالیتهای یک کشور برای بهبود سطح زندگی مردم و افزایش درآمد ملی بدانیم، خواهیم دید که مهمترین مسأله در این زمینه سرمایه‌گذاری است و سرمایه، هسته اصلی توسعه اقتصادی را تشکیل می‌دهد. (شکوهی، ۱۳۹۲). هنگامی که اقتصاد یک کشور در مرحله رشد باشد، شرکتها و سازمانهای مختلف آن نیاز قابل توجهی به تأمین منابع مالی از خارج از سازمان خواهند داشت. از سوی دیگر، در اقتصادهای فقیر، خانوارها توانایی انجام ریسکهای زیاد برای سرمایه‌گذاری ندارند و به این صورت تأمین سرمایه در کشورهای درحال توسعه محدود خواهد شد. بنابراین، هر مکانیزمی که ریسک سرمایه‌گذاری را کاهش دهد و شرکتها و بنگاههای اقتصادی را در تأمین وجوه مورد نیازشان کمک کند، قابلیت اضافه شدن به بازارهای پولی و مالی را خواهد داشت (Sethu,2006).

بازار سرمایه، بعنوان یکی از زیرساختهای اقتصادی یک جامعه، کارکردهای مختلفی برعهده دارد. یکی از این کارکردهای اساسی، ایجاد سازوکارهایی است که به افزایش نقدشوندگی ابزارهای تأمین مالی و نهایتاً افزایش امنیت سرمایه‌گذاری منجر شود. از این‌رو، انواع مختلفی از نهادهای مالی واسطه‌ای با هدف جمع‌آوری وجوه از سرمایه‌گذاران غیرحرفه‌ای و اختصاص آن به سبدهای سرمایه‌گذاری کارا، کاهش ریسک سرمایه‌گذاری و کسب بازده‌ای متعارف، پا به عرصه ظهور گذاشته‌اند (پورزمانی، روحی و صفری، ۱۳۸۹). سرمایه‌گذاری، برای کسانی که سرمایه دارند، ولی از تخصص و وقت کافی برخوردار نیستند، همواره بعنوان یک دغدغه محسوب می‌شود. بویژه وقتی سرمایه اندک باشد یا تبدیل سریع سرمایه به وجه نقد برای سرمایه‌گذار اهمیت داشته باشد، بر پیچیدگی موضوع افزوده می‌شود. در نهایت، اهمیت موضوع زمانی بیشتر می‌شود که اقتصاد با تورم روبه‌رو باشد و نبود بازده مناسب، سبب کاهش ارزش سرمایه شود. در این مواقع، شاید یکی از بهترین و مطمئن‌ترین گزینه‌ها، سرمایه‌گذاری در صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک باشد (کردبچه و

مالمیر، ۱۳۹۱). صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک از جمله نهادهای مالی بازار سرمایه شمرده می‌شود که در طی سالهای اخیر به جایگاه ویژه‌ای در این بازار دست یافته‌اند. این صندوقها را می‌توان بعنوان حافظ و نگهبان سرمایه‌گذاران کوچک، نماینده منافع و حامی حقوق آنها درنظر گرفت (Davis & Kim, 2007). امروزه این صندوقها، به‌صورت فزاینده‌ای، نقش قابل توجه و مهمی را در اقتصاد کشورهای مختلف و بازارهای مالی جهان ایفا می‌کنند (Chen et al, 2012).

افزایش صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک یکی از مهمترین مباحث مطرح شده سالهای اخیر بازارهای مالی بوده است (Capon et al, 1996). این صندوقها ـ بجز چند مورد استثنا که اکثراً در کشورهای آسیایی بوده ـ از دهه ۱۹۹۰ به بعد گسترش خیره‌کننده‌ای در کشورهای مختلف دنیا داشته‌اند (Klapper et al, 2004). چنین رشد فوق‌العاده‌ای در تعداد و اندازه این صندوقها، می‌تواند شاهد و مدرک خوبی برای اثبات خدمات مناسب و مزیتهای بالای این صندوقها برای سرمایه‌گذاران و جامعه باشد (Haslem,2003). در ایران نیز راه‌اندازی صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک از آرزوهای دیرین فعالان بازار سهام بوده، که به همت قانونگذاران و فعالان بازار سرمایه، اولین صندوق سرمایه‌گذاری مشترک از اواسط سال ۱۳۸۶ فعالیت خود را آغاز کرد و با تصویب قانون توسعه ابزارها و نهادهای مالی در بهمن ماه ۱۳۸۸ امید است فعالیت این صندوقها توسعه بیشتری یابد (سعیدی، محسنی و مشتاقی،۱۳۸۹).

وجود سرمایه‌های خرد غیرمولد و نقدینگی سرگردان در سطح جامعه، در بیشتر موارد آثار تورمی چشمگیری دارد. از یک‌سو، محدودیت منابع مالی و نیاز به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های گوناگون در بسیاری از کشورها و از سویی دیگر، ناآشنا بودن خانوارها با مفاهیمی مانند بورس و ابزارهای مالی، کارایی و توسعه بازارهای مالی را با مشکلات بیشماری روبه‌رو ساخته است (کردبچه و مالمیر، ۱۳۹۱). صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، بعنوان یکی از مهمترین واسطه‌های مالی، نقش انتقال سرمایه از سوی دارندگان منابع (آحاد جامعه) به سمت مصرف‌کنندگان (شرکتهای تولیدی و خدماتی و غیره) بر عهده دارند. هم‌اکنون، در اکثر کشورهای توسعه‌یافته، صندوقهای سرمایه‌گذاری، بعنوان هسته مرکزی بازار سرمایه محسوب می‌شود که ماهانه مبالغ هنگفتی از سرمایه‌های سرگردان را به بخشهای مولد و فعال جامعه هدایت می‌کنند (شیرازیان، ۱۳۸۴). این صندوقها، با اتخاذ سیاستهای مناسب می‌توانند در کاهش تورم، افزایش تولید و بهبود کارایی مدیران نقشی مؤثر و اساسی ایفا کنند (عبده تبریزی و شریفیان، ۱۳۸۶). بدین‌ترتیب، با توجه به نقش بی‌بدیل و پررنگ این صندوقها در تخصیص بهینه و هدفمند منابع مالی افراد در بازار سرمایه، بررسی و کارکردهای این واسطه‌های مالی می‌تواند اطلاعات با ارزشی در اختیار افراد جامعه و سیاستگذاران بخش اقتصادی کشور قرار دهد (روشنگرزاده و رمضان احمدی، ۱۳۹۰).

۲. ضرورت و اهمیت تحقیق

نزدیک به یکصد سال است که بر اثر مطالعات اولیه افرادی چون شومپیتر (۱۹۵۱–۱۸۸۳)، می‌دانیم که توسعه بازارهای مالی، منتج به رشد اقتصادی می‌شود. همچنین، باسو در سال ۱۹۷۷ اثبات کرد که در کشورهای درحال توسعه، مشکل اصلی توسعه اقتصادی، کمبود سرمایه است. بدین‌ترتیب، از آنجا که انباشت سرمایه یکی از مهمترین منابع توسعه مداوم اقتصادی است، از طریق بازار سرمایه کشور، می‌توان سرمایه لازم را تجهیز کرد (شکوهی، ۱۳۸۲؛ Basu, 1997). رشد و ترقیهای اخیری که بخشهای مالی و نهادهای مالی واسطه‌ای به‌طور رسمی تجربه کرده‌اند، سهم عمده‌ای در رشد اقتصادی کشورهای درحال توسعه داشته است (Christensen, 1993; Stiglitz, 1992; World Bank, 1989). صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، یکی از بزرگترین ابداعات صورت گرفته در بخشهای مالی و سرمایه‌گذاری است که در آن مجموعه بزرگی از اوراق بهادار به‌وسیله‌ای تبدیل شده که نیاز سرمایه‌گذاری را برآورده می‌سازد. این صندوقها در تمام ابزارهای قابل معامله و سودآور، از اوراق قرضه دولتی تا قراردادهای آتی، سرمایه‌گذاری می‌کنند. در کشور ایالات متحده، بیش از ۵۰درصد شهروندان در این صندوقها سهام دارند. مجموع ارزش دارایی تحت مدیریت انواع صندوقها در سال ۲۰۰۹ به حدود ۷۴درصد ارزش بازار رسیده است. در سال ۱۹۸۰، از هر ۱۶ خانوار آمریکایی، یک خانوار مالک واحد سرمایه‌گذاری در صندوقهای مشترک بوده است، درحالی که در سال ۲۰۰۶، از هر سه خانوار، یک خانوار مالک واحد سرمایه‌گذاری بوده است (Mishkin,2001). از آنجا که در ایالات متحده، هدف اغلب سرمایه‌گذاران از سرمایه‌گذاری در صندوقها، فراهم آوردن سرمایه کافی برای تحصیل فرزندان در آینده یا مستمری دوران بازنشستگی است، عملکرد صندوقها تأثیر مهمی در رفاه شهروندان آمریکایی داشته است. بنابراین، کیفیت تصمیمات سرمایه‌گذاری در صندوقها،

فزون بر سرمایه‌گذاران، برای کلیت اقتصاد یک جامعه نیز مهم و سودمند خواهد بود (Zheng,2008).

بررسیهای مجله اوراق بهادار چین در پایان سال ۲۰۰۷ نشان داد که ۸۳درصد از ۱۴۸۰۰ پاسخ‌دهنده به یک نظرسنجی، صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک را بعنوان اولین انتخاب برای سرمایه‌گذاریها و مدیریت ثروت خود برمی‌گزینند (Tang et al, 2012). در فرانسه نیز به دلیل آنکه جمعیت افراد بازنشسته زیاد است، از این صندوقها استقبال چشمگیری می‌شود، با توجه به جوان بودن جمعیت ایران، اکثریت افراد به فکر سرمایه‌گذاری در یک محیط امن با سودآوری مناسب نیستند. از طرفی، فقر مبانی تئوریک و فقدان نظریات و ادبیات کارکردگرایانه لازم ـ که می‌تواند امکان تبیین مبانی و فواید این نهادهای واسطه سرمایه‌گذاری را از ابعاد گوناگون برای گروههای مختلف جامعه فراهم کند ـ را می‌توان یکی از مهمترین موانع توسعه صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک دانست. بی‌شک، بررسی زوایای گوناگون نهاد مزبور از حیث اقتصادی و تحلیل نتایج و کارکردهای توسعه‌آفرین آن فزون براینکه می‌تواند پشتوانه نظری قابل دفاعی را در فرایند رشد و گسترش نهادهای مزبور فراهم کند، موجب تحکیم مبانی توسعه پایدار بازار سرمایه کارا نیز می‌شود لذا، باید ماهیت و مبانی این صندوقها، نحوه عملکرد و کارکردهای آنها به جامعه آموزش داده شود.

در این راه، با توجه به نقش مهم صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک در رونق بازارهای مالی و توسعه اقتصادی کشور، در این مقاله تلاش می‌شود با معرفی این فعالیت و بررسی کارکردها و مزیتهای آن، گامی مؤثر در راستای توجه بیشتر به اثرات بالقوه این صندوقها در اقتصاد کشور و بازار سرمایه برداشته شود و موجبات گسترش و بهبود این صندوقها، افزایش سطح رفاه هموطنان و توسعه میهن عزیزمان فراهم گردد.

۳. چارچوب نظری

۱-۳- تعریف و تبیین مفاهیم

یکی از ابزارهای متداول در سرمایه‌گذاری در کشورهای مختلف، سرمایه‌گذاری از طریق صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک است. این صندوقها قادر خواهند بود تا منابع خُرد پولی را از راه بازار پول، یا به‌صورت مستقیم از صاحبان وجوه، جمع‌آوری و در پروژه‌های مشارکتی بزرگتر سرمایه‌گذاری کنند و سرانجام سود و زیان حاصل را میان صاحبان وجوه تقسیم کنند (احمدی حاجی‌آبادی و بهاروندی، ۱۳۹۰). صندوقهای سرمایه‌گذاری، یکی از نهادهای مهم سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی هستند که شرایط مناسبی را برای سرمایه‌گذاران، بویژه سرمایه‌گذاران ناآشنا فراهم می‌کنند. این صندوقها، مزایای متعددی را هم برای بازار سرمایه و هم برای سرمایه‌گذار فراهم می‌آورند صندوقهای مورد بحث، دارای مزایایی از قبیل مدیریت حرفه‌ای، نقدشوندگی بالا، شفاف بودن قیمتگذاری سهام آنها، تنوع‌بخشی به اوراق بهادار و کاهش نسبی ریسک هستند (شکوهی، ۱۳۹۲). این صندوقها، همچنین می‌توانند با اتخاذ سیاستهای مناسب، در کاهش تورم، افزایش تولید، افزایش مالکیت عمومی، تخصیص درست منابع مالی جامعه و بهبود کارایی مدیران، نقش اساسی و مهمی ایفا کنند. هم‌اکنون، در اکثر کشورهای توسعه‌یافته، صندوقهای سرمایه‌گذاری، بعنوان هسته مرکزی بازار سرمایه محسوب می‌شوند و ماهانه مبالغ هنگفتی از سرمایه‌های سرگردان را به بخشهای مولد و فعال جامعه هدایت می‌کنند (روشنگرزاده و احمدی، ۱۳۹۰).

به استناد بند (۲۰) ماده (۱) قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران، صندوق سرمایه‌گذاری نهادی مالی است که فعالیت اصلی آن سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار است و مالکان آن به نسبت سرمایه‌گذاری خود، در سود و زیان صندوق شریک هستند. این صندوقها، با توجه به تعریف صورت گرفته در قانون مذکور، بعنوان جانشین مناسبی برای سبدهای مشاع، ایجاد شده است (قانون بازار، ۱۳۸۴).

هرچند، تعاریف صورت‌گرفته در پژوهشها و کتابهای مختلف در مورد صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، اغلب شباهت زیادی با یکدیگر دارند، با وجود این، در جدول (۱) منتخبی از این تعاریف بیان شده است:

به‌طور کلی می‌توان گفت که صندوق سرمایه‌گذاری مشترک مجموعه‌ای از سهام و اوراق قرضه است. فرض کنید که یک شرکت گروهی از مردم را جمع کرده و پول آنها را در سهام، اوراق قرضه و سایر اوراق بهادار سرمایه‌گذاری می‌کند. هر سرمایه‌گذار، سهامی را به دست می‌آورد که نشان‌دهنده مالکیت بخشی از داراییهای صندوق است. هر صندوق سرمایه‌گذاری مشترک باید امیدنامه (چشم‌انداز) صندوق شامل هدفها و اشکال سرمایه‌گذاری، هزینه‌ها، چگونگی فروش و بازخرید سهام صندوق و موردهای دیگر را به سرمایه‌گذاران بالقوه و عموم ارایه کند.

۱-۱-۳- ساختار و ارکان

به‌طور کلی، ساختار عملیاتی صندوقهای

سرمایه‌گذاری مشترک در ایران به صورتی است که در نمودار (۱) نمایش داده شده است:

الف) مجمع صندوق

مجمع صندوق، با حضور دارندگان حداقل نصف به‌علاوه یک واحدهای سرمایه‌گذاری ممتاز دارای حق رأی صندوق رسمیت می‌یابد. واحدهای سرمایه‌گذاری ممتاز، آن بخش از سرمایهٔ اولیه است که توسط مؤسسان تأمین می‌شود و پس از پرداخت این مبلغ، مجوز عرضه عمومی برای تأمین باقیمانده سرمایه اولیه (بعنوان واحدهای سرمایه‌گذاری عادی) صادر خواهد شد. مجمع صندوق، بالاترین رکن صندوق قلمداد می‌شود و مهمترین وظیفه آن انتخاب مدیر، متولی، ضامن و حسابرس و معرفی به سازمان بورس و اوراق بهادار (سبا) برای تأیید است.

ب) مدیر صندوق

مدیر، رکن اجرایی صندوق و متخصص در بازار سرمایه است که لازم است مطابق اساسنامه گزارشهای پیش‌بینی‌شده و اطلاعات قابل ارائه را تهیه کند و در اختیار متولی، حسابرس و سبا (سازمان بورس اوراق بهادار) قرار دهد. همچنین، با استفاده از تارنمای مربوط به صندوق سرمایه‌گذاری، اطلاعات ذکر شده در بخش اطلاع‌رسانی، اساسنامه را برای آگاهی عموم اعلام می‌کند.

پ) متولی صندوق:

متولی، رکن نظارتی صندوق محسوب می‌شود و مجمع صندوق او را انتخاب می‌کند. از وظایف مهم متولی، پیشنهاد حسابرس به مجمع صندوق، تأیید حسابهای بانکی افتتاح شده توسط مدیر برای صندوق و نظارت مستمر بر عملکرد مدیر و ضامن است. همچنین، متولی بعنوان نماینده و وکیل سرمایه‌گذاران برای اقامهٔ هرگونه دعوای کیفری علیه صندوق انجام وظیفه می‌کند.

ت) ضامن:

ضامن نیز توسط مجمع انتخاب شده، پس از تأیید سبا در امیدنامهٔ صندوق برای عموم معرفی خواهد شد. منظور از ضمانت در ساختار صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک در سهام (در اندازهٔ کوچک) فراهم کردن نقدینگی کافی در شرایطی است که صندوق برای انجام پرداختها طبق

جدول (۱): مفاهیم صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک

محقق یا سازمان	سال	تعریف
Investment Company Institute	۲۰۰۷	صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، نوعی شرکت سرمایه‌گذاری است که وجوه سرمایه‌گذاران را جمع‌آوری و در سبد متنوعی از اوراق بهادار سرمایه‌گذاری می‌کند (ICI, 2007).
قانون شرکتهای سرمایه‌گذاری امریکا	۱۹۴۰	در امریکا، قانون ۱۹۴۰ شرکتهای سرمایه‌گذاری، صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک را نوعی از شرکتهای سرمایه‌گذاری مدیریتی با ویژگیهای مخصوص به خود معرفی می‌کند که حرفه اصلی آن در درجه اول، سرمایه‌گذاری، سرمایه‌گذاری مجدد، تملک، نگهداری یا معامله اوراق بهادار قابل بازخرید را به سرمایه‌گذاران عرضه می‌کند (USA Investment Company Act, 1940)
راعی و پویان‌فر	۱۳۸۹	صندوقهای سرمایه‌گذاری، یا صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، واسطه‌های مالی هستند که به عموم مردم سهام می‌فروشند و وجوه حاصل را در پرتفوی متنوعی از اوراق بهادار سرمایه‌گذاری می‌کنند. هر واحد سرمایه‌گذاری که در صندوقهای سرمایه‌گذاری فروخته می‌شود، نماینده نسبت متناسبی از پرتفوی اوراق بهادار است که صندوق سرمایه‌گذاری به وکالت از طرف سهامداران خود اداره می‌کند (راعی و پویان‌فر، ۱۳۸۹).
شهرآبادی و بشیری	۱۳۸۹	صندوق سرمایه‌گذاری مشترک سبدی متشکل از مجموعه‌ای از سهام، اوراق مشارکت، سپرده‌های بانکی، وجه نقد و سایر اوراق بهادار پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار است که توسط امین صندوق و با همکاری گروهی از کارشناسان خبره اداره می‌شود. این نوع صندوقها در بورس اوراق بهادار تهران نیز توسط برخی از شرکتهای کارگزاری ایجاد و به‌عموم سرمایه‌گذاران علاقمند، عرضه می‌شود (شهرآبادی و بشیری، ۱۳۸۹).
پوریان	۱۳۷۸	گروهی از سرمایه‌گذاران که در جستجوی هدف مشابهی هستند، می‌توانند وجوه خود را بر روی هم در یک صندوق قرار دهند (Pooled Funds) و از مزایای حاصل، از جمله پخش داراییها (Diversification) و کاهش ریسک و از مدیریت تخصصی پورتفولیو، نقدینگی بالا و سهولت در امور سرمایه‌گذاری برخوردار شوند (پوریان، ۱۳۷۸).

اساسنامه و یا ابطال واحدهای سرمایه‌گذاری متقاضیان به قیمت ابطال محاسبه شده، وجه نقد کافی نداشته باشد. بنابراین، وجود ضامن منجر به فراهم کردن یکی از امتیازات سرمایه‌گذاری در این‌گونه صندوقها، در مقایسه با سرمایه‌گذاری مستقیم در سهام شرکتها خواهد شد؛ زیرا، با وجود ضامن نقدشوندگی دارندگان واحدهای سرمایه‌گذاری این اطمینان را خواهند داشت که هر زمان تصمیم به ابطال (فروش) واحد سرمایه‌گذاری خود بگیرند، تقاضا برای آن طبق ضوابط و مقررات مربوط وجود دارد (چاوشی، ۱۳۸۷).

ث) حسابرس

حسابرس، رکن دیگر نظارتی است که از بین مؤسسات حسابرسی معتمد سبا و توسط متولی، برای تأیید به مجمع صندوق معرفی می‌شود. مدت مأموریت حسابرس توسط مجمع تعیین می‌شود و حسابرس، با قبول این مسئولیت، وظایف محوله طبق اساسنامه را به‌عهده خواهد گرفت.

ج) کارگزاران صندوق:

مدیر صندوق برای انجام امور مربوط به معاملات سهام پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار، از خدمات کارگزاران مورد تأیید سازمان استفاده می‌کند. کارگزاران مذکور، که دارای مجوز فعالیت از سبا هستند فزون بر وظایف معمول، موظف به انجام وظایف طبق اساسنامه نیز خواهند بود.

چ) مدیر سرمایه‌گذاری:

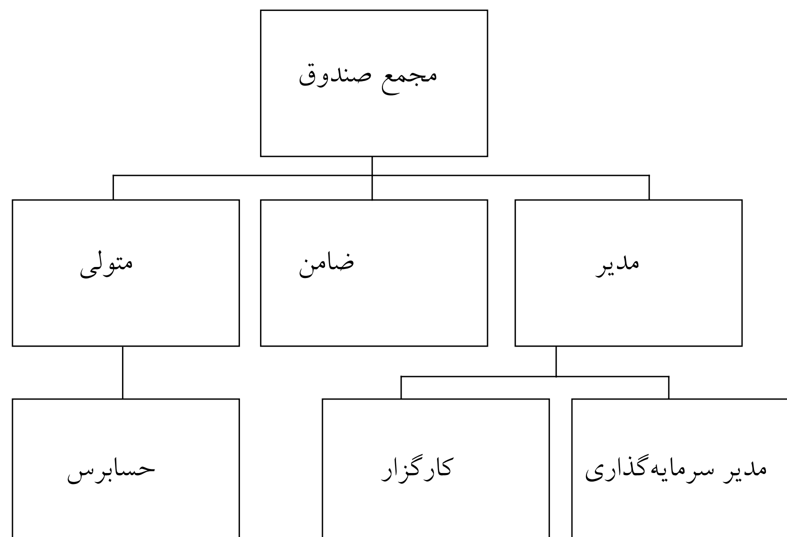
مدیر صندوق، یک یا چند نفر شخص حقیقی را بعنوان مدیران سرمایه‌گذاری انتخاب می‌کند که به نمایندگی از مدیر، تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری و خرید و فروش سهام و اوراق بهادار را در چارچوب مقررات اعمال می‌کنند. مشخصات مدیر سرمایه‌گذاری در اختیار سبا قرار می‌گیرد و لازم است تا صلاحیت حرفه‌ای او نیز به تأیید سبا برسد (سازمان بورس اوراق بهادار، ۱۳۹۰).

۲-۳- پیشینه و سیر تکامل صندوقهای سرمایه‌گذاری

آغاز فعالیت صندوقهای سرمایه‌گذاری، به سال ۱۸۲۲ برمی‌گردد، یعنی هنگامی که ویلیام یکم دستور تأسیس «شرکت سهامی عام کشورهای اسکاندیناوی برای راه‌اندازی صنعت ملی» را داد. این شرکت را نخستین شرکت سرمایه‌گذاری در جهان می‌دانند. رشد و گسترش شرکتهای سرمایه‌گذاری در سده ۱۹ در اروپا و بویژه در انگلستان بسیار چشمگیر بود، به‌گونه‌ای که در ۱۸۶۸ شرکت سرمایه‌گذاری مستعمراتی واقع در لندن، فعالترین و برجسته‌ترین شرکت سرمایه‌گذاری در جهان به‌شمار می‌آمد (Anderson & Ahmed, 2005). در ایالات متحده، صندوقهای سرمایه‌گذاری پس از جنگ جهانی اول به راه افتاد. با آغاز سرمایه‌گذاری در دوران رشد اقتصادی ایالات متحده، صندوقهای مشترک، بویژه با خرید اوراق قرضه شرکت راه‌آهن آمریکا، پرطرفدار شدند (Mishkin,2011).

پس از جنگ جهانی اول، رونق اقتصادی امریکا باعث تشکیل سرمایه‌های کوچک و بزرگ نزد خانوارهای

نمودار (۱): ساختار عملیاتی صندوقهای سرمایه‌گذاری



امریکایی شد و تمایل آنها به سرمایه‌گذاری مستقیم یا غیرمستقیم بر روی سهام شرکتها افزایش یافت؛ از این‌رو، نخستین صندوق مشترک سرمایه‌گذاری به شکل امروزی به نام تراست سرمایه‌گذاران ماساچوست در ۱۹۲۴ در شهر بوستون امریکا تشکیل شد (جعفری سرشت، ۱۳۸۶). از آن سال تا کنون صندوقهای سرمایه‌گذاری در جهان به‌صورت موفقیت‌آمیزی فعالیت خود را ادامه داده‌اند. به‌طوری که فقط در امریکا، تعداد صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک از ۶۸ صندوق در ۱۹۴۰، به ۵۱۶۷۱ صندوق در ۲۰۰۰ و ۶۶۳۵۰ صندوق در ۲۰۰۷ و در نهایت بیش از ۸۷۸۷ صندوق در ۲۰۱۲ رسیده است (ICI,2012).

از نظر حجم سرمایه‌گذاری در صندوقهای مشترک نیز رشد چشمگیری در جهان رخ داده است، به‌گونه‌ای که سرمایه صندوقهای مشترک آمریکا از ۴۳ بیلیون دلار در سال ۱۹۷۰، به ۱۳/۴ بیلیون دلار در ژانویه ۲۰۱۳ رسیده است. بررسیهای کلاپر و همکارانش (۲۰۰۴) نشان داد که در ۱۹۹۸ بازار ایالات متحده ۶۰درصد از کل داراییهای صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک را به خود اختصاص داده است، پس از آن کشورهای اتحادیه اروپا با ۳۰درصد، ژاپن و دیگر کشورهای شرق آسیا با ۶درصد و سایر کشورهای درحال توسعه، با سهم ۴درصد از کل داراییهای این صندوقها در سراسر جهان، در رده‌های بعدی قرار گرفته‌اند. خالص ارزش داراییهای این صندوقها نیز در کشورهای مختلف، دارای افزایش چشمگیری بوده است (Klapper et al, 2004).

گرچه عمر این صنعت در کشور ما کمتر از یک دهه است، اما، نکته قابل توجه، شتاب گسترش این فعالیت در کشور است که در قسمتهای بعد به آن پرداخته خواهد شد. اولین صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، با درآمد ثابت در کشور ایران در ۱۳۸۶/۴/۲۳، شروع به کار کرد، همچنین، اولین صندوق سرمایه‌گذاری مشترک با سرمایه متغیر، از ابتدای سال ۱۳۸۷ فعالیت خود را آغاز کرد (سعیدی و مقدسیان، ۱۳۸۹). در طول این شش سال گذشته شاهد افزایش چشمگیر صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، هم از نوع با سرمایه متغیر (سرمایه‌گذاری در سهام) و هم با درآمد ثابت بوده‌ایم. به‌طوری که، در انتهای سال ۸۹، ۳۷ صندوق و در انتهای سال ۹۱، ۹۳ صندوق فعال، در بورس اوراق بهادار حضور داشته‌اند.

۳-۳- طبقه‌بندی کلی صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک

الف) صندوق سرمایه‌گذاری باز (با سرمایه متغیر): این صندوقها همواره آماده‌اند که به عموم مردم سهام جدید بفروشند، و در صورت تقاضای سهامدار، به قیمتی که برابر ارزش خالص دارایی (یا ارزش خالص داراییها، که در واقع حاصل تقسیم ارزش مجموعه سرمایه‌گذاری صندوق بر تعداد سهام آن است که در پایان هر روز معاملاتی، با توجه به تغییرات قیمت سهام، اوراق بهادار و سودهای نقدی تعلق گرفته به آن محاسبه می‌شود) است و در خاتمه هر روز محاسبه می‌شود، سهام موجود را بازخرید کنند. در این‌گونه صندوقها، سهامداران سرمایه خود را بر روی انواع اوراق بهادار سرمایه‌گذاری می‌کنند و ممکن است مدت زمان تشکیل آن کوتاه‌مدت یا بدون محدودیت زمانی باشد. بدین‌ترتیب، سرمایه‌گذاران دارای سبد متنوعی از اوراق بهادار هستند و ریسک سرمایه‌گذاری آنها نیز در حداقل خود خواهد بود. این نوع از صندوقها ممکن است در سرمایه‌گذاری خود عملکرد محافظه‌کارانه و یا متهورانه داشته باشند (مهران‌فر، ۱۳۸۷).

ب) صندوق سرمایه‌گذاری بسته: به آن دسته از صندوقها گفته می‌شود که واحدهای سرمایه‌گذاری خود را همانند سایر شرکتها در بازار بورس یا خارج از بورس به فروش می‌رسانند. میزان سرمایه آنها ثابت بوده و تنها در دوره عرضه واحدهای سرمایه‌گذاری و پس از تصویب مجمع عمومی، اقدام به انتشار واحدهای سرمایه‌گذاری جدید می‌کنند و پس از اتمام دوره پذیره‌نویسی، سرمایه‌گذاران می‌توانند واحدهای سرمایه‌گذاری این صندوق را فقط در بازار بورس و یا خارج از بورس معامله کنند. قیمت واحدهای سرمایه‌گذاری این صندوقها از طریق جریان عرضه و تقاضای بازار تعیین می‌شود و می‌تواند کمتر یا بیشتر از ارزش خالص داراییهای صندوق باشد. این صندوقها، همانند سایر شرکتها به فروش واحدهای سرمایه‌گذاری خود اقدام می‌کنند (بورس اوراق بهادار تهران، ۱۳۹۰).

۴. پیشینه تحقیق

به‌طور کلی، حوزه‌های مرتبط با بازار سرمایه و عناصر تأثیرگذار در آن و کانالهای ارتباطی بازار سرمایه با متغیرهای اقتصادی نظیر رشد اقتصادی، از نظر مطالعات موضوعی بسیار غنی است. در همین راستا، سوابق تحقیق گسترده‌ای در داخل و خارج کشور وجود دارد. اما بررسیها نشان می‌دهد که در زمینه کارکردهای صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک و اثرات آن بر رشد اقتصادی، مطالعات زیادی صورت نگرفته است.

۵. مبانی اقتصادی

با مراجعه به شواهد اقتصادسنجی و پژوهشهای علمی صورت گرفته می‌توان دریافت که در بیشتر مطالعات انجام شده، این موضوع که توسعه بازارهای مالی موجب رشد اقتصادی سریعتر جوامع می‌شود، مورد تأیید قرار گرفته است (Ang 2008؛ فقهی کاشانی، ۱۳۸۶). لین‌وو و همکارانش (۲۰۱۰) در بررسی ۱۳ کشور اروپایی، طی سالهای ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۵، به یافته‌های جالبی دست یافتند که یکی از آنها تأثیر مثبت و محسوس توسعه نهادهای مالی بر رشد اقتصادی کشورهای مورد بررسی بود (Wu et al,2010). در پژوهشی دیگر اددوکان با تحلیل اطلاعات ۷۱ کشور در بازه زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ به این نتیجه رسید که در ۸۵ درصد از این کشورها، حضور نهادهای مالی، ترقی و توسعه اقتصادی این کشورها را به دنبال داشته است (Odedokun,1996). ژانگ و همکارانش، با بررسی ۲۸۶ شهر کشور چین طی سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ نشان دادند که توسعه نهادهای مالی به‌طور مثبتی با رشد اقتصادی شهرها مرتبط بوده است (Zhang et al, 2012). مطالعات گسترده بسیار دیگری در این زمینه انجام شده است که تمامی آنها به نتایج مشابهی مبنی بر تأثیر مثبت توسعه بخش مالی بر رشد اقتصادی دست یافته‌اند که تعدادی از آنها عبارتند از: گرین‌وود و جوانوویک (Greenwood & Jovanovic, 1990)، خان (Khan,2000)، شاو (Shaw,1973)، کار و اریک (Kar & Eric, 2000)، راجان و زینگالس (Rajan & zingales, 1998)، کینگ و اوین (King & Levine, 1993)، گرین‌وود و اسمیت (Greenwood & Smith, 1997)، لیو و هسو (Liu & Hsu, 2006).

صندوقهای سرمایه‌گذاری، یکی از مهمترین سازوکارهای سرمایه‌گذاری در بازارهای مالی هستند که شرایط بازار را از نظر ریسک و بازده برای سرمایه‌گذاران مختلف بویژه برای سرمایه‌گذاران مبتدی مساعدتر می‌کنند. این صندوقها، با ایفای نقش واسطه مالی، در واقع سرمایه‌گذاری افراد غیرحرفه‌ای را از حالت مستقیم به حالت غیرمستقیم تبدیل می‌کنند و در این رهگذر مزایای متعددی را برای بازار سرمایه و سرمایه‌گذار و در نهایت اقتصاد کلان جامعه فراهم می‌آورند (عادلی، ۱۳۹۱).

در ادامه با توجه به مطالب گفته شده، اهم کارکردهای اقتصادی این صندوقها تشریح می‌گردد.

۱-۵- ایجاد رقابت سازنده بین بنگاههای اقتصادی

موضوع رقابت‌پذیری یکی از مسائل اساسی است که برای ارزیابی آن معیارهای مختلفی وجود دارد. همچنین، رقابت‌پذیری یک موضوع مهم و محوری است که از آن بعنوان ابزاری برای رسیدن به رشد مطلوب اقتصادی و توسعه پایدار یاد می‌شود. در شرایط کنونی اقتصادی حاکم بر جهان، که یکی از دغدغه‌های کشور ما، پیوستن به سازمان جهانی تجارت است، رقابت‌پذیر بودن به معنای امکان دستیابی به موقعیت مناسب و ثبات در بازارهای جهانی است (عسگری، ۱۳۸۸).

وجود رقابت سالم، مهمترین محرک برای بنگاههای اقتصادی برای افزایش توان رقابتی‌شان و به عبارتی رقابت‌پذیریشان محسوب می‌شود. طبق گزارش سال ۲۰۰۱ اداره توسعه بین‌المللی (DFID) شواهد حاضر حکایت از آن دارند که اقدامات ضد رقابتی در عرصه بین‌المللی در کشورهای درحال توسعه متداولتر و نافذتر است و به مراحل توسعه آسیب می‌رسانند. دلیل این موضوع آن‌که، کشورهای در حال توسعه، به جای تکیه بر تولیدات صنایع بومی خود، به مقدار زیادی بر واردات متکی‌اند، تا اندازه‌ای که واردات آنها نیز مشمول اقدامات ضد رقابتی می‌شود و تولیدکننده‌ها و مشتریان داخلی متضرر می‌شوند.

از نظر اقتصاد خُرد، بورس یک نمونه بسیار نزدیک به بازار رقابت کامل است. کالاها در بورس همگن است و به‌دلیل وجود مقدار زیادی خریدار و فروشنده در آن و همچنین آزادی ورود و خروج، قیمتهای تعیین‌شده بسیار نزدیک به قیمتهای تعادلی است. بورس اوراق بهادار، با ایجاد فضای رقابتی، بعنوان ابزاری اقتصادی، باعث می‌شود که شرکتهای سودده، بتوانند از طریق فروش سهام به تأمین مالی بپردازند و برعکس شرکتهای زیانده، به‌طور خودکار از گردونه خارج شوند. بدین‌ترتیب، با چنین تفکیکی، بازار می‌تواند به تخصیص مطلوب منابع بپردازد (بورس اوراق بهادار تهران، ۱۳۹۰). در این راستا، صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک می‌توانند با توجه به شرایط و امکانات تخصصی خود، سرمایه‌گذاریهای مطلوبی را به انجام رسانند و فضای رقابتی جامعه را احیا کنند.

۲-۵- تسهیل فرآیند تأمین مالی شرکتها

مسأله تأمین مالی پروژه‌ها و بنگاههای اقتصادی در سالهای اخیر، به یکی از چالشهای اصلی توسعه بخش خصوصی و در نتیجه مانعی برای شتاب بخشیدن به رشد اقتصادی ایران تبدیل شده است. این امر مخصوصاً در شرایط کنونی که بنگاههای اقتصادی با شرایط رکودی

مواجه بوده و بانکها اغلب با مشکلات تأمین نقدینگی روبه‌رو هستند، بیش از پیش به مشکلات واحدهای تولیدی افزوده است. اهمیت این امر زمانی بیشتر خواهد شد که بدانیم مسأله تأمین مالی بنگاهها از جمله ضرورتها و یکی از پیش‌نیازهای اصلی تحقق اهداف نامگذاری سال گذشته با عنوان «تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی» است و در واقع بدون تجهیز بنگاههای اقتصادی به منابع مالی کافی، نمی‌توان انتظار داشت که تولید ملی از توان کافی برای توسعه فعالیتهای خود برخوردار باشد. هرچه بازارهای مالی (بازارهای پول و سرمایه) توسعه یافته‌تر باشد و به‌صورت کارآمدتر عمل کنند، بنگاههای اقتصادی نیز از فرصتهای بیشتری برای تأمین مالی طرحهای خود بهره‌مند شده و فرایند رشد اقتصادی نیز تسهیل خواهد شد. نتایج حاصل از آخرین گزارش رقابت‌پذیری مجمع جهانی اقتصاد ـ که در اواخر سال گذشته منتشر شد ـ نشان می‌دهد که از نگاه فعالان اقتصادی در ایران، معضل دسترسی به منابع مالی در صدر ۱۵ مانع فراروی کسب‌وکار و قبل از موانع دیگری از جمله عدم ثبات در سیاستهای دولت و تورم قرار گرفته است (پرخیده و تاجیک، ۱۳۹۱). از سوی دیگر، ایران کشوری درحال توسعه است که جهت نیل به توسعه و پیشرفت به شکل قابل توجهی نیازمند سرمایه‌گذاری و تشکیل سرمایه در سطوح کلان و خُرد است. لذا، تأمین مالی و سرمایه‌گذاری همواره یکی از دغدغه‌ها و معضلات دولت و بنگاهها در ایران بوده است (قاسمی، ۱۳۸۸). در ایران، بنگاههای کوچک و متوسط با در اختیار داشتن بیش از ۶۰درصد اشتغال و ۹۴ درصد از مجموع بنگاهها با مشکلات بسیاری مواجه‌اند که براساس مطالعات انجام شده، تأمین مالی و مکانیزمهای آن، یکی از مهمترین این مشکلات است (قاسمی و علمی مقدم، ۱۳۸۸).

بازار سرمایه، یکی از رکنهای بازار مالی است و نقش مؤثری در بسیج امکانات مالی و سرمایه‌ای به‌منظور رشد و توسعه اقتصادی کشورها دارد و در بسیاری از کشورهای جهان نقش تأمین مالی اعتبارات مورد نیاز بنگاههای اقتصادی را بر عهده دارند (اکبری و جلیلیان، ۱۳۸۹). یکی از عمده‌ترین پیامدهای کارایی بازار سرمایه این است که از منابع موجود به بهترین وجه، و به شکلی درست و مطلوب، بهره‌برداری می‌شود. بازار سرمایه باید این ویژگی را داشته باشد که از طریق آن، شرکتهای نیازمند بتوانند سرمایه مورد نیاز خود را تأمین کنند و شرکتهایی که به راستی نباید منابع تازه به‌دست آورند و پروژه‌های آنها توازی معقولی از بازده و خطر ندارد، از دستیابی به منابع جدید در بازار محروم شوند (جهانخانی و عبده تبریزی، ۱۳۷۳). یکی از فرصتهایی که می‌تواند بر حجم بازار سرمایه و کارایی آن تأثیر بسزایی داشته باشد، صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک است که می‌تواند بعنوان منبعی پایدار برای تأمین مالی پروژه‌های سرمایه‌گذاری تلقی شود (قاسمی، ۱۳۸۸).

۳-۵- کمک به گسترش مالکیت عمومی و توزیع عادلانه درآمد (سیاست خصوصی‌سازی و اجرای بند ج اصل ٤٤ قانون اساسی)

فرایند خصوصی‌سازی به صورت گسترده‌ای در کشورهای جهان در حال انجام می‌باشد. دلیل این امر، احساس دولتمردان به ضرورت واگذاری فعالیتهای اقتصادی و مؤسسات دولتی به بخش خصوصی است. آنچه در این مورد قابل توجه است، روشهای اجرای سیاست واگذاری و بررسی نقش بازارهای مالی و نهادهای مالی واسطه‌ای در تسهیل اجرای این سیاست است. واگذاری فعالیتهای اقتصادی به بخش خصوصی، به‌صورت فروش سهام شرکتهای دولتی به سرمایه‌گذاران بخش خصوصی صورت می‌گیرد. خرید و فروش سهام نیاز به بازار مالی مناسب دارد. بنابراین، یکی از ملزومات اولیه واگذاری، وجود یک بازار مالی مناسب و فعال است. یعنی، با فراهم بودن سایر شرایط، هر اندازه بازار مالی سازمان‌یافته‌تر، وسیعتر و دارای مؤسسات مالی قویتری باشد، متناسب با آن جریان واگذاری تسهیل می‌گردد و به عکس، درصورت عدم انسجام و کارایی بازار مالی و عدم نهادهای مالی مناسب، جریان واگذاری، بمراتب کندتر خواهد شد (فدایی خوراسگانی، ۱۳۸۸).

تصویب سیاستهای اصل ۴۴ توسط مجلس شورای اسلامی برای فعال نمودن بخش خصوصی، از جمله سیاستهای بلندمدتی است که به‌منظور اصلاحات اقتصادی و دستیابی به توسعه پایدار صورت گرفته است. اهدافی که برای تحقق چنین آرمانی تعیین شده عبارت است از:

– شتاب بخشیدن به رشد اقتصادی.

– گسترش مالکیت بنگاههای اقتصادی و بازار سرمایه و افزایش مشارکت عمومی.

– کاهش انحصار، افزایش رقابت پذیری در اقتصاد ملی و آزادسازی اقتصاد.

– افزایش سهم بخشهای خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی.

– کاستن از بار مالی و مدیریت دولت در تصدی

فعالیتهای اقتصادی.

– افزایش سطح عمومی اشتغال.

– تشویق مردم به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بهبود درآمد خانوارها.

– جابه‌جایی مالکیت و کنترل اقتصادی از بخش دولتی به بخش خصوصی.

– افزایش هزینه‌های پژوهش و توسعه در بخش خصوصی.

– ارتقای کارایی بنگاههای اقتصادی و بهره‌وری منابع مادی، انسانی و فناوری.

امروزه، برخی از کشورها برای دستیابی به توسعه پایدار از راهبرد خصوصی‌سازی و برخی دیگر از راهبرد بهبود محیط کسب‌وکار و رفع موانع مربوط به گسترش بخش خصوصی، بعنوان راهبرد مکمل استفاده می‌کنند. البته در هر نظامی دیدگاه خاصی پیرامون بخش خصوصی وجود دارد؛ مثلاً، در نظام سوسیالیستی اصل، نفی مالکیت خصوصی و در کاپیتالیسم اصل، تکیه بر مالکیت خصوصی و آزادی مطلق آن است درحالی که اسلام قایل به اصل مالکیت دوگانه (مالکیت خصوصی، عمومی و دولتی) است و در عین‌حال، برای هر یک از اقسام مالکیت حدود و مقرراتی وضع کرده که درصورت اجرای صحیح آن، معایب هر یک از دو سیستم دیگر برطرف شده و اقتصاد جامعه بالندگی و شکوفایی نوینی خواهد یافت. تنها وجه مشترک اقتصاد اسلامی و کاپیتالیسم، اصل احترام به مالکیت خصوصی است، ولی، حدود و مقررات آن بسیار با هم تفاوت دارد و دو ماهیت جدا از یکدیگرند. یکی از تکالیف قانونی دولت در اجرای سیاست اصل ۴۴، توانمندسازی بخش خصوصی، ایجاد فضای کسب‌وکار و تشکیل و تقویت نهادهای مالی مرتبط با آن است. هم‌اکنون یکی از مهمترین موانع اجرای صحیح خصوصی‌سازی، نبود بسترهای لازم، یا به عبارتی نبود ابزارهای لازم و تدابیر هموارکننده برای مشارکت بخش خصوصی و غیردولتی است. لذا، با توجه به اهمیت اصل ۴۴ و ضرورت گسترش فعالیتهای اقتصادی در بخش خصوصی، به‌نظر می‌رسد برای رسیدن به اهداف پیش‌گفته باید ابزارهای مالی مورد نیاز این بخش نیز فراهم شود. یکی از این ابزارها، تشکیل صندوقهای سرمایه‌گذاری است. در این راستا، در سال ۱۳۸۸ دولت لایحه‌ای مبنی بر تأسیس و حمایت از صندوقهای سرمایه‌گذاری به مجلس تقدیم کرده است. اگرچه برخی از شرکتها و صندوقهای سرمایه‌گذاری مانند شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی، سرمایه‌گذاری مهر اقتصاد ایرانیان و صندوقهای بازنشستگی از جمله نهادهای مالی هستند که حجم زیادی از منابع مالی را در اختیار دارند. اما، این نوع صندوقها در واقع نوعی نهاد شبه دولتی هستند که نه نظارت‌پذیری مجلس و سایر نهادهای نظارتی را پذیرا هستند و نه خصوصی هستند که قواعد رقابت‌پذیری را رعایت کنند. کارآفرینان که خود دارای ایده نو و دانش عملی هستند، قادرند بیشترین تأثیر را در فضای کسب‌وکار ایجاد کنند و موجب تحرک اقتصادی و بهبود محیط کسب‌وکار گردند و این منوط به ایجاد سازوکارهای لازم برای تحقق چنین هدفی است. بالفعل کردن ایده‌های بالقوه، نیازمند تأمین منابع مالی فوری برای این‌گونه کارآفرینان است که صندوق سرمایه‌گذاری بعنوان یکی از نهادهای فعال مالی می‌تواند برای گسترش کارآفرینی و حمایت از ایده‌های خلاق کسب وکار در صحنه اقتصاد نقش‌آفرینی کند (صالحی و ستاره آسمان، ۱۳۸۹).

٤–٥- تخصیص درست منابع

منظور از تخصیص درست منابع، آن است که سرمایه‌ها توسط واحدهای اقتصادی کارا جذب شود که با حداقل منابع، حداکثر بازدهی را به‌دست می‌آورند. به‌عبارت دیگر، تخصیص منابع و سرمایه‌ها هنگامی مناسب است که بیشترین بخش سرمایه متوجه سودآورترین فعالیتها شود. پس تخصیص سرمایه هنگامی درست انجام خواهد شد که ببینیم شرکتهایی که فرصتهای سرمایه‌گذاری بهتری دارند، سرمایه خود را تأمین می‌کنند و آن بخشهایی از اقتصاد که بازدهی کمتری دارند، با محدودیتهای بیشتری روبه‌رو هستند و از استفاده از سرمایه محروم می‌شوند (جهانخانی و عبده تبریزی، ۱۳۷۳). امروزه، سرمایه‌گذاری بعنوان یکی از مسائل مطرح در مباحث اقتصادی است که برای تداوم رشد اقتصادی و تشکیل سرمایه در هر کشوری ـ بویژه کشورهای درحال توسعه ـ از اهمیت زیادی برخوردار است. استفاده از امکانات سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، از طریق تخصیص درست منابع، از مهمترین عوامل دستیابی به رشد و پیشرفت است (King & Levine, 1993).

نقش بورس اوراق بهادار در رشد اقتصادی کشور بر هیچ‌کس پوشیده نیست. بورس اوراق بهادار کمک شایانی به جذب سرمایه‌های اندک و تخصیص این سرمایه‌ها به واحدهای اقتصادی کارا می‌کند. یکی از مزایای کارایی بازار اوراق بهادار این است که تخصیص

مناسب منابع صورت می‌گیرد؛ زیرا، در یک بازار کارا، بیشترین مقدار سرمایه توسط کارآمدترین شرکتها جذب می‌شود. هزینه جمع‌آوری اطلاعات بنگاههای اقتصادی و پردازش آنها برای افرادی که قصد سرمایه‌گذاری در آنها را دارند، سنگین است و از سوی دیگر عدم نظارت و کنترل مناسب بر فعالیت شرکتها، باعث می‌شود که منابع مالی به طرف سرمایه‌گذاریهای مفید و سودآور سوق داده نشود؛ زیرا، سرمایه‌گذاران در فعالیتهایی که فاقد اطلاعات قابل اطمینان هستند، تمایل به سرمایه‌گذاری ندارند. از این‌رو، ممکن است سرمایه‌ها از مسیر اصلی خود منحرف شده و به پروژه‌های با کارایی کمتر تخصیص یابد. وجود بازارهای مالی کارآمد شرایط را برای شناسایی بنگاههای کارآمد با حداقل هزینه فراهم می‌کند و در نتیجه سرمایه‌ها به فعالیتهایی اختصاص می‌یابد که کارایی بیشتری دارند. درصورت کارا بودن بازار سرمایه، تخصیص منابع که مهمترین عامل تولید و رشد اقتصادی است، به‌صورت مطلوب و مناسب انجام خواهد شد (جهانخانی و عبده تبریزی، ۱۳۷۳). صندوقهای سرمایه‌گذاری، با توجه به رسالت خود می‌توانند بهترین فضاها را برای سرمایه‌گذاری انتخاب کنند و در تخصیص درست منابع در اقتصاد کشور نقش مهمی ایفا کنند.

۵-۵- کنترل حجم نقدینگی

بررسیهای کلایمیر و ورستگ (۲۰۱۰) که در طی سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۵ در بیش از ۹۰ کشور دنیا انجام دادند، نشان می‌دهد که توسعه نهادهای مالی موجب افزایش رشد اقتصادی کشورها شده است و این تأثیر در کشورهای با درآمد کم که دارای توسعه مالی اندکی هستند و دولت عملکرد ضعیفی از خود نشان می‌دهد، به مراتب قویتر بوده است (Kleimeier & Versteeg, 2010). به‌واسطه معرفی ابزارهای جدید مالی، با جذب و هدایت بخشی از نقدینگی سرگردان جامعه به سمت بازار سرمایه، به مهار تورم اقتصاد ملی نیز کمک شایانی کرده است (سعیدی و همکاران، ۱۳۸۹). از مهمترین اهداف توسعه صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک در بازار سرمایه سراسر جهان، جذب نقدینگیهای سرگردان جامعه بوده است (حبیب‌نیا و شاه مرادی، ۱۳۸۸).

٦-٥- جلوگیری از انباشت سرمایه در دست دولت و سرمایه‌گذاران بزرگ

بی‌تردید حداقل کردن شکاف توزیعی یکی از هدفهای بی‌بدیل سیاست اقتصادی دولت است. مطابق آیه شریفه «کَیْ لایَکُونَ دُولَهَ بَیْنَ الأَغْنیاءِ مِنْکُم» (تا اموال در میان ثروتمندان شما دست به دست نشود ـ حشر ۵۹) نظام اقتصادی جامعه باید به‌گونه‌ای سروسامان یابد که ثروت جامعه ـ که مانند خون در شریانهای جامعه است ـ در اختیار عده‌ای معدود قرار نگیرد. دغدغه دولت در همه سالهای گذشته آن بوده که تمرکز ثروت در دست افراد خاص، وضعیت ناهنجار و غیرقابل تحملی برای کشور ایجاد نکند و واقعیتهای بازار، با ضرورتهای عدالت اجتماعی منطبق شود. می‌دانیم که ساختار مالکیتی جامعه و وضعیت ثروت خانوارها نقش عمده‌ای در توسعه و پیشرفت کشور ایفا می‌کند. دولت نسبت به الگوهای مالکیت در جامعه ایران بی‌تفاوت نیست؛ زیرا، مالکیت خانوارها بر امنیت اجتماعی تأثیر جدی دارد. چنین است که ترکیب مالکیت افراد و خانوارها اهمیت پیدا می‌کند و آن ترکیب و الگوهایی مدنظر قرار می‌گیرد که به تمرکز بیشتر ثروت و ارزشهای اقتصادی منتهی نشود. پرواضح است که برای دولت قابل تحمل نیست که درصد محسوسی از کل جمعیت زیر خط فقر زندگی کنند درحالی که ثروت کافی در کشور وجود دارد که اگر به درستی توزیع شود، امکان زندگی مادی مناسب برای همه ایرانیان فراهم می‌شود. توسعه متوازن برای تحقق سلامت فکری و جسمی جامعه می‌طلبد که برنامه‌های بازتوزیع ثروت و تأمین اجتماعی به درستی اجرا شود (عبده تبریزی، ۱۳۸۳).

برنامه‌های توسعه و عمق بخشیدن به بازار سرمایه کشور، می‌تواند خلق ارزش، ثروت و درآمد کند، اما، با توجه به مطالب ذکر شده، موضوعی که به همین مقدار اهمیت دارد، مسأله توزیع عادلانه این ارزشها و ثروت در کشور است. نهادها و ابزارهای بسیاری باید خود را در خدمت تحقق این هدف قرار دهند و سیاستهای متعددی می‌باید اعمال شود. اما، درست است بگوییم که بورس در این زمینه می‌تواند به‌صورت جدی تأثیرگذار باشد و تا حدی شکاف بین غنی و فقیر را پر کند. بورس امکان تجمیع منابع مالی طبقات ضعیف و متوسط را فراهم می‌کند و این منابع را در طرحهای بزرگ سرمایه‌گذاری می‌کند. این امکان تجمیع که فواید آن نصیب خانوارهای با درآمد پایین نیز می‌شود، از انباشت ثروت در دست عده معدودی می‌کاهد و امکان مشارکت عمومی مردم در طرحهای سرمایه‌گذاری مختلف را فراهم می‌سازد. سرمایه‌گذاری در صندوقهای سرمایه‌گذاری می‌تواند شرایطی برای تقسیم مالکیت واحدهای اقتصادی بزرگ به گروههای گسترده‌ای از مردم را فراهم آورد که در این راستا سود به دست آمده، به‌جای اینکه بین افراد

معدودی توزیع شود، بین افراد بیشتری تقسیم می‌شود که این خود به عادلانه شدن توزیع درآمد کمک می‌کند و برای سرمایه‌گذاران امکان بهره‌مندی از سود حقیقی ناشی از طرحهای اقتصادی را به‌صورت عادلانه‌ای فراهم می‌آورد (نظرپور و ابراهیمی، ۱۳۸۸).

۷-۵- تغییر الگوی سرمایه‌گذاری غیر مولد به مولد

توسعه نهادهای مالی، نه تنها منجر به افزایش سرمایه می‌شود، بلکه مهمتر از آن بر بهبود کیفیت و کارایی سرمایه نیز مؤثر خواهد بود و این افزایش کیفیت سرمایه خود می‌تواند یکی از عوامل مهم در رشد اقتصادی کشورها باشد (Kleimeier & Versteeg, 2010). در اقتصادهای مدرن امروزی، سیستمهای مالی، بعنوان کانالهایی در راه جمع‌آوری و دسته‌بندی سرمایه‌های موجود مورد استفاده قرار می‌گیرد، (Handa & Khan, 2008). عامه مردم وجوه پس‌اندازی خود را به انواع زیورها، طلا و کالاهای بادوام و پولهای خارجی تبدیل می‌کنند که در درازمدت جانشین پول رایج شمرده می‌شود. به این ترتیب، بخش بزرگی از پس‌اندازهای مردم به‌صورت مجموعه‌های غیرمولد درمی‌آید که بازدارنده توسعه شمرده می‌شود. صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک از راه تجهیز سرمایه، جهت دادن آنها به سمت فعالیتهای اقتصادی، همسو با رشد اقتصادی و سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار و بهره‌برداری از سود این اوراق و تسهیل تأمین مالی مؤسسه‌ها و شرکتهای دولتی و خصوصی، نقش شگرفی در رشد و توسعه اقتصادی و سهم بسزایی در رسیدن به هدفهای والای شریعت مقدس اسلامی خواهند داشت. صندوقهای سرمایه‌گذاری، به‌علت مزیتها و ویژگیهایی که دارند و به علت سهولت ورود تمام گروهها (حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای، کم درآمد و پردرآمد) به این صندوقها و به‌کارگیری ابزارهای مالی متنوع، می‌توانند کمبودهای بازار سرمایه را جبران کنند (نظرپور و ابراهیمی، ۱۳۸۸).

۸-۵- افزایش و بهبود تولید ملی

سرمایه‌گذاری و تشکیل سرمایه، نیاز اولیه هر فعالیت اقتصادی است و بدون وجود حداقل سرمایه، یک بنگاه اقتصادی فعلیت نمی‌یابد. از سویی دیگر، نظریه‌ها و تجربه جهانی حاکی از آن است که میان توسعه بخش مالی اقتصاد و توسعه اقتصادی رابطه بسیار نزدیکی وجود دارد؛ چنان‌که حجم بالای معاملات، قدرت نقدشوندگی بالا و تعداد قابل توجه سرمایه‌گذاران در بورسهای کشورهایی با اقتصاد پیشرفته نیز مؤید این رابطه است.

براساس اطلاعات ارائه شده توسط بانک جهانی، در سال ۲۰۱۰ ارزش بخش مالی به تولید ناخالص ملی در کشورهای توسعه یافته مثل آمریکا ۱۱۷ درصد، چین ۸۱درصد، ژاپن ۷۵درصد بوده. این نسبت برای ایران ۱۹درصد بوده و این نشان از کارکردهای بازار مالی در اقتصادهای توسعه‌یافته دارد (شکوهی، ۱۳۹۲).

ممکن است افرادی در جامعه باشند که مازاد منابع مالی داشته و هیچ برنامه‌ای نیز برای آن نداشته باشند. در عین‌حال، افراد دیگری باشند که دارای ایده‌های فراوانی هستند که به دلیل کمبود منابع مالی قادر به پیگیری آنها نباشند. برقراری ارتباط میان این دو دسته از افراد می‌تواند با تأثیر برطرف تولید و عرضه اقتصاد و ایجاد زمینه مالی برای کارآفرینان، کارایی اقتصاد را در مجموع افزایش دهد. در این حالت، با وجود واسطه‌های مالی نظیر صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک یک بازی برد ـ برد میان پس‌اندازکنندگان و نیازمندان سرمایه شکل خواهد گرفت (قاسمی، ۱۳۸۸). صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، بعنوان یکی از مهمترین و مؤثرترین نهادهای مالی واسطه‌ای، می‌توانند در بهبود کمی و کیفی تولید ملی نقشی فعال ایفا کنند. یکی از تحقیقات بنیادی در این زمینه مربوط به مطالعات آقای گلداسمیت (۱۹۶۹) است. فرض اصلی تحقیقات او آن بود که اندازه توسعه نهادهای مالی، ارتباط مستقیمی با سطح خدمات ارائه شده توسط آنها دارد. گلداسمیت با استفاده از اطلاعات و داده‌های سال ۱۹۶۴ و قبل از آن، ۳۵ کشور را مورد بررسی قرار داد. شواهد و مدارک حاصل از این پژوهش حاکی از آن بود که در کشورهای توسعه‌یافته افزایش خدمات وتوسعه نهادهای مالی واسطه‌ای تأثیر مثبتی بر رشد و بهبود تولید داخلی آنها داشته است. در پژوهشی دیگر، وانگ (۲۰۱۱) با مطالعه بر روی پنج کشور هنگ‌کنگ، چین، ژاپن، ایالات متحده و انگلستان به این نتیجه رسید که توسعه بازار سهام تأثیر قوی و مثبتی بر تولید صنعتی داشته است (Wong, 2011)

صندوقهای سرمایه‌گذاری، پس‌انداز خانوارها را به‌منظور تأمین مالی سرمایه‌گذاریها، در اختیار بخشهای مفید و مولد اقتصادی ـ که از حیث اقتصادی کارایی دارند ـ قرار می‌دهند. بخشهای مولد اقتصادی نیز با استفاده از این منابع مالی و با توجه به کاهش ریسک، به افزایش تولید پرداخته و در این جهت از نیروی کار، زمین و مواد اولیه بلااستفاده نیز بهره برده و آنها نیز به اشتغال درمی‌آیند و این در کل اقتصاد، باعث بهتر شدن تخصیص منابع و افزایش تولید کل و اشتغال نهاده‌های

تولیدی در اقتصاد می‌شود (شکوهی، ۱۳۹۲).

۶. بحث و نتیجه‌گیری

یکی از اساسی‌ترین مسائل اقتصادی افراد، واحدهای تجاری، مؤسسات مالی و اعتباری، بانکها و کشورها، تخصیص درست منابع است و یکی از این منابع مهم، سرمایه است. اگر توسعه اقتصادی را بعنوان مجموعه عملیات یک کشور برای بهبود سطح زندگی مردم و افزایش درآمد ملی بدانیم، درمی‌یابیم که مهمترین مسأله در این زمینه سرمایه‌گذاری است و سرمایه هسته اصلی توسعه اقتصادی را تشکیل می‌دهد.

موضوع رکود اقتصادی، که امروزه بر جامعه ما حکمفرما شده، بر کسی پوشیده نیست. یکی از عمده‌ترین دلایل این رکود، عدم مدیریت نقدینگی در جامعه است. جوامعی که نقدینگی خود را به‌صورت صحیح هدایت نکنند و آن نقدینگی تبدیل به منابع عمومی و ثروت نشود، دچار رکود خواهند شد. در ایران نیز مدیریت نادرست نقدینگی و به تبع آن بی‌بهره ماندن بنگاههای اقتصادی از منابع مالی کافی، یکی از چالشهای اصلی سیاستگذاران و مسئولان این حوزه محسوب می‌شود. برای خروج از شرایط کنونی و کاهش رکود اقتصادی، تورم، بیکاری و عدم مدیریت صحیح نقدینگیهای جامعه، لازم است که از تمامی ابزارها و ظرفیتهای موجود، نهایت استفاده به عمل آید. از این‌رو، ابداعات و نوآوریهای بسیاری با هدف جمع‌آوری سرمایه‌های خُرد و هدایت هوشمند آنها در راه بهبود سودآوری و کاهش ریسک سرمایه‌گذاری صورت گرفته است. صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، یکی از این ابداعات است. این صندوقها، از نهادهای مالی بسیار مهم بازار سرمایه شمرده می‌شود، که منابع مردم را جمع‌آوری کرده و آنها را در جهت سرمایه‌گذاریهای مولد اقتصادی به بخشهای گوناگون جامعه تزریق می‌کند. این صندوقها، به‌علت مزیتها و ویژگیهای خاصی که دارند، می‌توانند مورد استقبال مردم ـ بویژه افراد با سرمایه اندک ـ قرار گیرند. هرچند این فعالیت از اهمیت بالایی برخوردار است، امّا متأسفانه به جز در ایالات متحده، در سایر کشورهای جهان از جمله ایران، کمتر مورد توجه محیط‌های آکادمیک و دانشگاهی بوده است.

منابع

- احمدی حاجی آبادی، سید روح‌الله؛ بهاروندی، احمد (۱۳۹۰). «راهکارهای اجرای صحیح عقدهای مشارکتی در نظام بانکی ایران». **فصلنامه اقتصاد اسلامی**، ش ۳۸، صص ۱۴۶-۱۱۹.

- اکبری، پیمان؛ جلیلیان، یوسف (۱۳۸۹). «نقش نوآوریهای مالی در رشد و توسعه اقتصادی». **ماهنامه اتاق بازرگانی ایران**، ش ۴۳، صص ۳۴-۳۲.

- بورس اوراق بهادار تهران (۱۳۹۰). **آموزش سرمایه‌گذاری در بورس اوراق بهادار تهران (مقدماتی)**. تهران، نشر نوای مدرسه با همکاری بورس اوراق تهران، چاپ دوم.

- پرخیده، احمد؛ تاجیک، مهدی (۱۳۹۱). «نگاهی به چالشهای تأمین مالی بنگاههای اقتصادی در ایران». **گزارش نظرسنجی ماهانه** از هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران.

- پور زمانی، زهرا؛ و دیگران (۱۳۸۹). «بررسی تأثیر برخی عوامل مدیریتی و محیطی بر بازده صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک در ایران». **پژوهشهای مدیریت**، ش ۸۶، صص ۱۰۱-۸۵.

- پوریان، حیدر (۱۳۷۸). ابعاد قانونی و مقرراتی نهادهای مالی پایه- اوراق بهادار مورد نیاز کشور. **دومین همایش مدیریت مالی ایران**.

- جباری، رامین؛ صالحی صدقیانی، جمشید؛ امیری، مقصود (۱۳۹۱)، «ارزیابی عملکرد و انتخاب پرتفوی از صندوقهای سرمایه‌گذاری سهام». مجله **تحقیق در عملیات و کاربردهای آن**. ش ۳۲، صص ۱۹-۱.

- جعفری، علی (۱۳۸۷). **اصول و مبانی سرمایه‌گذاری در بورس اوراق بهادار**. تهران، کیومرث.

- جعفری سرشت، داوود (۱۳۸۶). **گزارش شناخت صندوق مشترک سرمایه‌گذاری**. تهران، مدیریت پژوهش توسعه و مطالعات اسلامی، ص ۱۴.

- جهانخانی، علی؛ عبده تبریزی، حسین (۱۳۷۳). «نظریه بازار کارای سرمایه». فصلنامه **تحقیقات مالی**، س ۱،ش۱ صص ۲۳-۷.

- چاوشی، بهنام (۱۳۸۷). «صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک سهام در ایران». **ماهنامه بورس**، ش ۷۸، صص ۳۷-۲۸.

- حبیب نیا، علی؛ شاه مرادی، هارمونی (۱۳۸۸). «صندوق سرمایه‌گذاری مشترک ابزاری کمکی برای سرمایه‌گذاری کوچک». **اولین کنفرانس بین‌المللی توسعه نظام تأمین مالی در ایران**، تهران دانشگاه صنعتی شریف، مرکز مطالعات تکنولوژی.

- راعی، رضا؛ پویان‌فر، احمد (۱۳۸۹). **مدیریت سرمایه‌گذاری پیشرفته**. تهران، سمت.

- روشنگرزاده، امین؛ احمدی، محمد رمضان (۱۳۹۰). «بررسی عملکرد صندوقهای سرمایه‌گذاری براساس معیارهای مبتنی بر تئوری فرامدرن پرتفوی و ارتباط بین رتبه‌بندی آنها با

معیارهای مدرن پرتفوی». **پژوهشهای حسابداری مالی**، س ۳، ش ۱، صص ۱۶۰-۱۴۳.

– سازمان بورس اوراق بهادار (۱۳۹۰). **صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک**. شرکت اطلاع‌رسانی و خدمات بورس.

– سعیدی، علی؛ و دیگران (۱۳۸۹). **نهادهای مالی: راهنمای قانون بازار اوراق بهادار**، تهران، نشر بورس و اوراق بهادار.

– سعیدی، علی؛ سعیدی، حسین (۱۳۹۰). «ارتباط بین جریان سرمایه صندوقهای سرمایه‌گذاری و بازده بازار: شواهدی از بورس اوراق بهادار تهران». **تحقیقات مالی**، دوره ۱۳، ش ۳۲، صص ۵۶-۳۵.

– سعیدی، علی؛ محسنی، قاسم؛ مشتاق، سعید (۱۳۸۹). «عوامل مؤثر بر بازده صندوقهای سرمایه‌گذاری در سهام در بورس اوراق بهادار تهران». فصلنامه **بورس اوراق بهادار**، س ۳، ش ۱۰، صص ۱۴۱-۱۲۳.

– سعیدی، علی؛ مقدسیان، ایمان (۱۳۸۹). «ارزیابی عملکرد صندوقهای سرمایه‌گذاری سهام در ایران». فصلنامه **بورس اوراق بهادار**، س ۳، ش ۹، صص ۲۴-۵.

– شکوهی، مهدی (۱۳۹۲). «صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک، فرصتی نو برای سرمایه‌گذاری در ایران». **مجموعه مقالات دومین کنفرانس بین‌المللی مدیریت، کارآفرینی و توسعه اقتصادی**، قم، جباری.

– شهرآبادی، ابوالفضل؛ بشیری، ندا (۱۳۸۹). **مدیریت سرمایه‌گذاری در بورس اوراق بهادار**. تهران، نشر سازمان بورس اوراق بهادار، اطلاع‌رسانی و خدمات بورس.

– شیرازیان، زهرا (۱۳۸۴). **بررسی ارتباط میان عملکرد شرکتهای سرمایه‌گذاری با اندازه و رتبه نقدشوندگی آنها**. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت.

– صالحی، اله کرم؛ ستاره آسمان، هومن (۱۳۸۹). «سرمایه‌گذاری مخاطره‌پذیر، ابزار تأمین مالی نوین برای کارآفرینان». مجله **مهندسی مالی و مدیریت پرتفوی**، ش ۱، صص ۱۲۴-۱۰۳.

– عادلی، امید علی (۱۳۹۱). «اندازه‌گیری کارایی صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک». مجله **تحقیق در عملیات و کاربردهای آن**، ش ۳۵، ۴۱-۲۷.

– عبده تبریزی، حسین (۱۳۸۳). «دیدگاه مدیر مسئول: بازار سرمایه ابزاری برای بسط طبقه متوسط». **بورس**، ش ۴۲، صص ۳-۲.

– عبده تبریزی، حسین؛ شریفیان، روح‌الله (۱۳۸۶). «بررسی اثر ریسک نامطلوب در ارزیابی عملکرد شرکتهای سرمایه‌گذاری پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران». فصلنامه **تحقیقات مالی**، دوره ۹، ش ۲۴، صص ۲۰-۳.

– عسگری، منصور (۱۳۸۸). «رتبه‌بندی قدرت رقابت‌پذیری صنایع کوچک و متوسط در ایران». **بررسیهای بازرگانی**، ش ۳۸: ۳۱-۲۱.

– فدایی خوراسگانی، مهدی (۱۳۸۸). «توسعه فعالیتهای اقتصادی از طریق بانکهای سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران». **اولین همایش ملی اقتصاد**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خمینی شهر، اسفند ۱۳۸۸.

– فقهی کاشانی، محمد (۱۳۸۶). **تکمیل نهادهای مالی در کشور**. پژوهشکده پولی و بانکی بهار.

– قاسمی، علی؛ علمی مقدم، مصطفی (۱۳۸۸). «افزایش رقابت‌پذیری بنگاههای کوچک و متوسط و تأمین مالی آنها با تأکید بر توسعه رویکرد خوشه‌ای». **مجله اقتصادی**، ش ۹۳ و ۹۴، صص ۹۰-۷۱.

– قاسمی، مجتبی (۱۳۸۸). **بازارهای مالی و توسعه اقتصادی، نگاهی به نقش سیستمهای مستمری بر بازارهای مالی و توسعه اقتصادی**. مؤسسه حسابرسی صندوق بازنشستگی کشوری، واحد مطالعات و تحقیقات بیمه‌ای.

– **قانون بازار اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران** (۱۳۸۴). مصوب آذرماه ۱۳۸۴ مجلس شورای اسلامی.

– کردبچه، حمید؛ مالمیر، علی (۱۳۹۱). صندوقهای سرمایه‌گذاری مشترک. **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، ش ۲۸۸، ۱۸۹-۱۷۴.

– گزارش همایش (۱۳۸۷). «صندوقهای مالی، جهشی بزرگ در سرمایه‌گذاری». ماهنامه **کارآفرینان امیرکبیر**، س ۴، ش ۴۳، صص ۳۴-۳۰.

– مهران‌فر، محمدرضا (۱۳۸۷). **آشنایی با مفاهیم بورس اوراق بهادار**. تهران، نشر چالش.

– نظرپور، محمدنقی؛ ابراهیمی، محبوبه (۱۳۸۸). «طراحی صندوق سرمایه‌گذاری مشترک اسلامی در بازار سرمایه». فصلنامه علمی پژوهشی **اقتصاد اسلامی**، س ۹، ش ۳۳، صص ۹۴-۶۳.

- Anderson, S., Ahmed, P. (2005). **Mutual Fund (Fifty years of research findings)**. US, North Florida: Innovations in Financial Markets and Institution (IFMI).

- Ang, J. B. (2008). "A survey of recent developments in the literature of finance and growth". **Journal of Economic Surveys**, 22 (3), 536–576.

- Basu, S (1977). "Investment performance of common stock in relation to their price-earnings tatics: A test of the efficient market hypothesis". **The Journal of Finance**, 32(3), 663–682.

- Capon, N., Fitsimons, G., Prince, R. (1996). "An individual level analysis of the mutual fund investment

development in economic growth: The experiences of Taiwan, Korea, and Japan". **Journal of Asian Economics** (17), 667–690.

- Mishkin, F.S., Eakins, S.G. (2011). **Financial Markets & Institutions.** Addison Wesley**.**

- Odedokun, M. O. (1996). "Alternative econometric approaches for analyzing the role of the financial sector in economic growth: Time-series evidence from LDCs". **Journal of Development Economies**, (50), 119–146.

- Rajan, R., Zingales, L. (1998). "Financial Dependence and Growth". **The American Economic Review**, (88)**,** 559–586.

- Sethu, G. (2006). "Governance of Mutual Funds and the Institution of Trustee", **Economic and Political Weekly**, 41(15), 1413–1416.
- Shaw, E. S. (1973). **Financial Deepening in Economic Development**. New York: Oxford University Press.

- Stiglitz, J. E. (1992). **Financial markets and development**. **Oxford Review of Economic Policy**, (5), 55–68.

- Tang, K., Wang, W., Xu, Rong. (2012). "Size and performance of Chinese mutual funds: The role of economy of scale and liquidity". **Pacific-Basin Finance Journal,** (20), 228–246.

- USA. Investment Company Act of 1940 (1940). Http://www.seo.gov.

- Wong, A. (2011). "Development of Financial Market and Economic Growth: Review of Hong Kong, China, Japan, United States and United Kingdom". **International Journal of Economics and Finance,** 3(2), 111–115.

- World Bank (1989). **World Development Report**. Oxford University Press, New York.- Wu, G., (1997). "Discussion on poverty alleviation subsidized-loan policy". **China Rural Survey**, 7–13.

- Wu, J. L., Hou, H., Cheng, S.Y (2010). "The dynamic impacts of financial institutions on economic growth: Evidence from the European Union". **Journal of Macroeconomics**, (32), 879–891.

- Zhang, J., Wang, L., Wang, S. (2012). "Financial development and economic growth: Recent evidence from China". **Journal of Comparative Economics**, (40), 393–412.

- Zheng, L. (2008). **The Behavior of Mutual Fund Investors**. Paul Merage School of Business, University of California, Irvine.

decision. **Journal of Financial Services Research,** (10), 59–82.

- Chen, H. L., Ga'o, S., Hu, X. (2012). "Closing and cloning in open-end mutual funds". **Journal of Banking & Finance**, (36), 1210–1223.

- Christensen, G. (1993). "The limits to informal financial intermediation". **World Development**, (21), 721–731.

- Davis, G. f., Kim, E. H. (2007). "Business ties and proxy voting by mutual funds". **Journal of Financial Economics**, (85), 552–570.

- Goldsmith, R. W. (1969). **Financial Structure and Development**. Yale University Press, New Haven, CT.

- Greenwood, J., Jovanovic, H. (1990). "Financial development, growth and the distribution of income"**. Journal of Political Economy**, (98), 1076–1107.

- Greenwood, J., Bruce, S. (1997). "Financial Markets Development, and the Development of Financial in **Dynamics and** Markets». **Journal of Economic .Control,** (21), 145–181

- Handa, J., Khan, S. R. (2008). "Financial development and economic growth: a symbiotic relationship". **Applied Financial Economics,** (18), 1033–1049.

- Haslem, J. A., Smith, R. H. (2003). **Mutual funds: risk and performance analysis for decision making**. UK, Blackwell Publishing Ltd.

- ICI (Investment Company **I**nstitute). (2012). **2012 Investment Company Fact Book,** 52nd Edition, Review of Trends and Activity in the U.S. Investment Company Industry.
- Kar, M., Eric J. P. (2000). **financial Development and Economic Growth in Turkey.** Further Evidence on the Causality Issue, Department of Economics, Loughborough University, Loughborough.

- Khan, A. (2000). "The finance and growth nexus". **Federal Reserve Bank of Philadelphia Business Review,** January / February, 3–14.

1993). «Finance and Growth: (- King, R., Levine, R. Schumpeter Might Be Right». **Quarterly Journal of Economics**, 8(3), 717–738.

- Klapper, L., Sulla, V., Vittas D. (2004). "The development of mutual funds around the world". **Emerging Markets Review**, (5), 1–38.

- Kleimeier, S., Versteeg, R. (2010). "Project finance as a driver of economic growth in low-income countries**". Review of Financial Economics**,(19), 49–59**.**
- Liu, W. C., Hsu, C. M. (2006). "The role of financial

الزامات حقوقی چین در سازمان تجارت جهانی

دکتر مجید عباسی اشلقی ـ استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی (ره)
رضا نیکنام ـ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی (ره)

چکیده

افت اقتصادی ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰ میلادی، به در هم شکسته شدن هژمونی مالی این کشور و سرانجام فروپاشی نظام برآمده در زیر چتر این هژمون ـ برتون وودز ـ گردید. با این حال، نیاز به نهادی واحد در سیاست بین‌الملل ـ که وظیفه تنظیم مقررات بازرگانی میان بازیگران را بر عهده داشته باشد ـ وجود داشت و سازمان بازرگانی جهانی برای برآورده کردن این نیازها، پس از دوره‌های مکرر مذاکرات، تأسیس شد. در این نوشتار، با توضیحی اجمالی از ساختار و شیوهٔ عضویت در سازمان تجارت جهانی، به فرایند پیوستن چین به این سازمان می‌پردازیم. سپس، الزاماتی حقوقی را یادآور می‌شویم که بر سر راه چین برای عضویت کامل و برخورداری از مزیتهای اعضای سازمان گذاشته شده است. در آخر نیز به برخی از دعاوی حل‌وفصل شده و معلق علیه چین در این سازمان اشاره شده که ناشی از عدم رعایت برخی از این الزامات توسط این کشور است. در پایان، جمعبندی صورت خواهد گرفت.

مقدمه

از تشکیل گات و سپس تبدیل این موافقتنامه به سازمان تجارت جهانی، شاهد هشت دور مذاکرات هستیم. از این میان، مهمترین دور آن دور هشتم یا همان دور آخر است که به دور اوروگوئه مشهور شد. مذاکرات این دور از سال ۱۹۸۶ آغاز شد و در دسامبر ۱۹۹۳ پایان یافت. در سالهای ۱۹۸۰ نظام اقتصاد جهانی تغییرات بیشتری یافت. ژاپن، بعنوان یک قدرت برتر اقتصادی جهانی ظاهر گردید و مبادلات تجاری آمریکا و بازار مشترک، کسریهای زیادی را نشان می‌داد که قسمت عمده آن مربوط به مبادلات با ژاپن بود. واردات کالاهای صنعتی ژاپن و در عوض حمایت شدیدی که این کشور از کالاهای کشاورزی به عمل می‌آورد، علت عمده این تراز مثبت بود، که این مورد باعث اعتراضات شدید کشورهای عضو بازار مشترک اروپا و آمریکا شد. (Polak & Boughton, 2004:46)

در سال ۱۹۸۵ کسری تجارت خارجی آمریکا بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار بود و روند صعودی به خود گرفت. در چنین شرایطی، کنگره آمریکا دولت را برای اتخاذ سیاستهای حمایتی در مقابل شرکای تجاری و انعقاد قراردادهای دوجانبه تحت فشار قرار داد. مقامات اجرایی آمریکا چنین تصور می‌کردند که برگزاری یک دور مذاکراتی جدید و دستیابی به توافقهای چندجانبه ممکن است بازارهای جدیدی را به روی تجارت آمریکا ـ بویژه صادرات کشاورزی ـ گشوده و موجب بهبود نسبی وضع و یا حداقل موجب جلوگیری از وخامت بیشتر تراز تجاری گردد. در طول چهار سال اول دور مذاکرات اروگوئه، مذاکراتی در زمینه تعرفه، مذاکرات غیر تعرفه‌ای، محصولات گرمسیری، منسوجات و البسه، محصولات کشاورزی، سوبسیدها، جنبه‌های حقوقی تجارت، تجارت در رابطه با مالکیت فکری، تجارت کالاهای تقلیدی و مقررات سرمایه‌گذاری در ارتباط با تجارت صورت گرفت. در این دور مذاکرات، ضمناً مواد موافقتنامه نیز پدیدار شد و تلاش شد تا شیوه حل اختلافات بهبود گردد و موافقتنامه‌های دور توکیو توسعه یابد، همچنین، عملکرد گات مورد ارزیابی قرار گرفت و نیز در قسمت دوم دور مذاکرات گات، مذاکرات مربوط به تجارت خدمات صورت گرفت.

در نهایت؛ در آخرین دور مذاکرات، ۱۲۸ کشور بیانیه نهایی آن را امضا کردند که باعث تشکیل سازمان جهانی تجارت شد. گات در ۱۹۹۷ در سازمان تجارت جهانی ادغام شد و در واقع پاره‌ای از مقررات آن را تشکیل داد. به‌عبارت دیگر، وظایف و اختیارات گات به این سازمان واگذار و معاهده گات جزو موافقتنامه‌های الزامی سازمان تجارت جهانی شد. (فاخری، ۱۴:۱۳۸۶)

اصول، وظایف و اهداف سازمان تجارت جهانی

الف) اصول سازمان تجارت جهانی عبارت است از:

۱ـ اصل عدم تبعیض و اصل دولت کامله‌الوداد: طبق این اصل، اگر کشوری امتیاز بازرگانی یا تعرفه‌ای را در مورد یکی از کشورهای عضو اعمال نماید، این امتیاز یا تعرفه باید در مورد تمام شرکای تجاری عضو سازمان تجارت جهانی تعمیم یابد. البته، این اصل یک استثنا نیز دارد که به همگراییهای اقتصادی مانند اتحادیه‌های گمرکی بین چند کشور مربوط می‌شود. این استثنا بدین معناست که سازمان تجارت جهانی، سایر پیمانهای تجاری ـ مانند اتحادیه اروپا یا نفتا ـ را نیز به رسمیت می‌شناسد.

۲ـ استفاده از محدودیتهای غیرتعرفه‌ای در تجارت، همچون سهمیه‌بندی و صدور پروانه واردات ممنوع است و کشورها تنها با استفاده از وضع تعرفه‌های گمرکی مجازند از صنایع داخلی حمایت نمایند.

۳ـ پس از حذف موانع تجاری غیرتعرفه‌ای، کشورها باید تعرفه‌های گمرکی خود را تثبیت نمایند و به‌تدریج آن‌را کاهش دهند. البته، این اصل نیز در مورد محصولات کشاورزی در کشورهایی که با مشکلات در پرداختها مواجه هستند، استثنا قائل شده است.

۴ـ برای کمک به رقابت محصولات تولیدی در کشورهای درحال توسعه، برقراری نظام تعرفه‌های ترجیحی با هدف اعطای امتیازات تجاری به بعضی از فرآورده‌های این کشورها مجاز است.

۵ـ کشورها مجاز به انجام هرگونه اقدامی که جنبه فروش زیرقیمت تمام شده داشته باشد، نیستند.

۶ـ لازم است کشورها در مورد کالاهای داخلی و وارداتی رفتار کاملاً یکسانی داشته باشند.

۷ـ انجام مشورت در مورد سیاستهای بازرگانی با دیگر اعضا و حل‌وفصل اختلافات ناشی از روابط تجاری از طریق مذاکره. (شیرودی، ۱۱:۱۳۸۷)

ب) طبق مادهٔ ۳ موافقتنامه تأسیس سازمان تجارت جهانی، این سازمان وظایف زیر را به عهده دارد:

۱. اجرا، مدیریت و عملکرد موافقتنامه‌های سازمان و پیشبرد هدفهای آنها را تسهیل کند.

۲. مجمعی برای مذاکرات اعضا در مورد روابط تجاری چندجانبه آنها به‌وجود آورد.

۳. مدیریت تفاهمنامه قواعد و رویه‌های حاکم بر حل اختلافات را بر عهده دارد.

۴. مدیریت سازوکار بررسی سیاست تجاری را برعهده دارد. (دفتر نمایندگی تام‌الاختیار تجاری جمهوری اسلامی ایران (IRTR))

سازمان تجارت جهانی در واقع جایگزین و ادامه‌دهنده وظایفی است که تقریباً ۵۰ سال به وسیله گات و تحت کنترل و نظارت آن انجام گرفته بود، هدف اساسی گات و سازمان تجارت جهانی توسعه و بهبود همکاریهای اقتصادی بین‌المللی، تقویت اقتصاد جهانی، ایجاد ثبات اقتصادی و قابل پیش‌بینی کردن تجارت است، به نحوی که سرمایه‌گذاری و فرصتهای شغلی افزایش یابند و رشد بالای اقتصادی محقق شود. (نیکبخت، ۳۹:۱۳۸۵)

پ) اهداف سازمان تجارت جهانی در مقدمه اساسنامه آن آمده که عبارت است از:

۱ـ ارتقای سطح زندگی ۲ـ تضمین اشتغال کامل ۳ـ حجم زیاد و افزایش دایمی درآمد واقعی و تقاضای مؤثر ۴ـ توسعه و گسترش تولید و تجارت کالا و خدمات ۵ـ حفظ و حراست از محیط زیست ۶ـ کوشش برای افزایش سهم کشورهای درحال توسعه و مخصوصاً کشورهایی که بهره بسیار کمی از توسعه داشته‌اند (Dillon, 1995:352) ۷ـ مکانیسمی برای حل وفصل اختلافات تجاری ۸ـ بررسی و ارزیابی سیاستهای تجاری اعضا ۹ـ همکاری با دیگر سازمانهای بین‌المللی در زمینه مدیریت اقتصاد جهانی ۱۰ـ کمک به کشورهای درحال توسعه و اقتصادهای درحال گذار برای برخورداری از مزایای نظام تجارت چندجانبه. (شیرودی، ۲۵:۱۳۸۷) در واقع باید گفت اهداف مطروحه در گات در قالب اهداف سازمان تجارت جهانی کامل شد.

ارکان سازمان تجارت جهانی (WTO)

سازمان تجارت جهانی دارای ارکان زیر است:

۱ـ کنفرانس وزیران

این نهاد از نمایندگان کلیه دولتهای عضو تشکیل می‌شود و عالیترین رکن سازمان بشمار می‌آید. اجلاسهای این کنفرانس حداقل هر دو سال یکبار برگزار می‌شود. این کنفرانس، مدیر کل سازمان و نیز تمامی حدود و اختیارات وی را مشخص می‌کند.

۲ـ شورای عمومی

شورای عمومی که از نمایندگان کلیه دولتهای عضو تشکیل شده است، در فواصل بین‌المللی اجلاسهای کنفرانس بین‌المللی وزیران وظایف آن را برعهده دارد. وظیفه دیگر این شورا هدایت کلی و نظارت بر نحوه فعالیتهای شوراهای تجارت کالا، تجارت خدمات، جنبه‌های مرتبط با تجارت حقوق مالکیت معنوی است. همچنین، شورای مزبور مسئولیتهای رکن حل اختلاف و رکن بررسی خطمشی تجاری را عهده‌دار بوده و جهت ایفای مسئولیتهای خود در این خصوص مبادرت به تشکیل جلساتی می‌کند. شورای عمومی، مسئول ارتباط و همکاری سازمان تجارت جهانی با سایر سازمانهای بین‌الدولی است و تصویب مقررات مالی و بودجه سالانه سازمان را بر عهده دارد و حق عضویت هر یک از اعضا را نیز تعیین می‌کند. (مصفا و دیگران، ۳۶۴:۱۳۷۴)

۳ـ رکن حل اختلاف

به منظور مشورتهای لازم و نیز حل اختلاف میان دولتهای عضو، رکن مزبور هیأت رسیدگی خاص و مراجع تجدیدنظر مربوط را تشکیل خواهد داد. تصمیمات رکن حل اختلاف برای کلیه دولتهای عضو لازم‌الرعایه است.

٤ـ رکن بررسی خطمشی تجاری

عمده‌ترین وظایف این رکن عبارت است از: بررسی خطمشیها و روشهای تجاری همه اعضا از لحاظ تأثیر آنها بر نظام چندجانبه تجاری و ارزیابی عملکرد مکانیسم بررسی خطمشی تجاری. (موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ۶۴۲:۱۳۷۳ـ۶۴۳)

۵ـ شورای تخصصی

سازمان جهانی تجارت دارای شوراهای تخصصی متعددی است که از آن جمله می‌توان به شورای تجارت کالا، شورای تجارت خدمات و شورای جنبه‌های مرتبط

با تجارت حقوق مالکیت فکری اشاره کرد.

٦- کمیته‌های تخصصی

کنفرانس وزیران برای اجرای وظایف خود کمیته‌های تخصصی مختلفی را ایجاد می‌کند. از جمله مهمترین کمیته‌ها را می‌توان کمیته تجارت و توسعه، کمیته محدودترین تراز پرداختها و کمیته بودجه، مالی و تشکیلاتی را نام برد.

۷ـ دبیرخانه

مدیر کل، ریاست دبیرخانه را برعهده دارد و از طرف کنفرانس وزیران نیز انتخاب می‌شود. مقر دبیرخانه در شهر ژنو است. (موسی‌زاده، ۲۶۵:۱۳۸۸)

نحوه عضویت

اعضای سازمان تجارت جهانی به دو دسته اعضای اولیه و اعضای الحاقی تقسیم می‌شوند. اعضای اولیه، همان طرفهای معاهده گات تا پایان سال ۱۹۹۴ و نیز اعضای اتحادیه اروپا هستند که در مهلت دو ساله پس از تأسیس سازمان تجارت جهانی به عضویت این سازمان درآمده‌اند. دیگر کشورها و یا قلمروهای مجزا و خودمختار گمرکی نیز برای عضویت باید فرایند الحاق را مطابق با ماده ۱۲ موافقتنامه تأسیس سازمان تجارت جهانی طی کنند. (دبیرخانه آنکتاد، ۱۳۸۱) فرایند الحاق به سازمان تجارت جهانی با دیگر سازمانهای بین‌المللی که غالباً از روند خودکار الحاق بهره‌مند هستند، متفاوت است. براساس ماده مزبور، الحاق به این سازمان با شرایط مورد توافق سازمان و دولت متقاضی صورت خواهد گرفت و به عبارت دیگر، فرایند الحاق به سازمان تجارت جهانی یک فرایند مذاکره‌ای است و نتیجتاً امر الحاق به این سازمان را به روندی پیچیده، زمانبر و دشوار تبدیل می‌کند که ممکن است فرایند الحاق یک کشور به سازمان تجارت جهانی چندین سال به طول بینجامد. برای مثال، در ۱۲ سال نخست حیات این سازمان ۲۳ عضو جدید به ۱۲۸ عضو اولیه این سازمان اضافه شد. برای نمونه، روند الحاق چین به این سازمان حدود ۱۶ سال و عربستان سعودی حدود ۱۲ سال طول کشید.

این فرایند طولانی الحاق نیز دقیقاً به دلیل مذاکره‌ای بودن آن است، که در این رابطه این شیوه الحاق فقط مخصوص سازمان تجارت جهانی است. طی مذاکرات کشورهای خواستار الحاق باید بپذیرند اقداماتی را در جهت مطابقت قوانین ملی خود با مقررات موافقتنامه‌های چندجانبه سازمان به عمل آورند و البته ممکن است تعهدات بیشتری نسبت به این قواعد نیز از کشور متقاضی خواسته شود (مصفا و دیگران، ۱۳۷۴: ۳۵۳ـ۳۵۴) از جمله این‌که تعهداتی را برای کاهش تعرفه‌ها و اصلاح مقررات خود قبول کنند تا دسترسی بیشتری برای واردات کالاها و خدمات خارجی فراهم نمایند. (رشیدی، ۲۴:۱۳۷۴)

اما، عموماً فرایند الحاق به سازمان تجارت جهانی شامل درخواست عضویت و تشکیل گروه کاری، بررسی رژیم تجارت خارجی کشور متقاضی الحاق، مرحله حقیقت‌یابی، مرحله مذاکرات دسترسی به بازار و توافق در مورد گزارش گروه کاری، سند تصمیم در مورد الحاق و پروتکلی مقاوله‌نامه‌ای است که شرایط الحاق را معین می‌سازد، و بدین شرح است:

۱ـ پر کردن فرم تقاضانامه و ارسال آن به دبیرخانه: دولت متقاضی طی نامه‌ای به دبیرکل سازمان رسماً تمایل کشور خود را برای عضویت در سازمان اعلام می‌دارد. این نامه می‌تواند دربردارنده علت تمایل به عضویت و همچنین قبول توافقاتی باشد که در این زمینه صورت گرفته است.

۲ـ تشکیل گروه بررسی: دبیرکل پس از دریافت تقاضا، آنرا به اطلاع شورای عمومی می‌رساند و در صورت قبول شورا، گروه بررسی اقدام به‌کار می‌کند. این گروه، متشکل از یک رییس و نمایندگان کشورهای عمده تجاری و نمایندگان کشورهای صاحب منافع در عضویت کشور است. وظیفه این گروه، رسیدگی به تقاضای عضویت و مدیریت و سازماندهی مذاکرات است و در ضمن کلیه سیاستها و تدابیر کشور متقاضی را بررسی و گزارش می‌کند.

۳ـ تهیه یادداشت تدابیر و سیاستهای تجاری خارجی: در این مرحله، کشور عضو یادداشتی در مورد جزییات تعرفه‌های گمرکی، موانع تجاری غیر تعرفه‌ای، مقررات صادرات و واردات و محدودیتها و سیاستهای ارزی، تدابیر اتخاذ شده و مقررات سرمایه‌گذاری خارجی و مقررات مربوط به تجارت خدمات و حق مالکیت معنوی، به دبیرکل تقدیم می‌کند. (دبیرخانه آنکتاد، ۱۳۸۱)

۴ـ مرحله پاسخگویی به سؤالات مطرح شده توسط اعضا: کلیه اعضا سؤالاتی درباره این گزارش می‌نمایند و کشور متقاضی کتباً اقدام به پاسخگویی خواهد کرد.

۵ـ تشکیل جلسه بررسی: رییس گروه بررسی در جلسات مختلف، بررسی گزارشها را آغاز می‌کند.

۶ـ مذاکرات چندجانبه و دوجانبه با کشورهای دیگر: در زمان بررسی گزارشهای اعضا ممکن است مذاکراتی با کشورهای دیگر به‌طور دو جانبه یا چندجانبه در مورد کاهش تعرفه گمرکی انجام دهند. کشورهای عضو، معمولاً در قبال گرفتن برخی امتیازات، اجازه می‌دهند تا دیگر اعضا از کاهش تعرفه یا تسهیلات مقرر منتفع گردند.

۷ـ رأی‌گیری: طبق بند ۲ ماده ۱۲، پذیرش عضویت مستلزم جلب نظر دو سوم کل اعضای سازمان است؛ ولی روش متعارف که از گات به‌جا مانده، رسیدن به توافق جمعی یا اجماع است. بنابراین، کشوری که تمایل به عضویت دارد، باید رضایت طرفهای عمده تجاری مانند آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن و کانادا را جلب کند و با وجود جلب‌نظر اکثریت دو سوم، نباید از شیوه عملی سازمان غافل بماند.

۸ـ تنظیم پروتکل الحاق: با پذیرفته شدن عضویت کشور متقاضی، پروتکل الحاقی که دربردارنده تعهدات و شرایط الحاق کشور است، مورد مذاکره قرار می‌گیرد. جدول امتیازات و توافقهای مربوط به کاهش تعرفه‌ها ـ که به پیوست پروتکل تهیه شده ـ به امضای کشور متقاضی و سایر اعضا می‌رسد. زمانی که کشور متقاضی به‌طور رسمی به دبیر کل اعلام کند که پروتکل و ضمایم آن مورد قبول است، آن کشور به عضویت خواهد رسید. این پروتکل، سی روز پس از تصویب پارلمان کشور متقاضی، که به منزله پس از پذیرش است، برای آن کشور لازم‌الاجرا می‌شود.

همانطور که مشاهده می‌شود، در این جریان نخست، عضویت در سازمان به معنای موافقت با کلیه موافقتنامه‌های چندجانبه سازمان تجارت جهانی است که قاعدتاً شروطی را بر کشور متقاضی تحمیل می‌کند. سپس، کشور متقاضی باید بویژه با کشورهای عمده تجاری وارد مذاکره گردد و برای جلب رضایت آنها امتیازاتی از قبیل کاهش تعرفه‌های گمرکی بدهد و روابط سیاسی ـ تجاری خود را با اعضا و بویژه کشورهای عمده تجاری بهبود بخشد تا بتواند به عضویت سازمان تجارت جهانی پذیرفته شود. (شیرودی، ۱۵۶:۱۳۷۹)

درحال حاضر، ۱۵۳ کشور عضو سازمان تجارت جهانی هستند (دفتر نمایندگی تام‌الاختیار تجاری جمهوری اسلامی ایران (۲)) که تقریبا ۹۰درصد تجارت جهانی را به خود اختصاص داده‌اند. با وجود این، تعداد اعضا، فقط ۲۱ دولت، یعنی ثروتمندترین آنها، اجازه دارند خط‌مشیها را ترسیم کنند، که بیشتر آن خط‌مشیها توسط دولتهای چهارگانه ـ ایالات متحده، اروپا، کانادا و ژاپن ـ پیشاپیش تدوین شده است. (پلیجر، ۱۶۱:۱۳۸۸) با توجه به مقررات خاص این سازمان، در برخی موارد استثنایی، کشورهای عضو می‌توانند تا ۶۰۰درصد بر کالاهایی که از کشورهای غیر عضو وارد کشورشان می‌شود، تعرفه ببندند. به‌عبارت دیگر، عضو نبودن در این سازمان به معنای انزوای بین‌المللی و ناتوانی از صادر کردن کالا به سایر کشورهاست. از آنجا که قوانین و مقررات سازمان جهانی بازرگانی از پشتیبانی ۵۱ کشور جهان برخوردار و نتیجه سالهای سال مذاکرات سخت، مداوم و جدی میان کشورهاست، نمی‌توان آن را نادیده گرفت. (الیاسی، ۱۸۴:۱۳۸۱-۱۹۳)

علاوه بر اعضای اولیه و اعضای الحاقی، سازمان دارای نمونه‌ای دیگر از عضویت نیز، یعنی عضویت ناظر است. عضو ناظر می‌تواند در تمامی جلسات و نشستهای کاری سازمان تجارت جهانی، جز کمیته اداری ـ مالی و بودجه که مسیر عضویت جداگانه‌ای دارد، شرکت کند و به ایراد سخنرانی یا طرح پیشنهاد بپردازد، به اسناد سازمان دسترسی داشته باشد، از کمکهای کارشناسی سازمان استفاده کند و بدین‌ترتیب حداکثر استفاده را جهت آشنایی با سازمان و کسب آمادگی برای الحاق ببرد. افزون براین، برطبق ماده ۱۵ این موافقتنامه نیز هر عضوی با تسلیم یک اطلاعیه کتبی به مدیرکل سازمان و درخواست خروج از این سازمان، می‌تواند از این سازمان خارج شود.

الزامات کلی عضویت در سازمان تجارت جهانی

به‌طور کلی، الزامات عضویت در سازمان تجارت جهانی برای کلیه کشورها، به دو دسته الزامات عمومی و خصوصی تقسیم می‌شود که عبارت است از:

۱. عدم تبعیض و رفتارهای مبتنی بر آن ۲. مخالفت با شیوه‌های دامپینگ ۳. روشهای اعطای تخفیف و تعرفه‌بندی ۴. ارزشگذاری گمرکی ۵. حقوق و تشریفات وابسته به صادرات و واردات ۶. تدوین مقررات تجاری ۷. پذیرش شرط حذف کلی محدودیتهای مقداری ۸. پذیرش موافقتنامه راجع به یارانه ۹. پذیرش چارچوب مربوط به بنگاههای تجاری دولتی، که این مؤسسات را به رفتاری غیر تبعیض‌آمیز و رعایت اصل شفافیت در تبادل اطلاعات مکلف می‌کند ۱۰. توافقهایی که اتحادیه گمرکی در مرز کشورهای هم‌مرز و مناطق آزاد تجاری را شامل می‌شود ۱۱. پذیرش موارد استثناء از مقررات عمومی گات ۱۲. الزامات خصوصی برای عضویت در سازمان تجارت جهانی نیز برای هر کشور متفاوت است.

همچنین، کشورهایی که به عضویت سازمان تجارت جهانی پذیرفته می‌شوند، باید اصول نه‌گانه زیر را بپذیرند:

۱. آزادسازی تجارت خارجی ۲. آزادسازی نرخ کالاها و خدمات ـ حذف کلیه یارانه‌های مستقیم ۳. آزادسازی نرخ بهره ۴. آزادسازی نرخ ارز ۵. لغو انحصارات دولتی و خصوصی ۶. جریان آزاد اطلاعات ۷. تخصیص بهینه منابع به‌وسیله بازار ۸. جداسازی دو مفهوم اقتصاد و تأمین اجتماعی ۹. ایجاد دولت ناظر، به‌جای دولت عامل، در عرصه سیاست و اقتصاد. (ادیب، ۲۲:۱۳۷۹)

الحاق چین به سازمان تجارت جهانی

مذاکرات مربوط به پذیرش چین در موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)) و سازمان جایگزین آن ـ سازمان تجارت جهانی ـ در سال ۱۹۸۶ آغاز گردید و تکمیل آن بیش از ۱۵ سال به‌طول انجامید. طی مذاکرات سازمان تجارت جهانی، مقامات چینی اصرار داشتند که چین یک کشور درحال توسعه بوده و باید به آن اجازه داده شود که تحت شرایط نسبتاً ملایمی وارد شود. ایالات متحده اصرار کرد که چین درصورتی می‌تواند وارد سازمان تجارت جهانی شود که نظام تجاری خود را به میزان قابل توجهی آزاد سازد. در نهایت، مصالحه‌ای صورت پذیرفت که چین را ملزم می‌ساخت موانع تجاری و سرمایه‌گذاری متعددی

را بلافاصله و به‌طور جامعی کاهش دهد، درحالی که حفظ سطحی از حمایت (یا دوره انتقالی حمایتی) را برای بخشهای حساس خاص جایز می‌دانست. عضویت چین در سازمان تجارت جهانی در همایش وزیران این سازمان در دوحه قطر، به تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ به‌طور رسمی تصویب شد. در تاریخ ۱۱ نوامبر ۲۰۰۱، چین به سازمان تجارت جهانی اطلاع داد که به‌طور رسمی توافقات سازمان تجارت جهانی را به تصویب رسانده و در ۱۱ دسامبر ۲۰۰۱ به‌طور رسمی به سازمان تجارت جهانی پیوست. (World Trade Organization, 10 November 2001)

الزامات چین

در نتیجه مذاکرات، چین موافقت کرد که یک سری از الزامات مهم را بپذیرد تا رژیمش به‌منظور همگرایی بهتر با اقتصاد جهانی باز و آزاد شود؛ و یک محیط قابل پیش‌بینی برای تجارت و سرمایه‌گذاری برطبق قواعد سازمان تجارت جهانی پیشنهاد شد. برخی از الزاماتی که چین پذیرفته، بدین شرح است:

● چین معاهدات غیرتبعیض‌آمیز با تمامی اعضای سازمان تجارت جهانی را بهبود خواهد بخشید. تمام افراد و بنگاههای خارجی، شامل آنها که در چین سرمایه‌گذاری نکرده و ثبت نشده‌اند، با احترام به حق تجارت و بر طبق معاهده، باید همچون بنگاههای داخل چین احتساب شوند.

● چین طبق معاهده، شیوه‌های قیمت‌گذاری دوگانه را برای تولیدات کالاهایی که برای فروش در چین تولید می‌شود، در مقایسه با آن تولیداتی که صادر می‌شود، خواهد زدود.

● کنترل قیمتها برای مقاصد حمایت از صنایع و بخش خدمات داخلی استفاده نخواهد شد.

● چین معاهدات سازمان تجارت جهانی را طی یک روش متحدالشکل و مؤثر با بازبینی در قوانین موجود داخلیش و وضع قوانین جدیدی که به‌طور کامل توافق سازمان تجارت جهانی را برآورده کند، اجرا خواهد کرد.

● ظرف سه سال پس از ورود، تمامی بنگاهها این حق را خواهند داشت که در سراسر محدوده گمرکی ـ با استثناهای محدود شده ـ تمامی کالاها را وارد و صادر و با آنها تجارت کنند.

● چین هرگونه یارانه صادراتی بر روی تولیدات کشاورزی را حمایت نخواهد کرد.

حال آن‌که،چین حق انحصار دولت در تجارت تولیداتی همچون لبنیات، تنباکو، سوخت و مواد معدنی را نگه خواهد داشت و برخی محدودیتها را بر روی حمل‌ونقل و توزیع کالاهای داخل کشورش حفظ خواهد کرد، بسیاری از محدودیتهایی که کمپانیهای خارجی در حال حاضر در چین دارند، طی یک دوره سه ساله رفع شده، یا به‌طور آشکاری تسهیل خواهد شد. در سایر حوزه‌ها، همچون حقوق مالکیت فکری، موافقتنامه جنبه‌های وابسته به تجارت حقوق مالکیت فکری (TRIPS: Trade-related Aspects of Intellectual Property Rights) را به‌طور کامل از زمان پذیرش، اجرا خواهد کرد.

همچنین، توافق شد که در طی یک دوره ۱۲ ساله از شروع تاریخ پذیرش، یک مکانیسم ویژه برای حفاظت از گذار در مواردی که واردات تولیدات با منشا چینی علت ورشکستگی تولیدات داخلی سایر اعضای سازمان تجارت جهانی را سبب شوند یا تهدید کنند، برقرار خواهد بود. از سوی دیگر، ممنوعیتها، محدودیتهای کمی و یا اقدامات دیگر در برابر واردات از چین به شیوه‌ای مغایر با توافقنامه سازمان تجارت جهانی برداشته خواهد شد و یا در غیراین‌صورت، مطابق با شرایط یا توافق طرفین و جدول زمانی مشخص شده طی پیوستی به پروتکل الحاق می‌شود. (World Trade Organization, 17 September 2001)

۱. کالاها

ماحصل مذاکرات برای دسترسی بازار به کالاها اینگونه شد که، چین متعهد به از بین بردن تدریجی موانع تجاری و گسترش دسترسی بازار به کالاهای کشورهای خارجی شد. چین موظف شد تا تمام تعرفه برای کالاهای وارداتی را محدود کند. پس از اجرای تمام تعهدات، میانگین سطح محدودیت تعرفه برای چین به ۱۵درصد برای تولیدات کشاورزی کاهش خواهد یافت. این طیف تعرفه‌ها از صفر تا ۶۵درصد می‌شد که بالاترین نرخ اعمال شده برای غلات و حبوبات است. برای کالاهای صنعتی، به‌طور متوسط سطح تعرفه به ۸/۹درصد محدود خواهد شد، که در یک محدوده صفر تا ۴۷درصد می‌باشد و با بالاترین میزان اعمال شده بر فیلم عکاسی و خودرو و محصولات مرتبط است. برخی تعرفه‌ها حذف خواهد شد و آن دسته از تعرفه‌ها که تا سال ۲۰۰۴ کاهش می‌یابد، تا سال ۲۰۱۰ وجود نخواهد داشت. (World Trade Organization, 17 September 2001)

منسوجات

به مجرد الحاق، چین برای موافقتنامه منسوجات و پوشاک مامور و تابع حقوق و تعهدات خواهد شد. همچون سایر اعضای سازمان تجارت جهانی، سهمیه‌بندی منسوجات در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴ به پایان خواهد رسید، اما، یک مکانیسم محافظت کننده در جای خودش تا پایان سال ۲۰۰۸ باقی می‌ماند که به دولتهای عضو در سازمان تجارت جهانی اجازه می‌دهد که در صورت اختلال در بازار که ناشی از صادرات محصولات نساجی چین است، اقدام به کنترل واردات کنند. (World Trade Organization, 17 September 2001)

کشاورزی

چین توافق کرد تا یارانه‌های خود را برای تولید محصولات کشاورزی به ۸/۵درصد از ارزش خروجی مزرعه (طبق ماده ۶/۴ موافقتنامه کشاورزی) محدود کند. چین همچنین توافق کرد همین محدودیت یارانه‌ها را طبق ماده ۶/۲ از توافقنامه کشاورزی اعمال کند. (World Trade Organization, 17 September 2001)

۲. خدمات

تله کام

به مجرد الحاق چین، تأمین‌کنندگان خدمات خارجی، مجاز به ایجاد شرکتهای اقتصادی مشترک، بدون محدودیتهای کمی، و ارائه خدمات در چندین شهر خواهند شد. سرمایه‌گذاری خارجی در فعالیت اقتصادی مشترک باید بیش از ۲۵درصد باشد. در عرض یک سال از الحاق، مناطقی که خدمات در آنها انجام می‌شود، شهرهای بیشتری را شامل خواهد شد و سرمایه‌گذاری خارجی باید به بیش از ۳۵درصد برسد. ظرف مدت سه سال از الحاق، سرمایه‌گذاری خارجی باید بیش از ۴۹درصد برسد. ظرف پنج سال پس از الحاق، هیچ محدودیت جغرافیایی وجود نخواهد داشت. (World Trade Organization, 17 September 2001)

بانکداری

به مجرد الحاق، مؤسسات مالی خارجی مجاز به ارائه خدمات بدون محدودیتهایی برای دادوستد ارز خارجی در چین خواهند شد. برای دادوستد ارز محلی، ظرف دو سال از الحاق، مؤسسات مالی خارجی به ارائه خدمات به شرکتهای چینی مجاز خواهند شد. ظرف پنج سال پس از الحاق مؤسسات مالی خارجی به ارائه خدمات به تمام مشتریان چینی مجاز خواهند شد. (World Trade Organization, 17 September 2001)

بیمه

شرکتهای بیمه غیر عمر خارجی، به ایجاد شعبه و یا در قالب فعالیت اقتصادی مشترک با مالکیت خارجی ۵۱درصد مجاز خواهند شد. در عرض دو سال از الحاق چین، به بیمه‌های غیر عمر خارجی اجازه داده خواهد شد تا بعنوان یک شرکت تماماً متعلق به شرکت تابعه ایجاد شوند. به مجرد الحاق، شرکتهای بیمه عمر خارجی با مالکیت ۵۰درصد خارجی در یک فعالیت اقتصادی مشترک با شریک انتخابی خود مجاز خواهند شد. برای خطرات تجاری در مقیاس بزرگ، بیمه اتکایی (یا بیمه معادل)، بیمه و بیمه اتکایی بین‌المللی دریایی، هوانوردی و حمل‌ونقل به مجرد الحاق، فعالیتهای اقتصادی مشترک با سهام خارجی بیش از ۵۰درصد مجاز خواهند شد؛ ظرف مدت سه سال از الحاق چین، سهم داراییهای خارجی باید به بیش از ۵۱درصد افزایش یابد؛ ظرف پنج سال از الحاق چین، تمام شرکتهای تابعه خارجی مجاز خواهند شد. (World Trade Organization, 17 September 2001)

در نهایت، می‌توان اینگونه جمعبندی کرد که طبق توافق پذیرش در سازمان تجارت جهانی، چین موافقت کرد که:

- متوسط تعرفه را برای کالاهای صنعتی از ۱۷درصد به ۸/۹درصد، و متوسط تعرفه را بر روی محصولات کشاورزی دارای اولویت ایالات متحده، از ۳۱درصد به ۱۴درصد کاهش دهد؛
- یارانه‌های مربوط به تولیدات کشاورزی را به ۸/۵درصد ارزش خروجی زمین محدود سازد، یارانه‌های صادراتی را بر روی صادرات کشاورزی حذف کند، سازمان تجارت جهانی را به طور منظم از تمام یارانه‌های دولتی مطلع سازد؛
- ظرف مدت سه سال پس از پذیرش، حقوق تجارت و توزیع کاملی را به شرکتهای خارجی اعطا نماید (با چند استثنا، مانند محصولات کشاورزی خاص، مواد معدنی، و مواد سوختی)؛
- رفتاری غیر تبعیض‌آمیز با تمام اعضای سازمان تجارت جهانی، مثلاً برای مقاصد تجاری با بنگاههای خارجی در چین، مشابه با بنگاههای چینی برخورد شود؛
- به سیاستهای تجاری تبعیض‌آمیز در برابر بنگاههای با سرمایه‌گذاری خارجی در چین پایان دهد، مانند قوانین محتوای داخلی و الزامات انتقال فناوری؛
- پس از پذیرش توافقنامه، جنبه‌های مربوط به تجارت حقوق مالکیت فکری (تریپس) سازمان تجارت جهانی را اجرا نماید (که استانداردهای اولیه حمایت حقوق مالکیت فکری و قوانین اعمال را تعیین می‌سازد)؛
- سیستم بانکی را به روی نهادهای مالی خارجی طی پنج سال (تا پایان سال ۲۰۰۶) به‌طور کامل بگشاید؛ و
- سرمایه‌گذاریهای مشترک در بیمه و مخابرات را قبول کند (با درجات مختلف مالکیت خارجی مجاز)؛

مسایل اجرایی سازمان تجارت جهانی

پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی تحت یک توافقنامه آزادسازی تجاری جامع، هدف تجاری اصلی ایالات متحده طی اواخر دهه ۱۹۹۰ بود. بسیاری از سیاستگذاران آمریکایی در آن زمان معتقد بودند که عضویت چین در سازمان تجارت جهانی دولت چین را ترغیب خواهد کرد تا اصلاحات بازار را تعمیق بخشد، حاکمیت قانون را ترویج دهد، نقش دولت را در اقتصاد کاهش دهد، بیش از پیش چین را در اقتصاد جهان ادغام کند، و ایالات متحده را قادر خواهد ساخت تا از مکانیسم حل اختلاف سازمان تجارت جهانی برای پرداختن به مسایل اقتصادی عمده استفاده کند. در نتیجه، امید بر این بود که، چین شریک تجاری قابل اعتمادتر و پایدارتری

برای ایالات متحده شود. مقامات تجاری آمریکا مدعیند که در سالهای نخست پس از پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی، این کشور پیشرفت برجسته‌ای در اتخاذ اصلاحات داشت که گذار آن را به سوی یک اقتصاد بازار محور تسهیل بخشید و فضای باز آنرا برای تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی افزایش داد. با این همه، از سال ۲۰۰۶، پیشرفت به سوی آزادسازی بیشتر بازار به نظر کُند شد. در سال ۲۰۰۸، دولت ایالات متحده و مقامات کسب و کار شواهدی را مبنی بر روندهایی به‌سوی یک نظام تجاری محدودکننده‌تر ارایه دادند. دهمین گزارش سالانه USTR به چین درباره پیروی از سازمان تجارت جهانی (صادره در دسامبر ۲۰۱۱) چندین مسأله نگران‌کننده را شناسایی کرد، که عبارت است از:

● ناتوانی دولت چین در حفظ یک نظام اعمال حقوق مالکیت فکری اثربخش (که در ادامه شرح داده می‌شود)؛

● سیاستهای صنعتی و استانداردهای ملی که تلاش می‌کنند بنگاههای چینی را ترفیع دهند (درحالی که بر ضد بنگاههای خارجی تبعیض قایل می‌شوند)؛

● محدودیتهایی روی حقوق تجارت و توزیع؛

● قوانین بهداشت و ایمنی تبعیض‌آمیز و غیرقابل پیش‌بینی بر روی واردات (بخصوص محصولات کشاورزی)؛ و

● مقررات و محدودیتهای سنگین بر روی خدمات، و ناتوانی در ایجاد شفافیت کافی قوانین و مقررات تجاری، (USTR December 2011)

تا می سال ۲۰۱۲، ایالات متحده ۱۲ دعوی حل اختلاف را بر ضد چین مطرح کرده، که چندین مورد آنها حل‌وفصل شده یا در مورد آنها رأی صادر شده است. (Grimmett, 2010) چین نیز شش دعوی را در سازمان تجارت جهانی بر ضد ایالات متحده مطرح کرده است. دعاوی ایالات متحده در ادامه فهرست شده است.

دعاوی متعلق بر ضد چین در سازمان

● در ۱۳ مارس ۲۰۱۲، ایالات متحده، ژاپن، و اتحادیه اروپا ـ به طور مشترک ـ بر ضد سیاستهای صادراتی محدودکننده چین (مانند سهمیه‌ها، تعرفه‌ها، و قیمتهای صادراتی حداقل) بر روی عناصر خاکی کمیاب و دو ماده معدنی دیگر دعوی حق اختلافی مطرح کردند. (Morrison & Tang, 2012)

● در ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۰، اداره USTR اعلام کرد که قصد دارد یک دعوی در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین مطرح کند، مبنی بر استفاده نابجای آن از عوارض ضد بازارشکنی و حقوق گمرکی جبرانی بر روی واردات فولاد نورد تخت الکتریکی دانه گرا از ایالات متحده.

● در ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۰، اداره USTR اعلام کرد که قصد دارد یک دعوی در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین مطرح کند مبنی بر تبعیض قایل شدن آن در برابر تأمین‌کنندگان آمریکایی خدمات پرداخت الکتریکی.

دعاوی حل‌وفصل شده از سوی هیأتی از سازمان تجارت جهانی

● در ۲۳ ژوئن ۲۰۰۹، ایالات متحده دعوی را بر ضد محدودیتهای صادراتی چین (مانند سهمیه‌ها و مالیات صادراتی) بر روی مواد معدنی (بوکسیت، کک، فلوریت، منیزیم، منگنز، سیلیکون، سیلیکونکاربید، فسفر زرد و روی) مطرح کرد. ایالات متحده مدعی است که چنین سیاستهایی به‌منظور کاهش قیمتها برای بنگاههای چینی (بخشهای فولاد، آلومینیوم و شیمیایی) است تا به آنها کمک کند مزیت رقابتی ناعادلانه‌ای را به دست آورند. چین مدعی است که این محدودیتها، به‌منظور حفظ محیط زیست و منابع طبیعی تجدیدناپذیر اعمال می‌شود. در ژولای سال ۲۰۱۱، هیأتی از سازمان تجارت جهانی گزارشی صادر کرد مبنی بر این که مالیات و سهمیه‌های صادراتی چین بر روی مواد خام، تعهدات سازمان تجارت جهانی آنرا نقض می‌کند. این هیأت، در ادامه به این نتیجه رسید که چین نتوانسته است نشان دهد آن محدودیتها به حفظ منابع طبیعی تجدیدناپذیر برای برخی مواد معدنی و به حفاظت از سلامت شهروندانش (از طریق کاهش آلودگی) مرتبط است. (World Trade Organization, 28 January 2013) چین نسبت به رأی هیأت سازمان تجارت جهانی درخواست پژوهش کرد. با این حال، در ۳۰ ژانویه سال ۲۰۱۲، یک هیأت تجدیدنظر سازمان تجارت جهانی اذعان داشت که سهمیه‌ها و مالیات صادراتی چین بر روی برخی مواد معدنی خاص، تعهدات سازمان تجارت جهانی آنرا نقض می‌کند. نماینده تجاری ایالات متحده، ران کریک، این تصمیم را «یک پیروزی فوق‌العاده برای ایالات متحده» خواند، و گفت که این امر تضمین خواهد کرد که «صنایع تولیدی اصلی در این کشور می‌توانند موادی را که برای تولید و رقابت عادلانه نیاز دارند، به‌دست آورند». (USTR, 31 January 2012)

● در ۲۲ دسامبر ۲۰۱۰، اداره USTR اعلام کرد که یک دعوی را در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین در مورد یک برنامه دولتی مطرح خواهد کرد، که به آن گروه از تولیدکنندگان چینی تجهیزات انرژی بادی یارانه اعطا می‌کند که به جای قطعات و اجزای ساخت خارج، از قطعات و اجزای ساخته شده در چین استفاده می‌کنند. در ۷ ژوئن سال ۲۰۱۱، اداره USTR اعلام کرد که چین توافق کرده است که به اعطای این یارانه‌ها پایان دهد. با این همه USTR اشاره کرد که به دلیل فقدان شفافیت در چین، دولت ایالات متحده، با همکاری صنعت و کارکنان، تلاشهای تحقیقاتی قابل توجهی را متحمل شده است تا یارانه‌های چین را در مورد انرژی بادی آشکار سازد. به‌علاوه، USTR اشاره داشت که براساس شروط

پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی، این کشور ملزم بوده است که گزارشی درباره تمام برنامه‌های یارانه‌ای خود ارائه دهد که تاکنون این امر را انجام نداده است. (USTR, 7 Jun 2011)

● در ۱۹ دسامبر ۲۰۰۸، USTR یک دعوی را در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین به ثبت رساند، که به پشتیبانی آن کشور از برنامه‌های برندهای «مشهور چینی» مربوط بود، با این اتهام که چنین برنامه‌هایی از یارانه‌های صادراتی متعددی (شامل پاداشهای نقدی، وامهای ترجیحی، تأمین مالی تحقیق و توسعه برای توسعه محصولات جدید، و پرداختهایی برای کاستن از هزینه بیمه اعتباری صادرات) در سطح دولت مرکزی و محلی بهره می‌برند تا شهرت و فروش محصولات با برند چینی را در خارج از کشور ترفیع دهند. در ۱۸ دسامبر سال ۲۰۰۹، USTR اعلام کرد که چین توافق کرده است این برنامه‌ها را حذف کند.

● در ۳ مارس ۲۰۰۸، در ارتباط با رفتار تبعیض‌آمیز چین با تأمین‌کنندگان آمریکایی خدمات اطلاعاتی مالی در چین، USTR جهت حل اختلاف در سازمان تجارت جهانی درخواست کرد با چین رایزنی کند. در ۱۳ نوامبر سال ۲۰۰۸، USTR اعلام کرد که چین توافق کرده است محدودیتهای تبعیض‌آمیز مربوط به چگونگی فعالیت تجاری تأمین‌کنندگان خارجی، از جمله آمریکایی، خدمات اطلاعاتی مالی در چین را حذف کند.

● در ۱۰ آوریل ۲۰۰۷، USTR یک دعوی را در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین به ثبت رساند، که آنرا متهم می‌ساخت نتوانسته است از توافقنامه تریپس پیروی کند (به‌عبارتی در مورد اعمال قوانین حقوق مالکیت فکری). در ۲۶ ژانویه سال ۲۰۰۹، سازمان تجارت جهانی حکم کرد که بسیاری از سیاستهای اعمال حقوق مالکیت فکری چین نتوانسته است، الزاماتش در سازمان تجارت جهانی را برآورده سازد. در ۲۹ ژوئن ۲۰۰۹، چین اعلام کرد که رأی سازمان تجارت جهانی را تا مارس ۲۰۱۰ به اجرا خواهد رساند.

● در ۱۰ آوریل ۲۰۰۷، USTR دعوی را در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین به ثبت رساند، که آنرا متهم می‌ساخت نتوانسته است برای محصولات «حقوق مالکیت فکری ـ محور» دسترسی کافی به بازار را از منظر حقوق تجاری و خدمات توزیع، فراهم سازد. در آگوست ۲۰۰۹، هیأتی از سازمان تجارت جهانی حکم کرد که بسیاری از مقررات چین درباره حقوق تجاری و توزیع نسخه نمایشی فیلمها، D.V.D ها، موزیک، کتابها و مجلات با الزامات سازمان تجارت جهانی چین مطابقت نداشته است. چین درخواست پژوهش کرد، ولی موفق نشد، و در فوریه ۲۰۱۰ اظهار کرد که رأی سازمان تجارت جهانی را اجرا خواهد کرد.

● در ۵ فوریه ۲۰۰۷، USTR اعلام کرد که در ارتباط با مقررات دولتی که به صنایع مختلف در چین (مانند فولاد، چوب، و کاغذ) یارانه‌های غیرقانونی (مغایر با سازمان تجارت جهانی) وارداتی و صادراتی می‌دهد، که در تجارت اخلال ایجاد می‌کند و درباره واردات باعث تبعیض می‌شود، جهت حل اختلاف در سازمان تجارت جهانی درخواست کرده است تا با چین رایزنی کند. توافقنامه پذیرش چین در سازمان تجارت جهانی، آنرا ملزم می‌ساخت بلافاصله چنین یارانه‌هایی را حذف کند. در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۷، چین به‌طور رسمی توافق کرد یارانه‌های مذکور را تا ۱ ژانویه ۲۰۰۸ حذف کند.

● در ۳۰ مارس ۲۰۰۶، USTR این دعوی را در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین مطرح کرد که به استفاده آن از مقررات تبعیض‌آمیز درباره قطعات خودرو وارداتی مربوط می‌شد، که اغلب نرخ تعرفه بالای مربوط به خودروهای تکمیل‌شده (۲۵درصد) را به برخی قطعات خودروی خاص اعمال می‌کرد (که عموماً به‌طور متوسط برابر ۱۰درصد بود). USTR مدعی بود که هدف سیاست چین این بود که تولیدکنندگان داخلی را از استفاده قطعات وارداتی بازدارد و بنگاههای خارجی را ترغیب کند که تولید را به چین منتقل کند. در ۱۳ فوریه ۲۰۰۸، هیأتی از سازمان تجارت جهانی حکم کرد که سیاست تعرفه‌ای تبعیض‌آمیز چین با الزامات سازمان تجارت جهانی مغایر بود (با اظهار این‌که تعرفه‌های خودرو از یک هزینه داخلی تا عوارض گمرکی معمول تشکیل شده است، که قوانین سازمان تجارت جهانی را درباره رفتارهای کشوری نقض می‌کرد). چین درخواست پژوهش کرد، ولی یک هیأت تجدیدنظر سازمان تجارت جهانی صریحاً تصمیم هیأت سازمان تجارت جهانی را تأیید کرد.

● در ۱۸ مارس ۲۰۰۴، USTR اعلام کرد که دعوی حل اختلافی را در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین به ثبت رسانده است که به رفتار مالیاتی تبعیض‌آمیز آن درباره نیمه‌هادیهای وارداتی مربوط می‌شد. ایالات متحده مدعی بود که چین برای تراشه‌های نیمه هادی که خارج از چین طراحی و ساخته شده، ۱۷درصد مالیات بر ارزش افزوده (value-added tax (VAT)) اعمال کرده است، ولی به تولیدکنندگان داخلی تخفیفهای مالیات بر ارزش افزوده اعطا می‌کند. به‌دنبال رایزنیهای با دولت چین، در تاریخ ۸ ژولای ۲۰۰۴، USTR اعلام کرد که چین توافق کرده سیاست مالیاتی ترجیحی را تا آوریل ۲۰۰۵ پایان دهد. با این همه USTR ابراز نگرانی کرده که اشکال جدیدی از کمکهای مالی از سوی دولت چین به صنعت نیمه هادی داخلی آن اعطا می‌شود.در ژانویه ۲۰۱۲، اوباما، طی سخنرانی وضعیت اتحادیه خود، اعلام برنامه کرد که یک واحد فدرال انتظامات تجاری جدید ایجاد خواهد کرد «که مسئولیت بررسی فعالیت تجاری غیرمنصفانه را در کشورهایی چون چین برعهده دارد».

در ۲۸ فوریه ۲۰۱۲، اوباما دستوری اجرایی، مبنی بر تأسیس مرکز انتظامات تجاری میان سازمانی درون اداره USTR صادر کرد. بسیاری از تحلیلگران مدعی‌اند که واحد انتظامات جدید ممکن است باعث شود که تعداد دعاوی حل اختلافی که ایالات متحده در سازمان تجارت جهانی بر ضد چین مطرح می‌کند، افزایش شدیدی داشته باشد. (USTR, ۷ Jul 2012)

پذیرش چین در توافقنامه تدارکات دولتی سازمان تجارت جهانی

سیاستهای توافقنامه تدارکات دولتی (Government Procurement Agreement (GPA)) عمدتاً از قوانین سازمان تجارت جهانی معاف هستند، بجز برای اعضایی که این توافقنامه را امضا کرده‌اند. زمانی که چین به سازمان تجارت جهانی پیوست، اعلام کرد که قصد دارد درحداقل زمان ممکن عضو توافقنامه تدارکات دولتی سازمان تجارت جهانی شود، ولی تاکنون نتوانسته است پیشنهاد قابل قبولی را به اعضای حال حاضر این توافقنامه ارائه دهد.

پذیرش چین در توافقنامه تدارکات دولتی، یکی از اولویتهای اصلی ایالات متحده است. برآوردها ارزش تدارکات دولتی سالانه چین را بین ۸۸ تا ۲۰۰ میلیارد دلار تخمین می‌زند. (Testimony of Karen Laney, 9 March 2011) با این همه، چین تعدادی روال و سیاست محدودکننده در مورد تدارکات دولتی وضع کرده است که به نفع بنگاههای چینی عمل می‌کند. به دلیل اقتصاد به سرعت در حال رشد و نیازهای زیرساختی قابل توجه چین، پذیرش چین در توافقنامه تدارکات دولتی می‌تواند برای بنگاههای آمریکایی فرصتهای جدید قابل توجهی فراهم سازد.

چین در مذاکرات مربوط به پیوستن به توافقنامه تدارکات دولتی تا سال ۲۰۰۷ به‌طور رسمی شرکت نکرد و پیشنهاد اولیه آن از سوی دیگر گروههای توافقنامه تدارکات دولتی در سازمان تجارت جهانی غیرقابل قبول تلقی گردید. چین وعده داد که پیشنهاد توافقنامه تدارکات دولتی خود را بازبینی کند، ولی، تا ژولای ۲۰۱۰ اقدامی نکرد. اعلام شد که آن پیشنهاد نسبت به پیشنهاد قبلی پیشرفت داشته است، ولی مورد قبول قرار نگرفت. این امر تا حدی به این دلیل بود که خریدهای دولتهای محلی و دولتی و همچنین شرکتهای خصوصی را دربر نمی‌گرفت. پیشنهاد بازبینی شده در دسامبر ۲۰۱۱ تنها نهادهای دولتی را در سه شهر و دو استان پوشش می‌داد. (Wang, March 2009) اظهارنظر اداره USTR درباره آخرین پیشنهاد چین به شرح ذیل است:

«چین مذاکرات خود را برای پیوستن به توافقنامه تدارکات دولتی، از چهار سال پیش آغاز کرد. از آن تاریخ تاکنون، چین سه پیشنهاد را ارائه کرده ، که هر کدام نسبت به قبلی خود پیشرفت داشته است. ولی، هنوز هم تا ارائه پیشنهاد تدارکاتی که با تدارکات پوشش داده شده تحت توافقنامه تدارکات دولتی از سوی ایالات متحده و دیگر گروهها، قابل مقایسه باشد، فاصله دارد. برای مثال، ما خواستار هستیم که چین شرکتهای با مالکیت دولتی را پوشش دهد، نهادها و خدمات زیرمرکزی بیشتری را اضافه کند، حداقل حجم قابل قبول را برای قراردادهای پوشش داده شده کاهش دهد، و برونداریهای جامع را حذف کند.» (USTR, December 2011)

جمع‌بندی

جمهوری خلق چین، پس از شروع روند اصلاحاتش در دوران پس از مائوتسه‌دونگ، گامهای بزرگی در راستای همگرایی و همسویی هرچه بیشتر با اقتصاد جهانی و بازار آزاد برداشته است. امّا، این همسویی تا حدی بوده که برطرف‌کننده نیازهای این کشور در مسیر توسعه باشد، سیاست الحاق چین به سازمان جهانی تجارت نیز در همین راستا قابل ارزیابی است. اینکه چین الزامات حقوقی این سازمان را پذیرفت، به جهت دستیابی بهتر و بیشتر این کشور به بازارهای کشورهای توسعه‌یافته عضو سازمان و همینطور برخورداری از تکنولوژی کشورهایی همچون ایالات متحده، ژاپن و اتحادیه اروپا است. لذا، این الزامات حقوقی همچون محذوراتی بر رشد توسعه چین عمل کرده تا این کشور را ملزم به قواعد نظام سرمایه‌داری کند و در مقابل چین به دنبال جلب رضایت کشورهای طرف معامله است و با گذشت بیش از ده سال از الحاق چین به سازمان تجارت جهانی، هنوز هم مناقشاتی بین این کشور و دیگر کشورهای برخوردار از قدرت اقتصادی و بویژه تکنولوژیک بر سر رعایت اصول حقوقی عضویت در سازمان تجارت جهانی وجود دارد.

منابع و مآخذ:

– ادیب، محمدحسین (۱۳۷۹). **ایران و سازمان تجارت جهانی**. اصفهان: نشر آموزه.
– الیاسی، حمید (۱۳۸۱). «ایران و عضویت در سازمان جهانی بازرگانی : یک بحث انتقادی» ترجمه جعفر خیرخواهان، **اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی**، ش ۱۷۷، خرداد و تیر، صص ۱۸۴-۱۹۳.
– پیلجر، جان (۱۳۸۸). **اربابان جدید جهان**. ترجمه مهرناز شهابی و مهرداد (خلیل) شهابی. تهران: اختران.
– دبیرخانه آنکتاد، (۱۳۸۱). **چگونگی الحاق به سازمان تجارت جهانی**. ترجمه گروه مترجمین. تهران: چاپ و نشر بازرگانی.
– دفتر نمایندگی تام‌الاختیار تجاری جمهوری اسلامی ایران (۱)، «**تفاهم‌نامه قواعد و رویه‌های حاکم بر حل اختلافات**»،

(accessed on 14 Dec 2012) **http:// www. irtr. gov. ir/ Default. aspx ? tabid= 3972& ctl = Details & mid = 6283 & Item ID= 507**

– دفتر نمایندگی تام‌الاختیار تجاری جمهوری اسلامی ایران (۲)، **فهرست اعضای سازمان جهانی تجارت (به ترتیب سابقه عضویت)**، (accessed on 3 Jan 2013) **http://www. irtr. gov. ir/ Default. aspx? tabid**= 5114

– رشیدی، علی (۱۳۷۴). «طرز پیوستن به سازمان تجارت جهانی» **نشریه اتاق بازرگانی**، ش ۴.

– شیرودی، عبدالحسین (۱۳۸۷). «سازمان تجارت جهانی: اهداف، مبانی و ساختار»، **مجله مجتمع آموزش عالی قم**، س ۱، ش ۴، زمستان.

– شیرودی، عبدالحسین (۱۳۷۹). «سازمان تجارت جهانی و تأثیر آن بر مقررات داخلی» **مجله مجتمع آموزش عالی قم**، س ۲ ش ۵، بهار.

– فاخری، مهدی (۱۳۸۶). **راهکارهای الحاق ایران به سازمان جهانی تجارت**. تهران، نشر ثالث.

– نیکبخت، حمیدرضا (۱۳۸۵). «نظام حقوقی سازمان تجارت جهانی» **تحقیقات حقوقی**، ش ۱۳۱.

– مصفا، نسرین و دیگران (۱۳۷۴). **راهنمای سازمان ملل متحد**، ج۲. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

– مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی (۱۳۷۳). **سند نهایی دور اروگوئه** (GATT). تهران: وزارت بازرگانی، معاونت طرح و برنامه.

– موسی‌زاده، رضا (۱۳۸۸). **سازمان‌های بین‌المللی**. تهران: بنیاد حقوقی میزان، چاپ سیزدهم.

- Dillon, Thomas.(1995) “The World Trade Organization: a New Legal Order for World Trade” **Michigan Journal of International Law**, No 16.

- Grimmett, Jeanne J. (7 September 2010) “Dispute Settlement in the World Trade Organization (WTO): An Overview” **CRS Report.**

James M.(2004).Boughton &- Polak, Jacques J **Economic Theory and Financial Policy: The Selected Essays of Jacques J. Polak,** Aldershot, England: Edward Elgar Publishing Ltd.

- Testimony of Karen Laney. (9 March 2011) Acting Director of Operations, U.S. International Trade Subcommittee on Terrorism, Commission before the Nonproliferation, and Trade, Committee on Foreign Innovation, Trade, and Affairs, on China’s Indigenous Investment Policies. **www.foreignaffairs. house.gov/ 112/ lan 030911. pdf** (accessed on 30 Oct 2012)

- USTR (December 2011) 2011 Report to Congress on China’s WTO Compliance. http:// www. ustr. gov/ webfm_send/ 3189 (accessed on 16 Dec 2012)

- USTR (7 jun 2011) “China Ends Wind Power Equipment Subsidies Challenged by the United States in WTO Dispute” **Press Release.** http:// www. ustr. gov/ about- us/ press- office/ press-releases /2011/ june/ china- ends- wind- power- equipment- subsidies- challenged (accessed on 18 Nov 2012)

- USTR (7 Jul 2012) ”Obama Administration Challenges China’s Unfair Imposition of Duties on American-Made Automobiles” **Press Releases.** http:// www. ustr. gov/ about- us/ press- office/ press-releases /2012/ july/ obama- administration- challenges- chinas- unfair- duties- american- made- cars (accessed on 15 Dec 2012)

- USTR (December 2011) “United States Welcomes Opportunities for U.S. Suppliers Under Newly Revised WTO Government Procurement Agreement” **Press Release.** http: // www. ustr. gov/ about- us/ press- office/ press- releases/ 2011/ december/ united- states- welcomes- opportunities- us- suppliers (accessed on 28 Nov 2012)

- USTR (31 January 2012) ”U.S. Trade Representative Ron Kirk Announces U.S. Victory in Challenge to China’s Raw Materials Export Restraints” **Press Release**. http:// www. ustr. gov/ about- us/ press-office/ press- releases/ 2012/ january/ us-trade- representative- ron-kirk- announces- us- vict (accessed on 13 Oct 2012)

- Wang, Ping.(March 2009) China’s Accession to WTO’s Government Procurement Agreement: Domestic Challenges and Prospects in Negotiations, Breif Series, Issue 48, The University of Nottingham, China Policy Institute. **www. nottingham. ac. uk/ cpi/ documents/.../ briefing- 48- china- gpa-ascension. pdf** (accessed on 6 Dec 2012)

- Morrison, Wayne M. & Tang Rachel **(**30 April 2012) “China’s Rare Earth Industry and Export Regime: Economic and Trade Implications for the United States” **CRS Report R42510. www. fas. org/ sgp/ crs/ row/ R42510. pdf** (accessed on 23 nov 2012)

- World Trade Organization (28 January 2013) China- Measures Related to the Exportation of Various Raw **http:// www. wto. org/ english/ tratop_ e/** Materials**, dispu_e/cases_e/ds394_ e.htm#bkmk 394r**. (accessed on 19 Jun 2012)

- World Trade Organization (10 November 2001) “WTO Ministerial Conference approves China>s accession” **WTO NEWS:** 2001 **Press Release**. http:// www. wto. org/ english/ news_ e/pres٠1_ e/pr252_ e.htm (13 november 2012)

- World Trade Organization (17 September 2001) “WTO successfully concludes negotiations on China>s entry” **WTO NEWS: 2001 Press Release**. http:// www. wto. org/ english/ news_ e/pres01_ e/pr243_ e. htm (13 november 2012)

اثر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر متغیرهای کلان اقتصادی ایران*

دکتر محمد لشکری ـ دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه پیام نور
حمیده احمدی ـ گروه اقتصاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نیشابور

چکیده

در این پژوهش به بررسی تأثیر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر متغیرهای کلان اقتصادی از جمله رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز ملی در دوره ۱۳۸۲-۱۳۳۸ در ایران می‌پردازیم. به بیان دیگر، در این پژوهش به‌دنبال پاسخ به سه پرسش هستیم؛ آیا افزایش بی‌ثباتی صادرات باعث کاهش تولید ناخالص داخلی و در نتیجه رشد اقتصادی می‌شود؟ دوم، آیا افزایش بی‌ثباتی صادرات باعث کاهش سرمایه‌گذاری می‌شود؟ و در نهایت اینکه آیا افزایش بی‌ثباتی صادرات باعث کاهش پس‌انداز ملی در کشور می‌شود؟ برای پاسخ به این پرسشها از تحلیل واکنش ضربه‌ای و تجزیه واریانس براساس روش خود توضیح‌برداری (VAR) استفاده شده است. برای این منظور از دو شاخص بی‌ثباتی درآمد صادرات برحسب ۱) روند خطی و ۲) روند نمایی درآمد صادرات، استفاده شده است. نتایج حاصل از توابع عکس‌العمل آنی، نشان می‌دهد که اثر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر هر سه متغیر تولید ناخالص داخلی، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در کوتاه‌مدت (یک تا چهار دوره) مثبت اما ناچیز و در بلندمدت منفی و نزولی است. همچنین نتایج حاصل از توابع تجزیه واریانس، نشان می‌دهد که بی‌ثباتی درآمد صادرات تنها ۵درصد از خطای پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی را توضیح می‌دهد. از طرفی در حدود ۲۰درصد از خطای پیش‌بینی سرمایه‌گذاری و پس‌انداز ملی را نیز توضیح می‌دهد.

مقدمه

درآمدهای حاصل از صادرات در کشورهای درحال توسعه، نقش بسیار مهمی در تأمین نیازهای وارداتی و برنامه توسعه اقتصادی این کشورها ایفا می‌نماید. اما به دلایل مختلف، این درآمدها از ثبات چندانی برخوردار نیستند. از جمله این دلایل می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. طبیعت خاص صادرات کشورهای درحال توسعه.

۲. پایین بودن کشش قیمتی عرضه و کشش درآمدی تقاضا برای صادرات آنها، بویژه مواد معدنی خام.

۳. تخصص در تولید تعداد معدودی از کالاها و به‌عبارتی تمرکز کالایی صادرات.

۴. ارسال قسمت عمده صادرات به تعداد معدودی از بازارها و کشورهای وارد کننده، یعنی تمرکز جغرافیایی صادرات.

اساساً ساختار اقتصادی اغلب کشورهای درحال توسعه، به‌گونه‌ای است که صادرات آنها عمدتاً متکی بر مواد معدنی

خام می‌باشد و از آنجا که صادرکنندگان این‌گونه کالاها، هیچگونه اتحادیه مشترکی (بغیر از چند مورد، مثل سازمان کشورهای صادرکننده نفت، اپک) ندارند، لذا درصورت کاهش قیمت اینگونه کالاها، امکان واکنش مناسب برای این کشورها وجود ندارد و در نتیجه باعث کاهش بیشتر درآمدهای ارزی آنها می‌گردد. از طرفی، صادرات کشورهای درحال توسعه عمدتاً محدود به صدور یک یا چند کالاست و لذا توانایی چندانی برای واکنش در مقابل کشورهای واردکننده نداشته و این نیز بر بی‌ثباتی درآمدهای ارزی آنها تأثیر می‌گذارد. فزون براین، معمولاً طرفهای تجاری کشورهای درحال توسعه که عمده محصولات خام و مواد اولیه آنها را خریداری می‌کنند، محدود به چند کشور خاص می‌گردد و همین امر باعث تضعیف سیاستهای کشورهای صادرکننده این‌گونه کالاها گردیده و در نهایت منجر به بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی کشورهای درحال توسعه می‌شود. شواهد موجود حاکی از آن است که بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی کشورهای درحال توسعه بر رشد، تراز پرداختها و برنامه‌ریزی این‌گونه کشورها آثار سویی برجای گذاشته است و لذا این کشورها باید به‌دنبال تثبیت درآمدهای ارزی حاصل از صادرات بوده تا بتوانند بر مشکلات ناشی از بی‌ثباتی این درآمدها فائق آیند.

اقتصاد ایران، بعنوان یک کشور تولید و صادرکننده نفت مانند سایر کشورهای مشابه، گرفتار مسائل خاصی در مقوله صادرات خود می‌باشد. وابستگی بالای درآمدهای صادراتی کشور به درآمدهای حاصل از صادرات نفت سبب شده است که هرگونه تغییر در قیمتهای نفت، برنامه‌های اقتصادی و عمرانی کشور را با اختلال مواجه ساخته و در نتیجه روند رشد اقتصادی کشور را کُند سازد. از سوی دیگر، وجود درآمدهای نفتی و عدم توجه به صادرات غیرنفتی سبب شده است که این بخش فاقد تحرک و رشد لازم باشد. از طرف دیگر، ایران، بعنوان یکی از کشورهای درحال توسعه در شرایطی قرار دارد که عمده درآمد ارزی غیرنفتی آن، از محل صدور تولیدات کشاورزی و اولیه تأمین می‌گردد. بدین‌خاطر، درآمدهای صادراتی ایران اغلب دستخوش تغییرات ناگهانی و سریع قیمتهای جهانی بوده و از ثبات لازم برخوردار نبوده است.

ثبات درآمدهای صادراتی ایران به‌طور کلی و درآمدهای حاصل از صادرات نفت به‌طور اخص، از نقطه‌نظر برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی بسیار حائز اهمیت می‌باشد، زیرا، اگر برنامه‌ریزی کشور مفهوم واقعی داشته باشد، مسأله پیش‌بینی آینده منابع درآمدی، جهت ترسیم اهداف اقتصادی در برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت و تکیه بر آن، جایگاهی درخور توجه دارد. با توجه به نکات فوق هدف عمده از انجام این تحقیق، بررسی اثر بی‌ثباتی صادرات بر متغیرهای کلان اقتصادی ایران از جمله: سرمایه‌گذاری، رشد اقتصادی و پس‌انداز ملی می‌باشد. نتایج این تحقیق می‌تواند ما را در سیاستگذاری صحیح در جهت رشد صادرات یاری رساند.

پس از مقدمه، در بخش اول، مفاهیم و تعاریف بی‌ثباتی بررسی می‌شود. بخش دوم پیشینه تحقیق و مطالعات انجام شده را مرور می‌کند. در بخش سوم، با معرفی روش تحقیق، نتایج تجربی تجزیه و تحلیل می‌شود و بخش پایانی به جمعبندی و نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

۱. تعریف بی‌ثباتی درآمد صادراتی

درآمدهای صادراتی همانند سایر متغیرهای اقتصادی، در طول زمان روند یکنواختی ندارد و دچار نوسانات زیادی می‌شود. خود این طبیعت ناشناخته، هزینه‌هایی برای اقتصاد کشورها به دنبال دارد. بی‌ثباتی چیزی جز همین نوسانات نیست. از آنجا که تعریف دقیق و یکسانی در مورد بی‌ثباتی ارائه نشده است، برای ارائه یک تعریف مناسب، به مقایسه تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته، می‌پردازیم.

اولین اقتصاددانی که به تعریف بی‌ثباتی پرداخت (Coppok, 1977) بود. وی اعتقاد داشت از آنجا که هدف فعالیتهای اقتصادی استفاده از منابع تغییر یافته در جهت رسیدن به خواسته‌ها می‌باشد، همه تغییرات نمی‌تواند نامطلوب و ناخواسته فرض شود. به‌همین دلیل، وی معتقد بود که باید بین نوسانات مفید و نوساناتی که مشکلزا هستند، تفاوت قائل شد. بدین‌ترتیب، وی بحث می‌کند که بی‌ثباتی نباید به هر انحرافی از یک مسیر ثابت تلقی شود، بلکه انحراف بیش از حد نرمال ـ که مقادیر نرمال معمولاً مقادیر خط روند می‌باشند ـ مدنظر است. این ادعای وی مشخص می‌کند که تعریف دقیق از بی‌ثباتی مستلزم قضاوت صحیح در مورد واژه‌هایی مثل افراط ، تفریط و عادی می‌باشد که اغلب محققین در مورد مباحث مربوط به بی‌ثباتی از آنها استفاده کرده‌اند. اغلب روشهای بکار گرفته برای تعریف بی‌ثباتی، به تجزیه روند درآمدها و انحرافات در اطراف روند متمرکز شده‌اند. مطابق این روش، تنها کافی است که درآمدهای نرمال که در واقع تعیین‌کننده مسیر روند می‌باشند، مشخص شود. براین اساس، بی‌ثباتی عبارت است از «انحراف از روند» زیرا، تغییرات روند به‌علت وجود برخی مشکلات در اقتصاد داخلی می‌باشد که بدین‌صورت بروز می‌کند.

(Thobad & Lawson, 1967)، مفهوم بی‌ثباتی را نه برحسب اطمینان و قابلیت پیش بینی، بلکه برحسب اثر رکودی بی‌ثباتی مطرح می‌کنند. با درنظر گرفتن روش تصحیح روند، ایشان معتقد بودند که مشخص نیست که آیا باید وزنهای یکسان و مشخص به انحرافات مثبت و منفی داد یا خیر؟ در واقع آنها نظر می‌دهند که مفهوم بی‌ثباتی، در انحرافات منفی روند وجود داشته و از انحرافات مثبت بایستی صرف‌نظر کرد.

(Parnes & Knudsen, 1979) با استفاده از نظریه درآمد دایمی فریدمن، به تحلیل بی‌ثباتی درآمد صادراتی و تعریف آن پرداختند. آنها معتقدند که تغییرات درآمدهای صادراتی نیز دارای سه جزء تغییرات دایمی، تغییرات زودگذر و تغییرات پیش بینی شده می‌باشند. البته آنها همه این تغییرات را جزء بی‌ثباتی نمی‌دانند. برخلاف (Massell, 1963)، این دو معتقدند که تغییرات قابل پیش‌بینی و یا برنامه‌ریزی شده در تغییرات روند، آورده نمی‌شود. در عوض می‌گویند که تنها با مشاهده رفتار مردم قادر خواهیم بود که مشخص کنیم کدام تغییرات، قابل پیش‌بینی و یا برنامه‌ریزی شدن هستند این دو اعتقاد دارند که اجزای زودگذر و پیش‌بینی نشده در درآمد، مفهوم نااطمینانی را دربرداشته و معادل بی ثباتی است. در واقع نااطمینانی در درآمد صادراتی، همان بی‌ثباتی درآمد صادراتی بوده که مفهوم پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و همچنین رشد درآمد را از طریق رفتارهای ریسک گریز تحت تأثیر قرار می‌دهد.

از دیدگاه (Guillamont, 1987)، بی‌ثباتی به تسلسل و توالی بین کمبودها و مازادها اطلاق می‌گردد. به‌عبارت دیگر بی‌ثباتی، نوسان کاهنده یا فزاینده مقادیر یک متغیر، حول مقادیر روند خود می‌باشد؛ بنابراین، بی‌ثباتی صادرات نیز به انحراف مقادیر واقعی صادرات از روند پیش‌بینی شده آن اطلاق می‌شود. درصورتی که صادرات کشور را سه جزء صادرات دایمی، گذرا و غیرقابل مشاهده بدانیم، اساس بی‌ثباتی صادرات را جزء دوم و سوم تشکیل خواهد داد.

از بررسیهایی که در مورد شاخصهای بی‌ثباتی صورت گرفته، می‌توان استنباط کرد که در اغلب مباحث، هرگونه انحراف از روند به‌صورت بی‌ثباتی، تعریف شده است، هرچند برخی از اقتصاددانان مانند کوپوک سعی در تعریف دقیقتری از بی‌ثباتی داشته‌اند. ادبیات مربوط به بی‌ثباتی درآمد صادرات، به اثرات بی‌ثباتی در مشکلات داخلی اقتصاد، مثل فشارهای تورمی و سرمایه‌گذاری، زمانی که درآمدها از روند منحرف می‌شوند، متمرکز شده است. حال این انحرافات چه مثبت باشد و چه منفی، بعنوان بی‌ثباتی تلقی شده است. در ادبیات کاربردی بدلیل سهولت محاسبه و اطلاعات آماری موجود، بی‌ثباتی به‌صورت انحراف از روند تعریف شده است.

۲. ادبیات تحقیق

شواهد تجربی مبنی بر اثرات بی‌ثباتی صادرات بر رشد اقتصادی در طول چند دهه گذشته نتایج بسیار متفاوتی را نشان می‌دهد. در مطالعه (Yotopoulos & Nugent, 1976) رابطه مثبت مشاهده شد. آنها از دو روش برای اندازه‌گیری بی‌ثباتی درآمد صادرات استفاده کرده‌اند. روش اول آنها، مجذور انحراف از شاخص روند نمایی و روش دوم، شاخصی است که آنها از فرضیه درآمد دایمی گرفته‌اند. نتایج مقطعی از داده‌ها برای ۳۸ کشور نشان می‌دهد که وقتی از روش دوم استفاده می‌شود، اثر نااطمینانی سبب کاهش میل نهایی به مصرف در تئوری درآمد دایمی می‌گردد که این مسأله، سبب افزایش پس‌انداز، سرمایه‌گذاری و به دنبال آنها رشد اقتصادی می‌شود.

در مطالعه (Yotopoulos & Nugent, 1972)، همین طور مک‌بین (Mc Bean, 1966)، هیچگونه رابطه‌ای مشاهده نشده است.

مطالعات دیگر، رابطه بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی را منفی به‌دست آورده‌اند. به‌طور مثال می‌توان به مطالعات (Viovodas, 1974), (moran, 1983) (Glezakos, 1973) و (Demeocq & Guilaumont, 1985) اشاره کرد.

گلزاکوس، به بررسی اثرات بی‌ثباتی صادرات بر رشد اقتصادی کشورهای درحال توسعه و توسعه‌یافته پرداخته است. وی، برای این منظور از داده‌های سالانه ۱۹۶۶–۱۹۵۳ استفاده کرده و تولید ناخالص داخلی را تابعی از متغیرهای نرخ رشد صادرات واقعی و شاخص بی‌ثباتی صادرات درنظر گرفته است. او نتیجه می‌گیرد که رابطه بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی در کشورهای درحال توسعه منفی می‌باشد و همچنین نشان داده است که بی‌ثباتی صادرات باعث کاهش کارایی سرمایه‌گذاری شده و نهایتاً روند رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار داده است.

موران در مطالعه‌ای تحت عنوان اثرات بی‌ثباتی صادرات بر اقتصاد کشورهای درحال توسعه، چگونگی تأثیر بی‌ثباتی صادرات بر پس‌انداز داخلی، سرمایه‌گذاری و نهایتاً رشد اقتصاد کشورهای درحال توسعه را مورد بررسی قرار داد. وی در این تحقیق، ۳۰ کشور درحال توسعه را در دوره ۱۹۷۵–۱۹۴۵ مورد مطالعه قرار داد. برطبق این مطالعه، بی‌ثباتی

صادرات در بلندمدت معنی‌دار نبوده، ولی، در کوتاه‌مدت با اهمیت می‌باشد و بر رشد اقتصادی اثر منفی دارد.

(Gyimah & Brempong, 1991) رابطه بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی تعدادی از کشورهای آفریقایی را طی دوره ۱۹۸۶-۱۹۶۰ مورد مطالعه قرار دادند. نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد که بی‌ثباتی صادرات منجر به واردات مواد اولیه و کالاهای سرمایه‌ای گردیده و این امر به نوبه خود بر تولید و رشد اقتصادی مؤثر است.

(Knudssen & Parnes, 1975) در مطالعه ۲۸ کشور درحال توسعه در فاصله زمانی 1958-68، (Yotopoulos & Nugent, 1976) در مطالعه ۳۸ کشور درحال توسعه در فاصله زمانی ۶۸-۱۹۴۹ و (Lim, 1976) در فاصله زمانی ۷۳-۱۹۶۸ نشان دادند، بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی به افزایش پس‌انداز منجر می‌شود. دمیوک و گویلامنت (۱۹۸۹) در مطالعه‌ای، رابطه میان پس‌انداز و درآمدهای صادراتی را در فاصله زمانی ۸۱-۱۹۷۰ منفی برآورد کرد اما در دوره زمانی ۷۰-۱۹۶۰ این رابطه مثبت بوده است.

(Combes, 1993) در مطالعه ۲۲ کشور درحال توسعه، براساس یک نمونه داده‌های پانل (در طول، کشورها و در عرض، محصولات) نشان می‌دهد که بی‌ثباتی درآمد بخش خصوصی، پس‌انداز آنان را افزایش می‌دهد. وی همچنین در مطالعه‌ای دیگر شامل ۴۰ کشور درحال توسعه که صادرات عمده آنها محصولات کشاورزی است، به نتایج متفاوتی، به شرح زیر دست یافت:

۱ـ واکنش منفی پس‌انداز کل جهانی (دولتی و خصوصی) به بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰.

۲ـ دومین نتیجه، سیاستهای تثبیت قیمت داخلی است. زمانی که قیمتهای جهانی در سطح بالایی قرار دارد، در این حالت مالیاتهای دولتی نقش مهمی ایفا خواهد کرد و به همین جهت، پس‌اندازها (اعم از دولتی و خصوصی) به دلیل عدم کارایی مدیریت دولتی کاهش خواهد یافت.

۳- افزایش پس‌اندازهای احتیاطی تنها شامل بنگاههای خصوصی می‌شود و بنگاههای دولتی را دربرنمی‌گیرد. در شرایطی که ثبات قیمت داخلی مدنظر باشد و مورد توجه قرار گیرد، اثرات بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی بر پس‌اندازها، منفی است. واکنش متقابل بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی به پس‌اندازهای دولتی، ناشی از وجود اثر چرخ دنده‌ای است که بیانگر واکنش جانبی بنگاههای دولتی به افزایش و کاهش قیمتها است. در این حالت، اثر چرخ‌دنده‌ای بر اثر درآمد دایمی غلبه می‌کند.

مطالعه (Love, 1992) از اندک مطالعاتی است که رابطه سببی بین معیارهای بی‌ثباتی صادرات و بی‌ثباتی درآمد را بررسی کرد. مطالعه سری زمانی وی برای کشورهای درحال توسعه‌ای می‌باشد که صادراتشان شدیداً متکی به تولیدات اولیه و سنتی می‌باشد. معیار بی‌ثباتی که لاو از آن استفاده کرد، قدر مطلق انحراف صادرات از میانگین متحرک پنجساله آن است. نتایج نشان می‌دهد که برای هر ۲۱ کشور داخل نمونه، بی‌ثباتی صادرات علت (سبب) بی‌ثباتی درآمد می‌باشد.

(Sinha, 1999)، رابطه بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی را برای ۹ کشور آسیایی، با استفاده از داده‌های سری زمانی در دوره ۹۷-۱۹۵۱ بررسی کرد. این مطالعه اولین مطالعه‌ای است که اثرات بی‌ثباتی صادرات روی رشد اقتصادی را با استفاده از جدیدترین تکنیکهای اقتصادسنجی سریهای زمانی بررسی می‌کند. وی، با استفاده از روش سنتی (Feder, ۱۹۸۳) نرخ رشد تولید ناخالص داخلی را تابعی از نیروی کار، سرمایه، صادرات کالا و خدمات و متغیر بی‌ثباتی صادرات درنظر گرفته است. وی در این مطالعه، ارتباط مثبت بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی برای هند، ژاپن، مالزی و فیلیپین و یک رابطه منفی برای میانمار، پاکستان، کره جنوبی، سری‌لانکا و تایلند پیدا کرد.

(Sinha, 2007)، به بررسی اثرات تغییرپذیری صادرات با استفاده از روش واریانس ناهمسانی شرطی خود رگرسیون تعمیم یافته (GARCH) برای دو کشور فیلیپین و تایلند پرداخت. وی از داده‌های فصلی، برای دوره ۲۰۰۵-۱۹۶۰ استفاده کرد. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که شوک تغییرپذیری رشد صادرات برای فیلیپین و تایلند پدیده‌ای دایمی می‌باشد. همچنین، تغییرپذیری گذشته در پیش‌بینی تغییرپذیری آینده نقش عمده‌ای دارد.

(Krishan K, 2008)، با استفاده از روش همگرایی یوهانسن و مدل تصحیح خطا، به بررسی رابطه بین رشد اقتصادی، رشد صادرات، بی‌ثباتی صادرات و سرمایه‌گذاری در هند، در دوره ۲۰۰۵-۱۹۷۱ پرداخت. نتایج تجربی نشان داد که بی‌ثباتی صادرات، رشد صادرات و سرمایه‌گذاری، تأثیر مثبت در بلندمدت بر رشد اقتصادی هند دارد. اما بی‌ثباتی صادرات و سرمایه‌گذاری در کوتاه‌مدت اثر منفی بر رشد اقتصادی هند دارد. از طرف دیگر، نتایج حاصل از تحلیل

همگرایی و سطوح مدل VAR از فرضیه صادرات منجر به رشد حمایت می‌کند.

در مورد ایران، صمدی (۱۳۸۱)، تأثیر صادرات و بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی بخشهای مختلف اقتصادی را بر رشد اقتصادی این بخشها در فاصله ۷۴–۱۳۴۷، مورد ارزیابی قرار داد. یافته‌های این پژوهش حکایت از این دارد که صادرات بخشهای کشاورزی و خدمات، تأثیر معنی‌داری بر رشد این بخشها ندارد. اما صادرات بخشهای صنعت و معدن، تأثیر مثبت و معنی‌داری بر رشد این بخشها دارد.

ابریشمی (۱۳۸۳)، با پیروی از مدل فدر (۱۹۸۳) به بررسی اثر بی‌ثباتی درآمد صادراتی بر رشد بخش کشاورزی در طی دوره زمانی ۸۰–۱۳۵۰ پرداخته است. در این مطالعه از روش هم‌انباشتگی یوهانسن و از داده‌های سری زمانی استفاده شده است. نتایج نشان می‌دهد که در کوتاه‌مدت، زمانی که بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی با ایجاد ریسک و نااطمینانی منجر شود، این امر به تغییر عکس‌العمل عمومی بنگاهها منجر گردیده و از اینرو بر رشد کشاورزی تأثیر می‌گذارد.

رضایی و همکاران (۱۳۸۸)، رابطه بین بی‌ثباتی صادرات، سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی را با استفاده از روش همگرایی یوهانسن مورد بررسی قرار دادند. در این مطالعه، از روش واریانس ناهمسانی شرطی خود رگرسیون تعمیم یافته (GARCH)، برای اندازه‌گیری شاخص بی‌ثباتی صادرات استفاده شده است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که در بلندمدت بی‌ثباتی صادرات اثر منفی بر سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی داشته، ولی، در کوتاه مدت چندان رشد اقتصادی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد.

۳. روش تحقیق

۳-۱. مبانی نظری تأثیر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر متغیرهای کلان اقتصادی

۱-۳-۱. تأثیر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر تولید و رشد اقتصاد

براساس شواهد تجربی سه دیدگاه مختلف در مورد اثر بی‌ثباتی صادرات بر رشد اقتصادی وجود دارد و نظریه‌پردازان هرگروه برای اثبات گفته‌های خود توجیهاتی دارند. گروهی (Glezakos; Adams, Behrman & Roldan) معتقدند که رابطه بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی منفی می‌باشد. این محققان دلیل خود را این چنین بیان می‌کنند که بی‌ثباتی صادرات از طریق ایجاد عدم اطمینان در برنامه‌ریزیهای بلندمدت، منجر به کمبود نهاده‌ها در مواقع بحران می‌شود و بدین ترتیب مراحل تولید و رشد را متأثر می‌سازد. از طرفی، بی‌ثباتی صادرات از طریق ایجاد بی‌ثباتی در متغیرهای کلیدی کلان اقتصادی، ضربه‌های بسیاری بر تخصیص منابع بومی و نرخ رشد اقتصادی وارد می‌سازد. گفته شده است که بی‌ثباتی در دریافتیهای ارزی که منجر به محاسبات غلط تجاری، احتکار و تورم می‌شود، باعث وقفه در واردات کالاهای واسطه‌ای سرمایه‌ای می‌گردد که برای اجرای برنامه‌های توسعه‌ای آنها حیاتی است و موجب بی‌ثباتی در دریافتیهای دولت می‌شود؛ بدین‌ترتیب، از توانایی برنامه‌ریزی دولتی و هماهنگی فعالیتهای اقتصادی می‌کاهد و رشد کلی اقتصاد را محدود می‌سازد.

گروهی (Mc Bean: Obidegwu. & Nziramasanga; Savvides) بر این باورند که رابطه بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی مثبت می‌باشد. این پژوهشگران معتقدند که کشورهای کمتر توسعه‌یافته، به بی‌ثباتی صادرات از طریق کاهش مصرف عکس‌العمل نشان می‌دهند. این فرایند اگر در طی زمان تکرار شود، موجب افزایش پس‌اندازها و بنابراین افزایش سرمایه‌گذاری می‌گردد.

گروه سومی (Yotopoulos & Nugent) نیز وجود دارند که به هیچ رابطه‌ای بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی معتقد نیستند. دلیلی که این عده برای اثبات ادعای خود می‌آورند،عبارت است از اینکه، کشورهای کمتر توسعه یافته قادر به پیش‌بینی نوسانات درآمدهای صادراتی و برنامه‌ریزی برای چنین نوساناتی هستند. بنابراین بی‌ثباتی صادرات هیچ اثر بارزی بر رشد اقتصادی ندارد.

با توجه به آنچه که ذکر گردید، می‌توان اینچنین بیان نمود که نوع رابطه بین بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی بستگی به ساختار حاکم بر اقتصاد و نوع عکس‌العمل جامعه نسبت به عدم اطمینان ناشی از نوسانات درآمدهای صادراتی دارد.

۲-۳-۱- تأثیر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر سرمایه‌گذاری

احتمال وجود نوسانات در درآمدهای صادراتی کشورهای درحال توسعه، فزون بر آنکه باعث کاهش جذب سرمایه‌گذاریهای خارجی در بخشهای صادراتی این کشورها می‌گردد، سبب می‌شود که سرمایه‌گذاران با احتیاط بیشتری

در مورد پروژه‌های سرمایه‌گذاری تصمیم بگیرند و پروژه‌هایی را انتخاب کنند که دارای سطح ریسک و بازدهی پایین‌تری است که این امر، باعث کاهش سطح سرمایه‌گذاری در جامعه می‌شود. اما مهمترین جنبه تأثیرگذاری بی‌ثباتی صادرات بر سرمایه‌گذاری و در نتیجه رشد اقتصادی از طریق تأثیر بر ظرفیتهای وارداتی می‌باشد. در کشورهای درحال توسعه اغلب صنایع داخلی، به‌شدت به واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای متکی هستند. واردات بعنوان منبعی برای تأمین ماشین‌آلات، تجهیزات و سایر عوامل ضروری برای سرمایه‌گذاری به‌شمار می‌رود و آنچه ظرفیتهای وارداتی را مشخص می‌کند، درآمدهای صادراتی است (لاوسن و تئوباد، ۱۹۷۶).

براساس نظریه نرکس(۱۹۶۲) ، بی‌ثباتی کلان اقتصادی منجر به نااطمینانی در اقتصاد می‌شود و این امر اثرات منفی بر تصمیمات سرمایه‌گذاری و پیشرفتهای تکنولوژی خواهد گذاشت. هیرشمن (۱۹۵۸) مشاهده نمود نوسانات درآمدهای صادراتی در کوتاه مدت به‌طور قابل توجهی واردات کالاهای ساخته شده را کاهش می‌دهد و این امر، به‌نفع صنایع تولید داخلی خواهد بود و باعث افزایش سرمایه‌گذاری برای تولیدات داخل می‌گردد. این منفعت، ناشی از اثرات پیامدهای مثبت استراتژی جانشینی واردات بر رشد اقتصادی است.

۳-۳-۱ تأثیر بی‌ثباتی درآمد در صادرات بر پس‌انداز

بی ثباتی صادرات با توجه به مطالعات صورت گرفته، هم‌به طور مثبت و هم به طور منفی بر رشد اقتصادی تأثیر دارد. با درنظر گرفتن این رابطه مسلم، همیشه این رابطه غیرمستقیم بوده به‌طوریکه، تأثیر بی‌ثباتی ابتدا بر روی متغیرهای واسطه بوده و سپس از طریق این متغیرها از جمله پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، بر روی جریانات رشد اقتصادی تأثیر داشته است. این استدلال که بی‌ثباتی صادرات بر روی رشد مؤثر است، براساس نظریه درآمد دایمی فریدمن می‌باشد. بی‌ثباتی صادرات بی‌ثباتی درآمد را به‌وجود می‌آورد که این (بی‌ثباتی درآمد) به نوبه خود، باعث می‌شود میل به پس‌انداز بیشتر شود. این افزایش میل به پس‌انداز، ذخایر مورد نیاز را به‌منظور نگهداری مصرف دایمی در طول کسری سطوح درآمدی فراهم می‌کند (کودسن و پارنس، ۱۹۷۵).

استدلال دیگر می‌گوید، بی‌ثباتی صادرات نااطمینانی یا ریسک را سبب می‌شود که این نااطمینانی سبب افزایش هزینه‌های سرمایه‌گذاری و بنابراین کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری می‌گردد. در نتیجه پس‌اندازکنندگان، علیرغم وجود یک دلیل مهم برای امتناع از مصرف، کمتر پس‌انداز خواهند کرد (لیم، ۱۹۸۰).

اینجا یک انتقاد دیگر وجود دارد. این امکان وجود دارد که پس‌اندازها در دورانهای رونق (زمانهای مناسب) به‌منظور نگهداری سطح پایین مصرف در دوران رکود، افزایش یابد. اما این نظر نیز درست است که ممکن است پس‌اندازها در همان دوران رونق نیز به‌منظور نگهداری همان سطح مصرف در سطح قبلی، کاهش یابد. این نظر، این عقیده را که بی‌ثباتی درآمد به خودی‌خود میل متوسط بیشتری برای پس‌انداز بوجود می‌آورد، زیر سوال می‌برد (لیم، ۱۹۸۰).

این استدلالات همچنین می‌تواند به راحتی در چارچوب مدل هارود ـ دومار نشان داده شود. رشد تولید در یک چنین اقتصادی، بستگی به میزان کارایی سرمایه و نرخ سرمایه‌گذاری دارد. استدلال درآمد دایمی این است که، بی‌ثباتی صادرات سبب نرخ پس‌انداز بیشتر و فراهم آوردن واسطه‌های مالی مناسب می‌گردد که این باعث بیشتر شدن نرخ سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی خواهد شد. استدلال متقابل نظریه درآمد دایمی می‌گوید که، بی‌ثباتی درآمد صادرات باعث کاهش انگیزه پس‌انداز و با توجه به این‌که پس‌انداز یک شرط لازم برای سرمایه‌گذاری است، باعث کاهش نرخ سرمایه‌گذاری و بنابراین کاهش رشد تولید خواهد شد.

در ادبیات مربوط به بی‌ثباتی صادرات و رشد، تاکنون هیچ تلاشی برای بررسی اثر مستقیم بی‌ثباتی صادرات بر پس‌انداز وجود نداشته است. مطالعات گذشته رابطه آماری بین بی‌ثباتی و رشد را بررسی کرده‌اند و تنها براساس این رابطه به‌طور ضمنی، وجود ارتباطات ساختاری زیرین بین بی ثباتی و پس‌انداز و بین پس‌انداز و رشد را درنظر گرفتند (لیم، ۱۹۸۰).

تانزی (۱۹۸۶) نیز در رابطه با اثر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر پس‌انداز، دو نوع واکنش بنگاههای دولتی را پیش‌بینی می‌کند:

۱ـ بنگاه دولتی ممکن است شوک (افزایش یا کاهش) درآمدهای صادراتی را موقتی و زودگذر فرض نموده، به‌همین دلیل این منابع را پس‌انداز و در بازارهای مالی بین‌المللی سرمایه‌گذاری کند و از منابع حاصل از آن بهره‌مند شود. اگر چه این نوع رفتار بنگاه مطابق انتظار با تئوری درآمد دایمی است اما در عمل، به‌ندرت چنین رفتاری مشاهده می‌گردد.

۲ـ بنگاه دولتی ممکن است شوک درآمدهای صادراتی را دائمی فرض نموده و سرمایه‌گذاری داخلی را افزایش دهد. به‌کارگیری این فرض، بنگاه را با دو مشکل مواجه می‌سازد. الف ـ بازدهی اندک سرمایه‌گذاریهای دولتی. ب ـ تحمیل هزینه‌های اضافی در دوره‌های آتی، زمانی که اقتصاد با افزایش درآمد صادراتی روبه‌رو می‌شود.

اگر براساس فرض دایمی بودن چنین درآمدهایی اقدام به اجرای پروژه‌های عمرانی کند، این امر سبب می‌شود بنگاههای دولتی در هر دوره متعهد به تأمین مخارج این پروژه‌ها شوند. لذا اگر، برخلاف انتظار، افزایش درآمد صادراتی زودگذر باشد، به کسری بودجه و تحمیل هزینه‌های تکراری برای تأمین مالی چنین پروژه‌هایی منجر خواهد شد.

٤-۳-۱- مدل رشد نئوکلاسیک:

در مطالعه حاضر برای بررسی اثرات بی‌ثباتی صادرات بر رشد اقتصادی از الگوی رشد نئوکلاسیک استفاده می‌شود. مدل اساسی رشد نئوکلاسیک که بار اول توسط روبرت سولو تدوین گردیده، بر فروض زیر استوار می‌باشد:

۱- نرخ رشد نیروی کار به‌طور برونزا تعیین می‌شود.

۲- تابع تولید به صورت $Y = F(K,L)$ بوده، که در آن K و L به ترتیب، میزان سرمایه و نیروی کار می‌باشد. این تابع تولید، بر ویژگیهای بازدهی ثابت نسبت به مقیاس و قابلیت جانشینی کار و سرمایه با یکدیگر و کاهنده بودن بهره‌وری نهایی مبتنی است.

۳- سرمایه‌گذاری و پس‌انداز نسبت ثابتی از محصول می‌باشند. (برانسون، ویلیام اچ، ترجمه عباس شاکری)

در این قسمت، مدل رشد نئوکلاسیکها تحت شرایط نبود پیشرفت فنی مورد بررسی قرار می‌گیرد. لحاظ کردن فرض واحدهای کار مؤثر در تابع تولید، که شامل کمیت مقداری (تعداد کارگران) و کمیت کیفی (پیشرفتهای فنی) می‌باشد، و یا به‌کار بردن نیروی کار بدون درنظر گرفتن عامل کیفی، در تحلیل تابع مذکور یکسان است و تفاوتی نخواهد کرد. اگر ما از این فرض که موجب پیچیدگی تحلیل می‌گردد صرف‌نظر کنیم، تحلیل تابع تولید بدون هیچگونه ضعف کیفی خیلی گویاتر و روشنتر خواهد بود.

هرگاه از دو طرف تابع تولید ذکر شده در فرض دوم، مشتق گرفته و بر تولید تقسیم نماییم، رابطه زیر حاصل خواهد شد.

$$DY/ Y = MP_k(dK/ K) + MP_L(dl / L) \qquad (۱)$$

MP_k و MP_L، به ترتیب تولید نهایی سرمایه و نیروی کار می‌باشند. با کمی تغییر می‌توان رابطه زیر را بدست آورد:

$$DY/ Y = MP_k (K/Y) (dK/ K) + MP_L (L/Y) (dL/L) \qquad (۲)$$

هرگاه $MP_k\ (K/Y) = \alpha$ و $MP_L(L/Y) = \beta$ و نرخهای رشد را به‌صورت لگاریتمی بیان کنیم، می‌توان رابطه (۲) را به‌صورت زیر نوشت:

$$DLnY = \alpha DLnk + \beta DLnL \qquad (۳)$$

به خوبی پیداست که رشد تولید ،فزون بر رشد نیروی کار به رشد سرمایه نیز متکی می‌باشد .در واقع ،نرخ رشد موجودی سرمایه(DLnK) ، دومین عاملی است که در تولید، مؤثر شناخته شده و تأثیر بسزایی در رشد اقتصادی دارد، زیرا، رشد موجودی سرمایه به منزله افزایش سرمایه‌گذاری بوده و سرمایه‌گذاری نیز یکی از عوامل مؤثر تقاضای کل اقتصاد است. به‌عبارت دیگر، سرمایه‌گذاری در طرف تقاضای کل اقتصاد از طریق اثر ضریب فزاینده عامل مهم و تعیین‌کننده سطح محصول بوده و در طرف عرضه نیز از طریق افزایش موجودی سرمایه، عامل تعیین‌کننده نرخ افزایش محصول بالقوه می‌باشد.

امروزه با توجه به رشد و توسعه تجارت بین‌الملل و تأثیر بسزای آن بر اقتصاد داخلی کشورها، لحاظ نمودن متغیر صادرات بعنوان یکی از ارکان اصلی مدلهای رشد به سبب اینکه به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم بر متغیرهای کلان اقتصادی تأثیر می‌گذارد، به‌صورت یک نیاز مطرح می‌باشد. تا آنجا که از آن بعنوان موتور رشد اقتصادی تعبیر می‌شود. نوسان شدید در این متغیر و به عبارتی بی‌ثباتی در آن می‌تواند رشد اقتصادی و فعالیتهای بخشهای مختلفی را که به امر صادرات مربوط می‌شوند مختل کرده و باعث بوجود آمدن هزینه‌های اقتصادی ـ اجتماعی گردد. زیرا، انتقال عوامل تولید از یک بخش به بخش دیگر اقتصاد می‌تواند تخصیص بهینه منابع را دچار اخلال نموده و ناکارایی در اقتصاد را موجب شود. لذا با توجه به اهمیت درآمدهای صادراتی و نوسانات آن در رشد اقتصادی، این متغیر بعنوان متغیرهای توضیحی در مدل رشد نئوکلاسیک درنظر گرفته می‌شود.

۳-۲. معرفی مدل

با توجه به الگوی رشد نئوکلاسیک که در بخش قبل ارائه شد، سرمایه‌گذاری و درآمد صادرات و نوسانات آن از مهمترین متغیرهای تأثیرگذار بر رشد و تولید داخلی می‌باشند. از طرف دیگر، براساس نظریات کلان اقتصادی پس‌انداز نیز یکی از عوامل تعیین‌کننده طرف عرضه اقتصاد و درآمد ملی می‌باشد که به‌صورت تابعی از درآمد ملی تعریف شده است ((S=S(Y)) همچنین، سرمایه‌گذاری براساس نظریه تقاضای سرمایه‌گذاری، تابعی از نرخ بهره و درآمد ملی می‌باشد((I = i(r,Y)) .از اینرو در این تحقیق، جهت بررسی نقش بی‌ثباتی درآمد صادرات ایران بر متغیرهای کلان اقتصادی ایران، از الگوی خود رگرسیونی چهار متغیره با استفاده از عمده‌ترین متغیرهای تأثیرگذار بر تولید ناخالص داخلی حقیقی (GDP)، شامل انباشت سرمایه ناخالص حقیقی (KA) بعنوان شاخصی از میزان سرمایه‌گذاری، پس‌انداز ناخالص ملی حقیقی (S) بعنوان شاخص میزان پس‌انداز و شاخص بی‌ثباتی درآمد کل صادرات ایران (IEX)، استفاده شده است.

داده‌ها، به‌صورت سالانه و برای دوره زمانی ۱۳۸۹–۱۳۳۸ درنظر گرفته شده و متغیرها، بجز بی‌ثباتی درآمد صادرات، به‌صورت لگاریتمی مورد استفاده قرار گرفته است. فرم تبعی مورد استفاده و تبیین داده‌ها به قرار ذیل است:

$$LGDP = f\,(LKA, LS, IEX) \qquad (۴)$$

LGDP : لگاریتم تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶؛

LKA: لگاریتم انباشت سرمایه به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶؛

LS: لگاریتم پس‌انداز ملی داخلی به قیمت ثابت سال ۱۳۷۶؛

IEX: شاخص بی‌ثباتی درآمد کل صادرات ایران به قیمت ثابت ۱۳۷۶؛

آمار مربوط به متغیرهای به‌کار رفته شده در الگو نیز از دو منبع سالنامه‌های آماری بانک مرکزی و نماگرهای اقتصادی بانک مرکزی به‌روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است. برای انجام تجزیه و تحلیلهای آماری و انجام روشهای اقتصادسنجی در این بررسی، از نرم‌افزار Eviews 6 و Microfit 4 استفاده شده است.

۳-۳. اندازه‌گیری شاخصهای بی‌ثباتی درآمد صادرات

۵-۳-۳- معیار درصد قدر مطلق انحراف درآمد صادراتی از روند آن نسبت به روند

از معیار بی‌ثباتی الف (درصد قدر مطلق انحراف درآمد صادراتی از روند آن نسبت به روند) بعنوان شاخص بی‌ثباتی درآمد صادرات استفاده شده است که به‌صورت زیر تعریف می‌شود:

$$I_{1t} = \left| (EX_t - TEX_t) / TEX_t \right| \times 100 \qquad (۵)$$

EX_t: ارزش ریالی واقعی درآمد صادرات در سال t و TEX_t: روند خطی یا نمایی درآمد صادرات در سال t می‌باشد. با توجه به مطالعات گذشته، می‌توان گفت که کلیه معیارهای بی‌ثباتی درآمد صادراتی به نوع روند صادرات مربوط می‌شود. معادله روند زمانی را می‌توان به فرمهای خطی، لگاریتمی، نیمه لگاریتمی، نمایی، میانگین متحرک، درجه دوم و درجات بالاتر برآورد کرد. نوع روند، متناسب با داده‌ها، روی معیار بی‌ثباتی به‌دست آمده تأثیر می‌گذارد (ماسل، ۱۹۷۰). در بیشتر مطالعات تجربی، فرمهای نمایی و خطی به‌صورت زیر استفاده شده است:

فرم خطی : $X_t = \beta_0 + \beta_1 T$ (۶)

فرم‌نمایی : $X_t = \exp^{(\beta_0+\beta_1 T)}$ (۷)

در معادلات برآورد شده، از بین دو فرم نمایی و خطی، تنها به معنی‌دار بودن ضریبها و ضریب تعیین R^2 بالا توجه می‌شود (لاو، ۱۹۹۲). در این تحقیق، از هر دو روند خطی و نمایی ارزش واقعی درآمد صادرات استفاده شده است.

معادله روند خطی ارزش واقعی درآمد صادرات که از روش حداقل مربعات معمولی برآورد شده، به‌صورت زیر می‌باشد:

$$TEX_t = -991105 + 7643/T \qquad R^2 = 0/24 \qquad (۸)$$

(-3/83) (4/03)

اعداد داخل پرانتز، آماره t مربوط به آزمون معنی‌داری ضرایب می‌باشند.

معادله روند نمایی ارزش واقعی درآمد صادرات که از روش حداقل مربعات معمولی برآورد شده، نیز به‌صورت زیر می‌باشد:

$$TLEX_t = -15/11587 + 0/189\,T \qquad R2 = 0/27 \qquad (۹)$$

(-2/53) (4/32)

نتیجه	آماره آزمون دیکی ـ فولر تعمیم یافته		متغیر	نتیجه	آماره آزمون دیکی ـ فولر تعمیم یافته		متغیر
	مدل دارای عرض از مبدأ	مدل دارای عرض از مبدأ و روند			مدل دارای عرض از مبدأ	مدل دارای عرض از مبدأ و روند	
I(۱)	ADF(1)=-1/91	ADF(1)=-2/11	ILEX	I(۱)	ADF(2)=-1/70	ADF(2)=-1/93	IEX
	−۲/۹۲	−۳/۵۰	مقدار بحرانی در سطح ۵٪		−۲/۹۲	−۳/۵۰	مقدار بحرانی درسطح۵٪
	ADF(0)=-3/68		DILEX		ADF(1)=-6/59		DIEX
I(۰)	−۲/۹۲		مقدار بحرانی در سطح ۵٪	I(۰)	−۲/۹۲		مقدار بحرانی در سطح ۵٪
	ADF(1)=-1/70	ADF(1)=-2/40	LKA		ADF(1)=-1/62	ADF(1)=-2/43	LGDP
I(۱)	−۲/۹۲	−۳/۵۰	مقدار بحرانی در سطح ۵٪	I(۱)	−۲/۹۲	−۳/۵۰	مقدار بحرانی در سطح ۵٪
	ADF(0)=-4/65		DLKA		ADF(0)=-3/83		DLGDP
I(۰)	−۲/۹۲		مقدار بحرانی در سطح ۵٪	I(۰)	−۲/۹۲		مقدار بحرانی در سطح ۵٪
	ADF(0)=-8/01		DLS		ADF(0)=-1/74	ADF(0)=-2/26	LS
I(۰)	۲/۹۲		مقدار بحرانی در سطح ۵٪	I(۱)	−۲/۹۲	−۳/۵۰	مقدار بحرانی در سطح ۵٪

۳-۴. برآورد مدل و تجزیه و تحلیل نتایج

برای اطمینان از عدم برآورد رگرسیون کاذب و اثبات اعتبار آماره‌های t و F معمولی در هر دو مدل، باید آزمونهای همجمعی انجام شود. همجمعی بیانگر وجود یک رابطه تعادلی بلندمدت است که سیستم اقتصادی در طول زمان به سمت آن حرکت می‌کند. در بررسی حاضر، ابتدا آزمون پایایی متغیرهای مدل را به وسیله آزمون متداول دیکی ـ فولر تعمیم یافته (ADF) انجام می‌دهیم. خلاصه نتایج این آزمون که با استفاده از نرم‌افزار Microfit4 انجام شده است، در جدول (۱) ارائه شده است. نتایج جدول (۱) نشان می‌دهد تمامی متغیرهای LKA, LGDP, ILEX, IEX و LS ، پایا از مرتبه اول یا (۱) I می‌باشند.

۳-۵- آزمون همجمعی

در این مطالعه، از روش یوهانسن جوسلیوس برای یافتن رابطه بلندمدت بین متغیرهای موجود در مدل استفاده شده است. تحلیلهای هم‌انباشتگی به روش یوهانسن، مستلزم تعیین طول بهینه (P) در الگوی VAR می‌باشد. لذا، جهت این امر از معیار اطلاعات آکائیک (AIC)، معیار شوارتز بیزین (SC)، و آزمون نسبت درستنمایی تعدیل شده (LR) استفاده می‌شود. آمارهای مذکور برای طول وقفه‌های ۱ تا ۴ در جدول زیر ارائه شده است.

نتایج نشان می‌دهد که معیار AIC طول وقفه چهار، معیار SCI طول وقفه یک و معیار LR طول وقفه سه را تعیین می‌کند. برای انتخاب از بین این معیارها لازم به ذکر است که معیار شوارتز (SCI) از اصل Parsimony که به قلت پارامترها اشاره دارد، پیروی می‌کند و یک مدل parsimonious داده‌ها را بدون این که ضرایب بی‌فایده را در مدل وارد کند، بخوبی برازش می‌کند. فزون برآن معیار شوارتز برای داده‌های زیاد و معیار آکائیک برای داده‌های کم مناسب است (ایندرس، ۲۰۰۳)؛ لذا وقفه یک بعنوان مرتبه بهینه انتخاب می‌گردد.

آزمونهای هم‌انباشتگی

آزمون اثر (Trace)			آزمون حداکثر مقدار ویژه			
مقدار بحرانی ۹۵٪	آماره آزمون	فرضیه مخالف	مقدار بحرانی ۹۵٪	آماره آزمون	فرضیه مخالف	فرضیه صفر
۵۳/۴۸	۷۲/۱۲	$r \geq ۱$	۲۸/۲۷	۳۴/۸۶	r =۱	r = ۰
۳۴/۸۷	۳۷/۲۵	$r \geq ۲$	۲۲/۰۴	۱۸/۵۳	r =۲	$r \leq ۱$
۲۰/۱۸	۱۸/۷۲	$r \geq ۳$	۱۵/۸۷	۱۴/۹۷	r =۳	$r \leq ۲$
۹/۱۶	۳/۷۴	$r \geq ۴$	۹/۱۶	۳/۷۴	r =۴	$r \leq ۳$

پس از تعیین وقفه بهینه و با استفاده از دو آماره بزرگترین مقدار ویژه و آزمون اثر، وجود همجمعی و تعداد روابط همجمعی، تعیین می‌گردد. در آزمون بزرگترین مقدار ویژه به ترتیب «فرضیه صفر عدم وجود رابطه همجمعی و در مقابل وجود یک رابطه همجمعی» و «وجود یک رابطه همجمعی و در مقابل وجود دو رابطه همجمعی» و «وجود دو رابطه همجمعی و در مقابل وجود سه رابطه همجمعی» آزمون می‌شود.

در آزمون اثر نیز به ترتیب «فرضیه صفر عدم وجود رابطه همجمعی و در مقابل وجود رابطه همجمعی» و «وجود یک یا کمتر از یک رابطه همجمعی در مقابل وجود بیشتر از یک رابطه همجمعی» و «وجود دو یا کمتر از دو رابطه همجمعی در مقابل بیشتر از دو رابطه همجمعی» آزمون می‌شود.

اگر آماره‌های آزمون مربوط به این متغیرها از مقادیر بحرانی در سطح پنج درصد بیشتر باشد، فرضیه H_0 رد می‌شود. به این ترتیب تعداد بردارهای همجمعی به دست می‌آید.

جدول (زیر) نتایج آزمون هم‌انباشتگی به ازای طول وقفه یک را نشان می‌دهد. آزمون اثر یک رابطه بلندمدت تعادلی در سطح معنی‌داری ۵درصد را نشان می‌دهد. زیرا، مقدار آماره اثر ۷۲/۱۲ از مقدار بحرانی آن در سطح ۵درصد، ۵۳/۴۸ بزرگتر می‌باشد؛ در نتیجه فرضیه صفر مبنی بر عدم رابطه بلندمدت را نمی‌توان پذیرفت. بر طبق آزمون حداکثر مقدار ویژه نیز، با توجه به مقدار آماره آزمون ۳۴/۸۶ و مقدار بحرانی ۲۸/۲۷، یک رابطه بلندمدت وجود دارد. برای بقیه فرضیات، هیچ رابطه بلندمدت تعادلی بین متغیرها وجود ندارد، زیرا برای تمام فرضیات صفر آماره آزمون از مقدار بحرانی خود در سطح بحرانی ۵درصد کوچکتر است. در نتیجه فرضیه صفر مبنی بر عدم رابطه بلندمدت را نمی‌توان رد کرد.

رابطه بلندمدت تعادلی مربوطه به صورت زیر می‌باشد:

$$LGDP_t = 8/320 + /34\ LKA + 0/082\ LS - 0/0053\ IEX \qquad (۱۰)$$

$$(1/60) \quad (0/065) \quad (0/015) \qquad (0/00102)$$

همان‌طور که انتظار می‌رفت، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز هر دو دارای اثر مثبت بر تولید ناخالص داخلی ایران هستند (اعداد داخل پرانتز، انحراف معیار ضرایب تخمینی می‌باشند. با توجه به مقادیر انحراف معیارها تمامی متغیرها در سطح اطمینان ۹۰درصد معنی دارند).

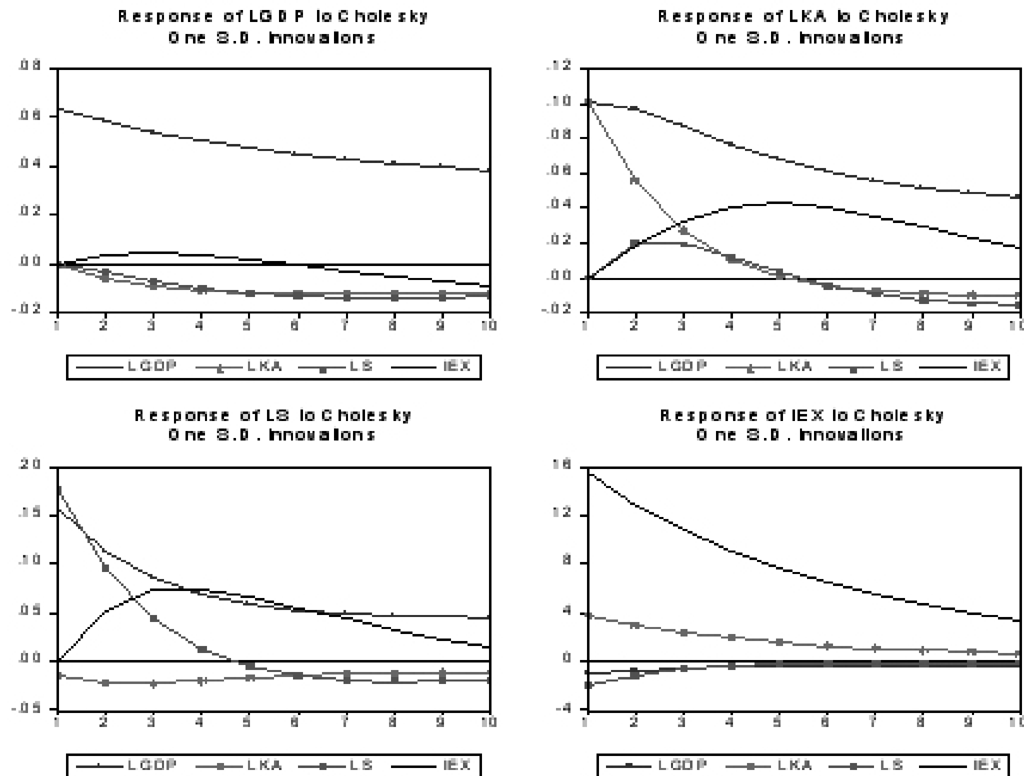
کشش سرمایه‌گذاری برابر ۰/۳۴ و کشش پس‌انداز (با توجه به لگاریتمی بودن متغیرها) ۰/۰۸۲ است. این بیانگر آن است که در بلندمدت یک درصد افزایش در سرمایه‌گذاری باعث افزایش تولید ناخالص داخلی به میزان ۰/۳۴ درصد می‌شود. همچنین، یک درصد افزایش در پس‌انداز نیز تولید ناخالص داخلی را به میزان ۰/۰۸۲ افزایش می‌دهد. از طرف دیگر، اگر شاخص بی‌ثباتی درآمد صادرات ایران یک واحد افزایش یابد، ۰/۰۰۵۳- درصد سطح تولید ناخالص داخلی کاهش می‌یابد. این نتایج، مطابق با نظریات ارائه شده در رابطه با اثرات سرمایه‌گذاری، پس‌انداز و بی‌ثباتی درآمد صادرات بر تولید و رشد اقتصادی می‌باشد.

۳-۶- تخمین الگوی VAR

در این مرحله به تخمین الگوی VAR با چهار متغیر درونزا شامل IEX, KA, S, GDP می‌پردازیم.

جهت بررسی پویایی رفتار در الگوی VAR از دو معیار توابع عکس‌العمل آنی یا ضربه‌ای و تجزیه واریانس استفاده می‌شود. در اولی واکنش متغیرهای درونزا را می‌توانیم با استفاده از ایجاد تکانه در متغیرهای درونزا بررسی نماییم و در دومی سهم و یا درصد مشارکت تکانه‌های حاصل در متغیرهای مذکور را در واریانس خطای پیش بینی متغیرها بررسی می‌کنیم (پسران و شین، ۱۹۹۷).

نمودار ۱. نتایج توابع عکس‌العمل آنی الگوی VAR با شاخص IEX



توابع عکس‌العمل آنی را در نمودار (۱) و تجزیه واریانس را در نمودار (۲) نمایش داده‌ایم. در توابع عکس‌العمل آنی شوکهایی به اندازه انحراف معیار اجزای اخلال هر معادله به الگو وارد می‌شود تا واکنشهای متغیرهای درونزا نسبت به آنها و مدت استهلاک اثر آنها مشخص شود. همانطور که ملاحظه می‌شود، اثر تکانه بی‌ثباتی درآمد صادرات بر رشد و تولید ناخالص داخلی تا دوره سوم باعث افزایش بسیار ناچیز این متغیر به میزان ۰/۰۰۴ می‌شود. اما پس از این دوره تکانه مذکور دارای اثر کاهشی بر این متغیر خواهد بود. این نتیجه، اثر منفی و ناچیز بی‌ثباتی درآمد صادرات بر تولید ناخالص داخلی را در مدل تخمینی یوهانسن تأیید می‌کند.

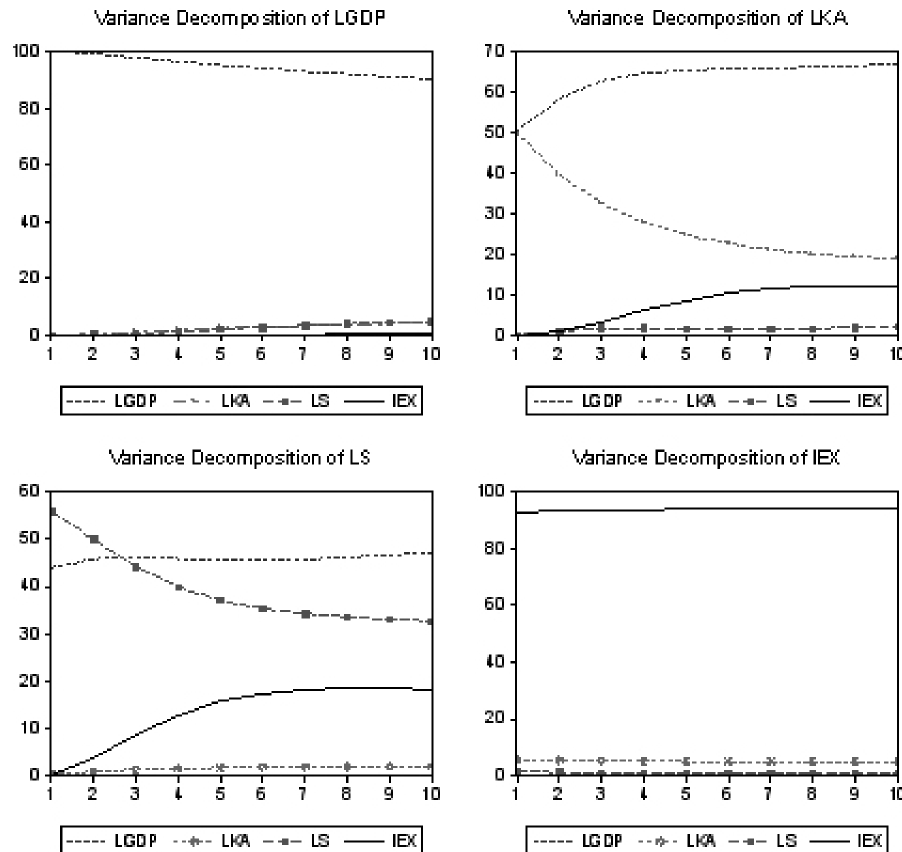
اثر تکانه بی‌ثباتی درآمد صادراتی بر میزان انباشت سرمایه و پس‌انداز، این دو متغیر را تا دوره چهارم افزایش داده و بالاتر از وضعیت پایه قرار می‌دهد. اما به تدریج در بلندمدت اثر تکانه مذکور این متغیر را کاهش داده، همچنان بالاتر از وضعیت پایه قرار می‌دهد. اثر تکانه مذکور بر این دو متغیر چشمگیر است.

درباره اثر تکانه بی‌ثباتی درآمد صادرات بر خود متغیر بی‌ثباتی درآمد صادرات باید گفت که چنین شوکی با روندی نزولی، تأثیر معنادار بر این متغیر دارد. بیشترین تأثیر وارد شده بر بی‌ثباتی درآمد صادرات ناشی از شوکهای خود متغیر بی‌ثباتی صادرات و در درجه بعد، ناشی از شوکهای وارد شده بر سرمایه‌گذاری است.

تجزیه واریانس نیز اثر شوک را به این صورت نشان می‌دهد که چند درصد واریانس خطای پیش‌بینی، به‌وسیله تغییرات خود متغیر و چنددرصد توسط تغییرات متغیرهای دیگر توضیح داده می‌شود. به بیان دیگر، تجزیه واریانس خطای پیش‌بینی، نوعی آزمون علیت خارج از نمونه است که براساس آن سهم نوسانهای هر متغیر در واکنش به شوکهای وارد به متغیرهای درونزای الگو تقسیم می‌شود.

نمودار (۲) نشان می‌دهد، متغیرهای مربوط به سرمایه‌گذاری، پس‌انداز و مخصوصاً بی‌ثباتی صادرات، نقش ناچیزی در توضیح خطای پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی ایران دارند. به‌طوریکه در طی دوره مورد بررسی، حداکثر ۵درصد از خطای مذکور را توضیح می‌دهند. قسمت عمده نوسانات تولید ناخالص داخلی، در افقهای زمانی مختلف عمدتاً توسط

نمودار ۲. نتایج تجزیه واریانس الگوی VAR با شاخص IEX



تکانه‌های مربوط به خود این متغیر توضیح داده می‌شود.
تجزیه واریانس خطای پیش‌بینی سرمایه‌گذاری نشان می‌دهد که متغیر بی‌ثباتی درآمد صادرات می‌تواند نوسانهای آنرا از صفر تا ۱۲درصد تا آخر دوره توضیح دهد که نشان دهنده اثر ناچیز بی‌ثباتی صادرات بر نوسانات سرمایه‌گذاری است. در مورد اثر بی‌ثباتی صادرات در توضیح خطای پیش‌بینی پس‌انداز نیز، نتایج مشابه تأثیر بر سرمایه‌گذاری است. در اینجا، بی‌ثباتی صادرات حداکثر ۱۸درصد از خطای پیش‌بینی را توضیح می‌دهد.

۳-۷- تخمین مدل با شاخص بی‌ثباتی ILEX:

در این مرحله به بررسی اثرات بی‌ثباتی درآمد صادرات بر متغیرهای کلان، با استفاده از شاخص بی ثباتی صادرات با درنظر گرفتن روند نمایی درآمد صادرات می‌پردازیم.
پس از تعیین وقفه بهینه یک و با استفاده از دو آماره بزرگترین مقدار ویژه و آزمون اثر، وجود دو رابطه همجمعی، تعیین می‌گردد.
روابط بلندمدت تعادلی مربوط، به‌صورت زیر می‌باشد:

$$LGDP_t = 162/60+4/ 77\ LKA - 19/45\ LS + (0/5705\ E\ -4)\ IEX$$

(1/45) (0/042) (-0/17) (0/5114E-4) (11)

$$LGDP_t = 1/41 - 0/75LKA + 1/77\ LS - (0/1378E - 5)\ IEX$$

(-0/58) (0/31) (-0/72) (0/5627E-6) (12)

با توجه به روابط بالا، بی‌ثباتی صادرات اثر بسیار ناچیزی بر تولید ناخالص داخلی دارد. که این، رابطه (۵-۷) را در ارتباط با تأثیر ناچیز بی‌ثباتی صادرات بر تولید ناخالص داخلی تأیید می‌کند.

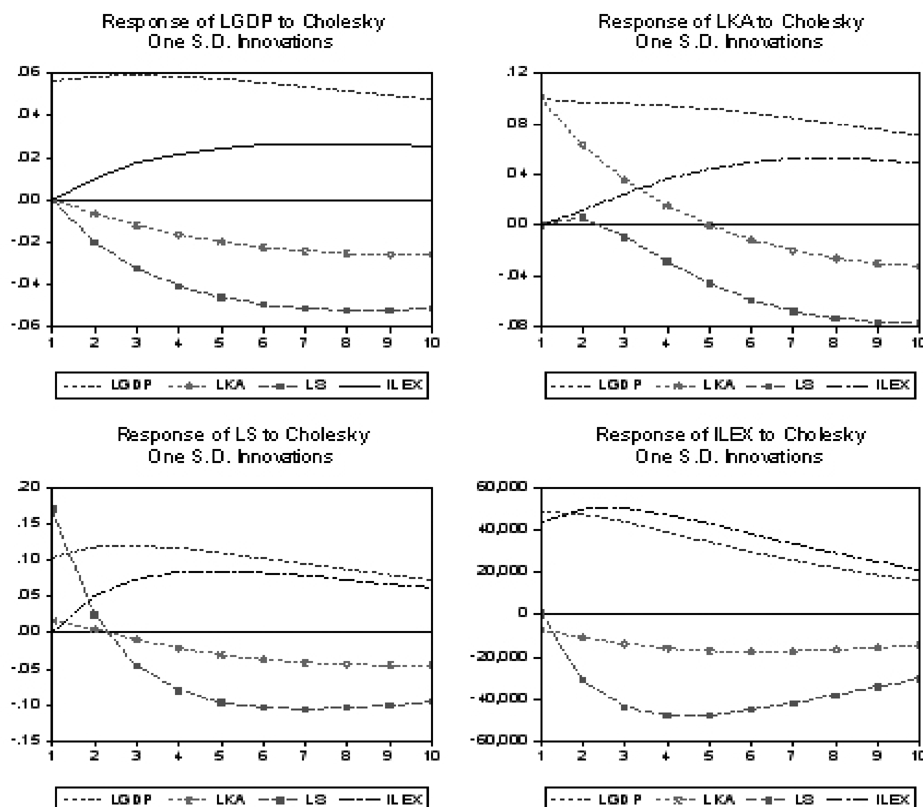
توابع عکس‌العمل و تجزیه واریانس در نمودارهای (۳) و (۴) نیز نتایج نمودارهای (۱) و (۲) را تأیید می‌کند. شوکهای حاصل از بی‌ثباتی صادرات با درنظر گرفتن روند نمایی درآمد صادرات (ILEX)، بر متغیرهای تولید ناخالص داخلی و سرمایه‌گذاری تقریباً ناچیز است؛ اما بر پس‌انداز نسبتاً معنی‌دار است.

۴. جمعبندی و نتیجه‌گیری

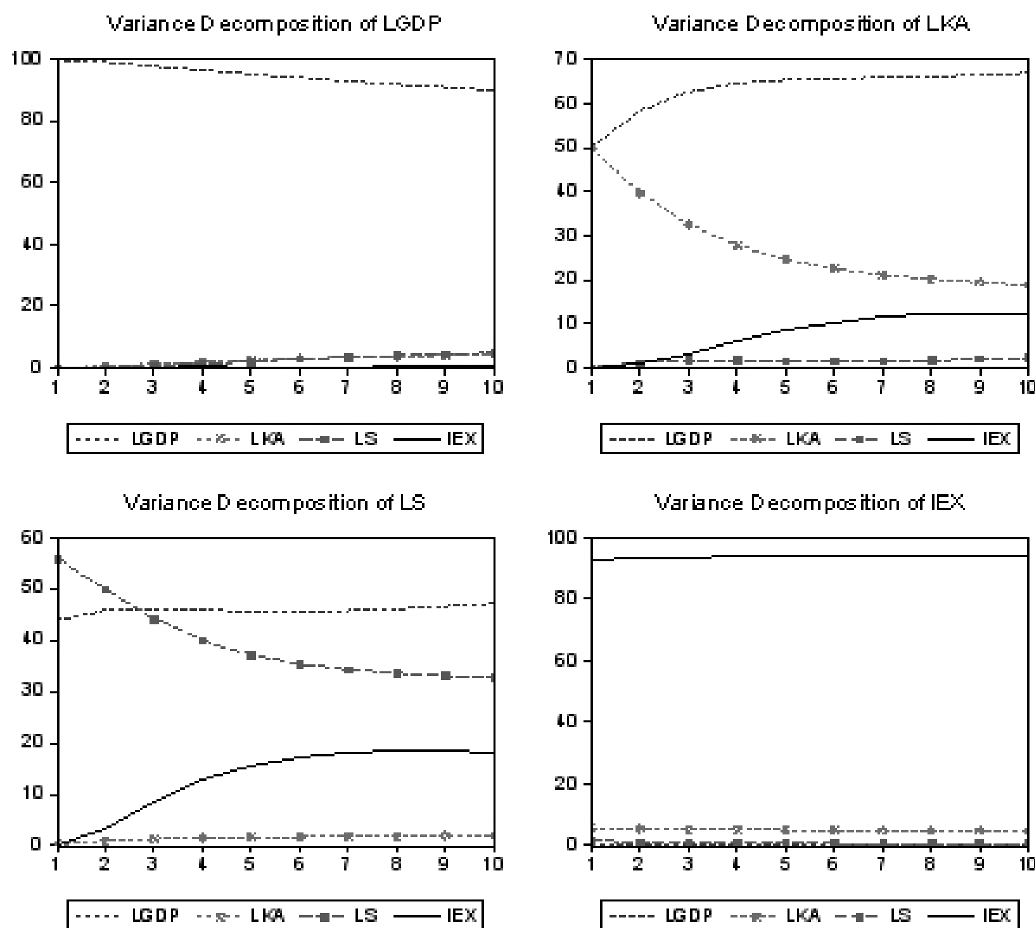
با توجه به اهمیت افزایش درآمد و تولید ملی، بعنوان یکی از اهداف توسعه و کلان اقتصادی در جوامع امروز، در پژوهشهای بسیاری به تعیین عوامل مؤثر بر این متغیر پرداخته شده است. یکی از این عوامل، بی‌ثباتی درآمد صادرات است. براساس نظریه‌های موجود، بی‌ثباتی صادرات بر رشد اقتصادی و عوامل مؤثر بر آن از جمله: سرمایه‌گذاری و پس‌انداز، منفی، مثبت و یا مبهم بوده است. در این فصل ارتباط بین بی‌ثباتی درآمد صادرات و سه متغیر تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز ملی به‌طور همزمان با استفاده از یک الگوی خود توضیح‌برداری را مورد بررسی قرار داده‌ایم. برای این منظور از دو شاخص بی‌ثباتی درآمد صادرات برحسب ۱) روند خطی و ۲) روند نمایی درآمد صادرات، استفاده شده است. برای ارزیابی اثر شوک بی‌ثباتی درآمد صادرات بر سه متغیر تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز ملی، توابع عکس‌العمل آنی (IRF) به‌کار برده شده است. برای این منظور از آمارهای سری زمانی در دوره ۱۳۸۹-۱۳۳۹ استفاده شده است.

نتایج حاصل از توابع عکس‌العمل آنی، نشان می‌دهد که اثر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر هر سه متغیر تولید ناخالص داخلی، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در کوتاه‌مدت (یک تا چهار دوره) مثبت اما ناچیز و در بلندمدت منفی و نزولی است. اثر منفی بی‌ثباتی درآمد صادرات بر رشد اقتصادی در ایران شبیه به نتیجه گلزاکوس (۱۹۷۳)، ژیماه و برمپونگ (۱۹۹۱) و سین‌ها (۱۹۹۹) است. همچنین، اثر منفی بی‌ثباتی درآمد صادرات بر سرمایه‌گذاری و پس‌انداز ملی در ایران، نتایج حاصل از مطالعه کادسن و پارنز (۱۹۷۵)، کومبز (۱۹۹۳) و ابراهیمی (۱۳۸۸) را تأیید می‌کند. در کل می‌توان نتیجه گرفت، بی‌ثباتی

نمودار ۳. نتایج توابع عکس‌العمل آنی الگوی VAR با شاخص بی‌ثباتی ILEX



نمودار ٤. نتایج تجزیه واریانس الگوی VAR با شاخص بی‌ثباتی ILEX



درآمد صادرات در بلندمدت اثر منفی بر تولید ناخالص داخلی، سرمایه‌گذاری و پس‌انداز ملی در ایران دارد. همچنین، نتایج حاصل از توابع تجزیه واریانس، نشان می‌دهد که بی‌ثباتی درآمد صادرات تنها ۵درصد از خطای پیش‌بینی تولید ناخالص داخلی را توضیح می‌دهد. از طرفی در حدود ۲۰درصد از خطای پیش‌بینی سرمایه‌گذاری و پس‌انداز ملی را نیز توضیح می‌دهد.

با توجه به وضعیت موجود کشور و اهمیت و نقش محوری صادرات در رشد اقتصادی کشور، پیشنهاد می‌شود:

۱. از آنجا که تمرکز کالایی و تمرکز جغرافیایی عوامل مؤثری در افزایش بی‌ثباتی درآمد صادرات هستند، اجرای سیاستهای مناسب در امر بازاریابی کالاها به‌منظور تنوع بخشیدن به کالاهای صادراتی و کشورهای طرف تجاری و توجه به صادرات غیرنفتی بعنوان بخشی که تنوع‌پذیر است، باعث کاهش تمرکز کالایی و جغرافیایی شده و در ثبات درآمدها مؤثر خواهد بود. شایان ذکر است که ایجاد تنوع در کالاهای صادراتی و طرفهای تجاری، باعث کاهش تمرکز کالایی در امر صادرات و یا تعدیل سهم هر یک از کشورهای گروههای غالب طرف تجاری ایران از صادرات غیرنفتی می‌شود که کاهش تمرکز جغرافیایی را به‌دنبال خواهد داشت.

۲. توجه به امر بازاریابی و بالا بردن کیفیت کالاهای صادراتی، منجر به جذب طرفهای تجاری جدید شده و همانطور که در پیش گفته شد، با کاهش تمرکز جغرافیایی، بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی نیز کاهش خواهد یافت.

۳. اتخاذ سیاستهای ارزی و صادراتی مناسب که به کاهش بی‌ثباتی نرخ ارز می‌انجامد و حفظ تداوم این سیاستها، عامل جذب صادرکنندگان جدید و حصول اطمینان در بازارهای صادراتی می‌گردد. زیرا، آنچه برای صادرکننده اهمیت دارد،

سود حاصل از صادرات است و برای فرد صادرکننده سود مطمئن (حداقل ریسک)، انگیزه اصلی به‌شمار می‌رود.
۴. رقابتی‌تر کردن کالاهای صادرات غیرنفتی اعم از کشاورزی، صنعتی و معدنی، برای اجتناب از شوکهای زودگذر و یا دایمی درآمدهای صادراتی.
۵. کاهش تدریجی وابستگی به درآمد نفت برای وارد کردن کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای از طریق جایگزین کردن سایر منابع درآمدی میسر است. بدین‌ترتیب کشور به چند منبع درآمدی متکی خواهد شد.
در خاتمه پیشنهاد می‌شود، به دلیل اهمیت درآمد ارزی صادرات غیرنفتی، بخصوص در بلندمدت و به‌علت کاهش احتمالی درآمد حاصل از صادرات نفت و گاز در آینده، در بررسیهای مربوط به توسعه صادرات، به مسأله کاهش بی‌ثباتی درآمدهای حاصل از صادرات غیرنفتی، توجه خاص مبذول گردد. افزایش بی‌ثباتی درآمدهای حاصل از صادرات غیرنفتی باعث افزایش بی‌ثباتی در درآمدهای بازرگانان می‌شود. صادرات غیرنفتی عمدتاً توسط بخش خصوصی صورت می‌گیرد و بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی، این بخش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. چنین وضعی، بر توسعه این بخش که در اقتصاد کنونی ایران از اهداف بلندمدت است، بی‌شک تأثیر منفی خواهد داشت.
* این مقاله از طرح پژوهشی با عنوان بررسی اثر بی‌ثباتی درآمد صادرات بر متغیرهای کلان اقتصادی ایران با حمایت مالی دانشگاه پیام نور تهیه شده است.

فهرست منابع:

- ابریشمی، حمید و محسنی، رضا (۱۳۸۳)، «بی‌ثباتی صادراتی و رشد کشاورزی یک تجزیه و تحلیل هم‌انباشتگی سیستمی»، **تحقیقات اقتصادی**، ش ۶۸، صص: ۶۲-۱۹.
- ابریشمی، حمید و محسن مهرآرا، **اقتصادسنجی کاربردی (رویکردهای نوین)**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- اقبالی، علیرضا، حلافی، حمیدرضا و گسکری، ریحانه (۱۳۸۳)، «بی‌ثباتی صادرات نفت و رشد اقتصادی در ایران»، فصلنامه **پژوهشهای اقتصادی ایران**، ش ۲۴، صص: ۹۴-۷۷.
- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، اداره حسابهای اقتصاد؛ **گزارش اقتصادی و ترازنامه‌های بانک مرکزی**؛ سالهای ۱۳۸۵-۱۳۵۰.
- رضایی، ابراهیم، و دیگران (۱۳۸۸)، «بررسی بی‌ثباتی صادرات بر سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی در ایران»، فصلنامه **اقتصاد مقداری**، ش۲، دوره ۸، صص: ۳۶-۲۱.
- صمدی، علی حسین (۱۳۸۱)، «ارزیابی تأثیر صادرات و بی‌ثباتی درآمدهای صادراتی بخشهای مختلف اقتصادی بر رشد اقتصادی این بخشها»، **اقتصاد کشاورزی و توسعه**، ش ۳۸، صص: ۱۲۷-۱۱۳.
- عبادی، جعفر و شهینی تاش، محمدنبی (۱۳۸۳)، «بررسی روند تمرکز بازارهای جهانی محصولات منتخب کشاورزی و تأثیر آن بر درآمد ارزی غیرنفتی ایران»، **تحقیقات اقتصادی**، ش ۶۷، صص ۹۰-۶۱.
- میرشجاعی، فخری (۱۳۷۶)، «بی‌ثباتی صادرات و رشد اقتصادی در کشورهای عضو اوپک»، فصلنامه **پژوهشنامه بازرگانی**، ش ۱۴، صص ۷۸-۴۹.
- نوروزی، علیرضا (۱۳۷۴)، **بی‌ثباتی صادرات و اثرات آن بر متغیرهای کلان اقتصاد ایران: ۷۰-۱۳۳۸**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز
- نوفرستی، محمد (۱۳۷۸)، **ریشه واحد و همجمعی در اقتصادسنجی**، تهران، رسا.
- برانسون، ویلیام اچ. **اقتصاد کلان**، ترجمه عباس شاکری، جلد اول و دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳.

- Coppock, J.D. (1977), **International Trade Instability**, England Saxon House.
- Demeoco, M., and P. Guillaumont., (1983). **Export Instability and Development**, A Summary Review of the Literature, Mimeo, University of Clermont I, Cerdi..
- Devkota, S.C., (2004). "Case of Export Instability in Nepal", **International Trade**, Vol.41.
- Dickey, D and Fuller, W.A., (1979). “Distribution of the Estimates for Autoregressive Time Series with Unit Root”, **Journal of the American Statistical Association**, Vol. 74 , pp:427-31.
- Enders, W., **Applied Econometric Time Series**, John Wiley and Sons, Second Edition, PP: 69,76,107.
- Engle, R.F., and C.W.J., Granger., (1987). "Cointegration and Error Correction Representation, Estimation and 276.-Testing". **Econometrica**, Vol. 55, PP: 251
73.-- Feder, G., (1982). "Export and Economic Growth", **Journal of Development Economics**, Vol. 12, PP: 59
- Glezakos, C., (1973). "Export Instability and Economic Growth: A Statistical Verification", **Economic Development 678.-and Cultural Change**, Vol. 21, PP: 670
- Guillamont, P. and Guillamont, J.S. and Burunf J,. (1997). "How Instability Lowers African Growth", **Journal of African Economies**, Vol. 8, pp: 87-107.

- Gymah-Brempong, K., (1991). "Export Instability and Economic Growth in Sub-Saharan Africa", **Economic Development and Cultural Change**, Vol. 39, PP: 815-828.
.- Hirschman, A.O., (1964). "The Paternity of Index", **American Economic Review**, Vol.54, PP: 761-62
- Johansen, S., (1995). **Likelihood-Based Inference in Cointegrated Vector Autoregressive Models**, Oxford University Press.
- Johanson, S. and K. Juselius, (1990). "Maximum Likelihood Estimation and Inference on Cointegration- with Applications to the Demand for Money", **Oxford Bulletin of Economics and Statistics**, Vol. 52, PP:169-210.
- Kenen, P.B and Viodas, C.S., (1972). Export Instability and Economic Growth, **Kyklos**, Vol. 25, PP: 791-804.
- Knudsen, O and Parnes, A, (1975). **Trade Instability and Economic Development**, Lexington, Lexington Books.
- Krishan K, K., (2008). "Export Growth, Export Instability, Investment and Economic Growth in India: A Time Series Analysis", **Journal of Developing Areas**.
- Lawson, C.W and Theobald, C.H., (1976). "Commodity Concentration and Export Fluctuations: A Comment", **Journal of Development studies**, Vol. 12, PP: 274-276.
- Lim, D., (1980). “Incom Distribution, Export Instability, and Saving Behavior”, **Economic Development and** 364.-**Cultural Change**, Vol. 28, PP: 359
- Love, J., (1992). “Export Instability and Domestic Economy: Question of Causality”, **The Journal of Development Studies**, Vol. 28, PP: 735-740.
- Love, J., (1987). "Export Instability in Less Develop Countries: Consequences and Causes", **The Journal of** .14 .Vol **Development Studies,**
Harvard University :MA ,Cambridge "Development Economic and Instability Export" .(1966) ,.I.A ,Macbean - **Press**.
- Massell, B.F., (1964). "Export Concentration and Fluctuations in Export Earnings: A Cross-Section Analysis", **American Economic Review**, Vol. 54, PP: 47-63.
-- Massell, B.F., (1970). "Export Instability and Economic Structure", **American Economic Review**, Vol.60, PP: 618 630.
- Moran, C., (1983). Export Fluctuations and Economic Growth: An Empirical Analysis, **Journal of Development Economics**, Vol.12, PP: 195-218
- Mullor-Sebastian, A., (1988). "A New Approach to the Relationship between Exsport Instability and Economic Development", **Economic Development and Cultural Change**, Vol. 2.
- Naya, S., (1973). "Fluctuation in Export Earning and Economic pattern of Asian Countries", **Economic Development and Cultural Change**, Vol. 21, PP: 629-641.
- Nelson, S. and H. Kang, (1981). "Spurious Periodicity in Inappropriately Detrended Time Series", **Econometrica**, .Vol. 49, PP: 741-751
- Nurkse, R., (1962). **Equilibrium and Growth in the World Economy**, Cambridge, Harvard University Prees.
- Pesaran, M.H, and B. Pesaran, (1997). **Microfit** 4.1 (Window Version), Oxford University Press.
- Pesaran, M.H, Shin Y. (1999). “An Autoregressive Distributed Lag Modelling Approach to Cointegration Analysis”, In S. Strom, A. Holly and P. Diamond (Eds.), **Econometric Theory in 20th Cntury: The Ranger Frisch Centennia Symposium.**
Economic Ethiopian on Instability Export of Impacts Reducing in Diversification of Role The” .(2003) ,.S ,Sileshi - **Economic Policy Analyses**. ,“Investigation Empirical An :Growth
Sinha, D., (۱۹۹۹). "Export Instability, Investment and Economic Growth in Asian Countries", Yale University Economic Growth Center **Discussion Paper, No.** 799**.**
- Sinha D., (2007). "Effects of Volatility of Exports in the Philippines and Thailand", Munich Personal RePEc **Archive Paper,** No. 2563.
- Sims, C., (1980). "Macroeconomics and Reality", **Econometrica,** Vol. 48.
-- Tanzi, V., (1986). "Fiscal Policy Responses to Exogenous Shocks", **American Economic Review**, Vol. 76, PP: 88 .91
Xin, X. and J. Liu, (2008). "Geographic Concentration and China’s Agricultural Export Instability", **World Economy**, Vol.31, PP: 275-285.
Yotopoulos, P.A. and J.B. Nugent, (1976). **Economic of Development, Empirical Investigations** , New York: Harper and Row.

روشهای دولتی مبارزه با فساد در کشورهای گوناگون[1]

حسن صادقی سرهنگی ـ کارشناس ارشد معارف اسلامی و مدیریت

چکیده

فساد یکی از گرفتاریهای بنیادی جوامع است. دولتها، برپایه هدفهای ذاتی خود و همچنین خواست شهروندان و فشار رسانه‌ای، به مبارزه با این پدیده می‌پردازند. روشهایی که در این زمینه از سوی دولتها به‌کار گرفته می‌شود، موضوع این نوشتار است.

در این نوشتار کوشیده‌ایم بر پایهٔ تجربه برخی از کشورها، یک دسته‌بندی فراگیر در این زمینه به‌دست دهیم.

پیشگفتار

بی‌گمان، فساد از دیدگاه اخلاقی و حقوقی پدیده‌ای ناپسند است، ولی دلایل دانشمندان دربارهٔ ناروا بودن فساد در جامعه، از این فراتر می‌رود. آسیبهایی که فساد به روند رشد و توسعه اقتصادی می‌زند، یکی از دلایل مهمی است که امروزه اندیشمندان را بر آن داشته تا از لزوم ستیز با فساد سخن بگویند (تانزی و داودی، ۱۳۸۶: ص ۱۴۰).

افزون بر موضوع توسعه، آرمان از میان رفتن فقر در کشورهای گوناگون سبب شده است که کارشناسان در حوزهٔ کمک به کشورهای فقیر نیز بر مبارزه با فساد پافشاری کنند. بررسیها نشان داده است که فساد مانع از رسیدن کمک به تهیدستان می‌شود. همچنین، فساد در بودجهٔ مربوط به بهداشت و آموزش نیز انحراف ایجاد می‌کند (جنز کریستوفر، ۱۳۸۸: صص ۳-۴).

امروزه حساسیت جوامع به فساد، بیش از گذشته شده است و مردمان دیگر فساد حتّا در اندازه‌های کوچک را برنمی‌تابند. حساسیت اجتماعی به این پدیده و واکنشهایی که شهروندان در کشورهای گوناگون در برابر آن نشان می‌دهند، چنان است که آشکار شدن آنرا بیش ازپیش جدی ساخته است (جین، ۱۳۸۶: ص۱۷). این فرایند، رویارویی با فساد را بعنوان دستور کار ملی در کشورهای گوناگون ناگزیر کرده است. همچنین، زیر فشارهای رسانه‌ای، اقدامات مشترک دولتها در مبارزه با فساد افزایش یافته است (جنز کریستوفر، ۱۳۸۸: ص ۱۸۵). بدین‌سان، باید گفت که آشکار شدن آثار فساد بر رشد اقتصادی (و نقش آن در فقر برخی کشورها) و نیز دگرگونیهای اجتماعی سبب شده است که برای مردمان در جوامع گوناگون، هرگونه فساد پذیرفتنی نباشد. همهٔ اینها سبب شده است که دولتها ملزم به مبارزه با فساد شوند (ذاکر صالحی، ۱۳۸۸: ص۳).

فساد چیست؟

بسیاری از پژوهشگران در رشته‌های علوم سیاسی و مدیریت دولتی کوشیده‌اند به تعریف پدیده فساد بپردازند، ولی نتوانسته‌اند به تعریفی فراگیر و مورد پذیرش همگان دست یابند. تعریف فساد هم مانند بسیاری از دیگر مفاهیم مطرح در علوم انسانی، به درستی روشن نیست. (الوانی و شریف‌زاده، ۱۳۸۵: ص ۵ و گودرزی، ۱۳۸۸، ص ۹۴). یکی از مهمترین دشواریها در تعریف فساد، گستره فعالیتهای فاسد است. با این همه، اینجا از شماری از این تعاریف یاد می‌کنیم (ذاکر صالحی، ۱۳۸۸: صص ۲۱-۱۳):

فساد اقتصادی

اندیشمندان برای فساد، گونه‌هایی برشمرده‌اند.

برخی از آنها چنین است:

۱. فساد خُرد: پیشنهاد رشوه اندک به کارمند که از آن در راه تغذیه و تحصیل بهره می‌گیرد.

۲. فساد فردی: در این گونه فساد، فرد برای انجام دادن کار، درخواست رشوه می‌کند، ولی این رفتار سازمان‌یافته نیست بلکه موردی رخ می‌دهد.

۳. فساد سازمان یافته: قانون‌گریزی و رشوه‌گیری از پایین به بالا گسترش می‌یابد و ماندگاری سیستم به‌وجود فساد بستگی دارد. در این حالت مقررات و هنجارها با فساد همخوانی یافته‌اند.

۴. فساد بزرگ: بلندپایگان دولتی و سیاستمداران در قراردادهای بزرگ که جنبه ملی دارد اعمال نظر می‌کنند و سودهای کلان به‌دست می‌آورند (ذاکر صالحی، ۱۳۸۸: ص۲۲).

برخی از مهمترین مصادیق فساد اقتصادی چنین است:

۱. رشوه: پولی که در یک رابطه فاسد پرداخت یا دریافت می‌شود. این پرداخت و دریافت، به خودی خود فساد شمرده می‌شود.

۲. اختلاس: برداشت از منابع به دست کسانی است که باید آنها را نگهداری کنند و زمانی رخ می‌دهد که کارمندان فاسد از کارفرمایان خود دزدی کنند.

۳. استرادل: فرایندی است که در آن برخی از قدرتمندان به گونهٔ سیستماتیک توان سیاسی خود را به کار می‌گیرند تا منافع اقتصادی خود را برآورده کنند و آنرا افزایش دهند. استرادل گونه‌ای اختلاس است.

۴. کلاهبرداری: برخی اقتصادی است دربردارندهٔ گونه‌ای فریبکاری یا حقه‌بازی. کلاهبرداری، تحریف یا

● بی‌گمان، فساد از دیدگاه اخلاقی و حقوقی پدیده‌ای ناپسند است، ولی دلایل دانشمندان دربارهٔ ناروا بودن فساد در جامعه، از این فراتر می‌رود. آسیبهایی که فساد به روند رشد و توسعه اقتصادی می‌زند، یکی از دلایل مهمی است که امروزه اندیشمندان را بر آن داشته تا از لزوم ستیز با فساد سخن بگویند. افزون بر موضوع توسعه، آرمان از میان رفتن فقر در کشورهای گوناگون سبب شده است که کارشناسان در حوزهٔ کمک به کشورهای فقیر نیز بر مبارزه با فساد پافشاری کنند. بررسیها نشان داده است که فساد مانع از رسیدن کمک به تهیدستان می‌شود. همچنین، فساد در بودجهٔ مربوط به بهداشت و آموزش نیز انحراف ایجاد می‌کند.

سوءاستفادهٔ ماهرانه از اطلاعات، پدیده‌ها و دانش فنی از سوی کارکنان دولتی است که به سود شخصی آنان می‌انجامد.

۵. اخاذی: گرفتن پول یا منابع دیگر با زور، خشونت یا ترساندن است.

۶. پارتی‌بازی: فراگردی که بر پایهٔ آن، منابع دولتی به گونهٔ ناعادلانه توزیع می‌شود. پارتی‌بازی، گرایش طبیعی انسان به ارتکاب گونه‌ای بزه برای یاری رساندن دوستان، خویشاوندان و نزدیکان است (جنز کریستوفر، ۱۳۸۸: صص ۲۲-۱۷).

مصادیق مفاسد اقتصادی از آنچه در بالا آمد، فراتر

پژوهشگر یا سازمان	تعریف
کولین نای	سرپیچی مقام دولتی از وظایف رسمی برای رسیدن به رفاه شخصی و فردی (خود، خویشاوندان و...) یا بالا بردن جایگاه خود.
مشتاق خان	رفتاری که از اصول رسمی حاکم بر کارکردهای کسی در جایگاهی دولتی، به‌علت انگیزه‌های شخصی مانند رفاه، قدرت یا مقام، انحراف پیدا کرده است.
تارکوسکی	هرگونه فعالیتی که انگیزه انجام دادن آن، به دست آوردن سود است و در نتیجه آن، قواعد و قوانین توزیع از سوی کسی که وظیفه اجرای آنها را دارد، شکسته می‌شود.
سازمان شفافیت بین‌الملل	بهره‌گیری نادرست از قدرت عمومی برای به دست آوردن سود شخصی.
شورای اروپا	رشوه‌خواری یا هرگونه رفتار دیگر در برخورد با افراد مسئول در بخش دولتی یا خصوصی که موجب نقض وظایف آنها شود یا برقراری هرگونه رابطه از این دست به قصد به دست آوردن امتیاز ناشایست از هر نوع برای خود یا دیگران.
قانون جزایی هند	اگر دارنده شغل دولتی، با دریافت رشوه یا وعده‌ای، برای خود یا دیگران، کار کسی را راه اندازد، یا دوستی و دشمنی روا دارد، یا خدمتی انجام دهد یا زیانی برساند یا در این راه بکوشد، فساد کرده است.
ون کلاورن	فساد بدان معنا است که کارمند دولتی برای به‌دست آوردن درآمد اضافی از بخش عمومی، از اقتدار خود سوءاستفاده کند.

● هیچ جامعه‌ای خالی از فساد نیست، ولی با ابزارهای قانونی و نهادی می‌توان از دامنهٔ آن کاست. آنچه در این نوشتار مورد تأکید است، نقش دولت در ستیز با فساد است؛ زیرا یکی از وظایف بنیادی دولتها، برپا داشتن «عدالت اجتماعی» است. در ۵۰ سال گذشته، کشورهایی مانند ژاپن، هند، پاکستان، نیجریه، کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور، مکزیک و... دوره‌ای از «مبارزه برنامه‌ریزی شده» با فساد را پشت سر گذاشته‌اند. مبارزه با فساد، مایه نیرومندی پایگاه مردمی حکومت، کاهش خطرهای امنیتی و راهگشایی برای توسعهٔ کشور است.

می‌رود. برای نمونه، یک نوع آن که پولشویی است تعریفها و مصداقهای بسیار دارد.

دولت و فساد

هیچ جامعه‌ای خالی از فساد نیست، ولی با ابزارهای قانونی و نهادی می‌توان از دامنهٔ آن کاست (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸: ص ۵۰). آنچه در این نوشتار مورد تأکید است، نقش دولت در ستیز با فساد است؛ زیرا یکی از وظایف بنیادی دولتها، برپا داشتن «عدالت اجتماعی» است (پور عزت، ۱۳۸۷: ص۴۱۲).

در ۵۰ سال گذشته، کشورهایی مانند ژاپن، هند، پاکستان، نیجریه، کره جنوبی، هنگ‌کنگ، سنگاپور، مکزیک و... دوره‌ای از «مبارزه برنامه‌ریزی شده» با فساد را پشت سر گذاشته‌اند (ذاکر صالحی، ۱۳۸۸:ص۳). مبارزه با فساد، مایه نیرومندی پایگاه مردمی حکومت، کاهش خطرهای امنیتی و راهگشایی برای توسعهٔ کشور است (همدمی خطبه‌سرا، ۱۳۸۳:ص ۱۸).

در اینجا به آزموده‌های برخی کشورها در زمینه ستیز با فساد و رویکردهای آنها می‌پردازیم. گفتنی است که آنچه در این بخش می‌آید، بعنوان ادبیات نظری و پیشینهٔ اجرایی راهکارها و برنامه‌های دولتی در رویارویی با فساد گزارش می‌شود و نویسنده در جایگاه تأیید یا رّد یا تعمیم دادن آنها به دیگر کشورها نیست.

آفریقای جنوبی

پس از برچیده شدن نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی ـ که همراه با فساد و ارباب منشی سیاسی بود ـ دولتی بر بنیاد دموکراسی امروزی در آن کشور روی کار آمد، ولی این به معنای آغاز «مبارزه با فساد» نبود، زیرا دولت بیشتر به ایجاد نهادهای لازم برای تحقق بخشیدن به تعهدات مندرج در قانون اساسی می‌پرداخت. در دوران ریاست جمهوری نلسون ماندلا، برنامه مبارزه با فساد آغاز شد و در سالهای بعد روندها و نهادهایی تازه پا گرفت. در آن کشور، اختیارات مبارزه با فساد نه در یک نهاد، که در چند سازمان پخش شده است. مهمترین قانونها در این حوزه چنین است:

۱. قانون سازمان دادرسی ملی، ۱۹۹۸؛

۲. قانون فعالیتهای مبارزه با فساد و پیشگیری از آن، ۲۰۰۴؛

۳. قانون پیشگیری از جرایم سازمان یافته، ۱۹۹۸؛

۴. قانون گسترش دسترسی به اطلاعات، ۲۰۰۰؛

۵. قانون گسترش عدالت اداری (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸: صص ۲۰۹-۲۰۶).

نکات زیر درباره اقدامات ضد فساد در آفریقای جنوبی درخور توجه است:

۱. سیستم یکپارچه ملی در چارچوب قانون «دسترسی به اطلاعات» و «گسترش عدالت اداری»؛

۲. پشتیبانی از گزارش‌دهندگان و شاهدان در پرونده‌های فساد؛

۳. توفیق در افزایش دادن توانمندی در اجرای قانون؛

۴. ضعف در پیشگیری از فساد و آموزش عمومی در این زمینه؛

۵. نبود تصویر کلان از درونمایه و دامنهٔ استراتژی مبارزه با فساد، به علت نبود مدیریت اطلاعات و مدیریت دانش در این حوزه (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸: صص ۲۱۸-۲۱۶).

استرالیا

استرالیا در ۱۹۸۸ قانون تشکیل کمیسیون مستقل برای مبارزه با فساد را تصویب کرد که کارهایش را در سه زمینه انجام می‌دهد: تحقیق و بازرسی، پیشگیری و آموزش. این کمیسیون بعنوان الگویی برای ایجاد سازمانهای مسئول مبارزه با فساد در سطح جهان شناخته می‌شود. البته هر استان برای خود کمیسیون ویژه دارد. این کمیسیون بویژه بر بررسیها و پیشگیری از فعالیتهای فاسد در بخش دولتی متمرکز شده است. کارکردهای این کمیسیون برپایه قانون، چنین است:

۱. تعیین مرجع رسیدگی به پرونده‌ها؛

۲. تعیین وظایف کمیته‌های مشترک پارلمانی در زمینه این کمیسیون و کمیسیون بررسی فعالیتها؛

۳. تعیین شیوهٔ گزارش دادن به پارلمان و دستورگیری از این نهاد (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸:

صص۵۸-۵۶).

این کمیسیون، مستقل از دولت، پارلمان و سامانه قضایی است و اختیارات گسترده در مبارزه با فساد دارد. این وضع، چارچوب مدیریتی فراگیری فراهم آورده است تا کمیسیون، پاسخگو و کارکردش روشن باشد. ساختار سازمانی این کمیسیون، یک واحد اجرایی و چند بخش با وظایف زیر را دربر می‌گیرد:

۱. بخش ارزیابی که پس از دریافت گزارشها و ثبت موضوعات، پرونده را برای تعیین اقدامات لازم به هیئت ارزیابی و کمیته داخلی آن می‌فرستد.

۲. بخش خدمات شرکتها که به دادن خدمات و پیشنهاد راهکارهای بایسته به شرکتها می‌پردازد و در زمینه برنامه‌ریزی شرکتها، منابع انسانی و خدمات مشاوره‌ای راهبردی به‌دست می‌دهد؛

۳. بخش پژوهش، آموزش و پیشگیری از فساد؛

۴. بخش حقوقی؛

۵. بخش فعالیتهای راهبردی که وظیفه اصلی آن پژوهش و بازرسی است که با دو واحد بازرسیها و ارزیابی ریسک استراتژیک کار می‌کند.

همچنین، دو گروه «مدیریت پیشگیری» که بر کارهای داخلی کمیسیون نظارت دارد و گروه «مدیریت تحقیقات و بازرسی» که وظیفه نظارت و مشاوره در بازرسیهای در دست اجرای بخش فعالیتهای راهبردی را بر عهده دارند، از دیگر واحدها در چارچوب این کمیسیون هستند.

درباره مبارزه با فساد در استرالیا، چند نکته گفتنی است:

۱. دریافت بیشتر اطلاعات از شهروندان؛

۲. همکاری مؤثر سازمانها با این کمیسیون؛

۳. رویکرد سه جانبه در مبارزه با فساد، دربرگیرندهٔ اقدام، پیشگیری و آموزش؛

۴. توجه به سیستمها و فرهنگ سازمانی، به جای تأکید صرف بر افراد؛

۵. بهره‌گیری از مؤثرترین و کارآمدترین شیوه‌های پژوهشی و مطالعاتی برای ارزیابی و تحلیل ریسک؛

۶. بهره‌گیری از نشستهای رسیدگی عمومی به پرونده‌ها (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸: صص ۷۸-۷۴).

ایالات متحده آمریکا

رزآکرمن بر آن است که «نقاط قوت و ضعف نسبی اصلاحات در آمریکا به خاطر درسهایی که می‌توان از آن گرفت، باید به دقت مورد توجه دیگر کشورها قرار گیرد» (رزآکرمن، ۱۳۸۴: ص ۱۱۷). ایالات متحده آمریکا از یک سیستم کامل مبارزه با فساد بی‌بهره است و هنوز در آن کشور فساد به چشم می‌خورد، هرچند پیروزیهای چشمگیری در زمینه مدیریت و کاهش فساد به دست آورده است. گزارش مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی بر آن است که سامانه‌ها و سازمانهای آن کشور، در درون خود فساد را کنترل کرده‌اند و فعالیت آنها در زمینه پیشگیری از مسیرهای تازه فساد، راههای گسترش آن را بسته است. در این راستا، مکانیسمهای مورد استفادهٔ ایالات متحده در رویارویی با فساد می‌تواند سرمشق بسیاری از کشورها که وضعی سیاسی و اجتماعی همانند امریکا دارند، قرار گیرد (خرمشاد و مرشدی‌زاده، بی‌تا: ص ۱۵).

آن کشور دارای یک کنوانسیون برای مبارزه با فساد است که نخستین کنوانسیون در نوع خود به‌شمار می‌آید که فساد را در چهار بخش زیر تعریف می‌کند:

۱. درخواست یا پذیرش هر چیزی که دارای ارزش پولی یا دیگر منافع باشد؛

۲. پیشنهاد یا دادن مستقیم یا غیرمستقیم هر چیزی که دارای ارزش پولی یا سودی باشد؛

۳. فعل یا ترک فعل از سوی کارمند یا مأمور دولت یا کسی که به وظایف عمومی می‌پردازد؛

۴. استفاده متقلبانه یا پنهان کردن سودهای به‌دست آمده از هر یک از کارهای مجرمانهٔ بالا (ربیعی، ۱۳۸۳: صص ۳۵-۳۶).

گذشته از موارد بالا، «ثروت‌اندوزی نامشروع» کارمندان و مقامهای دولتی با بهره‌گیری از مناصب عمومی، یکی از نمونه‌های فساد در ایالات متحده است.

• استرالیا در ۱۹۸۸ قانون تشکیل کمیسیون مستقل برای مبارزه با فساد را تصویب کرد که کارهایش را در سه زمینه انجام می‌دهد: تحقیق و بازرسی، پیشگیری و آموزش. این کمیسیون بعنوان الگویی برای ایجاد سازمانهای مسئول مبارزه با فساد در سطح جهان شناخته می‌شود. البته هر استان برای خود کمیسیون ویژه دارد. این کمیسیون بویژه بر بررسیها و پیشگیری از فعالیتهای فاسد در بخش دولتی متمرکز شده است. کار این کمیسیون، مستقل از دولت، پارلمان و سامانه قضایی است و اختیارات گسترده در مبارزه با فساد دارد. این وضع، چارچوب مدیریتی فراگیری فراهم آورده است تا کمیسیون، پاسخگو و کارکردش روشن باشد.

برپایه قانون «مجازات پرداخت‌کنندگان رشوه در معاملات خارجی»، پرداخت رشوه به بیگانگان در بازرگانی ممنوع است. به‌موجب این قانون، شرکتهای آمریکایی که در بازارهای خارجی دادوستد می‌کنند، باید از این قانون پیروی کنند. از ۱۹۹۸، این قانون بازرگانان خارجی را نیز دربرگرفت. این قانون پرداخت، پیشنهاد پرداخت یا وعده رشوه به هر اندازه به مقامات خارجی، احزاب سیاسی خارجی، مقامات حزبی، کارمندان یا کارگزاران دولتهای خارجی، سازمانهای بین‌المللی یا هر بنگاه و فردی که نقش نماینده رسمی را داشته باشد، ممنوع کرده است. این قانون، رشوه از راه میانجی را نیز ممنوع اعلام کرده است. همچنین، سازمان مدیریت و بودجه ایالات متحده اعلام کرده است که پرداخت‌کنندگان رشوه، از دادوستد با دولت محروم خواهند شد و حتا در برخی سطوح از رشوه، ممکن است پروانه صادرات آنها نیز لغو شود (فرج‌پور، ۱۳۸۳: صص۳۸۹–۳۸۸).

چین

دولت چین برای رویارویی با باندهای بزهکار و فاسد در سراسر کشور برنامه‌ای با عنوان «ضربه سخت» به اجرا گذاشته است. یکی از مهمترین وظایف دولت چین در چارچوب سیاست اصلاحات و درهای باز در بیش از ۲۰ سال گذشته، رسیدگی به کارکرد سازمانهای دولتی و رفتار سرپرستان آنها است. برای دولت مرکزی،

● دولت چین برای رویارویی با باندهای بزهکار و فاسد در سراسر کشور برنامه‌ای با عنوان «ضربه سخت» به اجرا گذاشته است. یکی از مهمترین وظایف دولت چین در چارچوب سیاست اصلاحات و درهای باز در بیش از ۲۰ سال گذشته، رسیدگی به کارکرد سازمانهای دولتی و رفتار سرپرستان آنها است. برای دولت مرکزی، نظارت بر مدیران ۲۱۰ هزار سازمان و شرکت، کاری ساده نیست. آمارها نشان می‌دهد که کمیسیون نظارت انضباطی پکن، موارد بسیاری از فساد را شناسایی و بیش از ۱۰۰ تن از بلندپایگان را در این زمینه اعدام کرده است. برپایه بیانیه «سازمان عفو بین‌الملل»، چین سالانه بیشترین شمار اعدام شدگان را دارد که بسیاری از آنان محکومان پرونده‌های اقتصادی هستند. در چارچوب اصلاحات مورد نظر جیانگ زمین، رییس جمهوری وقت، ۵۰۰ هزار تن از مسئولان محاکمه و مجازات شدند.

نظارت بر مدیران ۲۱۰ هزار سازمان و شرکت، کاری ساده نیست. آمارها نشان می‌دهد که کمیسیون نظارت انضباطی پکن، موارد بسیاری از فساد را شناسایی و بیش از ۱۰۰ تن از بلندپایگان را در این زمینه اعدام کرده است. برپایه بیانیه «سازمان عفو بین‌الملل»، چین سالانه بیشترین شمار اعدام شدگان را دارد که بسیاری از آنان محکومان پرونده‌های اقتصادی هستند. در چارچوب اصلاحات مورد نظر جیانگ زمین، رییس جمهوری وقت، ۵۰۰ هزار تن از مسئولان محاکمه و مجازات شدند (فرج‌پور، ۱۳۸۳: صص ۳۷۱–۳۷۰). «از ۱۹۷۹، در داخل حزب کمونیست نهادهایی به نام کمیسیون نظارت انضباطی ایجاد شد. این کمیسیونها در تمام سطوح فعالیت می‌کنند و موظف به مبارزه با سوءاستفاده مسئولان و کارمندان از منابع دولتی هستند. عملکرد این کمیسیونها در اثر تضادهای موجود بین حزب کمونیست و مراکز قضایی آسیب دیده است. مسئولان حزب در تحقیقات کمیسیون‌ها مداخله می‌کنند (ربیعی، ۱۳۸۳: ص۱۵۷).

با همه این دخالتها، دولت چین با هدف نگهداشت اقتدار حزبی، جذب سرمایه‌های خارجی، ایجاد فضای درخور سرمایه‌گذاری خارجی، اقناع افکار عمومی و پاسخگویی به خواست شهروندان در زمینه رویارویی با فساد، پیوستن به سازمان بازرگانی جهانی و حفظ ثبات اجتماعی جامعه، مبارزه با فساد را بی‌توجه به هشدارهای گروه‌های حقوق بشری، از سال ۲۰۰۱، نبرد با فساد را در چارچوب برنامه «ضربه سخت» شدت بخشیده است.

سنگاپور

از کشورهای تازه صنعتی شدهٔ موفّق، سنگاپور است که از دیدگاه اقتصادی، کمابیش پاک مانده است. این کشور در دوران استعمار، بسیار فاسد بود. وقتی «حزب اقدام مردم» در ۱۹۵۹ قدرت را به دست گرفت، کنترل فساد را در اولویت قرار داد و اداره فعالیتهای فاسد (دفتر بازرسی کارهای فاسد) را به راه انداخت. از ۱۹۷۰ این اداره زیر نظر دفتر نخست‌وزیر کار می‌کند. دولت سنگاپور از وزیران خواست کارهای خود را با هدف کاهش زمینه انگیزه‌های فساد، بازبینی کنند. راهبردهای پیشنهادی دربرگیرنده کاهش دیرکردها، جابه‌جایی کارکنان و نظارت بیشتر بود. دولت سنگاپور می‌کوشد با پرداخت دستمزدهای چشمگیر، کارکنان را از فساد دور دارد (ربیعی، ۱۳۸۳: صص۱۱۷–۱۱۶).

دفتر بازرسی کارهای فاسد، باید به «دریافت و رسیدگی به شکایات مردم در زمینه فساد»، «بازرسی رفتارها و کردارهای سوء کارمندان» و «پیشگیری از فساد از طریق ارزیابی کارها و رویه‌ها در خدمات

عمومی و کاهش وضعیت‌های مستعد فساد» بپردازد. این دفتر متشکل از دو معاونت عملیات و پشتیبانی است. معاونت عملیات، مجری وظایف اصلی در رسیدگی به فساد و پیشگیری از آن است. «گروه بازرسی ویژه» این معاونت به پرونده‌های پیچیده و بزرگ می‌پردازد. همچنین، معاونت پشتیبانی دو حوزه کاری دارد: «بخش اطلاعات» که وظیفهٔ گردآوری اطلاعات و بررسی بر پایهٔ نیاز بازرسی معاونت عملیات را بر عهده دارد و «بخش امور اداری و برنامه‌ریزی پروژه‌ها» که به کارهای پرسنلی و برنامه‌ریزی راهبردی دفتر و کمک به تدوین مقررات می‌پردازد (فرج‌پور، ۱۳۸۳: صص ۳۴۷-۳۴۶). سنگاپور در سطح جهانی، یکی از سه کشور الگو در زمینهٔ مبارزه با فساد است. یکی از مایه‌های اصلی موفقیت دولت، کوششهای آن در راه از میان برداشتن فساد است. در این زمینه می‌توان از تمرکز سنگین بر سیاست از میان بردن شیوه‌های دست‌وپاگیر مدیریتی و کاهش خطوط قرمز یاد کرد. همچنین، دولت اقدام به فرستادن پیامهای پی‌درپی به پیمانکاران دولتی کرد و هشدار داد که چنانچه ارتشا و فساد دیده شود، قرارداد فسخ و پیمانکار تا پنج سال از بستن قرارداد تازه محروم خواهد شد. در سنگاپور، هم رشوه‌دهنده و هم رشوه‌گیرنده متهم به فساد می‌شوند و کیفر همسان دارند. حتّا دادگاه می‌تواند حکم توقیف داراییهای به‌دست آمده از راه فساد را صادر کند. دلایل دیگر این موفقیت به قرار زیر است:

۱. جامع بودن چارچوب قانونی مبارزه با فساد؛

۲. پرداخت دستمزدهای چشمگیر در بخش دولتی؛

۳. وجود نهاد مستقلی برای مبارزه با فساد در کشور کوچکی مانند سنگاپور، با اختیار تحقیق و تفحص در مورد پلیس (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸: ص ۵۷ و صص ۲۰۵-۲۰۲).

استراتژی سنگاپور بر این پایه استوار است که «فساد به علت وجود انگیزه‌ها و زمینه‌های فاسد شدن روی می‌دهد». موفقیت برنامه‌های سنگاپور در مبارزه با فساد، از تمرکز برنامه‌ها بر کنترل دو عامل بزرگ «انگیزه» و «زمینه» فساد مایه می‌گیرد (ذاکر صالحی، ۱۳۸۸: ص۸۸).

مالزی

در مالزی، آژانس ضد فساد در سال ۱۹۶۷ با هدف بررسی و پیگیری تخلفات مربوط به فساد، پیشگیری از فساد و مهار کردن آن در بخش خدمات عمومی از راه بازرسی کارکرد سازمانها، زیر نظارت مستقیم دفتر نخست‌وزیر برپا شد. پیش از آن، بررسی فساد در حوزهٔ مسئولیت پلیس بود. موارد فساد در قانون ۱۹۶۱ و تصویبنامه ۱۹۷۰ تعریف شده بود. این آژانس در ۱۹۷۳،

● از کشورهای تازه صنعتی شدهٔ موفّق، سنگاپور است که از دیدگاه اقتصادی، کمابیش پاک مانده است. این کشور در دوران استعمار، بسیار فاسد بود. وقتی «حزب اقدام مردم» در ۱۹۵۹ قدرت را به دست گرفت، کنترل فساد را در اولویت قرار داد و اداره فعالیتهای فاسد (دفتر بازرسی کارهای فاسد) را به راه انداخت. سنگاپور در سطح جهانی، یکی از سه کشور الگو در زمینهٔ مبارزه با فساد است.

دفتر ملی بازرسی نامیده شد (ربیعی، ۱۳۸۳: ص ۱۱۷). برنامه‌های دولتی ضد فساد در مالزی، به فرمان پیشگیری از فساد در ۱۹۵۰ باز می‌گردد. این دفتر، با دو معاونت عملیات و پیشگیری کار می‌کند (فرج‌پور، ۱۳۸۳: ص ۳۳۳). چندی بعد، بررسیهای انجام شده در دولت، آژانس مبارزه با فساد (یا اداره تحقیقات ملی بعدی) تأسیس شد.

گذشته از این، چند سازمان دیگر نیز در زمینه مبارزه با فساد فعالند. قوانین مالزی در مبارزه با فساد شدیدتر شده است. برای نمونه، از ۱۹۹۷ سازمان مستقلی به نام «مرکز برنامه‌ریزی مدیریت و مدرنیزاسیون اداری مالزی» تأسیس شده است که زیر نظر نخست‌وزیر کار می‌کند و کارویژهٔ آن، اصلاح ساختار اداری بخش خدمات در چارچوب چشم‌انداز سال ۲۰۲۰ است که اصلاح قوانین، سیستمها و روشها، تدوین استانداردهای کار و بهره‌گیری کامل از سیستمهای اطلاعاتی را دربرمی‌گیرد (فرج‌پور، ۱۳۸۳: ص ۳۳۱).

سومین مرکز فعال در مبارزه با فساد در مالزی، دفتر شکایتهای مردمی است که با دو سازمان پیش گفته، سه بازوی دولت در مبارزه با فساد را زیر نظر نخست‌وزیر تشکیل می‌دهند. دفتر شکایتهای مردمی، فرایندهایی به قرار زیر دارد تا به شکایتهای مستقیم شهروندان رسیدگی کند (فرج پور، ۱۳۸۳: ص ۳۳۲ و ۳۴۰):

- فرایند صفر : شکایت افراد ناراضی از خدمات، سوءاستفاده از قدرت یا کارهای غیر قانونی به دفتر؛
- فرایند ۱: دریافت شکایت و آگاه کردن شاکی از پیشرفت کار؛
- فرایند ۲: رسیدگی به شکایت و آگاه‌سازی شاکی از پیشرفت کار؛
- فرایند ۳: برگزاری نشست کمیته دائم در زمینه شکایتها و تصمیم‌گیری برای اصلاح روشهای اجرایی؛
- فرایند ۴: پیگیری تصمیمات کمیته و آگاه کردن

● هنگ‌کنگ نمونه‌ای روشن از کشورهایی است که به مبارزه با فساد پرداخته‌اند. هنگ‌کنگ در دهه ۱۹۶۰ غرق در فساد بود. هنگ‌کنگ در ۱۹۷۳، به ایجاد «کمیسیون مستقل مبارزه با فساد» دست زد که با اختیارات گسترده بتواند افراد مظنون را دستگیر کند و اقدامات لازم برای جلوگیری از گریز سرمایه، بی‌حکم دادگاه، به عمل آورد. این کمیسیون، تنها به فرماندار گزارش می‌دهد و مستقل از نیروی پلیس است. حقوق کارکنان آن بیش از دیگر کارکنان دولتی است. آنان نمی‌توانند برای مقام بالاتری که پرونده او در دست بررسی است، کار کنند. به این کمیسیون مستقل، قدرت بررسی و پیگرد قانونی موارد فساد، توصیه تغییرات حقوقی و اداری برای کاهش انگیزه‌های فساد و شرکت در یک سلسله تبلیغات آموزشی برای جامعه داده شده است .

شاکی از پیشرفت کار.

این کشور برنامه یکپارچه ملی برای رویارویی با فساد را در سال ۲۰۰۴ تصویب کرد که پنج اولویت دارد:

۱. کاهش مؤثر فساد و سوء استفاده از قدرت و سوءرفتار؛

۲. افزایش کارایی سامانه خدمات عمومی و کاهش خطوط قرمز بوروکراتیک؛

۳. بهبود مدیریت شرکتها و تقویت اخلاق کاری؛

۴. تقویت نهاد خانواده؛

۵. بهبود کیفیت زندگی و افزایش رفاه شهروندان.

تعهد سیاسی دولت به آژانس، در موفقیت برنامه مبارزه با فساد، بسیار کارساز بوده است (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸: صص ۱۶۵-۱۵۳).

هنگ‌کنگ

هنگ‌کنگ نمونه‌ای روشن از کشورهایی است که به مبارزه با فساد پرداخته‌اند. هنگ‌کنگ در دهه ۱۹۶۰ غرق در فساد بود. بر سر زبان بودن عبارت مشهور «سوار شدن به اتوبوس» یا «دویدن همراه اتوبوس»، گواه این مدّعا است (یعنی شهروندان دو راه دارند، یا همدستی در فساد یا تماشاگری و دور ماندن از آن). در آن اوضاع، گزینه «ایستادن در برابر فساد» راه به جایی نمی‌برد (رزآکرمن، ۱۳۸۴: ص ۲۸۶ و ربیعی، ۱۳۸۳: ص ۱۱۵). با این همه، هنگ‌کنگ در ۱۹۷۳، به ایجاد «کمیسیون مستقل مبارزه با فساد» دست زد که با اختیارات گسترده بتواند افراد مظنون را دستگیر کند و اقدامات لازم برای جلوگیری از گریز سرمایه، بی‌حکم دادگاه، به عمل آورد. این کمیسیون از پنج کمیته تشکیل شده است: کمیته‌های مشورتی، بازبینی عملیات، جلوگیری، روابط اجتماعی و شاکیان. بخشهای اداری این کمیسیون شامل بخش عملیات و بازرسی برای دستگیری و پیگیری و بازپرسی از مظنونان، بخش جلوگیری و بازسازی ساختار اداری برای کاهش دادن فرصتهای فساد و بخش روابط اجتماعی برای تغییر نگرش شهروندان نسبت به فساد است (ذاکری صالحی، ۱۳۸۸: صص ۸۹-۸۸ و ربیعی، ۱۳۸۳: ص ۱۵۵). این کمیسیون، تنها به فرماندار گزارش می‌دهد و مستقل از نیروی پلیس است. حقوق کارکنان آن بیش از دیگر کارکنان دولتی است. آنان نمی‌توانند برای مقام بالاتری که پرونده او در دست بررسی است، کار کنند. به این کمیسیون مستقل، قدرت بررسی و پیگرد قانونی موارد فساد، توصیه تغییرات حقوقی و اداری برای کاهش انگیزه‌های فساد و شرکت در یک سلسله تبلیغات آموزشی برای جامعه داده شده است (ربیعی، ۱۳۸۳: صص ۱۱۵-۱۱۶).

ویژگیهای مبارزه با فساد در هنگ‌کنگ چنین است:

۱. خواست سیاسی برای توانمندی قانونی کمیسیون مستقل؛

۲. رسیدگی آشکار به پرونده‌ها؛

۳. پشتیبانی جامعه از کمیسیون؛

۴. پشتیبانی از کمیسیون در دادن گزارشهای مردمی؛

۵. قانون بزه انگاری افشای نام گزارش‌دهندگان و قانون پشتیبانی از گواهان در پرونده‌های حساس (موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸: ص ۵۷ و ۱۱۲-۱۱۱).

دسته بندی روشهای مبارزه با فساد

روشهای رویارویی با فساد، انبوهی از سفارشهای اداری، اقتصادی، سیاسی و حقوقی را دربرمی‌گیرد که فراخور اندازه و نوع فساد و ویژگیهای بومی هر کشور باید به کار گرفته شود (ذاکر صالحی، ۱۳۸۸: ص ۷۶). بر سرهم سیاستها و راهکارهای ضد فساد را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد:[۲]

پیشگیری از فساد

این بخش دربرگیرندهٔ سازوکارهایی است که به کمک آنها فساد کاهش می‌یابد. این سازوکارها، تدابیر گوناگونی را دربرمی‌گیرد که مدیران بر پایه آنها می‌توانند به از میان بردن یا کاستن از فساد بپردازند (پورعزت، ۱۳۹۰: ص ۱۵). در این راستا، رویکرد اساسی آن است که «فساد و ارتشا در واقع حاصل نقطه ضعف‌های ساختاری و درونی مشخصی است که هدف از تلاش

محور	سرفصل	اقدامات
جلوگیری از فساد در دستگاههای دولتی	صداقت و شایستگی کارکنان دولت	شایسته سالاری در استخدام و ترفیع
		افزایش انگیزه، حقوق و دستمزد
		برقراری رفتار اداری منصفانه
		گزارش بدهیها و دارایی کارمندان بلندپایه
	سامانه مدیریت دولتی	جلوگیری از اعمال نفوذ ناروا
		آگاهی رسانی و شفافیت دربارهٔ خریدهای دولتی
		حسابرسی درست و مستقل
		بالا بردن مسئولیت‌پذیری سیاسی
	محیط نظارتی شفاف	تدوین قوانین روشن، همراه با روشهای قابل اجرا
مهار کردن فساد در پهنه سیاسی	تأمین بودجه احزاب و انتخابات	تعیین منابع مالی و گزارش‌دهی درباره هزینه‌های انتخابات
	قوانین اجرا شدنی درباره انتخاب شوندگان	قابلیت اجرای قوانین ضد فساد در کنار مصونیت سیاسی
	رقابت میان سیاستمداران	فشار بر احزاب برای زشت شمردن فساد و دور شدن از آن، از راه دامن زدن به رقابت میان آنها
کنترل بخش بازرگانی	نظارت بر بازرگانی	الزام به حفظ سوابق و مدارک معاملات
		درنظر گرفتن کیفر برای کشف تقلب در تنظیم صورتهای مالی
	کنترل تقاضا	افزایش دقت در تقاضاهای عمومی
		افزایش رقابت میان شرکتهای جویای پیمانکاریهای عمومی
	ترویج اقتصاد اخلاقی	ایجاد استانداردهای اخلاقی برای مشارکت فعال بخش خصوصی

برای جلوگیری از فساد ریشه‌کن ساختن این نقاط ضعف و تقویت و کمک به ایجاد صداقت، درستی و شفاف‌سازی است» (بانک توسعه آسیا، ۱۳۸۹: ص ۲۷). این بخش شامل کارهای گوناگونی است که در جدول زیر نشان داده شده است:

مجازات و پیگرد فساد و جرایم مرتبط

افزون بر تلاشهایی که برای جلوگیری از فساد می‌شود، دولتها با ایجاد نظامات حقوقی و کیفری، به مجازات و پیگرد افراد فاسد می‌پردازند. در این زمینه، کارهای زیر درخور ذکر است:

همکاری همگانی در مبارزه با فساد

یکی از ارکان مبارزه با فساد، جامعه است. امروزه ارزیابی فساد و مبارزه با آن با همکاری جامعه مدنی، در جهان با عنوان «درگیر ساختن قربانیان» با موضوع، گسترش یافته است (لانگست، ۱۳۸۸: ص ۲۸). به زبان ساده «صاحبان اصلی داراییها و پولهایی که سوءاستفاده از آنها مورد بحث است، همهٔ شهروندانند. طبیعی است که هر کس درباره مال خود، در سنجش با دیگران، حساسیت بیشتری خواهد داشت. براین پایه، هرچه بیشتر بتوان نقش مستقیم شهروندان و نهادهای مردمی را در مبارزه با فساد افزایش داد، دستاوردهای بهتری می‌توان داشت» (همدمی خطبه‌سرا، ۱۳۸۳: ص ۲۵۰). در این زمینه، کارهای زیر سفارش می‌شود:

بهرهٔ سخن

در این نوشتار، به الزام دولتها به مبارزه با فساد اشاره شد. همچنین، دستاوردهای هفت کشور در این زمینه بررسی شد، بویژه سنگاپور، هنگ‌کنگ و استرالیا که نمونه‌های برجسته‌ای در سطح جهان شناخته شده‌اند. سپس روشهای گوناگون کار به سه دسته کلی تقسیم و مجموع سرفصلها و اقدامات جزیی در هر زمینه تبیین

● ویژگیهای مبارزه با فساد در هنگ‌کنگ چنین است:

۱. خواست سیاسی برای توانمندی قانونی کمیسیون مستقل؛

۲. رسیدگی آشکار به پرونده‌ها؛

۳. پشتیبانی جامعه از کمیسیون؛

٤. پشتیبانی از کمیسیون در دادن گزارشهای مردمی؛

۵. قانون بزه انگاری افشای نام گزارش‌دهندگان و قانون پشتیبانی از گواهان در پرونده‌های حساس.

محور	سرفصل	اقدامات
بزه‌انگاری فساد	بزه انگاری ارتشا	هرگونه ارتشا مجازات داشته باشد.
		مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی
		محروم شدن رشوه دهنده و رشوه‌گیرنده از رسیدن به مناصب دولتی
		مصادره اموال رشوه دهنده و رشوه گیرنده
	بزه‌انگاری پولشویی	تعیین مجازات برای هرگونه پولشویی
	بزه انگاری ثروت‌اندوزی نامشروع	ثروت‌اندوزی نامشروع باید جرم شمرده شود.
پیگرد فساد	سازمانهای مجری قانون	صلاحیت بخشی به سازمانهای دست‌اندرکار مبارزه با فساد
		پاسداشت استقلال این سازمانها
		همکاری مؤثر میان سازمانهای درگیر با فساد
	ابزارهای رسیدگی	در دسترس بودن منابع اطلاعاتی
		در دسترس بودن ابزارهای رسیدگی، مانند رسانه‌ها و حسابهای بانکی متهمان
	شیوه‌های اعلام جرم و محدود کردن مصونیت	حذف مصونیت قضایی مجرمان در صورت محاکمه

محور	سرفصل	اقدامات
گفتمان سیاسی	جلب مشارکت عمومی برای مبارزه با فساد	افزایش دادن آگاهی شهروندان و اجرای برنامه‌های آموزشی
		تشکیل انجمنهای نظارتی مردمی
هواداری از مخبران	دریافت گزارشها و مشاهدات شهروندان	پشتیبانی امنیتی از گزارشگر
بررسی عمومی	نظارت عمومی	گذاشتن اطلاعات بازرگانی از راه رسانه‌ها، بی‌انتقام‌جویی دولت
	دسترسی به اطلاعات	افشای اسناد و مدارک
		قرار دادن پرونده در اختیار متقاضیان

شد.

دولتها، در گام نخست باید بتوانند از بروز فساد پیشگیری کنند. این کار، به روشهای گوناگون شدنی

● یکی از ارکان مبارزه با فساد، جامعه است. امروزه ارزیابی فساد و مبارزه با آن با همکاری جامعه مدنی، در جهان با عنوان «درگیر ساختن قربانیان» با موضوع، گسترش یافته است.

شهروندان بعنوان قربانیان فساد، باید به روند مبارزه با فساد بپیوندند. آنان نباید در سایهٔ روشهایی مانند «حامی‌پروری» با مفسدان همداستان شوند. در پرتو انگیزه و قانون، زمینه مشارکت شهروندان فراهم می‌آید.

است. دولتها در زمینهٔ اقتصاد و سیاست، باید به ترویج «اقتصاد اخلاقی» و «سیاست اخلاقی» بپردازند. همچنین باید در ساختارهای گوناگون اجتماعی، انگیزه‌ها و زمینه‌های فساد را شناسایی و کنترل کنند.

ولی حتّا اگر دولت درست عمل کند، باز هم ناهنجاریها و قانون‌گریزی‌ها ناممکن نیست. در این صورت، دولتها باید مفسدان را تحت تعقیب قرار دهند و با پیگیریهای بایسته، از پایمال شدن حقوق شهروندان جلوگیری کنند. این کار در گرو قوانین روشن، وجود اختیارات بسنده برای سازمانهای دست‌اندرکار و پشتیبانی بایسته از اقدامات قضایی است.

شهروندان بعنوان قربانیان فساد، باید به روند مبارزه با فساد بپیوندند. آنان نباید در سایهٔ روشهایی مانند «حامی‌پروری» با مفسدان همداستان شوند. در پرتو انگیزه و قانون، زمینه مشارکت شهروندان فراهم می‌آید.

یادداشتها

۱. این مقاله از پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده، با عنوان «خط‌مشی‌ها و اقدامات دولتی ضد فساد براساس **سیره امام علی علیه‌السلام**» برگرفته شده است.

۲. برای ارائه دسته‌بندی در این بخش، از ساختار کلی بانک توسعه آسیا کمک گرفته شد و با استفاده از شواهد و مطالعات دیگر، با اندکی اضافات و اصلاحات، دسته‌بندی و تشریح شده است.

منابع

– الوانی، سید مهدی و فتاح شریف‌زاده. **فرایند خط‌مشی‌گذاری عمومی**؛ تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۵.

– امام علی علیه‌السلام. **نهج‌البلاغه**؛ ترجمه سید جعفر شهیدی؛ تهران انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

– امامی، محمد مهدی. **شیوه‌های نظارت و کنترل سیاسی از دیدگاه حضرت امیر علیه‌السلام**؛ تهران: نشر زمان‌نو، ۱۳۸۹.

– بانک توسعه آسیا. **سیاست‌های ضد فساد در آسیا و اقیانوسیه**؛ ترجمه موسسه موج؛ تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.

– پور عزت، علی اصغر. **اداره سالم به روایت نهج‌البلاغه، طرحی برای مبارزه با فساد اداری**؛ تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۹۰.

– پور عزت، علی اصغر. **مبانی دانش اداره دولت و حکومت**؛ تهران: سمت، ۱۳۸۷.

– تانزی، علی و حمید داوودی. «فساد، رشد اقتصادی و مالیه عمومی» در: آرویند، جین؛ **اقتصاد سیاسی فساد**؛ ترجمه محمد بختیاری؛ تهران: مرکز مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.

– جنز کریستوفر، آندویگ. **فساد اقتصادی در جهان**؛ تهران: تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸.

– جین، آروind. «قدرت، سیاست و فساد» در: آروind جین؛ **اقتصاد سیاسی فساد**؛ ترجمه محمد بختیاری؛ تهران: مرکز مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.

– خرمشاد، محمد باقر و علی مرشدی زاده. **سازوکارهای مبارزه با فساد در کشورهای گروه هشت: ایالات متحده امریکا**؛ تهران: مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، بی‌تا.

– خدمتی، ابوالفضل. «سیره امام علی (ع) در مبارزه با فساد اداری»؛ **روش‌شناسی علوم انسانی**؛ ش ۴۵، ۱۳۸۴.

– ذاکر صالحی، غلامرضا. **راهبردهای مبارزه با فساد اداری**؛ تهران: جنگل، ۱۳۸۸.

– ربیعی، علی؛ **زنده باد فساد**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳.

– رزآکرمن، سوزان. **فساد و دولت**؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ تهران: شیرازه کتاب، ۱۳۸۴.

– فرج‌پور، مجید. **فقر، فساد و تبعیض، موانع توسعه در ایران**؛ تهران: رسا، ۱۳۸۳.

– گودرزی، غلامرضا. **تصمیم‌گیری راهبردی موعودگرا**؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، ۱۳۸۸.

– لانگست، پیتر. **برنامه‌های ملی مبارزه با فساد**؛ ترجمه حمید بهره‌مند و امیر حسین جلالی فراهانی؛ تهران: مرکز پژوهشهای مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷.

– مزرعی فراهانی، زینب. «مبارزه حکومت علوی با فساد»؛ **مکتب اسلام**، س ۵۱، ش۶، بی‌تا.

– موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد. **مطالعه تجربه کشورها برای مبارزه با فساد اقتصادی**؛ تهران: تدبیر اقتصاد، ۱۳۸۸.

– همدمی خطبه‌سرا، ابوالفضل. **فساد مالی: علل، زمینه‌ها و راهبردهای مبارزه با آن**؛ تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

چالشهای مبارزه با مواد مخدر در ایران

حسن پیردشتی ـ دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی ـ دانشگاه تربیت مدرس
مریم کمری ـ کارشناس ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری

چکیده

پدیدهٔ شوم قاچاق مواد مخدر امروزه گریبانگیر کمابیش همهٔ کشورهای جهان است. این پدیده، تواناییهای اقتصادی، امنیتی و نظامی کشورها را به کام خود کشیده و بازتاب آن در سطح جهان گسترده شده است. ایران، چون در مسیر جریان تولید و توزیع و ترانزیت مواد مخدر است، جایگاه حساس ژئوپلیتیکی دارد و پیوسته زیانهای مادی و معنوی سنگین به آن بار می‌شود. ایران در راه مبارزه با مواد مخدر و قاچاق آن، فزون بر خسارتهای جانی، بخش چشمگیری از درآمد ملی را هزینه می‌کند و بدین‌سان رشد اقتصادی کشور آسیب فراوان می‌بیند. در این پژوهش به‌دنبال یافتن استراتژی مناسب برای برون‌رفت از این تنگنا هستیم. روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی است و اطلاعات از کتابها، مقالات و سایتهای مرتبط برداشت شده است. دستاورد پژوهش نشان می‌دهد که استراتژی کنونی در زمینه مبارزه با مواد مخدر و قاچاقچیان، به علت پرشمار بودن کشته‌ها و زخمیها در عملیات گوناگون، هزینه‌های سرسام‌آور پاسداری از مرزها و آمار چشمگیر معتادان در کشور، کارایی لازم را ندارد و باید در آن بازنگری اساسی شود.

پیشگفتار

اعتیاد، یک بیماری اجتماعی، همراه با عوارض جسمی و روانی است که هزینه‌های مالی و معنوی سنگین به کشورها بار می‌کند (http://vista.ir) اعتیاد به مواد مخدر و بیشتر جنایتها در جهان، از زخمهای روانی ریشه‌داری مایه می‌گیرد که زندگی در جوامع امروزی برای مردمان به بار می‌آورد. بنابراین، تا آیندهٔ نزدیک، مصرف گسترده مواد مخدر، با همه سرکوبها، ادامه خواهد یافت. (www.mail.ensani.ir) بحران مواد مخدر از مسائل هسته‌ای بسیار مهمتر است، چون خطر هسته‌ای خطری بالقوه است، ولی خطر مواد مخدر بالفعل است و مایهٔ گرفتاری کنونی کشورها که شاید بتوان آنرا به زلزله سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تشبیه کرد، زیرا مواد مخدر و اعتیاد پیامدهای کُند و پیوسته دارد. در بُعد ملی، همبستگی مواد مخدر با بزهکاریها، به بروز کشمکشها و گرفتاریهای اجتماعی، تضعیف دولتها و واپس‌ماندگی کشورها انجامیده و در بُعد جهانی نیز بازارهای مواد مخدر پیوسته رو به گسترش است. (امیر خیزی، ۱۵۹:۱۳۸۵) سازمان ملل، قاچاق مواد مخدر و اعتیاد را در کنار سه بحران دیگر (هسته‌ای، جمعیتی و زیست محیطی) گذاشته است که بشریت را در سدهٔ کنونی تهدید می‌کند. سرمایه در گردش در این زمینه از

دید بازرگانی نیز پس از نفت، توریسم و جنگ‌افزار است. (www.magiran.com) رفتن به سوی «جهانی‌شدن»، قاچاق مواد مخدر در میان کشورها را آسان کرده و «مدرنیزه شدن»، بسیاری از مکانیسمهای مرسوم اعمال قانون در زمینهٔ مصرف مواد مخدر را ناکارآمد ساخته و بدین‌سان، امکان افزایش شتاب سوءمصرف مواد مخدر و فعالیتهای جنایی در بازار قاچاق مواد مخدر فراهم آمده است. (امیر خیزی، ۱۵۹:۱۳۸۵)

خاک ایران، مسیر اصلی انتقال این مواد شمرده می‌شود، تا آنجا که نزدیک به ۴۰درصد مواد مخدر تولید شده در افغانستان، از مرزهای ایران به دیگر کشورها منتقل می‌شود. (www.bashgah.net) ترانزیت مواد مخدر از ایران که نزدیکترین راه برای جابه‌جایی آن به کشورهای اروپایی است، به علّت استراتژی در پیش گرفته شده از سوی دست‌اندرکاران و قانونهای سخت و نرمش‌ناپذیر در پیوند با آن برای جلوگیری از انتقال مواد مخدر، مایهٔ سرریز و پخش شدن بخش بزرگی از این مواد در کشور شده است. شاید در پیش گرفتن چنین راهبردی باعث شده است که ایران به یکی از بزرگترین کشورهای مصرف‌کنندهٔ مواد مخدر در جهان (با توجه به جمعیتش) تبدیل و از این دیدگاه با بحران روبه‌رو شود. بنابراین، پرسش بنیادی در این پژوهش این است که: آیا راهبردهای گذشته، در جلوگیری از ترانزیت و گسترش مواد مخدر کارساز بوده است یا نه؟ و اگر پاسخ منفی است، پرسش دیگر این خواهد بود که: کدام راهبرد یا راهبردها می‌تواند بحران کنونی را از میان بردارد؟ برسرهم به‌نظر می‌رسد که راهبرد کنونی، تا امروز نتوانسته است چاره‌ساز باشد. هدف این پژوهش، نشان دادن راهکارهای مناسب و راهبردی تازه برای برون‌رفت از این تنگناست.

روش پژوهش

روش این پژوهش، توصیفی ـ تحلیلی است و برای انجام دادن آن کوشیده‌ایم از منابع گوناگون در زمینهٔ مواد مخدر بهره‌گیری کنیم. بر آن بوده‌ایم تا جایی که ممکن است از منابع تازه بهره گیریم و اطلاعات آماری را از پایگاههای رسمی دریافت کنیم و دربارهٔ درست یا نادرست بودن آنها، دقت و وسواس به خرج دهیم.

طرح موضوع

ایران، به علّت قرار داشتن در همسایگی بزرگترین کانون تولید مواد افیونی و نیز واقع شدن در گذرگاه ترانزیت نزدیک به یک دوم مواد تولید شده در افغانستان،

• اعتیاد، یک بیماری اجتماعی، همراه با عوارض جسمی و روانی است که هزینه‌های مالی و معنوی سنگین به کشورها بار می‌کند. اعتیاد به مواد مخدر و بیشتر جنایتها در جهان، از زخمهای روانی ریشه‌داری مایه می‌گیرد که زندگی در جوامع امروزی برای مردمان به بار می‌آورد. بنابراین، تا آیندهٔ نزدیک، مصرف گسترده مواد مخدر، با همه سرکوبها، ادامه خواهد یافت.

حساسترین جایگاه ژئوپلیتیکی را در میان کشورهای منطقه و حتّا جهان دارد. خاک ایران، مناسبترین و چه بسا آسانترین و نزدیکترین راه قاچاق مواد مخدر به کشورهای اروپایی است. (محمدی و غنجی، ۷:۱۳۸۵)

سالهاست که ایران همه توان خود را برای نبرد بی‌امان با قاچاق مواد مخدر به‌کار گرفته و تاکنون صدها تن از جوانانش در این راه به شهادت رسیده‌اند. هرچند این نبرد، برپایه آموزه‌های دینی و انقلابی و برای دور کردن جوانان از خطر مواد مخدر سامان یافته، ولی واقعیت این است که مواد مخدری که به ایران قاچاق می‌شود یکسره برای مصرف داخلی نیست و بیشتر به منظور ترانزیت آن به دیگر کشورها وارد ایران می‌شود. بنابراین، دیگر کشورها و بویژه کشورهای اروپایی بیشترین سود را از این نبرد می‌برند، زیرا نه تنها نیروی انسانی و امکاناتی در این زمینه به‌کار نمی‌گیرند، که جوانانشان در سایهٔ کاهش توزیع مواد مخدر، از مصونیت بیشتری برخوردار می‌شوند. نکتهٔ درخور توجه اینکه، اروپاییان نه تنها کمترین کمکی به این نبرد نمی‌کنند که در برابر برخورد ایران با قاچاقچیان مواد مخدر، ایران را متهم به نقض حقوق بشر می‌کنند. بنابراین، دلیلی وجود ندارد که ما با پذیرش هزینه‌های سنگین از گذر کاروانها از راه ایران جلوگیری کنیم. (www.khabaronline.ir)

نادیده گرفته شدن اصل مسئولیت مشترک و به اجرا درنیامدن قطعنامه‌های مربوط به دادن کمکهای فنی و مالی به کشورهای زیاندیده، همچون قطعنامه‌های ۵۱/۷، ۵۲/۲ و ۵۳/۵، روند مبارزه با معضل جهانی مواد مخدر را با چالش جدی روبه‌رو کرده است. بی‌گمان، نبرد با جریان غیرقانونی مواد مخدر، ویژهٔ یک یا دو کشور نیست، بلکه برپایه اصل مسئولیت مشترک، باری است که هر کشور در جای خود باید بخشی از آنرا به دوش کشد. (www.fardanews.com)

● بحران مواد مخدر از مسائل هسته‌ای بسیار مهمتر است، چون خطر هسته‌ای خطری بالقوه است، ولی خطر مواد مخدر بالفعل است و مایهٔ گرفتاری کنونی کشورها که شاید بتوان آنرا به زلزله سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تشبیه کرد، زیرا مواد مخدر و اعتیاد پیامدهای کُند و پیوسته دارد. در بُعد ملی، همبستگی مواد مخدر با بزهکاریها، به بروز کشمکشها و گرفتاریهای اجتماعی، تضعیف دولتها و واپس‌ماندگی کشورها انجامیده و در بُعد جهانی نیز بازارهای مواد مخدر پیوسته رو به گسترش است.

ایران همواره در ستیز با شبکه‌ها، کاروانها و گروههای بین‌المللی قاچاق مواد مخدر نقش چشمگیر و پویا داشته و در این راه بیشترین زیانهای جانی و مالی را دیده است. ایران، نه‌تنها در جنوب باختری آسیا، که در جهان، به‌علت قرار گرفتن در همسایگی بزرگترین کانون مواد افیونی در جهان، آسیب‌پذیرترین وضع را دارد. دست‌کم ۵۰درصد مواد مخدر در جهان، به قصد ترانزیت یا مصرف وارد کشور ما می‌شود. (امیر خیزی، ۱۳۸۵:۱۶۱) می‌توان گفت که ایران شاهراه ترانزیت تریاک به سمت ترکیه و از آنجا به اروپاست (جزایری، ۱۳۸۶:۲۸۶) و از این‌رو، از دو سو در معرض خطر مواد مخدر است: نخست اینکه، می‌تواند گذری برای ترانزیت این مواد باشد که گذشته از هزینه‌های مالی، مایه آسیبهای جانی و انسانی سنگین به ایران می‌شود؛ دیگر اینکه، قاچاق مواد مخدر از راه ایران به اروپا و پخش شدن بخش بزرگی از این مواد مخدر در کشور، شمار معتادان به مواد مخدر را در ایران سخت افزایش داده است. (http://dr-shafie.ir)

پس از انقلاب، دولتها مبارزه با مواد مخدر را در دستور کار خود قرار دادند و تاکنون در این زمینه سرمایه‌گذاریهای مالی و انسانی کلان شده و پایمردی ایران در این نبرد بهایی سنگینی داشته است: از جمله شهادت سه هزار و ۷۲۰ تن و زخمی شدن بیش از ۱۱ هزار و ۵۰۰ تن از نیروهای پلیس. (http://salamatnews.com) فزون براین، برپایهٔ اعلام رسمی مسئولان، در سال تحصیلی ۱۳۸۲-۱۳۸۱، نزدیک به ۱۳/۳درصد دانش‌آموزان در مقاطع سوم راهنمایی و دبیرستان و نیز ۲۰/۶۹درصد دانشجویان ورودی سال تحصیلی ۸۴-۸۳ دانشگاههای کشور، تابع وزارت علوم، در معرض خطر مصرف مواد مخدر بوده‌اند. (http://siyahghalam.vcp.ir)

واقعیت این است که مبارزه با مواد مخدر را باید بالاتر از یک جنگ، «ستیزی دائم» بدانیم که از گذشته وجود داشته است و در آینده نیز گریبانگیر کشورها خواهد بود. در این ستیز، یک سوی ماجرا را سوداگران و مافیای مواد مخدر تشکیل می‌دهند که بیش از هر چیز به سود مادی هنگفت این دادوستد می‌اندیشند و در سوی دیگر، دولتها و بویژه انسانها و خانواده‌هایی هستند که قربانیان اصلی این بازرگانی شوم به‌شمار می‌روند. (http://www.inn.ir) وجود کمابیش دو میلیون معتاد و دستگیری دو میلیون و ششصد هزار تن در دو دهه گذشته در ایران، گویای این وضع است. پرشدن ۷۵درصد فضای زندانهای کشور با بزهکاران در پیوند با مواد مخدر نشاندهندهٔ پیامدهای سنگین این پدیده در جامعه است. همچنین، گسترش ایدز از راه سرنگهای آلودهٔ مورد استفاده معتادان تزریقی، هشداری است سخت به جامعه. (www.magiran.com)

دیدگاههای گوناگون دربارهٔ شیوهٔ برخورد با بحران مواد مخدر

تاکنون، کارشناسان دربارهٔ بحران مواد مخدر دیدگاهها و بحثهای گوناگون داشته‌اند. برخی از آنان با استراتژی کنونی در زمینه برخورد با مواد مخدر موافق و پاره‌ای دیگر مخالفند. با توجه به اختلاف آرا، در این پژوهش ضمن بیان دیدگاههای هر دو گروه، کوشیده‌ایم پیوندی منطقی میان دیدگاههای موجود (مخالفان و موافقان) برقرار کنیم، به‌گونه‌ای که به اجماعی بر سر شیوهٔ حل بحران بینجامد. مخالفان، با پذیرفتن اینکه راهبرد کنونی قادر به حل مسائل موجود نیست و کشور را گرفتار بحران خواهد کرد، آنرا به چالش می‌کشند. در برابر، موافقان با استناد به برخی اصول و ملاحظات شرعی و انسانی که جمهوری اسلامی نمی‌تواند آنها را نادیده گیرد، و نیز با این باور که با استراتژی کنونی می‌توان بحران را پشت سر گذاشت، از آن پشتیبانی می‌کنند.

دکتر عزت‌الله عزتی استاد دانشگاه دربارهٔ استراتژی در پیش گرفته شده، برآن است که: «راهی که در رابطه با مواد مخدر گرفته‌ایم اشتباه است. نمی‌توان گفت، باید با مواد مخدر مبارزه کرد باید گفت لازم است با مواد مخدر مصالحه کرد. چرا که مبارزه با مواد مخدر نتیجه عکس دارد. قبلا مسیر مواد مخدر مثل یک شیپور بود که دهانه گشادش لب مرز قرار داشت و مواد مخدر در

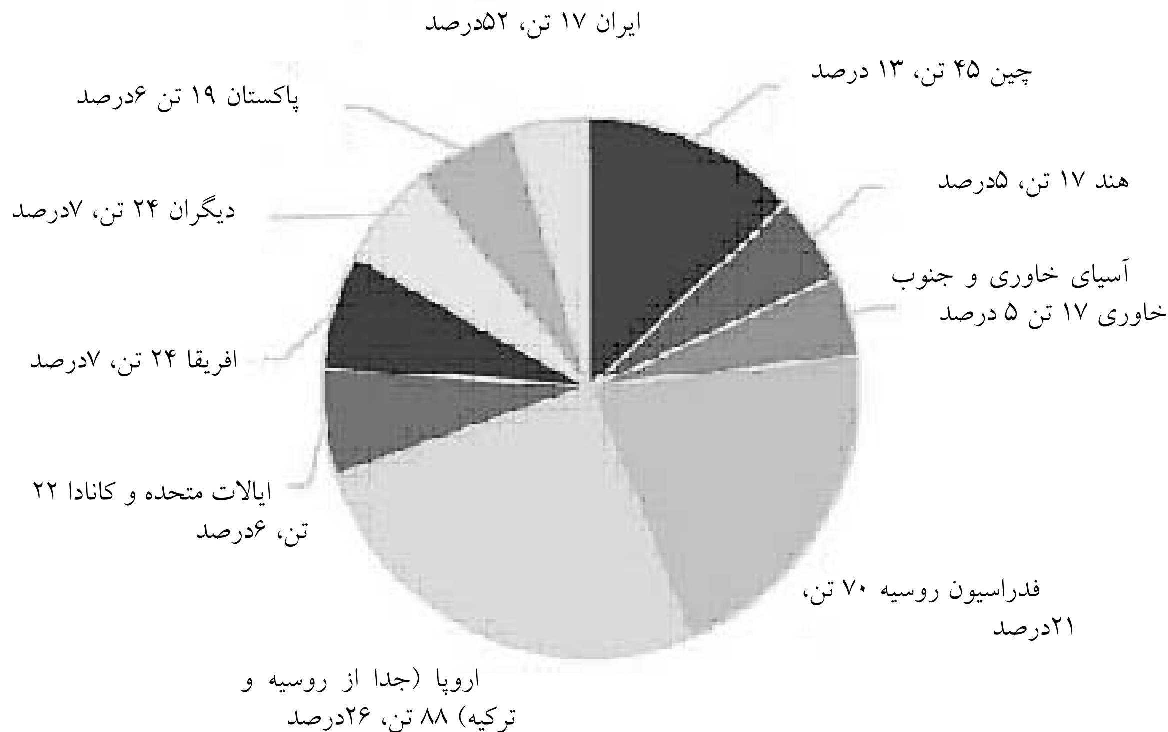
۸۰۰ کیلومتر دپو می‌شد و تا ۵۲۰ کیلومتر دیگر امتداد می‌یافت و به مرزهای غربی می‌رفت و در عرض ۲۰ تا ۲۵ کیلومتر جمعیت اطراف را درگیر می‌کرد. اما الان این وضعیت عوض شده است، یعنی دهانه گشاد آن داخل کشور ایران است و دهانه کوچک آن لب مرز قرار دارد و ۸۰۰ کیلومتر از کشور را درگیر کرده است. مواد مخدر یک پدیده‌ای جهانی است و نمی‌شود با آن به شکل محلی برخورد کرد. تجارت جهانی مواد مخدر، سالانه ۶۵۰ میلیارد دلار سود دارد درصورتی که تجارت جهانی در سایر بخش‌ها حدود ۹۰۰ میلیارد دلار سود به همراه دارد و این قدرت مواد مخدر را میرساند و مافیای جهانی که پشت آن قرار دارد که باید به شکل جهانی به مبارزه با آن رفت.» (عزتی، ۳:۱۳۷۸) همچنین، دکتر محمدرضا حافظ‌نیا استاد دانشگاه تربیت مدرس دراین‌باره می‌گوید: «ایران به دلیل قرارگیری در مبدأ و مقصد مواد مخدر و نقش ترانزیتی آن از موقعیت بحرانی برخوردار است. معضل مواد مخدر، منابع ملی را در راستای مسائل امنیتی از بین می‌برد. مواد مخدر؛ مسائلی همچون قاچاق، اعتیاد، زندانی، هزینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زیادی را بر کشور ایران تحمیل می‌کند. حال این سوال پیش می‌آید که آیا استراتژی دولت ایران نسبت به این پدیده درست است یا خیر؟ اگر نادرست است، استراتژی درست کدام است. در پاسخ به این سوال باید اذعان داشت که با توجه به آماری که توسط متولیان امر در ارتباط با تعداد معتادین، هزینه‌های زیاد مبارزه با ترانزیت مواد مخدر، هزینه نگهداری از مرزهای شرقی، تعداد نیروهای درگیر در مرز، تعداد زندانیان مواد مخدر و هزینه‌های نگهداری از آنها و... استراتژی ایران در این زمینه نادرست است و استراتژی درست این مسأله آن است که ایران آن را به‌عنوان یک معضل جهانی اعلام کرده تا خود جهانیان و خصوصا کشورهایی که بیشتر در معرض خطر مواد مخدر قرار دارند نسبت به حل این بحران اقدام نمایند.» (حافظ‌نیا، ۶:۱۳۷۹)

سید جلال فیاضی، نویسنده و روزنامه‌نگار و مشاور کمیسیون فرهنگی مجلس هشتم، ایجاد یک کریدور حفاظت شده بی‌مانع انتظامی را برای عبور کاروانهای قاچاق مواد مخدری که از کشور همسایه ایران به مقصد اروپا بارگیری می‌شود، پیشنهاد می‌کند. (www.khabaronline.ir) وی، همچنین یادآور می‌شود که استعمارگران و سودجویان سیاسی در برخی کشورها بیشترین سودبران مافیای مواد مخدر بوده‌اند و هستند و در این میان، کشوری مانند ایران آسیب‌پذیرترین کشور در میان کشورهای جهان است. به نقل سایت فرارو: «با پیدایش آزمایشگاههای شیمیایی در افغانستان و فراوانی مواد شیمیایی مورد استفاده در آن، اگر اقدام جدی در پیشگیری از این امر صورت نگیرد، در چند سال آینده ایران به‌عنوان اصلی‌ترین کشور مصرف‌کننده هروئین و کراک مطرح خواهد شد.» بنابراین، گرچه فعالیتهای نظامی، انتظامی، فرهنگی، اجتماعی و تربیتی برای مبارزه با مواد مخدر، بی‌چون‌وچرا ضرورت دارد، ولی ریشه‌کن شدن آن در گرو مصوباتی از سوی سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی برای محدود کردن استعمارگران و سازمانهای جاسوسی کشورهای سودبرنده از مافیای مواد مخدر است. (http://shayadobayad.mihanblog.com)

رییس پلیس مبارزه با مواد مخدر برآن است که: امروز ما پرچم‌دار مبارزه با مواد مخدر در جهان محسوب می‌شویم و علی‌رغم توفیقات بزرگی که در راه مبارزه با مواد مخدر به‌دست آورده‌ایم، از منظر و نگاه مردم و مسئولان، مواد مخدر و اعتیاد یکی از مهمترین اولویت‌ها در حوزه جرائم و آسیب‌ها است. لذا نیازمند نگاهی نو به این موضوع هستیم تا علاوه بر اینکه جایگاه ما را در دنیا حفظ [کند] و ارتقاء بخشد، ما را نیز قادر به کنترل و کاهش بهتر این جرم و آسیب در جامعه نماید. (www.khabaryaab.com) او همچنین یادآور می‌شود که ایران اجازه نمی‌دهد حتی یک گرم مواد مخدر از خاک کشور ترانزیت شود و ما آمادگی داریم تا جان فرزندان‌مان را در راه مبارزه با مواد مخدر فدا کنیم. (www.afkarnews.ir)

● سازمان ملل، قاچاق مواد مخدر و اعتیاد را در کنار سه بحران دیگر (هسته‌ای، جمعیتی و زیست محیطی) گذاشته است که بشریت را در سدهٔ کنونی تهدید می‌کند. سرمایه در گردش در این زمینه از دید بازرگانی نیز پس از نفت، توریسم و جنگ‌افزار است. رفتن به سوی «جهانی‌شدن»، قاچاق مواد مخدر در میان کشورها را آسان کرده و «مدرنیزه شدن»، بسیاری از مکانیسمهای مرسوم اعمال قانون در زمینهٔ مصرف مواد مخدر را ناکارآمد ساخته و بدین‌سان، امکان افزایش شتاب سوءمصرف مواد مخدر و فعالیتهای جنایی در بازار قاچاق مواد مخدر فراهم آمده است.

مصرف جهانی هرویین (۲۰۰۸)



منبع: http://vision۱۴۰۴.ir/fa/IransView.aspx(UNODC)

فرمانده نیروی انتظامی کشور نیز می‌گوید: «جلوگیری از تولید مواد مخدر در افغانستان، از عهده جمهوری اسلامی ایران خارج است، اما می‌توان با انسداد کامل مرزها از ورود مواد مخدر به کشور جلوگیری کرد،

● نزدیک به ٤٠درصد مواد مخدر تولید شده در افغانستان، از مرزهای ایران به دیگر کشورها منتقل می‌شود. ترانزیت مواد مخدر از ایران که نزدیکترین راه برایِ جابه‌جایی آن به کشورهای اروپایی است، به‌علّت استراتژی در پیش گرفته شده از سوی دست‌اندرکاران و قانونهای سخت و نرمش‌ناپذیر در پیوند با آن برای جلوگیری از انتقال مواد مخدر، مایهٔ سرریز و پخش شدن بخش بزرگی از این مواد در کشور شده است. شاید در پیش گرفتن چنین راهبردی باعث شده است که ایران به یکی از بزرگترین کشورهای مصرف‌کنندهٔ مواد مخدر در جهان (با توجه به جمعیتش) تبدیل و از این دیدگاه با بحران روبه‌رو شود.

در عین‌حال ایران همواره هدف جلوگیری از ترانزیت مواد مخدر به اروپا را نیز مدنظر داشته است. موفقیت ۸۰درصدی در حوزه مبارزه با مواد مخدر، نشانه پیشرفت چشمگیر ایران در امر مبارزه است و تقویت نیروهای مرزی، تقویت پلیس مبارزه با مواد مخدر، تصویب افزایش اعتبارات انسداد مرزها و ایجاد ابتکارات جدید در روند مبارزه، از اقدامات مهم حوزه مقابله با عرضه مواد مخدر است.» (http://vista.ir)

در این زمینه، سخنان حامد کرزی رییس‌جمهوری افغانستان نیز شنیدنی است: «جامعهٔ جهانی در میان خود هماهنگی لازم را ندارد، همکاری که لازم است میان آنها وجود ندارد، در چنین وضعیتی اگر مشکلات مربوط به افغانستان است، افغانستان مسئول است. اما قاچاق را جامعهٔ بین‌المللی می‌کند نه افغانها. مافیا پدیده‌ای جهانی است نه یک پدیده افغانی؛ رسانه‌ها، دولت افغانستان را متهم می‌کنند، اما دولت افغانستان در مناطقی که تحت کنترلش بوده موفق بوده است.» (www.zendagi.com)

شاید در میان موافقان، واپسین وزیر کشور و دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر در دولت دهم، میانه‌روتر از

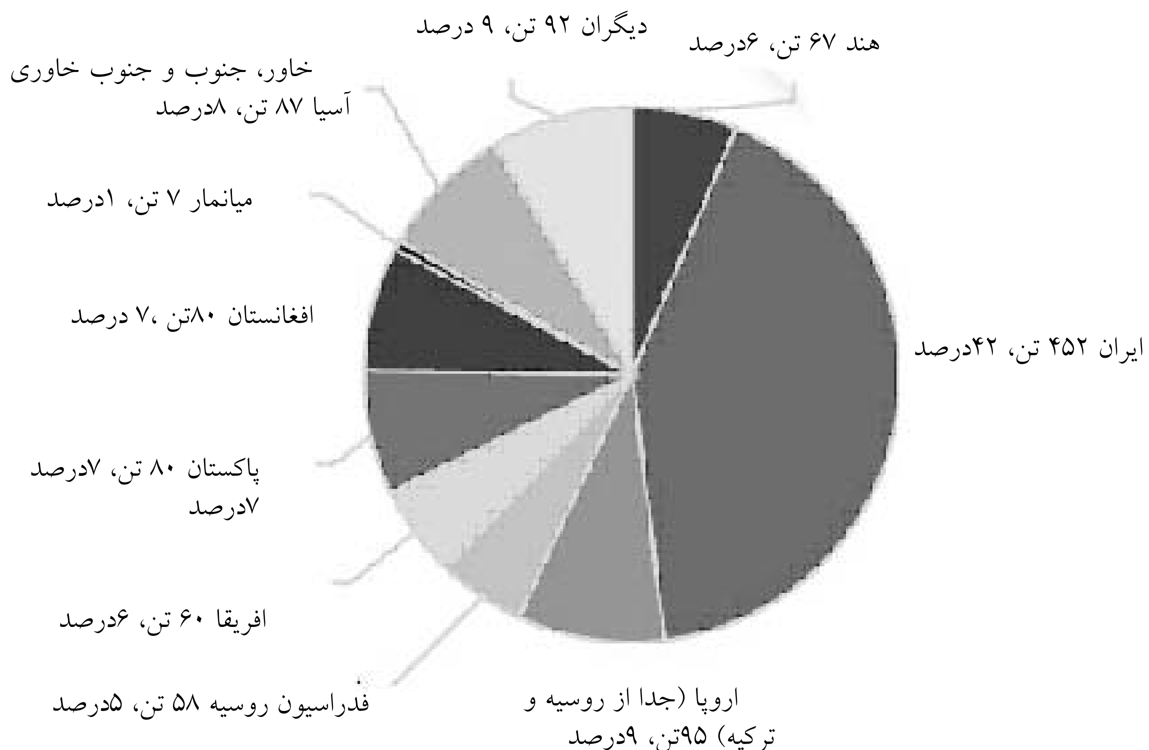
دیگران بوده که گفته است: «کشورهای غربی برخلاف ضرورت و نیاز توجه بین‌المللی به موضوع مبارزه با مواد مخدر و تأکیدات مداوم کشورها در قطعنامه‌های کمیسیون مواد مخدر، برای ایفای نقش و مسئولیت مشترک، نه در افغانستان و نه در قبال کشورهای همجوار، کمک مؤثر و برنامه مشخصی نداشته‌اند. افزایش تولید مواد مخدر در افغانستان نشانه بارز عدم ایفای تعهد این کشورها است. همکاری این کشورها درحال حاضر غالباً معطوف به زمینه‌های کاهش تقاضا است و این درحالی است که موضوع تولید و قاچاق مواد مخدر در اولویت همکاری‌های آنها قرار ندارد. همواره به درستی گفته شده تهدید این مواد از تهدید اتمی نیز بالاتر است زیرا تهدید اتمی تهدیدی بالقوه است اما تهدید مواد مخدر تهدیدی بالفعل است.» (www.iran-newspaper.com) برخلاف گزارشهای تئوریک، کشت مواد مخدر نه تنها افزایش یافته است، که تقاضا برای مواد مخدر در کشورهای باختری نیز بیشتر شده و همین افزایش تقاضا، مایه افزایش تولید در افغانستان شده است. (www.isna.ir)

• ایران، به علّت قرار داشتن در همسایگی بزرگترین کانون تولید مواد افیونی و نیز واقع شدن در گذرگاه ترانزیت نزدیک به یک دوم مواد تولید شده در افغانستان، حساسترین جایگاه ژئوپلیتیکی را در میان کشورهای منطقه و حتّا جهان دارد. خاک ایران، مناسبترین و چه بسا آسانترین و نزدیکترین راه قاچاق مواد مخدر به کشورهای اروپایی است.

خطرهای مواد مخدر

با توجه به عوامل و دلایل زیر، مواد مخدر تهدیدکنندهٔ امنیت ملی کشورهاست: ۱ـ فراگیر بودن: پدیده مواد مخدر و قاچاق بین‌المللی آن، از یک ناحیه جغرافیایی و یک منطقه فراتر رفته و امروزه بیشتر کشورهای جهان را دربر گرفته است. ۲ـ دنباله داشتن: کاربرد مواد مخدر و بویژه تریاک در کشورها ریشه تاریخی دارد که رفته‌رفته، از کاربرد دارویی دور شده و امروزه به یک گرفتاری اجتماعی و جهانی تبدیل شده است. ۳ـ رخنه‌پذیر بودن

برآورد مصرف جهانی تریاک (۲۰۰۸)



منبع: (UNODC)http://vision۱۴۰۴.ir/fa/IransView.aspx

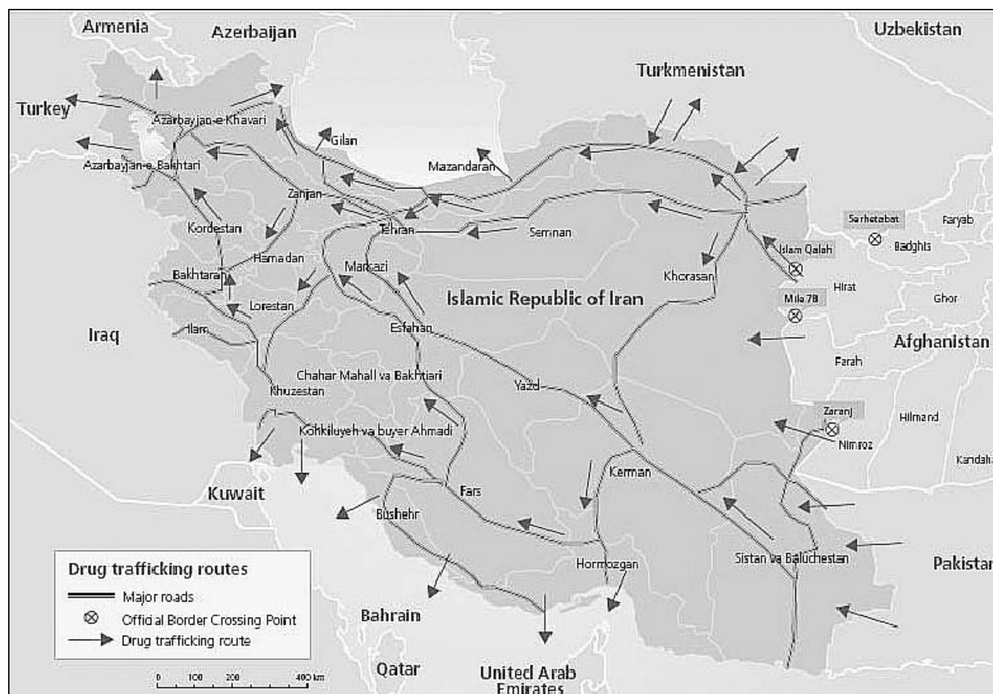
● سالهاست که ایران همه توان خود را برای نبرد بی‌امان با قاچاق مواد مخدر به‌کار گرفته و تاکنون صدها تن از جوانانش در این راه به شهادت رسیده‌اند. ولی واقعیت این است که مواد مخدری که به ایران قاچاق می‌شود یکسره برای مصرف داخلی نیست و بیشتر به منظور ترانزیت آن به دیگر کشورها وارد ایران می‌شود. بنابراین، دیگر کشورها و بویژه کشورهای اروپایی بیشترین سود را از این نبرد می‌برند، زیرا نه تنها نیروی انسانی و امکاناتی در این زمینه به‌کار نمی‌گیرند، که جوانانشان در سایهٔ کاهش توزیع مواد مخدر، از مصونیت بیشتری برخوردار می‌شوند. نکتهٔ درخور توجه اینکه، اروپاییان نه تنها کمترین کمکی به این نبرد نمی‌کنند که در برابر برخورد ایران با قاچاقچیان مواد مخدر، ایران را متهم به نقض حقوق بشر می‌کنند.

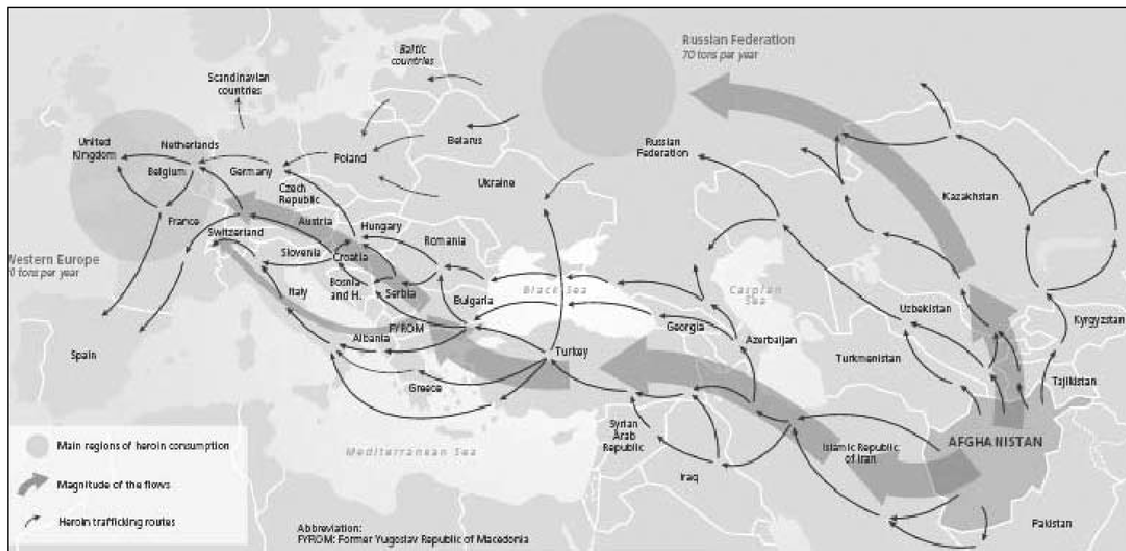
مرزها: با همهٔ پیشرفتهای تکنولوژیک، کنترل و پاسداری از مرزهای زمینی، هوایی و دریایی کشورها بسی دشوار است. ۴ـ سودآوری: بازرگانی مواد مخدر، در سایهٔ پشتیبانی و هدایت پیدا و پنهان برخی قدرتها و مافیای قاچاق مواد مخدر، به بازرگانی پر سود بین‌المللی تبدیل شده است. (www.idsp.ir)

زمینه‌های گرایش به قاچاق مواد مخدر در ایران

عواملی چند از جمله جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مایهٔ گرایش به مواد مخدّر در ایران شده است.

از دیدگاه جغرافیایی، قرار داشتن ایران در همسایگی «هلال طلایی» (افغانستان و پاکستان) و جایگاهش بعنوان گذرگاه مواد مخدر، کوتاهی در بستن و کنترل مرزهای خاوری، فقر اقتصادی در بخشهایی از استانهای خاوری، پدیدهٔ حاشیه‌نشینی و وجود محله‌های آلوده و جرم‌زا و مناطق خاکستری (مناطقی بیرون از کنترل دولت، با اقتصاد بیمار) و... زمینه‌ساز قاچاق مواد مخدر می‌شود. از دیدگاه فرهنگی و اخلاقی، می‌توان از گرفتاریهای خانوادگی، گسترش اعتیاد، بی‌سرپرستی خانواده‌های زندانیان، سست شدن پایه‌های اعتقادی، فقر فرهنگی و کاهش پایبندی به ارزشهای اخلاقی و انسانی و... یاد کرد. از دید اجتماعی، می‌توان بر عادلانه نبودن توزیع درآمدها و امکانات، وجود پاره‌ای نارساییها در دستگاههای انتظامی و قضایی، افزایش چشمگیر جمعیت و... انگشت گذاشت. از دیدگاه اقتصادی نیز، سودآوری قاچاق مواد مخدر، بیکاری، افزون‌خواهی و قانع نبودن به درآمد حاصل از کار متعارف، امکان پولشویی و...





درخور توجه است. (www.tarikhaneh.com)

شمار معتادان در جهان و ایران

برآوردها و گزارشها دربارهٔ شمار معتادان در ایران، متفاوت است. برپایه آمارهای رسمی، یک میلیون و ۱۶۰ هزار معتاد حرفه‌ای و ۸۰۰ هزار معتاد غیرحرفه‌ای در کشور وجود دارند. به دیگر سخن، نزدیک به دو میلیون تن از جمعیت مولد کشور گرفتار مواد مخدر هستند. (http://aftabnews.ir)

همچنین، بر پایه آمارهای موجود یک میلیون و ۳۲۵ هزار معتاد به مواد مخدر در کشور وجود دارد که ۲/۶۵درصد از جمعیت ۱۵ تا ۶۴ ساله را تشکیل می‌دهند. گذشته از آن، ۷۵۵ هزار معتاد زیرپوشش خدمات درمانی در راه ترک اعتیاد هستند. (http://www.farsnews.com)

گفته شده است که امروزه ایران، نسبت به جمعیتش، نخستین مصرف کنندهٔ مواد مخدر در جهان است. (www.tabnak.ir) آمارهای رسمی ستاد مبارزه با مواد مخدر، رقم ۲۷ هزار نفری معتادان به شیشه را نشان می‌دهد؛ (http://siyahghalam.vcp.ir) درحالی‌که بیش از ۲۲۴/۶ میلیون مصرف‌کننده رسمی مواد مخدر در جهان وجود دارد. (محمدی و غنجی، ۷:۱۳۸۵)

درآمد حاصل از فروش مواد مخدر

در ۲۰۱۲، ارزش این کار غیر قانونی در سطح جهانی ۷۰۰ میلیارد دلار برآورد شد. (http://fa.wikipedia.org) در جهان بیش از ۱۰ میلیون تن دست‌اندرکار قاچاق مواد مخدر هستند و بیش از ۱۶۰۰ میلیارد دلار در کار قاچاق مواد مخدر در گردش است که نزدیک به یک سوم این رقم، سود است. بیش از ۲۲۴ میلیون تن، مصرف‌کننده مواد مخدر هستند. این رقم، گسترهٔ بازار مصرف و دامنهٔ تحرک باندهای مافیایی را نشان می‌دهد. گردش مالی تولید، توزیع و جابه‌جایی مواد مخدر، پس از تجارت جنگ‌افزار، بالاترین رقم را به خود اختصاص داده است؛ یعنی حتّا از درآمد نفت و انرژی نیز بیشتر است. اگر سود ۳۰درصدی بیش از یک هزار و پانصد میلیارد دلار پول در گردش سالانه در زمینه مواد مخدر را درنظر بگیریم، به رقم ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیارد دلار می‌رسیم. (امیرخیزی، محمدرضا، ۱۶۱:۱۳۸۵) در ایران هم، سود سه میلیارد دلاری قاچاقچیان مواد مخدر، کار مبارزه با این پدیدهٔ شوم را دشوار کرده است. (http://www.farsnews.com)

● نادیده گرفته شدن اصل مسئولیت مشترک و به اجرا درنیامدن قطعنامه‌های مربوط به دادن کمکهای فنی و مالی به کشورهای زیاندیده، همچون قطعنامه‌های ۵۱/۷، ۵۲/۲ و ۵۳/۵، روند مبارزه با معضل جهانی مواد مخدر را با چالش جدی روبه‌رو کرده است. بی‌گمان، نبرد با جریان غیرقانونی مواد مخدر، ویژهٔ یک یا دو کشور نیست، بلکه برپایه اصل مسئولیت مشترک، باری است که هر کشور در جای خود باید بخشی از آنرا به دوش کشد.

مصرف مواد مخدر (تریاک و هرویین) در جهان و ایران

از ۹۹۸ تن تریاک مصرفی در جهان در سال ۲۰۰۸، ایران با ۴۵۲ تن، ۴۲درصد تریاک جهان را مصرف کرده و در رتبه نخست ایستاده است. برپایهٔ برآورد united Nations Office on Drugs and Crime- UNODC) شمار معتادان به تریاک در ایران ۵۳۱ هزار نفر است. فزون بر این، از کمابیش ۳۴۰ تن هرویین مصرفی جهان، ایران ۱۷ تن یا پنج درصد هرویین جهان را مصرف کرده است. برآورد می‌شود که نزدیک به ۳۹۱ هزار تن در ایران معتاد به هرویین باشند.

در نمودار زیر، چگونگی مصرف تریاک و هرویین در جهان نشان داده شده است:

زمینهای زیر کشت مواد مخدر (خشخاش) در جهان

در ۱۹۸۶ سطح زیر کشت خشخاش در افغانستان ۲۹ هزار هکتار بوده که در ۲۰۰۶، به ۱۶۵ هزار هکتار افزایش یافته و از آن نزدیک به ۶۵۰۰ تن تریاک تولید شده است. این رقم در ۲۰۰۷ به ۷۷۰۰ تن رسیده است و پیش‌بینی شده است که این افزایش همچنان ادامه داشته باشد (http://vista.ir) آژانس مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل در گزارش سالانه خود اعلام کرده است که در ۲۰۱۳، مساحت زمینهای زیر کشت خشخاش در افغانستان ۳۶درصد افزایش یافته و تولید تریاک، ماده اصلی تشکیل‌دهنده هرویین نیز در سنجش با ۲۰۱۲، کمابیش ۵۰ درصد بیشتر شده است. (www.entekhab.ir)

گفتنی است که در سه دهه گذشته، بزرگترین کانون کشت خشخاش و تولید مرفین و هرویین در جهان منطقه‌ای موسوم به هلال طلایی (افغانستان و پاکستان) فعال بوده است. (www.tabnak.ir) در ۱۳۵۹ خورشیدی تولید تریاک در افغانستان، کمابیش ۲۷۰ تن بوده که در ۱۳۹۰ این رقم به ۸۵۰۰ تن رسیده و ۳۱ برابر شده است. (www.tarikhaneh.com) برخی کارشناسان، تولید تریاک تنها در افغانستان را سالانه ۱۰۰۰۰ تن برآورد می‌کنند که ۶۰درصد آن وارد ایران می‌شود. (www.farsnews.com)

کانونهای تولید و راههای جابه‌جایی مواد مخدر در جهان و ایران در نقشه‌های زیر نمایش داده شده است:

کشف مواد مخدر در ایران و جهان

از بیش از ۱۱۲ تن انواع مخدر که در سال ۱۳۹۰ در ایران کشف شده، ۸۷ تن تریاک، شش تن هرویین، بیش از ۱۵ تن حشیش، بیش از سه میلیون انواع قرص روانگردان و یک کیلو و ۴۰۰ گرم مرفین بوده است. روزانه به‌گونه میانگین ۱۱۹۱ کیلوگرم مواد مخدر در کشور کشف شده است. (http://hamshahrionline.ir)

افزایش ۱۵درصدی معتادان و قاچاقچیان مواد مخدر سبب شده است که پلیس در هر ساعت نزدیک به ۳۰ قاچاقچی و معتاد را شناسایی و دستگیر کند، تا آنجا که در نه ماه نخست سال ۱۳۹۰، ۲۰۱ هزار و ۵۰۰ تن در پیوند با مواد مخدر از سوی پلیس شناسایی و دستگیر شده‌اند. (http://ebrat.ir)

این آمارها گویای آن است که مأموران پلیس مبارزه با مواد مخدر و همکارانشان در هر ساعت موفق به کشف ۴۹ کیلوگرم انواع مواد مخدر می‌شوند. همچنین ایران در سال گذشته ۲۵۰ هزار زندانی داشته است که ۴۳ درصد آنان را مجرمان در پیوند با مواد مخدر تشکیل می‌داده‌اند. (www.karmandnews.ir)

اینک با آنچه گفته شد، به پرسش اصلی در این پژوهش برمی‌گردیم: آیا استراتژی مبارزه با مواد مخدر در ایران کارایی لازم را دارد یا باید در آن بازنگری شود؟ برای روشن شدن موضوع، نخست استراتژی و روشهای در پیش گرفته شده در زمینه برخورد با پدیدهٔ مواد مخدر پس از انقلاب را بررسی می‌کنیم.

استراتژیها در زمینه مبارزه با مواد مخدر پس از انقلاب

۱ـ استراتژی در گام نخست (۱۳۶۷-۱۳۵۷)

ممنوع ساختن کشت خشخاش ـ بزه‌انگاری اعتیاد ـ اعمال قوانین سخت کیفری

● در جهان بیش از ۱۰ میلیون تن دست‌اندرکار قاچاق مواد مخدر هستند و بیش از ۱۶۰۰ میلیارد دلار در کار قاچاق مواد مخدر در گردش است که نزدیک به یک سوم این رقم، سود است. بیش از ۲۲۴ میلیون تن، مصرف‌کننده مواد مخدر هستند. این رقم، گسترهٔ بازار مصرف و دامنهٔ تحرک باندهای مافیایی را نشان می‌دهد. گردش مالی تولید، توزیع و جابه‌جایی مواد مخدر، پس از تجارت جنگ‌افزار، بالاترین رقم را به خود اختصاص داده است؛ یعنی حتّا از درآمد نفت و انرژی نیز بیشتر است.

۲ـ استراتژی در گام دوم (۱۳۸۱-۱۳٦۷)

نگرش سیستمی (برپا کردن ستاد مبارزه با مواد مخدر با همکاری دستگاههای گوناگون) ـ وضع قوانین سخت‌تر در مورد قاچاقچیان ـ گسترش همکاریهای بین‌المللی ـ توجه ویژه به درمان معتادان.

۳- استراتژی در گام سوم (از ۱۳۸۱ تاکنون)

تغییر رویکرد از مقابله با عرضه، به کاهش تقاضا (با اولویت پیشگیری)، اصلاح نگرش از جنایی و کیفری به پیشگیری و درمان ـ ایجاد پشتوانه‌های علمی و پژوهشی. (www.magiran.com)

با توجه به شمار چشمگیر معتادان و زندانیان در پیوند با مواد مخدر و آسیب‌پذیر بودن بخش بزرگی از جامعه بویژه جوانان و همچنین هزینه‌های سنگین مالی و جانی برآمده از مواد مخدر در کشور، به نظر می‌رسد که استراتژیهای گذشته کارایی بایسته را در برخورد با مواد مخدر نداشته و دست‌اندرکاران باید در استراتژی مبارزه با مواد مخدر بازنگری بنیادی انجام دهند و راهبرد تازه‌ای در راستای منافع ملی کشور در پیش گیرند. هرچند به کوششهایی که در این سه دهه شده آگاهیم و آنرا ارج می‌نهیم، ولی چنان‌که از این پژوهش برمی‌آید، استراتژی کنونی یعنی ستیز با قاچاقچیان مواد مخدر و بویژه ترانزیت آن، به تنهایی راه به جایی نخواهد برد. سی سال پیروی از یک استراتژی، بی بازنگری در آن و پافشاری بر اجرای آن با وجود آشکار بودن برونداده‌ا و بازخوردهایش، بیهوده خواهد بود. شمار چشمگیر معتادان (بیش از دو میلیون) و بالاترین اندازه مصرف تریاک در جهان به نسبت جمعیت (۴۵۲ تن در سال)، مصرف سنگین هرویین (۱۷ تن در سال)، شمار هراس‌انگیز زندانیان در پیوند با مواد مخدر (۱۱۰ هزار از ۲۵۰ هزار زندانی)، هزینه کلان پاسداری از مرزها و بستن آنها، شمار شهیدان و زخمیهای نبرد با مواد مخدر و.... گویای آن است که دولت باید در استراتژی کنونی بازنگری کند.

واکاوی موضوع و چند پیشنهاد

۱ـ با درگیر کردن دیگر کشورها در این مبارزه، فضا برای قاچاقچیان ناامنتر می‌شود و انسانهای بیشتری از خطر مواد مخدر رهایی می‌یابند. از دیگر سو، زمانی که کشورهای اروپایی، از نزدیک ابعاد این نبرد را درک کنند، بیشتر به لزوم کاهش تولید مواد مخدر در افغانستان خواهند اندیشید و خواهند کوشید سرچشمه مواد افیونی را بخشکانند و این خدمت بزرگی به انسانیت است. ناگفته پیدا است که اگر اروپاییان در این راه کوتاهی کنند، خود مسئول اعتیاد شهروندان و جوانانشان خواهند بود. (www.khabaronline.ir)

● آژانس مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل در گزارش سالانه خود اعلام کرده است که در ۲۰۱۳، مساحت زمینهای زیر کشت خشخاش در افغانستان ۳٦درصد افزایش یافته و تولید تریاک، ماده اصلی تشکیل‌دهنده هرویین نیز در سنجش با ۲۰۱۲، کمابیش ۵۰ درصد بیشتر شده است.

۲ـ بررسی وضع کنونی و رسیدن به هدفهای مورد نظر، نیازمند نقشه راه است که به بهبود برنامه‌های ستیز با مواد مخدر، عملیات مشترک، پیشگیری از ورود و ترانزیت مواد و ابزارهای تهیه مواد مخدر، افزایش امنیت مرزی، کارایی بیشتر تدابیر پزشکی و بازتوانی، پژوهش، همکاریهای بین‌المللی و کارهای پیشگیرانه مانند آموزش رویارویی با مواد مخدر، پیوند می‌خورد. (http://centralasiaonline.com)

۳ـ بایستگی تعریف جهانی از قاچاق مواد مخدر و اعتیاد: به این مسأله و بحران باید در سطح کلان و جهانی پرداخت، نه در سطح منطقه‌ای یا ملی، هرچند در سطح ملی نیز باید سخت مورد توجه قرار گیرد. جایگاه ایران به‌گونه‌ای است که در دو سوی روند تولید و عرضه مواد مخدر و تقاضای آن قرار دارد و از همین‌رو زیانهای مادی و معنوی بسیاری به ایران بار می‌شود. همکاریهای منطقه‌ای و بین‌المللی باید بخشی جدایی‌ناپذیر از برنامه‌های ایران باشد. از آنجا که اروپاییان بزرگترین مصرف‌کننده مواد مخدر در جهان هستند، عزم بین‌المللی را باید راهکار از میان برداشتن معضل مواد مخدر دانست. (http://ilna.ir)

۴ـ ۷۰درصد مواد مخدر از مرز پاکستان و دریا می‌آید و کنترل ورود و ترانزیت مواد مخدر از راه دریا و آبهای آزاد نیازمند همکاریهای بین‌المللی و منطقه‌ای است. با پیشگیریهایی که در مرزهای کشور شده، کمتر از ۳۰درصد مواد مخدر از راه افغانستان به ایران می‌رسد و ۷۰درصد دیگر از راه مرز پاکستان و دریا وارد می‌شود. (www.khorasannews.com)

۵ـ تبادل اطلاعات و دستاوردهای تجربی باید در کنار انتقال تکنولوژی انجام گیرد و از دادن تجهیزات

● سی سال پیروی از یک استراتژی، بی بازنگری در آن و پافشاری بر اجرای آن با وجود آشکار بودن بروندادها و بازخوردهایش، بیهوده خواهد بود. شمار چشمگیر معتادان (بیش از دو میلیون) و بالاترین اندازه مصرف تریاک در جهان به نسبت جمعیت (۴۵۲ تن در سال)، مصرف سنگین هرویین (۱۷ تن در سال)، شمار هراس‌انگیز زندانیان در پیوند با مواد مخدر (۱۱۰ هزار از ۲۵۰ هزار زندانی)، هزینه کلان پاسداری از مرزها و بستن آنها، شمار شهیدان و زخمیهای نبرد با مواد مخدر و.... گویای آن است که دولت باید در استراتژی کنونی بازنگری کند.

به نیروهای مرزی و دستگاههای مربوط نیز نباید دریغ کنیم. کشورهایی که از در اختیار گذاشتن تکنولوژی، تجهیزات و دستاوردهای خود دریغ کنند، سالهای سال باید پاسخگوی مردمان خود باشند. (www.afkarnews.ir)

۶ـ رویارویی با قاچاق مواد مخدر، نیازمند اراده بین‌المللی و جهانی است و ایران به تنهایی نخواهد توانست چه در درون و چه بیرون از مرزها در برابر قاچاق مواد مخدر بایستد. همچنین، برای رویارویی با تولید مواد مخدر در افغانستان، باید با امضای موافقتنامه‌های دو یا چندجانبه با کشورهای دیگر، به جلوگیری از تولید مواد مخدر در آن کشور بپردازد. (http://dr-shafie.ir)

۷ـ شبکه‌های قاچاق، در کنار مسیرهای قدیمی، مسیرهای تازه‌ای برای قاچاق مواد مخدر به کار گرفته‌اند و برای جابه‌جا کردن محموله‌ها، ابزارهای پیشرفته به‌کار می‌گیرند و از همین‌رو، همکاری و تبادل اطلاعات میان کشورهای منطقه، ضرورت دارد. (http://salamatnews.com)

۸ـ می‌توان گفت که مهمترین عامل ناکامی جامعه بین‌المللی در حل مسأله قاچاق مواد مخدر، ملاحظات اقتصادی و سود برخی دولتهای تولید کننده، توزیع کننده و دارنده راههای ترانزیت است که در سایه اوضاع بد اقتصادی، از میان رفتن انسانها را بر تجارت و قاچاق پر سود مواد مخدر ترجیح داده‌اند.

به نظر می‌رسد که برنامه‌ها و کارهای زیر برای مهار کردن و کاستن از عرضه و تقاضای مصرف مواد مخدر در جهان کارساز باشد: ۱ـ پرداختن به مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و کوشش برای از میان بردن آنها؛ ۲ـ دگرگون کردن الگوی کشت و جایگزین کردن کشت و تولید فراورده‌های مجاز ۳ـ کمک به کشاورزان و برخوردار کردن آنان از ابزارهای لازم. (http://www.idsp.ir)

۹ـ دست داشتن نیروهای بیگانه در افغانستان در تولید و قاچاق مواد مخدر: سیاست افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر را می‌توان از برنامه‌های درازمدت بیگانگان برای ایجاد ناامنی و بحران نه تنها در افغانستان بلکه در منطقه دانست. بنابراین، بایسته است که این موضوع از راه مجامع بین‌المللی بیطرف بررسی و پیگیری شود. (http://dari.irib.ir)

۱۰ـ سالانه کمابیش ۷۰۰ تن هرویین در افغانستان تولید می‌شود که به ورود سالانه ۱۳ هزار تن پیش‌ساز بستگی دارد. اگر از ورود پیش‌سازها به افغانستان جلوگیری شود، تولید هرویین در افغانستان کاهش خواهد یافت یا متوقف خواهد شد. (http://salamatnews.com)

۱۱ـ مافیای جهانی مواد مخدر پیوسته به ایران پیشنهاد می‌کنند که با دریافت مبالغی کلان، پروانه گذر مواد مخدر از ایران را صادر کند، ولی مسئولان کشور همواره با این درخواست مخالفت کرده‌اند. (www.tabnak.ir) چه خوب است که نمونه‌هایی از این پیشنهادها به آگاهی کشورهای دیگر و مجامع بین‌المللی برسد تا اهمیت موضوع و وضع حساس ایران را بهتر درک کنند و راه چاره بیندیشند.

بهرهٔ سخن

در این پژوهش با توجه به استراتژیهای ایران در سالهای گذشته برای مبارزه با مواد مخدر، در پی پاسخ دادن به این پرسش بوده‌ایم که آیا راهبردهای گذشته ایران در این زمینه کارساز بوده است یا نه؟ که پاسخ، با توجه به آمارهای مربوط به معتادان و زندانیان در پیوند با مواد مخدر و... نشان از کارساز نبودن یا پیشرفت اندک این استراتژیها دارد. پس از رسیدن به این پاسخ، پرسش دیگری که پیش می‌آید این است که کدام استراتژی می‌تواند راهگشا و کارساز باشد؟ برخی از راهبردهای پیشنهادی عبارت است از:

۱ـ رو کردن به مصالحه در کنار مقابله؛ ۲ـ جهانی کردن مبارزه با مواد مخدر، به جای ملی کردن آن؛ ۳ـ درگیر کردن دیگر کشورها، بویژه کشورهای اروپایی که در صورت آزاد شدن ترانزیت مواد مخدر به اروپا،

زیانهای سنگین خواهند دید؛ ۴ـ جلب همکاری کشورهای جهان، بویژه کشورهایی که بیشتر در معرض خطر مواد مخدر هستند، در خشکاندن ریشه مواد مخدر در خاستگاه آن یعنی افغانستان. با توجه به تجربیات سالهای اخیر، این کار شدنی نیست مگر اینکه دیگر کشورها نیز همانند ایران احساس خطر کنند و چاره‌ای جز همکاری با ایران نیابند.

منابع

– جزایری، علیرضا (۱۳۸۱)، «نگاهی به وضعیت مواد مخدر در ایران و سایر کشورها (۲۰۰۱، ۲۰۰۰)،» **رفاه اجتماعی**، س ۲.
– حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۷۹)، جزوه کلاسی درس جغرافیای سیاسی ایران، دانشگاه تربیت مدرس، منتشر نشده، تهران
– دانشگاه جامع امام حسین(ع). دانشکده و پژوهشکده پیامبر اعظم، موضوع سخنرانی: تحولات ژئوپلیتیکی جنوب شرق ایران با تأکید بر مسائل امنیتی، سخنران: دکتر عزت‌الله عزتی، برگزار کننده: مرکز مطالعات جغرافیای نظامی و سنجش از دور، آذر ماه ۱۳۸۸.
– امیر خیزی، محمد رضا (۱۳۸۵). «چالشهای استراتژیک حاصل از کشت و تجارت مواد مخدر در افغانستان»، **ژئوپلیتیک**، س ۲ ش۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۵ ص ۱۵۵.
– محمدی، حمیدرضا، و محمد غنچی (۱۳۸۵). «چالشهای ژئوپلیتیکی مواد مخدر در جنوب غرب آسیا (با تأکید بر افغانستان)»، **ژئوپلیتیک**، ش ۱۵، س ۲.
http://ebrat.ir/?part=news&inc=news&id=39122
تولید مواد مخدر در افغانستان
http://fa.wikipedia.org/wiki/.2012
http:// shayadobayad.mihanblog.com/post/442.20121001
http://aftabnews.ir/vdcjymeh.uqet8zsffu.html.2009
http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13920910001323 .2013
2011 http://centralasiaonline.com/fa/articles/caii/
http://dari.irib.ir/political/.2012
http://dr-shafie.ir/post-29.aspx.2009
http://hamshahrionline.ir/details/140191.2012
http://ilna.ir/news/news.cfm?id=10772.2012
http://salamatnews.com/viewNews.aspx?ID=58081&cat=2.2012
http://siasi.porsemani.ir/node/1810.2009
http://siyahghalam.vcp.ir/19751-2011
http://vision1404.ir/fa/IransView.aspx.2010
http://vista.ir/article/370485.2012
http://www.afkarnews.ir/vdcfctdymw6dtva.igiw.html.2012
http://www.bashgah.net/fa/content/print_version/48910.2012
http://www.entekhab.ir/fa/news/136970
http://www.fardanews.com/fa/news/141.2012
http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=9003275069.2012
http://www.idsp.ir/fa/pages/?cid=105.2010
http://www.idsp.ir/fa/pages/print.php?cid=105.2010
http://www.inn.ir/NSite/FullStory/News/2012
8/17//http://www.iran-newspaper.com/1391
Iran/5220/Page/16/Index.htm.2012
http://www.karmandnews.ir/shownews.aspx?ID_News=3375.2012
http://www.khabaronline.ir/detail/254561.2012
http://www.khabaryaab.com/News/791538.2012
http://www.khorasannews.com/News.aspx.2011
http://www.magiran.com/npview.asp?ID=1107185.2006
http://www.mail.ensani.ir/fa/content/274517/default.aspx 2003
http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=99717.2010
http://www.tarikhaneh.com/raha/maghalat/main.htm.2011
www. isna.ir/fa/news/91071812000.2012
www.zendagi.com/new_page_1089.htm.2011

راهنمای درخواست اشتراک

اگر خواهان اشتراک نشریه « اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی » هستید :

- برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید
- حق اشتراک را به حساب جاری ۲۵۱۰۰۵۰۶۰ نزد بانک تجارت ، شعبه میرداماد شرقی تهران کد ۳۵۱ به نام موسسه اطلاعات (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت) واریز کنید.
- رونوشت برگ رسید بانکی را تا پایان دورهٔ اشتراک نزد خود نگهدارید.
- از فرستادن پول نقد بابت اشتراک خودداری کنید.
- در صورتی که قبلاً مشترک بوده اید، شماره اشتراک را در برگ تجدید اشتراک قید کنید.
- بریده یا رونوشت برگهٔ تکمیل شده را همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال کنید:

تهران : بلوار میرداماد ـ خیابان نفت جنوبی ـ ساختمان روزنامه اطلاعات(بخش اشتراک) کدپستی ۵۳۱۱۱-۱۵۴۹۹

توجه:

* درصورت عدم دریافت نشریه تا ۱۵ روز پس از انتشار آن با شمارهٔ تلفنهای ۲۹۹۹۳۴۷۱ و ۲۹۹۹۳۴۷۲ بخش آبونمان تماس حاصل نمایید.

* استادان دانشگاهها ، آموزگاران ، دانشجویان و دانش آموزان می توانند با فرستادن رونوشت برگهٔ شناسایی معتبر(پشت و روی برگه) و معرفی‌نامه از محل کار یا تحصیل از اشتراک ویژه به مبلغ ۱۰۰۰۰ تومان استفاده کنند.

* برای تمدید اشتراک ویژه برای استادان دانشگاهها ، آموزگاران، دانشجویان و دانش آموزان لازم است معرفی‌نامه از محل کار یا تحصیل معتبر دومرتبه ارسال شود.

* برای تهیه شماره های گذشته به تکفروشی روزنامه اطلاعات (تلفن: ۲۹۹۹۳۶۸۶) یا واحد فروش (انتشارات اطلاعات) واقع در خیابان انقلاب، مقابل درب اصلی دانشگاه تهران (تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴) مراجعه فرمایید.

هزینه اشتراک	یک سال	شش ماه
برای داخل کشور	۲۰۰۰۰تومان	۱۰۰۰۰ تومان
کشورهای گروه یک	۵۰۰۰۰ تومان	۲۵۰۰۰تومان
گروه دو	۵۶۰۰۰ تومان	۲۸۰۰۰تومان
گروه سه	۶۴۰۰۰تومان	۳۲۰۰۰ تومان
گروه چهار	۷۴۰۰۰تومان	۳۷۰۰۰ تومان
گروه پنج	۸۰۰۰۰تومان	۴۰۰۰۰تومان

برگ درخواست اشتراک

سیاسی اقتصادی

نام و نام خانوادگی : ....

نشانی مشترک : ....

کد پستی : ....

تلفن : ....

صندوق پستی :

قبلاً مشترک بوده‌اید شماره اشتراک قبلی (قید کد پستی الزامی است)

راهنمای درخواست اشتراک

اگر خواهان اشتراک نشریه « اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی » هستید :

- برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید
- حق اشتراک را به حساب جاری ۲۵۱۰۰۵۰۶۰ نزد بانک تجارت ، شعبه میرداماد شرقی تهران کد ۳۵۱ به نام موسسه اطلاعات (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت) واریز کنید.
- رونوشت برگ رسید بانکی را تا پایان دورهٔ اشتراک نزد خود نگهدارید.
- از فرستادن پول نقد بابت اشتراک خودداری کنید.
- در صورتی که قبلاً مشترک بوده اید، شماره اشتراک را در برگ تجدید اشتراک قید کنید.
- بریده یا رونوشت برگهٔ تکمیل شده را همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال کنید:

تهران : بلوار میرداماد ـ خیابان نفت جنوبی ـ ساختمان روزنامه اطلاعات(بخش اشتراک) کدپستی ۵۳۱۱۱-۱۵۴۹۹

توجه:

* درصورت عدم دریافت نشریه تا ۱۵ روز پس از انتشار آن با شمارهٔ تلفنهای ۲۹۹۹۳۴۷۱ و ۲۹۹۹۳۴۷۲ بخش آبونمان تماس حاصل نمایید.
* استادان دانشگاهها ، آموزگاران ، دانشجویان و دانش آموزان می توانند با فرستادن رونوشت برگهٔ شناسایی معتبر(پشت و روی برگه) و معرفی‌نامه از محل کار یا تحصیل از اشتراک ویژه به مبلغ ۱۰۰۰۰ تومان استفاده کنند.
* برای تمدید اشتراک ویژه برای استادان دانشگاهها ، آموزگاران، دانشجویان و دانش آموزان لازم است معرفی‌نامه از محل کار یا تحصیل معتبر دومرتبه ارسال شود.
* برای تهیه شماره های گذشته به تکفروشی روزنامه اطلاعات (تلفن: ۲۹۹۹۳۶۸۶) یا واحد فروش (انتشارات اطلاعات) واقع در خیابان انقلاب، مقابل درب اصلی دانشگاه تهران (تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴) مراجعه فرمایید.

هزینه اشتراک	یک سال	شش ماه
برای داخل کشور	۲۰۰۰۰تومان	۱۰۰۰۰ تومان
کشورهای گروه یک	۵۰۰۰۰ تومان	۲۵۰۰۰تومان
گروه دو	۵۶۰۰۰ تومان	۲۸۰۰۰تومان
گروه سه	۶۴۰۰۰تومان	۳۲۰۰۰ تومان
گروه چهار	۷۴۰۰۰تومان	۳۷۰۰۰ تومان
گروه پنج	۸۰۰۰۰تومان	۴۰۰۰۰تومان

برگ درخواست اشتراک

سیاسی اقتصادی

نام و نام خانوادگی : ....

نشانی مشترک : ....

کد پستی : ....

تلفن : ....

صندوق پستی :

قبلاً مشترک بوده‌اید شماره اشتراک قبلی (قید کد پستی الزامی است)